متون آموزشی طرح هجرت ۲۸

ره توشهٔ راهیان نور

ویژهٔ ماه مبارک رمضان

(۱۴۲۰ق- ۱۳۷۸ش)

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلّغین
(طرح هجرت)

فهرست نویسی پیش از انتشار : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلّغین(طرح هجرت).
ره توشهٔ راهیان نور ویژهٔ ماه مبارك رمضان ۱۴۲۰ق/۱۳۷۸/ معاونت آموزش دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم.ـ قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات، ۱۳۷۸.
۲۸، ۴۵۲ ص.ـ(دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات؛ ۸۲۰ : مسلسل انتشار؛ ۱۴۲۵ : متون آموزشی طرح هجرت؛ ۲۸.)
۱۴/۵۰۰ ریال.ـ شابک: ۸ـ۶۹۱ـ۴۲۴ـ۹۶۴ ISBN: 964 - 424 - 691 - 8
کتابنامه به صورت زیرنویس.
کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ با همین عنوان با مضامین مختلف منتشر می شود.
۱. اسلام ـ مقاله ها و خطابه ها. ۲. اسلام ـ راهنمای آموزشی. الف. دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم، مرکز انتشارات. ب. عنوان.
BP ۱۰/۵/د۷ر۹ ۲۹۷/۰۸

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم

ره توشهٔ راهیان نور

ویژهٔ ماه مبارك رمضان ۱۴۲۰/۱۳۷۸

تهیه: دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نمونه خوانی: مرکز آموزش مبلّغین (طرح هجرت)
ناشر: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانهٔ دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اوّل / ۱۳۷۸
شمارگان: ۶۰۰۰
بها: ۱۴۵۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیّهٔ قم،
ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ـ۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۴۲۱۵۴، پخش: ۷۴۳۴۲۶
شبکه اینترنت: BUSTAN @APADANA.COM
شبکه شارح: BUSTAN (تلفن ۴ـ ۷۴۴۱۵۳)

Printed in the Islamic Republic of Iran

بسم الله الرحمن الرحیم

امام خمینی(ره):

توجه داشته باشید که بالاترین چیزی که می‌تواند این انقلاب را در این جا به ثمر برساند و در خارج صادر کند، تبلیغات است، تبلیغات صحیح.

اگر چنانچه از یکی از ماها، بر خلاف مقررات اسلامی، بر خلاف احکام اسلام، یک مطلبی از او صادر بشود، اسلام رو به شکست می‌رود. تا اصلاح نکنیم خودمان را، نمی‌توانیم کشور خودمان را اصلاح کنیم.

آن کس که اتکا به خدا دارد، منصور است.

کوشش کنید معنویت را تقویت کنید در بین این ملت، با معنویت است که شما می‌توانید استقلال خودتان را حفظ کنید و به مراتب کمال برسانید.

با اخلاق مردم را خاضع کنید، و خضوع قلبی میزان است و اگر بتوانید قلب مردم را همراه خود کنید، این چیزی است که پیش خداوند دوام و ثبات دارد.

مسئولیت شما روحانیون و مبلغان خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامه مردم می‌باشد. چه بسا اموری که برای عامه مردم مباح است برای شما جایز نیست و ممکن است حرام باشد، مردم ارتکاب بسیاری از امور مباح را از شما انتظار ندارند.

مقام معظم رهبری(دام‌ظله‌العالی):

امام [خمینی(ره)] برای ماه رمضان هیچ ملاقاتی نداشتند و بیشتر به خودشان می‌پرداختند لذا بعد از ماه رمضان که انسان با ایشان ملاقات می‌کرد محسوس بود که ایشان نورانی‌تر و معنوی‌تر شده‌اند و یقیناً بسیاری از موفقیت‌های این انقلاب و این ملت ناشی از همان کانون جوشان منور بود. سخن آفتاب، ص۱۲۲

(تبلیغ):

«لبّ دین، یعنی همان راکه در روایات محکم و آیات کریمهٔ قرآن است، بر این دل‌ها و ذهن‌ها بخوانید، اینها استقبال می‌کنند. دل‌هایشان پاک و صاف می‌شود.»

(پرهیز از القای شبهه):

«مراقب باشید که مبادا منبرها کسی را دچار شبهه کند، ذهنی را دچار گره کند و او را از خدا و نماز و منبر و محراب و امثال آن دور و بیزار کند.»

(بازنگری)

«مبلغ باید نسبت به بازدهی کار خویش و ثمره و اثربخشی آن تکیه کند و در صورتی که کار خویش را دارای ثمره یافت، ادامه دهد.»

فهرست مطالب

فصل اول: مقالات

شرحی مختصر بر چند نکته از موضوعات خطبهٔ شعبانیّه «قسمت اول» ۳

معنای لغوی خطبه ۳

مواعظ النبی صلی الله علیه و آله و سلم ۳

ماه خدا ۴

یک نمونهٔ دیگر از اختصاص ۴

برکت یعنی چه؟ ۴

برکت وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ۵

رحمت چیست؟ ۱۲

اقسام رحمت: ۱۲

۱ - رحمت مختص ۱۲

۲ - رحمت مشترک: ۱۳

داستان بهلول نبّاش ۱۳

اسباب رحمت: ۱۴

آیا غضب الهی با گستردگی رحمت او قابل تصور است؟ ۱۵

کلام امام زین العابدین علیه السلام ۱۵

نقش روزه در تقویت اراده و کنترل هوای نفس ۱۶
«آیات» ۱۷
«روایات» ۱۹
از وجود انسان دو نوع میل نشأت می‌گیرد: ۲۰
«راه علاج» ۲۱
نتیجه گفتار ۲۳
راه نجات ۲۳
فواید روزه ۲۳
فلسفه دعا ۲۴
معنای دعا ۲۴
الگوهای دعا ۲۵
نیازبه دعا از منظر عقل و دین ۲۶
انواع دعا ۳۰
رمضان و فرصتها ۳۷
مقدمه ۳۷
چند نکتهٔ مهم در برنامه‌ریزی: ۴۰
دگرگونی انسان‌ها در قرآن ۵۳
فلسفه تعلیم و تربیت ۵۳
فلسفهٔ دعا ۵۴
بالندگی و شکوفایی مستمر در عین ثبات ۵۴
قلب، مرکز دگرگونی‌ها و تحوّلات ۵۵
چهار گروه در قرآن ۵۷

چهره‌های سیه فرجام ۶۳
آیاتی که بیانگر بد فرجامی بعضی از ایمان آورندگان است ۶۵
موانع یاد قیامت ۶۹
دشواری راه و سرگرمی به دنیا ۶۹
قارون مظهر دنیاگرایی ۷۰
رشد و اصول آن ۷۱
زینت و لذت ۷۲
علت سقوط قارون ۷۳
نعمت‌ها را غنیمت دادن ۷۴
فقر و ثروت دو عامل آزمایش ۷۵
مجرمان با سیمایشان شناخته می‌شوند ۷۶
انسانهای کوته‌بین و مردمان خردمند ۷۷
حقیقت طلا و نقره در کلام علی علیه‌السلام ۷۸
علم به انسان نور می‌دهد ۷۸
ثروت وسیلهٔ امتحان الهی ۷۹
ضرورت معاشرت ۸۳
اصول معاشرتی اسلام ۸۳
الف) معاشرت برای خدا ۸۳
ب) کمال آفرین معاشرت ۸۴
ج) تکریم شخصیت ۸۶
د) اعتماد و پرهیز از بدگمانی ۸۷
دو نکته ۸۹

ه) عفو و گذشت ۹۰
و) گشاده دستی و سخاوت ۹۲
ز) اعلام محبت ۹۵
ح) اصلاح ذات البین ۹۷
ط) خوشرویی و مزاح ۹۹
ی) رعایت تعادل در دوستی‌ها ۱۰۲
راه ایجاد محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام در نسل نو ۱۰۴
نقش محبّت ۱۰۴
راه‌های ایجاد محبّت ۱۰۶
فضایل در دو محور است: ۱۱۱
یک هشدار ۱۱۳
ابن سکّیت فقیه بزرگ اهوازی، شهید ولایت ۱۱۴
اعتدال و میانه روی در اسلام ۱۱۷
مقدمه ۱۱۷
قلمرو اعتدال و میانه روی در اسلام ۱۱۸
۱ـ امور فردی ۱۱۹
۲ـ امور اجتماعی: ۱۲۴
نقد پذیری ۱۲۹
اسباب اصلاح فرد و جامعه ۱۲۹
جایگاه انتقاد و تذکر ۱۲۹
شیوه صحیح نقد ۱۳۰
همراه بودن نقد با عمل نیک ۱۳۰

نقد صمیمی و خصوصی ۱۳۱
نقدپذیری و آثار سازنده آن ۱۳۲
سفارشات معصومین: ۱۳۳
اصلاح ذات البین ۱۳۵
اصلاح ذات البین در سطح گسترده ۱۳۵
علل و انواع اختلافات در جامعه بشری ۱۳۶
اصلاح ذات‌البین در جهان اسلام و وظایف مسلمانان ۱۳۷
اصلاح ذات البین در خانواده ۱۳۸
اختلاف زدایی در زمینه حقوق عمومی ۱۳۹
راه های کاهش تشنج در روابط مسلمانان ۱۴۰
حقوق متقابل والدین و فرزندان ۱۴۲
نتیجه بی‌توجهی به درخواست مادر ۱۴۴
گفتگوی ابو رافع با پیامبر صلی الله علیه و آله: ۱۴۵
موارد حقوق فرزندان در احادیث معصومین ۱۴۶
نگاهی به حقوق دیگر ۱۵۳
شخصیّت اولین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۵۶
وصیّ و خلیفه پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۵۶
علی علیه السلام و زمامداری ۱۶۱
نمونهٔ دیگر ۱۶۳
سند افتخار بشریّت و زنده‌ترین برنامهٔ زمامداری ۱۶۴
ضرورت قانون‌گرایی دولت مردان از منظر امام علی علیه السلام ۱۶۶
الف) حفظ و اجرای قوانین الهی ۱۶۹

ب) قانون بهره‌گیری از بیت المال ۱۷۱
ج) انتخاب کارگزاران ۱۷۴
د) پاسداری از سنت‌ها ۱۷۶
زندگانی امام حسن مجتبی علیه‌السلام ۱۷۸
نیم نگاهی به چهار دورهٔ زندگانی آن حضرت علیه‌السلام ۱۷۸
امام حسن علیه‌السلام در آغوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۷۸
مراسم ولادت ۱۷۹
محبت پیامبر به امام حسن علیه‌السلام ۱۷۹
امام حسن علیه‌السلام در دوره امامت علی علیه‌السلام ۱۸۰
شرکت در جنگ ۱۸۱
امام مجتبی علیه‌السلام در دورهٔ زمامداری ۱۸۱
سیاست معاویه در برابر حکومت امام حسن علیه‌السلام ۱۸۲
نگاهی به توان دو سپاه ۱۸۴
امام مجتبی علیه‌السلام بعد از زمامداری ۱۸۶
فلسفهٔ صلح ۱۹۱
چرا امام مجتبی علیه‌السلام پیمان صلح را امضا کرد؟ ۱۹۱
چرا امام مجتبی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام دو سیاست ناهمگون را دنبال نمودند ۱۹۱
شب قدر و مقدرات ۱۹۸
شب قدر ۱۹۸
آیا شب قدر با اختیار انسان منافات دارد؟ ۲۰۱
۱ ـ حالات و دریافت‌های شخصی ۲۰۳
۲ ـ شناساندن شب قدر ۲۰۳

۳ـ اجماع و سیره مسلمانان ۲۰۴
۴ـ سفارش امامان دین بر احیای شب قدر حتّی در حال بیماری ۲۰۵
۵ـ تشویق زیاد به دعاهای مأثور و راز و نیاز ۲۰۶
۶ـ نکوهش بهره نبردن از شب قدر ۲۰۷
۷ـ شب قدر مکمل اعمال صالح ۲۰۸
۸ـ نتیجه بخش بودن بعضی از اعمال در شب قدر ۲۰۸
۱ـ پاداش‌ها در ماه مبارک رمضان ۲۱۱
۲ـ پاداش عمل با صرف‌نظر از زمان خاص ۲۱۲
دعا دگرگون کننده سرنوشت ۲۱۲
دعا، برطرف کنندهٔ بلا ۲۱۲
مناجات ۲۱۳
پافشاری در راز و نیاز ۲۱۳
ولایت در گرو کردار نیک ۲۱۴
شیطان مهاردار شرابخوار ۲۱۴
روزه و شرب خمر ۲۱۴
تقدیر با دارو و درمان ۲۱۵
نتیجه کلی ۲۱۵
وداع با ماه خدا ۲۱۶
رمضان بهترین بخشش خداوند ۲۱۶
رمضان ماه منفعت ۲۱۷
ماه حسابرسی ۲۱۷
هجران جانکاه ۲۱۸

سلام بر تو ای عید اولیاء خدا ۲۱۹
ماه چه و چگونه خواستن از خداوند ۲۲۰
وداعی غم‌انگیز با یاری عزیز ۲۲۱
وداع با ماه رقّت قلوب و قلّت ذنوب ۲۲۲
ماه پیروزی بر شیطان ۲۲۳
ماه آزادی ۲۲۳
ماه محو کننده گناه ۲۲۴
وداع با ماه بی رقیب ۲۲۴
مهمان بی زحمت ۲۲۵
شهید مفتح مظهر وحدت حوزه و دانشگاه ۲۲۸
فرازهایی از فرمایشات حضرت امام خمینی‌ﷺ پیرامون شهید مفتح ۲۲۹
حوزه و دانشگاه، پایگاه وحدت ۲۳۲
ضرورت و جایگاه وحدت ۲۳۲
وحدت از نگاه دین ۲۳۲
آثار وحدت سیاسی ۲۳۴
آثار دوگانگی سیاسی ۲۳۴
وحدت از نگاه اجتماع ۲۳۵
سیر تاریخی روابط حوزه و دانشگاه ۲۳۶
الف) دوران وحدت علوم ۲۳۶
ب) دوران جدایی علوم ۲۳۷
ج) بازگشت مجدد به سوی وحدت ۲۳۷
عوامل اختلاف (تأثیرگذار بر دوگانگی) ۲۳۹

راهبردهای عملی ایجاد وحدت ۲۴۰
قدس موطن آرزوهای مسلمین ۲۴۴
چهرهٔ یهود در قرآن ۲۴۴
یهود بندهٔ خدا یا عبد دنیا؟ ۲۴۵
۱ ـ پیشینهٔ بیت‌المقدس ۲۴۶
الف) ساکنان اولیه بیت المقدس ۲۴۶
ب) بیت‌المقدس (اورسالم) در دست مسلمانان ۲۴۷
۲ ـ پیدایش جنبش صهیونیزم ۲۴۹
صهیونیزم مذهبی و صهیونیزم سیاسی ۲۴۹
۳ ـ صهیونیزم سیاسی و سوء استفاده تاریخی از تورات ۲۵۲
۴ ـ سیاست رژیم صهیونیستی ۲۵۳
الف: داخلی (نژادپرستی و قتل و کشتار) ۲۵۳
ب: خارجی ۲۵۴
۵ ـ مذاکرات سازش، وداع با آرمان فلسطین ۲۵۶
اصلاح قرارداد وای ریور ۲۶۰
۶ ـ انتفاضه ۲۶۱
غاصب بودن رژیم صهیونیستی از نظر حقوق بین‌الملل ۲۶۲
پیرامون انتخابات ۲۶۳
پیشگفتار ۲۶۳
انتخابات از منظر قانون اساسی ۲۶۴
انتخابات راهکاری برای استیفای حقوق مردم ۲۶۵
انتخابات، مجرایی برای انتقال حق ۲۷۲

انتخابات، منبعی برای کارآیی نظام ۲۷۳
انتخابات طریقی جهت گزینش صالحان ۲۷۳
انتخابات راهی به سوی رشد سیاسی ۲۷۴
انتخابات شاخصی برای رضایت عمومی ۲۷۵
انتخابات در کلام امام خمینی ۲۷۵

فصل دوم: سوژه‌های سخن

پاداش آخرین پیامبر الهی ۲۷۹
حضرت نوح ۲۷۹
حضرت هود و قوم عاد ۲۸۰
حضرت صالح و قوم ثمود ۲۸۰
حضرت لوط ۲۸۰
حضرت شعیب و اصحاب اَیکَه ۲۸۰
علی و زیبایی‌ها ۲۸۴
مقدمه ۲۸۴
۱ـ زیباترین ولادت ۲۸۵
۲ـ زیباترین نام ۲۸۵
۳ـ زیباترین معلّم ۲۸۵
۴ـ زیباترین اسلام ۲۸۶
۵ـ زیباترین ایثار ۲۸۶
۶ـ زیباترین اخلاص (به خاطر فرو نشاندن خشم) ۲۸۶
۷ـ زیباترین تطهیر ۲۸۷

۸ـ زیباترین ترجیح خدا بر غیر خدا ۲۸۷
۹ـ زیباترین تربیت ۲۸۸
۱۰ـ زیباترین صبر و بردباری ۲۸۸
۱۱ـ زیباترین انتخاب ۲۸۹
۱۲ـ زیباترین کلمات و سخنان ۲۸۹
۱۳ـ زیباترین ارتباط با خدا (نماز و مناجات) ۲۹۰
۱۴ـ زیباترین رسیدگی به ایتام و مستمندان ۲۹۰
۱۵ـ زیباترین انفاق ۲۹۱
۱۶ـ زیباترین عفو و گذشت ۲۹۱
۱۷ـ زیباترین وصیت ۲۹۱
۱۸ـ زیباترین مُلاقات با خدا به جهت زیباترین بندگی ۲۹۲
منزلت حضرت مریم علیهاالسلام ۲۹۳
فضایل حضرت مریم علیهاالسلام ۲۹۴
تولد حضرت مریم علیهاالسلام ۲۹۴
مریم خدمتگزار بیت‌المقدس ۲۹۵
پذیرایی با غذای بهشتی ۲۹۶
مکالمهٔ با فرشتگان ۲۹۷
برترین زنان عالم ۲۹۸
آیا حضرت مریم علیهاالسلام یکی از پیامبران خداست؟ ۲۹۸
صدّیقه بودن حضرت مریم علیهاالسلام ۲۹۹
صدّیقین چه کسانی هستند؟ ۲۹۹

صبر در برابر نعمتها ۳۰۱
مقدمه ۳۰۱
دسته اول: ۳۰۲
دسته دوم: ۳۰۳
بیداری وجدان از عوامل اصلی توبه ۳۰۶
مقدمه ۳۰۶
توبه نصوح ۳۱۰
جایگاه پدر و مادر کجاست؟ ۳۱۳
نکاتی که از آیات فوق استفاده می‌کنیم: ۳۱۴
احسان به پدر و مادر کفاره گناهان است ۳۱۶
شیخ انصاری و مادر ۳۱۷
شرحی مختصر بر موضوعات دعاهای ماه مبارک رمضان روز شانزدهم تا سی‌ام ۳۱۹
دعای روز شانزدهم ماه مبارک رمضان ۳۱۹
ابرار (نیکان) ۳۲۰
دعای روز هفدهم ماه مبارک رمضان ۳۲۲
عمل صالح ۳۲۳
دعای روز هیجدهم ماه مبارک رمضان ۳۲۷
قلب ۳۲۸
دعای روز نوزدهم ماه مبارک رمضان ۳۳۰
هدایت ۳۳۰
دعای روز بیستم ماه مبارک رمضان ۳۳۳
بهشت و دوزخ ۳۳۳

دعای روز بیست ویکم ماه مبارک رمضان ۳۳۶
شیطان ۳۳۷
دعای روز بیست ودوم ماه مبارک رمضان ۳۳۹
دعا ۳۴۰
دعای روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان ۳۴۵
امتحان و گرفتاری ۳۴۵
دعای روز بیست وچهارم ماه مبارک رمضان ۳۴۷
رضایت الهی ۳۴۷
دعای روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان ۳۵۰
محبت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام ۳۵۱
دعای روز بیست وششم ماه مبارک رمضان ۳۵۲
عیب جویی و عیب پوشی ۳۵۲
دعای روز بیست وهفتم ماه مبارک رمضان ۳۵۴
لیلة القدر ۳۵۴
دعای روز بیست وهشتم ماه مبارک رمضان ۳۵۶
نوافل ۳۵۶
دعای روز بیست ونهم ماه مبارک رمضان ۳۵۷
تهمت و بهتان ۳۵۸
دعای روز سی‌ام ماه مبارک رمضان ۳۵۹
حق پیامبر و اهلبیت علیهم‌السلام ۳۵۹
ویژگی‌های مبلّغ موفق ۳۶۱
مقدمه ۳۶۱

ویژگی‌های مرحوم فلسفی ۳۶۲
نوآوری‌های مرحوم فلسفی ۳۶۵

فصل سوم: احکام

شماره مسایل مبتلا به ۳۶۹
جایگاه خمس در قرآن و حدیث ۳۷۳
تبیین مفاهیم مربوط به خمس ۳۷۵
کیفیت حسابرسی سال خمسی ۳۷۶
روش عملی حسابرسی سال خمسی ۳۷۷
مسایل متفرقه مربوط به اموالی که باید مخمس شوند ۳۷۸
نکات ۳۸۰
جایگاه زکات در قرآن و حدیث ۳۸۲
زکات در آیات قرآن ۳۸۲
زکات از دیدگاه روایات اسلامی ۳۸۳
ثمرات پرداخت زکات ۳۸۴
برکات اجتماعی زکات ۳۸۵
احکام زکات ۳۸۵
زکات بر چه کسانی واجب است؟ ۳۸۵
شرایط مخصوص زکات دامداری ۳۸۶
توضیح: ۳۸۶
شرایط مخصوص زکات کشاورزی ۳۸۷
شرایط زکات طلا و نقره ۳۸۹

مصارف زکات ۳۸۹
شرایط مستحقان زکات..... ۳۹۰

خاتمه

سی شب سی نماز ۳۹۱
تقویم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۰ ..... ۳۹۹

پیش‌گفتار

حمد و سپاس بیکران خداوند متعال را که به ما توفیق داد تا مجموعه دیگری از ره توشه راهیان نور را در اختیار سروران عزیز مبلغ و روحانیان قرار دهیم.

مقارنت انتشار این مجموعه با سال امام خمینی‌ﷺ، حلول ماه مبارک رمضان، ماه ضیافت‌الله و لیلةالقدر، برگزاری انتخابات ششمین‌دوره مجلس شورای‌اسلامی، فرارسیدن روز جهانی‌قدس و بیست و یکمین سال‌گشت پیروزی انقلاب اسلامی، ویژگی خاصی به کتاب بخشیده است.

پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ماه ۱۳۵۷ نقطه اوج مبارزات ملت ایران به رهبری روحانیت متعهد است. روحانیتی که در طول قرن‌ها با تمام مشکلات دست و پنجه نرم کرد تا حقایق حیات بخش اسلام را حفظ و حراست و سرانجام به نسل‌های بعدی منتقل نماید. به نظر می‌رسد پاسداری از این میراث گرانبها، هم اکنون به نسلی از طلاب و روحانیون سپرده شده که در شرایط حسّاسی به لحاظ زمانی و مکانی قرار گرفته‌اند؛ شرایط مذکور از دو جنبه حائز اهمیت و قابل تأمل است؛ یکی از بعد خارجی و دیگری از منظر داخلی. در زمینه مسائل خارجی تجدید حیات اسلام به عنوان عنصر جایگزین ایدئولوژی‌های چپ و راست مطرح می‌گردد، چرا که پس از فروپاشی غول شرق، نگاه‌ها حیران و سرگردان به دنبال رهیافتی است تا الگویی را فرا راه انسان قرار دهد. گرچه با ارایه نظریه پایان تاریخ فوکویاما[1]، برخی‌ها غرب و دست آوردهای بشری آن

---

۱ ـ نظریه‌پرداز آمریکایی ژاپنی الاصل که معتقد است با شکست ایدئولوژی مارکسیسم، تاریخ بر ماندگاری و حقانیت لیبرالیسم غربی صحه گذاشت و ثابت کرد که راه آینده بشر از طریق معرفت‌شناسی غربی می‌گذرد.

را تنها ناجی بشر در قرون آینده می‌دانند، لیکن فساد و تباهی که هم اکنون در جامعه‌های غربی دامنگیر آنان شده است، خود گواه روشنی از عدم توانایی ایده‌های غیر دینی برای سعادت و بهروزی بشر است.

بدیهی است آنچه می‌تواند آرامش و آسایش واقعی را به انسان سرگشته امروز هدیه نماید، همانا آموزه‌های واقع بینانه اسلام نسبت به انسان و جامعه است. بنابراین وظیفه سنگین و مسؤولیت بزرگی متوجه ماست و ما باید به عنوان طلایه داران اسلام ناب، آن اسلامی که امام‌خمینی‌ﷺ منادی آن بود و جوانان را شیفته خود ساخت، به‌گونه‌ای احکام و آموزه‌های دینی را مطرح سازیم که کام تشنه نسل جوان امروز را سیراب و آنان را فوج فوج به این دین حنیف وارد سازد.

در بعد مسائل داخلی مسأله حسّاس‌تر است. شرایط و وضعیت جامعهٔ ما به لحاظ دوران جامعه‌شناسی، شرایط حسّاسی است. گروه‌های سیاسی و اجتماعی دارای تحرّک و پویایی بالایی می‌باشند، به گفتهٔ امام علی‌علیه‌السلام: «و جاشت جیش المرجل»؛ دیگ احساسات گروهی و سیاسی به غلیان آمده و نزدیک است سر ریز شود. اوج این جوشش و غلیان می‌تواند در انتخابات آینده متبلور شود، لذا به نظر می‌آید وظیفهٔ اصلی ما در بعد داخلی، حرکت در جهت هماهنگی و همگرایی بیشتر بین گروه‌ها و جوانان پرشور و پر انرژی است. بهترین ملاک و معیار در این رویکرد، رهنمودهای مقام معظم رهبری است؛ باشد که با درک موقعیت ویژه کنونی رسالت خویش را در قبال خدا و ائمه معصومین‌علیهم‌السلام به خوبی انجام دهیم.

جان کلام:

هجوم بی‌امان دشمنان نظام و اسلام در حجمی وسیع و باکارآمدترین وسائل، اهمیت برنامه‌ریزی، هماهنگی در تبلیغ و وظیفه مبلغین عزیز را مضاعف می‌سازد و آن را یک امر خطیر و جدی می‌نمایاند. در عین حال، آنچه که قلوب ما را در ادامه راه محکم و مطمئن نگه می‌دارد، ایمان به هدف و حمایت‌های مقام معظم رهبری است:

تشکر می‌کنم از عزیزانی که مسأله تبلیغ را در سطح کشور، به وسیله علمای دین و فضلای حوزه‌های علمیه جدی گرفتند و به آن به صورت یک مسأله درجه دوم و مستحبی نگاه نکردند و به شأن تبلیغ، هدف تبلیغ، مخاطب تبلیغ، اهمیت تأثیر پذیری که تبلیغ به سبک خاص در هدایت نفوس دارد، توجه کردند و برنامه ریزی نمودند.[1]

در اینجا لازم می‌دانیم از زحمات همکاران گرامی در مرکز آموزش مبلّغین که در تهیه مطالب ره‌توشه تلاش فراوان داشتند تقدیر و تشکر نماییم. همچنین انتظار داریم که مبلّغین عزیز با ارائه نقطه نظرات خود در جهت بهبود کار، این عزیزان را یاری نمایند.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزهٔ علمیهٔ قم — سازمان تبلیغات اسلامی

۱ـ از فرمایشات مقام معظم رهبری در آستانه ماه مبارک رمضان سال ۱۳۷۷

مقدمه

استفاده از متنی معین برای فعالیت‌های تبلیغی که حاصل تلاش گروهی باشد، با در نظر گرفتن نیازها، جاذبه‌ها، مناسبت‌ها و اولویت‌ها، بسیار منطقی‌تر و آگاهانه‌تر از تلاش‌های فردی است، به مصداق «*یدالله مع‌الجماعة*» کار گروهی خطای کمتری دارد و طبعاً از ضریب اطمینان بیشتری برخوردار است، ضمن اینکه در عصر انفجار اطلاعات هرگز نمی‌توان به «اطلاعات فردی» اکتفا نمود. بخشی از ره‌توشه حاضر، حاوی مقالات متنوع قرآنی، اعتقادی، اخلاقی و تربیتی، عبادی و احکام، تاریخ و سیره، اجتماعی و سیاسی است که بیش از روال گذشته با صبغهٔ خطابی و تبلیغی و همراه با داستان و شعر نگاشته شده است تا با کمترین تصرف قابل استفاده باشد.

فصل دیگر سوژه‌های سخن است؛ این فصل در بردارنده مباحثی موجز و فشرده است تا مبلغان به تناسب شرایط، مقتضیات و وسع و ذوق خود، آن‌ها را پرورش داده و یا به همان صورت در قالب مباحثی کوتاه برای زمان‌های محدودتر و مخاطبان خصوصی‌تر ارائه کنند.

از نکات قابل توجه در این ره‌توشه، اعراب آیات و روایات و عبارات عربی است که با دقت و روشی کاملاً نو، به حداقل موارد ضروری اکتفا و از قرار دادن بسیاری از علامت‌های غیر ضروری خودداری شده است.

گرچه در این ره‌توشه به بعضی از موضوعات بسیار مهم سیاسی، همچون روز قدس و انتخابات پرداخته شده، اما بر مبلّغان است که «مروری بر وقایع مهم قرن بیستم» داشته باشند. ذکر این وقایع می‌تواند منعکس کنندهٔ تحولات، موقعیّت، توانمندی‌ها و ضعف‌های مسلمانان،

ظهور قدرت‌های نوین و افول ابرقدرت‌های الحادی و خلاصه تحلیل، رخدادهای مهم در آخرین روزهای قرن بیستم باشد. علاوه براینکه عرضهٔ اخبار گذشتگان، عبرت و اعتباری برای نسل حاضر و آینده خواهد بود.

شایسته است در ارائه محتوا و بهره گیری از روش‌ها، مقتضیات و تناسبات، مخاطبان، زمان‌ها و مکان‌ها را در نظر بگیرند و به مصداق «المتکلم عبد المخاطب»، مصالح و ظرفیت‌های مردم را مطمح نظر قرار دهند.

مسأله مهم دیگر، تهاجم روزافزون فرهنگی است که مسلّح به تکنولوژی گسترده، سریع، رنگین و پرجاذبه و همه‌گیری است که هیچ جامعه کوچک یا بزرگی را از آن مفرّی نیست. بر زبان راندن این ابزارهای ارتباطی همچون اینترنت و ماهواره همان، و احساس مرعوبیت و مقهوریت همان! اما زنهار که قدرت و بلکه ابرقدرتی سیاسی یا اقتصادی یا نظامی یا تبلیغاتی را فوق قدرت قادر مطلق محسوب کنیم، زیرا هرگز کفر و شرک بر ایمان سبقت نمی‌جوید:«*وَلا یَحسَبَنَّ الذینَ کَفَروا سَبَقوا اِنَّهُم لا یُعجِزون*»[1] چه بسا قدرت‌های مادی که در کام زمین فرو رفتند و فرعون‌هایی که همچون پر کاهی در امواج قهر الهی غرق شدند، حزب غالب برای همیشه همان حزب خداست.

چند توصیه:

۱ ـ مبلّغین عزیز سعی نمایند که در طرح موضوع بحث خود چند نکته را در نظر داشته باشند؛

الف: طرح موضوع، ایجاد انگیزهٔ دانستن برای مخاطبین، ذکر داستان و شعر، نتیجه‌گیری مناسب و گریز به ذکر مصیبت، دارای روال خاصی باشد.

ب: به مسائل روز توجه داشته باشند و موضوعات مورد نیاز و قابل درک برای مخاطبین را مطرح نمایند.

۱ـ انفال، ۵۹.

ج: حتی المقدور خود را برای پاسخگویی به سؤالاتی در خصوص موضوع بحث، آماده کنند.

د: در مورد انتخابات، سعی بر ایجاد انگیزه جهت حضور در مشارکت معطوف گردد و در جانبداری از افرادی که حساسیت برانگیزند، رعایت احتیاط را بنمایند.

۲ـ مردم را به آرامش و حفظ وحدت منبعث از بیانات مقام معظم رهبری دعوت نمایند.

۳ـ برای لیالی قدر و روز قدس و... برنامه خاصی را پیش‌بینی و دنبال کنند.

در پایان بر خود لازم می‌دانیم از هیأت مدیره محترم دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بویژه ریاست محترم دفتر جناب حجةالاسلام و المسلمین محمد جعفری گیلانی، معاونت‌های محترم آموزش و اعزام، شورای برنامه‌ریزی تبلیغ، هیأت تحریریه، گروه تدوین: حجج اسلام آقایان سید محمد آل غفور، علیرضا انصاری، سعید عطاریان، سید محمد جواد فاضلیان، محمد مهدی ماندگار؛ گروه مقابله: آقایان سید محسن آل غفور، عباس حیدری، نصرالله شریفی؛ اعراب آیات و روایات و بررسی مستندات: آقای مصطفی شفیعی، ویرایش: آقای محسن باغبانی، و خدمات ماشینی و صفحه‌آرایی: آقای ابوالقاسم کریم تبار و سایر عزیزانی که در گردآوری این مجموعه بذل عنایت فرموده‌اند تشکر و قدردانی نماییم؛ سعی‌شان مشکور باد.

مرکز آموزش مبلغین

(طرح هجرت)

فصل اوّل

مقالات

شرحی مختصر بر چند نکته از موضوعات خطبهٔ شعبانیّه

«قسمت اول»

▣ تهیه و تنظیم: حجةالاسلام سید حسن میرحسینی

«مرحوم مجلسی» أعلیٰ الله مقامه در «زاد المعاد» فرموده‌اند: حضرت رضاعليه‌السلام، روایت کرده‌اند که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله در آخر ماه شعبان خطبه‌ای خواندند و فرمودند: **أَيُّهَا النَّاسُ!**[1] ...

معنای لغوی خطبه

إنَّ رَسولَ الله خَطَبَنا ذاتَ يَومٍ ....

«خطبه» در لغت به معنای موعظه است، به همین خاطر از واعظ به خطیب تعبیر می‌شود، از این رو معنای عبارت چنین است: فرستادهٔ خدا ما را موعظه فرمود.

مواعظ النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله

«أَيُّهَا النَّاس! إنّهُ قَدْ أَقْبَلَ إلَيْكُمْ شَهْرُ الله بِالْبَرَكَةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ».

«اقبال» به معنای رو آوردن نزدیك است. یعنی ای مردم به زودی ماه مخصوص الهی به سوی شما روی خواهد نمود.

---

۱ ـ برای استفاده از تمام خطبهٔ حضرت به کتب ذیل مراجعه فرمایید: بحار، ج ۹۶، ص ۳۵۶، ج ۲۵، عیون اخبار الرضاعليه‌السلام ج ۱، ص ۲۹۵، امالی صدوق ص ۸۴، روضة الواعظین، ص ۳۴۵، فضائل الاشهر الثلاثة ص ۷۷، وسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۳، اربعین شیخ بهائی، ص ۷۲، زاد المعاد، ص ۸۶، روضة المتقین، ج ۳، ص ۲۷۷، اقبال سید بن طاووس، ص ۱

ماه خدا

چرا فقط ماه مبارك به خدا اختصاص داده شده و ماه دیگری را به خدا نسبت نمی‌دهند؟

در عالم وجود چیزی را نمی‌توان تصور کرد که از آنِ خدا و مخلوق او نباشد و به پروردگار بزرگ نسبت داده نشود، ولی گاهی از نظر اهمیت وعظمت مطلب، تنها آن را به خدا نسبت می‌دهند، مانند ماه خدا، خانهٔ خدا، بندهٔ خدا، کتاب خدا و ... زیرا در آن خصوصیتی است که فقط به او اختصاص پیدا کرده، که در غیر آن نیست.

یک نمونهٔ دیگر از اختصاص

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که خداوند از میان خلقش برگزیده‌هایی برای خود مقرر فرموده، از بقعه‌ها، از شب‌ها وروزها، از ماه‌ها، از بندگانش، واز برگزیده‌های بندگانش برگزیده‌هایی. اما بقعه‌های برگزیده‌اش عبارتند از: مکّه، مدینه وبیت المقدس. واما شب‌های برگزیده‌اش عبارتند از: شب‌های جمعه وشب نیمهٔ شعبان وشب قدر وشب عید غدیر وشب عید قربان. وروزهای برگزیده‌اش عبارتند از: روزهای جمعه وروزهای عید. وماه‌های برگزیده‌اش عبارتند از: ماه رجب وماه شعبان وماه رمضان...[1].

برکت یعنی چه؟

زیادی وفراوانی همراه با سعادت را «برکت» گویند[2]. قرآن را مبارك می‌گویند، چون بر کتب آسمانی دیگر برتری زیادی دارد[3]. «راغب» گوید: چیزی که خیر خداوندی در آن باشد برکت نامیده می‌شود[4].

بنابراین برکت ماه رمضان، به جهت رحمت ومغفرتِ توأم با نیکبختی الهی نسبت به بندگان خواهد بود. با این تعریف معنای عمر با برکت ومال با برکت وروز وشب وماه وسال با برکت، روشن و واضح است.

موضوع برکت در بسیاری از مخلوقات الهی دیده می‌شود، مانند برکت در انبیاء، امامان، بقاع،

---

۱ ـ بحار، ج ۹۶، ص ۳۷۳
۲ ـ اقرب الموارد
۳ ـ مجمع البحرین
۴ ـ مفردات

قُریٰ، کتب آسمانی، باران، اشجار، روزها وشب‌ها و مؤمن. وبه طور خلاصه آنچه خداوند به انسان مرحمت می‌فرماید.

در تعقیبات مختص نماز صبح می‌خوانیم: «اَللّٰهُمَّ اَجْعَلْ ما أَنْزَلْتَ مِنَ السَّماءِ إِلىٰ الأَرْضِ في هذا الصَّباحِ وَ في هذا الْيَومِ بَرَكَةً عَلىٰ أَوْلِيائِكَ وَ عَذاباً عَلىٰ أَعْدائِكَ»؛ خدایا در این روز و در این صبحگاه، آنچه را که از آسمان به زمین فرو فرستادی، برکت برای دوستانت و عذاب برای دشمنانت قرار بده[1].

برکت وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله

شیعه وسنی از «جابر» نقل کرده‌اند که در «جنگ خندق» رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که خوابیده واز گرسنگی سنگی بر شکم مبارک بسته: «وَ قَدْ شَدَّ عَلىٰ بَطْنِهِ الْحَجَرَ». در خانه یک گوسفند ویک مَن جو داشتم، به همسرم گفتم، من حضرت را چنین دیدم، این گوسفند و جو را آماده کن تا آن بزرگوار را دعوت کنم، همسرم گفت: اوّل از حضرت اجازه بگیر، اگر قول داد، مهیّا می‌کنم، خدمت حضرت رسیدم و آن حضرت را به منزل دعوت کردم، فرمود: چه داری؟ عرض کردم: یک گوسفند ویک صاع جو. فرمود: با هر که خواهم بیایم یا تنها؟ عرض کردم: با هر که خواهی. به خانه برگشتم وبه همسرم گفتم: تو جو را آماده کن، من گوسفند را مهیا می‌کنم. بعد از آماده شدن غذا خدمت حضرت رسیدم وگفتم طعام آماده است. حضرت که کنار خندق ایستاده بود با آواز بلند فرمود: ای گروه مسلمانان! دعوت جابر را اجابت نمایید[2].

جابر وحشت زده به منزل برگشت وجریان را به همسرش خبر داد، خانم گفت: مقدار غذای موجود را به حضرت گفتی؟ گفت: آری، خانم گفت: مهم نیست، حضرت خود بهتر می‌دانند.

حضرت با جمعیت آمدند، وقتی به منزل رسیدند، فرمود: شما بیرون خانه بمانید، خود وحضرت علی علیه السلام وارد منزل شدند[3]، حضرت به دیوارها اشاره فرمود. دیوارها عقب‌تر رفت و خانه

---

۱ ـ بحار، ج ۸۶، ص ۱۵۰

۲ ـ تعداد افراد بنا به اختلاف اقوال هفتصد، هشتصد، وهزار نفر هم آمده است

۳ ـ بنا به نقلی همه داخل شدند

وسیع شد تا همه داخل منزل جا شدند. بعد حضرت بر سر تنور آمد و با دهان مبارك تنور را تبرك فرمود ونظری به دیگ غذا انداخت وفرمود: نان ها را یکی یکی به من بده. با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کاسه ترید می‌نمودند. وقتی پر شد، فرمود تا جابر یک ذراع گوسفند با آب گوشت بیاورد و بر روی آن ریخت وده نفر از صحابه را طلبید، خوردند تا سیر شدند.

بار دیگر کاسه را پر کرد وذراع دیگر طلبید وده نفر دیگر خوردند. مرتبهٔ سوّم این عمل تکرار شد. بار چهارم که حضرت ذراع طلبید، گفتم: یا رسول الله، گوسفند بیشتر از دو ذراع ندارد، من تا به حال سه ذراع آورده‌ام. حضرت فرمود: اگر ساکت می‌شدی همه از ذراع این گوسفند می‌خوردند، به همین طریق ده نفر، ده نفر می‌طلبید تا همه سیر شدند. آنگاه فرمود: ای جابر، بیا تا با تو همغذا شویم. من به همراهی آن دو بزرگوار غذا خورده وبیرون آمدیم. تنور ودیگ همچنان به حال خود باقی بود وهیچ کم نشده بود وبعد از آن چندین روز غذا خوردیم[1].

برکت ماه مبارك رمضان از خطبهٔ غرّای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روشن گردیده، ولی برای اطلاع بیشتر به روایتی که «شیخ صدوق رحمه الله» از «سعید بن جبیر» رضوان الله تعالی علیه نقل فرموده بسنده می‌کنیم.

«سعید بن جبیر» می‌گوید: از «ابن عباس» پرسیدم برای کسی که ماه رمضان را روزه بدارد وحق آن را بشناسد، چه پاداشی مقرر شده است؟

ابن عباس گفت: آماده شو وحواست را خوب جمع کن تا آنچه را از رسول خدا شنیده‌ام برایت نقل کنم. سپس رو به من نمود وگفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: اگر بدانید که خداوند متعال در ماه رمضان چه چیزی برای شما آماده نموده، افزون بر آنچه او را شکر می‌نمایید شکر خواهید نمود.

هنگامی که **شب اوّل** ماه رمضان فرا می‌رسد، خداوند همهٔ گناهان امتم را می‌آمرزد، چه پنهان وچه آشکار، وبرای هر یک از شما پنجاه شهر بنا می‌نماید و دو هزار درجه، مقام ورتبهٔ شما را افزایش می‌دهد.

۱ـ بحار، ج ۶، ص ۳۰۵، منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۸

روز دوّم: به هر گامی که در آن روز بر می‌دارید عبادت یک سال منظور گردیده وپاداش یک پیغمبر در نظر گرفته وروزهٔ یک سال برای شما نوشته می‌شود.

روز سوّم: به عدد هر یک از موهای بدنتان گنبدی در «فردوس» از درّ سفید مرحمت می‌کند که در بالای آن دوازده هزار خانه از نور ودر پایین آن دوازده هزار خانه که در هر خانه هزار تخت وبر هر تختی حوریه‌هایی آماده است و هر روز، هزار فرشته به خدمت آیند که هر یک هدیه‌ای تقدیم می‌دارند.

روز چهارم: در «بهشت خلد» هفتاد هزار قصر به شما عطا می‌فرماید که در هر قصری، هفتاد هزار خانه، در هر خانه‌ای پنجاه هزار تخت، بر هر تختی حوریه‌هایی که هزار کنیز مقنعه زده خدمت آنان می‌کنند که یکی از آن‌ها از دنیا وآنچه در آن است بهتر می‌باشد.

روز پنجم: خداوند در «جنة المأوی» هزار هزار شهر مرحمت می‌کند که در هر شهری هفتاد هزار خانه، ودر هر خانه‌ای هفتاد هزار سفره ودر هر سفره‌ای هفتاد هزار ظرف و در هر ظرفی شصت هزار نوع غذا موجود است که هیچ کدام به یکدیگر شبیه نیستند.

روز ششم: خداوند در «دارالسلام» صد هزار شهر عطا می‌فرماید که در هر شهری صد هزار خانه، در هر خانه‌ای صد هزار اتاق، در هر اتاقی صد هزار تخت از طلا، طول هر تختی هزار ذراع [1]، بر هر تختی جفتی از حورالعین که بر آن‌هاست سی هزار روپوش که با درّ ویاقوت بافته شده که هر یک از آن‌ها را صد کنیز حمل می‌کنند.

روز هفتم: خداوند در «جنة النعیم» پاداش چهل هزار شهید وچهل هزار صدیق به او مرحمت می‌کند.

روز هشتم: خداوند متعال عمل شصت هزار عابد وشصت هزار زاهد به او عطا می‌فرماید.

روز نهم: خداوند پاداش هزار عالم و هزار معتکف و هزار مجاهد به او مرحمت می‌کند.

روز دهم: پاداش برآوردن هفتاد هزار حاجت مرحمت نموده، خورشید، ماه، ستارگان، پرندگان، درندگان، جنبدگان، ماهیان دریاها، برگ های درختان، سنگ های کوه‌ها وغیره ... برای

۱ـ هزار ذراع برابر است با ۵۰۰ متر

او طلب آمرزش می‌کنند.

روز یازدهم: خداوند ثواب چهار حجّ وعمره که در هر حجیّ پیامبری از پیامبران ودر هر عمره با صدیق یا شهیدی که در او باشد برای شما مقرر فرموده است.

روز دوازدهم: خداوند سیّئات شما را به حسنات تبدیل نموده وآن ها را چندین برابر افزایش داده و برای هر حسنه‌ای هزار هزار حسنه می‌نویسد.

روز سیزدهم: خداوند برای شما مثل عبادت اهل مکّه ومدینه می‌نویسد وبه اندازهٔ هر سنگ وکلوخی که مابین مکه ومدینه است، شفاعت مرحمت می‌کند.

روز چهاردهم: مثل آن است که با «حضرت آدم» و «نوح» و «ابراهیم» و «موسی» و «داود» و «سلیمان» ملاقات نموده وبا هر پیغمبری دویست سال عبادت کرده باشد.

روز پانزدهم: خداوند حاجات دنیا وآخرت شما را برآورد وآنچه به «حضرت ایوب علیه السلام» مرحمت فرموده به شما عطا فرماید و حَمَلهٔ عرش برای شما طلب آمرزش نمایند. وخداوند در روز قیامت، چهل نور عطاکند، ده تای آن در طرف راست وده تای آن در طرف چپ وده تای آن در جلو وده تای آن از پشت سر شما قرار گیرد.

روز شانزدهم: زمانی که از قبر خارج شدید، خداوند به شما شصت حُلّه برای پوشش و شتری که سوار می شوید عطاکند وابری را فرستد که ازگرما وحرارت آن روز شما را سایه افکند.

روز هفدهم: خداوند می‌فرماید: به راستی که من آن ها را با پدرانشان آمرزیدم وسختی‌های روز قیامت را از آن ها برداشتم.

روز هجدهم: خداوند متعال جبرئیل ومیکائیل واسرافیل و حملهٔ عرش وفرشتگان را امر فرماید که تا سال آینده برای امت محمد صلی الله علیه وآله طلب مغفرت نمایند ودر روز قیامت ثواب اهالی جنگ بدر را به شما مرحمت نماید.

روز نوزدهم: فرشتگان آسمان‌ها وزمین، هر روز برای زیارت قبور شما از خدای خود اجازه می‌گیرند و با آن هاست هدیه ونوشابه‌ای که تقدیم می‌دارند.

روز بیستم: خداوند هفتاد هزار ملك را بر شما موکّل نماید که شیاطین را از شما رانده وشما

را حفظ ونگهداری کنند وبه ازای هر روزه که گرفته‌اید، ثواب صد سال روزه به شما عطا نماید ومیان شما وآتش حایلی قرار دهد وثواب کسی که تورات وانجیل وزبور وفرقان قرائت کرده مرحمت نماید وبه اندازهٔ هر پری از جبرئیل عبادت یک سال می‌نویسد وپاداش تسبیح عرش وکرسی عطا می‌کند وبه هر آیه از قرآن که تلاوت فرماید هزار حوری به نکاحش در آورد.

روز بیست ویکم: خداوند قبر شما را به اندازهٔ هزار فرسخ گشاد می‌نماید وشما را از تاریکی و وحشت نجات دهد وقبرهای شما را چون قبور شهدا قرار دهد وصورت‌های شما را مانند صورت حضرت یوسف، زیبا وخوش‌رو نماید.

روز بیست ودوّم: خداوند ملك الموت را آن چنان که به سوی انبیاء می‌فرستد بر می‌انگیزد وترس وهراس نکیر ومنکر را از شما دور سازد وغصّهٔ دنیا وعذاب آخرت را از شما بر می‌دارد.

روز بیست وسوم: برای عبور از پل صراط او را با پیامبران وصدّیقین وشهداء محشور نماید ومثل کسی باشد که یتیمی از امت مرا سیر نموده وعریانی از امتم را پوشانده باشد.

روز بیست وچهارم: از دنیا نمی‌رود، مگر آنکه جای خود را در بهشت می‌بیند وبه هر فردی ثواب هزار مریض و هزارِ غریب که اطاعت خدا کند داده می‌شود وثواب آزاد کردن هزار بنده از فرزندان اسماعیل به او عطا می‌شود.

روز بیست وپنجم: خداوند برای شما در زیر عرش هزار گنبد سبز بنا کند که بر سر هر گنبدی سایبانی از نور قرار دارد، آن گاه به بندگان خود خطاب کند: ای امت محمّد، منم پروردگار شما وشما بندگان وکنیزان منید، به سایه عرش من در این گنبدها پناه برید، بخورید وبیاشامید، نوش جانتان! بر شما ترسی نیست وغمگین نخواهید بود. ای امت محمّد، به عزت وجلالم سوگند، چنان شما را به بهشت وارد کنم که همه شگفت زده شوند، هر یک از شما را به هزار تاج متوّج سازم وبر شتری که از نور آفریده‌ام سوار کنم که زمام آن از نور و در آن هزار حلقه از طلاست و در هر حلقه فرشته‌ای نیزه به دست، از او محافظت کند تا داخل بهشت گردد.

روز بیست وششم: خداوندبارحمت به شما نظر کند وهمهٔ گناهان شما را (غیر از خونریزی وغارت اموال) بیامرزد، خانهٔ شما را روزی هفتاد مرتبه از غیبت ودروغ وبهتان پاک سازد.

روز بیست وهفتم: مثل آن است که شما مؤمن ومؤمنه‌ای را یاری نموده وهفتاد هزار برهنه را پوشانده وهزار مجاهد در راه خدا را خدمت کرده وهر کتابی که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده قرائت نموده باشید.

روز بیست وهشتم: خداوند در «جنة الخلد» صد هزار شهر از نور مرحمت می‌کند ودر «جنة المأوی» صد هزار قصر از نقره عطا فرماید ودر «جنة الفردوس» صد هزار شهر که هر شهری هزار حجره دارد مقرر فرموده ودر «جنة الجلال» صد هزار منبر از مشك، در جوف هر منبر هزار خانه از زعفران، در هر خانه هزار تخت از درّ ویاقوت و بر هر تختی جفتی از حورالعین مرحمت فرماید.

روز بیست ونهم: خداوند هزار هزار محلّه، در جوف هر محلّه گنبدی سفید و نورانی، در هر گنبد تختی از کافور سفید، به روی آن هزار فرش از سُندُس سبز، بالای هر فرشی زنی بسیار زیبا، با چشمان مشکی، که با هفتاد هزار نوع حُلّه آراسته وهشتاد هزار نوع روپوش که با درّ ویاقوت مزیّن شده عطا فرماید.

روز سی ام: خداوند برای هر روزی که گذشته ثواب هزار شهید و هزار صدیق وعبادت پنجاه سال و روزهٔ دو هزار روز بنویسد وبرای شما به عدد آنچه «رود نیل» می‌رویاند درجه عطا می‌فرماید وبرائت از آتش و جواز عبور از پل صراط و أمان از عذاب مقرر می‌فرماید وبرای بهشت دری است که به آن «ریّان» می‌گویند، آن در تا روز قیامت باز نخواهد شد و آن گاه برای روزه داران از مرد وزن از امت محمدﷺ گشوده خواهد شد .سپس «رضوان» که خازن بهشت است نداکند: «یا أُمَّةَ مُحَمَّد هَلُمُّوا إلیٰ الرّیّان»؛ بشتابید به سوی ریّان، پس با پیامبر از این در وارد بهشت خواهند شد. پس هر که در ماه رمضان آمرزیده نشود، در چه ماهی آمرزیده خواهد شد؟! بعد حضرت فرمودند: «لا حَولَ وَ لا قُوّةَ إلاّ بِالله حَسْبُنا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ»[1].

تبصره

روایت مذکور قابل دقت و تأمل است وبسیاری پاداش در این ماه قابل توجه واهمیت. مبادا

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۱، امالی صدوق، ص ۵۳، ثواب الاعمال، ص ۷۲، روضة الواعظین، ص ۳۴۲، فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۸۵

مُحَمَّد هَلُمُّوا إلیٰ الرّیّان»؛ بشتابید به سوی ریّان، پس با پیامبر از این در وارد بهشت خواهند شد. پس هر که در ماه رمضان آمرزیده نشود، در چه ماهی آمرزیده خواهد شد؟! بعد حضرت فرمودند: «لا حَولَ وَ لا قُوّةَ إلاّ بِالله حَسْبُنا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکیلُ»[۱].

تبصره

روایت مذکور قابل دقت و تأمل است وبسیاری پاداش در این ماه قابل توجه واهمیت. مبادا کسی با فکر کوتاه وعقل نارسایش این عطاها وبخشش‌ها را از جانب خداوند متعال انکار واستبعاد ویا افسانه بیندیشد که چطور ممکن است برای یک روز روزه این همه بخشش‌ها واین همه احسان ها عطا می‌کنند؟! با ید توجه داشت که **أولاً**: کارهای خدا به هیچ وجه قابل مقایسه با بندگانش نیست.

ثانیاً: اگر کسی در صفات خدای تعالی مطالعاتی داشته باشد، باید پروردگار عالم را بالاتر از آنچه خیال می‌کند در نظر آورد.

برای نمونه به این دعای پر محتوا توجه فرمایید: «یا مَنْ یُعْطي مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ، تَحَنُّناً مِنْهُ وَ رَحْمَةً[۲]». ای کسی که می‌بخشی فردی را که از او سؤال نکرده، وکسی که او را نشناخته، از جهت بنده نوازی ورحمت.

در جای دیگر می‌فرماید: «عادَتُكَ الإحْسانُ إلیٰ الْمُسیئینَ وَ سَبیلُكَ الإبْقاءُ عَلیٰ الْمُعْتَدینَ»[۳]. ای خدایی که عادت تو نیکی کردن به بدکاران وراه ورویّهٔ تو باقی گذاشتن تجاوزگران است.

ای خدایی که از خزانهٔ غیب — گبر و ترسا وظیفه خور داری

دوستان را کجا کنی محروم — تو که به دشمن این نظر داری

---

۱ ـ بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۱، امالی صدوق، ص ۵۳، ثواب الاعمال، ص ۷۲، روضة الواعظین، ص ۳۴۲، فضائل الاشهر الثلاثه، ص ۸۵

۲ ـ مفاتیح الجنان، ۱۹۵، از تعقیبات هر روز ماه رجب

۳ ـ مفاتیح الجنان، ص ۱۸۹، از دعاهای هر روز ماه رجب

روگردان باشد؟

ثانیاً: چه کسی به کم قانع وبرای رسیدن به بیشتر وزیادتر نمی‌کوشد؟ آنچه که عیان است چه حاجت به بیان است؟

امروز بشر نه تنها به یک منزل و ویلا وشهر ومملکت اکتفا نکرده وراضی نمی‌شود، که به دیگر کرات آسمانی نیز تجاوز نموده می‌خواهد آسمان ها وجهان بالا را نیز تسخیر نماید.

ثالثاً: بسیاریِ زن وفرزند ومال وثروت وتعلقات دنیوی با آخرت قابل مقایسه نیست. در دنیا همهٔ آن‌ها توأم با رنج وألم وناراحتی است، وآدمی از آن ها خسته می‌شود. اما در آخرت روح تازه‌تری به انسان دمیده لذت بیشتری می‌برد.

البته جای این **اشکال** هست که آیا پروردگار این همه نعمت‌ها را در برابر روزه‌های قلابی‌ما می‌دهد؟ **جوابِ** آن، از خود روایت روشن است. حضرت فرمود: کسی که ماه رمضان را روزه بدارد وحق آن را بشناسد؛ یعنی روزهٔ با معرفت وعارفاً بحقّه.

مسلّم است که اگر چنین نباشد، این آثار بر آن مترتب نخواهد بود. امید است همهٔ روزه داران مشمول این آثار وبرکات گردند، زیرا کرم خدا بسیار، خزینه‌های جود واحسانش تمام نشدنی، بزرگی وعظمتش ناگفتنی، بنده نوازی‌اش بی حد، برکات ونعمات او نامحدود، گذشت وبخشش او بی انتها وعفو وکرمش نامنتاهی است. باید کوشید روزه‌ای گرفت که مورد رضایت خداوند لایزال ولایق مقام ربوبیت او باشد وباید دانست که مقام مقام عبودیت است، مسخره واستهزا نیست وهدف گرسنگی وتشنگی نمی‌باشد.

رحمت چیست؟

توجهات ونیکی وبخشش های خدا را رحمت گویند؛ چون توجهات ونیکی‌های خداوند متعال در این ماه بیشتر شامل بندگانش می‌شود، آن را ماه رحمت خوانند.

اقسام رحمت:

رحمت‌های خدا بر دو قسم است: ۱ - مختص ۲ - مشترک.

۱ - **رحمت مختص:** رحمتی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وائمه هدیٰ علیهم السلام اختصاص دارد،

چنان که در تفسیر آیهٔ « وَ اللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ»[۱] از امام صادق علیه السلام روایت شده که «مختص به رحمت خدا»، رسول خدا وجانشینان او علیهم السلام هستند، سپس حضرت فرمودند: به راستی که خداوند رحمتش را به صد قسمت تقسیم فرموده، نود و نه قسمت آن را نزد خود، برای محمد صلی الله علیه و آله وعلی علیه السلام وعترت آن ها علیهم السلام ذخیره فرموده ویک قسمت دیگر را بین تمام موجودات گسترانیده است[۲].

۲ - **رحمت مشترک:** وآن توجه پروردگار است که شامل همهٔ مخلوقات می‌شود.

لازم به ذکر است که این همه احسان‌ها وبخشش‌ها وعنایات الهی که از ابتدای خلقت تا قیامت، بلکه تا ابدیت پروردگار که انتها ندارد، بوده وهست وخواهد بود، یک قسمت از صد قسمت است در وسعت آن همین بس که از امام صادق علیه السلام روایت شده که زمانی که قیامت فرا می‌رسد، خداوند چنان رحمت خود را می‌گستراند که ابلیس از آن به طمع می‌افتد[۳].

داستان های فراوانی از رحمت خدا نقل گردیده که به یک نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

داستان بهلول نبّاش

«معاذ بن جبل» با دیدهٔ گریان خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و سلام کرد. حضرت جواب فرمود وپرسید: چرا گریه می‌کنی؟ جواب داد: جوانی زیبا بر در خانه ایستاده وزار زار می‌گرید ومی خواهد به حضور برسد. حضرت فرمود: بگو بیاید. داخل شد، سلام کرد وهمچنان می‌گریست. حضرت از او پرسید: سبب گریه چیست؟ عرض کرد: مرتکب گناهانی شده‌ام که شاید خداوند هرگز مرا نیامرزد. حضرت فرمود: آیا به خدا مشرك شدی؟ گفت: به خدا پناه می‌برم از شرك. فرمود: مگر کسی را کشتی؟ گفت: نه؟ پیامبر فرمود: خداوند گناهان تو را می‌آمرزد، گر چه به اندازهٔ زمین‌ها ودریاها وریگ‌ها ودرختان باشد. گفت: از همه بزرگ تر است. حضرت فرمود: خداوند گناهان تو را می‌آمرزد، گرچه مانند آسمان ها وستارگان، عرش وکرسی باشد. گفت: از

---

۱ ـ بقره، ص ۱۰۵

۲ ـ تاویل الآیات، ج ۱، ص ۷۷، البرهان، ج ۱، ص ۱۴۰، بحار، ج ۲۴، ص ۶۱

۳ ـ روضة الواعظین، ص ۵۰۲، بحار، ج ۷، ص ۲۸۷، امالی صدوق، ص ۲۰۵

همه آن ها بزرگ تر است. در اینجا پیامبر قدری خشمناك شد وفرمود: «وَيْحَكَ يا شابُّ ذُنُوبُكَ أَعْظَمُ أَمْ رَبُّكَ؟»؛ وای بر تو ای جوان! گناهان تو بزرگتر است یا پروردگار تو؟ جوان به خاك افتاد ومی گفت: «سُبْحانَ الله رَبّي، ما شَيءٌ أَعْظَمُ مِنْ رَبّي»؛ پروردگار من بزرگ تر از هر بزرگی است. حضرت فرمود: «فَهَلْ يَغْفِرُ الذَّنْبَ الْعَظيمَ إلاّ الْعَظيمُ؟»؛ آیا گناه بزرگ را جز بزرگ می آمرزد. گفت: نه. آن گاه ساکت شد.

حضرت فرمود: وای بر تو، مرا به گناهی از گناهانت خبر نمی‌دهی؟ گفت: چرا، وسپس جریان کفن دزدی خود را بیان کرد[1].

مطالب زیادی در مورد رحمت خداوند متعال ذکر شده که این مقال گنجایش ذکر آن را ندارد[2].

در دعای افتتاح می‌خوانیم: «وَ أيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الراحِمينَ»؛ من یقین دارم که تو رحم کننده‌ترین رحم کنندگانی.

اسباب رحمت:

اسباب تحصیل رحمت واسعهٔ الهی زیاد است. خداوند متعال می‌فرماید: «أقيموا الصلوٰة وآتوا الزكوٰة وَ أطيعوا الرسولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»[3]؛

در خصوص پیروی از قرآن وتقوا چنین آمده است: «و هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»[4].

در مورد استغفار چنین فرموده: «لولا تَسْتَغْفِرُونَ اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»[5]؛ چرا از خدا طلب مغفرت نمی‌کنید شاید به شما رحم شود.

اصلاح میان برادران دینی[6] و شکیبایی در برابر مصائب وامتحانات الهی[7] از موضوعات

۱ـ امالی صدوق، ص ۴۲، بحار، ج ۶، ص ۲۴

۲ـ مبلغین گرامی می‌توانند به تناسب حال ومقال مجلس قصص وحکایات دیگری اضافه کنند

۳ـ نور، ص ۵۶

۴ـ انعام، ۱۵۵

۵ـ نمل، ۴۶

۶ـ حجرات، ۱۰

۷ـ بقره، ۱۵۷

فراوانی است که اسباب تحصیل رحمت واسعهٔ الهی را فراهم می‌سازد که به علت عدم گنجایش این مقال، به همین اندازه کفایت می‌کنیم.

آیا غضب الهی با گستردگی رحمت او قابل تصور است؟

در کتب لغت «غضب» به معنای انتقام وعقاب گنهکاران آمده است[۱]. بنابراین نباید اشکال کرد که غضب با رحمت سازش ندارد، زیرا این موضوع از لوازم عدالت وحکمت ونظم وانتظام جامعه است وخدا در عین اینکه رحیم است ورحمت او وسعت دارد «أَشَدُّ الْمُعاقِبِين» نیز هست وزندان واعدام وخذلان وهلاکت نیز دارد، (واگر نداشته باشد قانونش بی قانونی و حکومتش هرج ومرج خواهد بود) و چنین چیزی عین عدالت ورحمت است.

ممکن است غضب با ظلم اشتباه شود، پروردگار از ظلم منزه است؛ زیرا افراد ناتوان به ظلم متوسل می‌شوند. چنان که در دعا می‌خوانیم: «وَ إِنَّما يَحْتاجُ إِلىٰ الْظُلْمِ الضَعيفُ وَ قَدْ تَعالَيْتَ يا إِلٰهي عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبيراً»[۲]؛ وظلم ها وستم ها در جهان یا برای تحصیل ثروت ومال ومقام وملك ومملکت است و خدا مالك همهٔ این ها ست ونیازی به آن ندارد.

کلام امام زین العابدین علیه السلام

نقل شده روزی به امام سجاد علیه السلام گفتند، «حسن بصری» می‌گوید: عجب نیست از کسی که هلاک می‌شود چگونه هلاک می‌گردد، امّا تعجب از کسی است که نجات می‌یابد، چگونه نجات می‌یابد؟

حضرت فرمودند: من می‌گویم، عجب نیست از کسی که نجات می‌یابد، چگونه نجات می‌یابد، امّا تعجب از کسی است که هلاک می‌گردد، چگونه هلاک می‌گردد، با آن همه گستردگی رحمت الهی[۳].

---

۱ ـ مفردات راغب اصفهانی ومجمع البحرین، مادهٔ غضب

۲ ـ مفاتیح الجنان، در اعمال شب جمعه، بحار، ج ۸۷، ص ۲۰۳

۳ ـ اعلام الوری، ص ۲۵۵، بحار، ج ۷۸، ص ۱۵۳

نقش روزه در تقویت اراده و کنترل هوای نفس

▣ حجةالاسلام والمسلمین حسین واعظی اراکی

یا اَیُّهاالَّذینَ آمَنوا استَعینو بِالصَّبرِ وَالصَّلوٰةِ[1]

جهت روشن شدن مطلب، توجه به این مسایل ضروری است:

۱ـ انسان خلیفه خدا در زمین است. زمینه رسیدن به صفات الهی در حد مخلوق در او وجود دارد. برای رسیدن به کمال نهایی خود با سرشتی پاک و دارای اختیار آفریده شده است. عقل و غرایز وجود او را تشکیل می‌دهند ترقی و تعالی او مرهون عقل و اراده و انتخاب و اختیار درست او است.

این که گویی این کنم یا آن کنم *خود دلیل اختیار است ای صنم*[2]

۲ـ در وجود انسان نیرویی است به نام اراده که انجام کارها به او منتسب است. ولی حقیقت اراده چیست؟ بین دانشمندان اختلاف است اما متفقاً می‌گویند اراده دارای مقدماتی به شرح ذیل است:

الف ـ تصور فعل ب ـ تصدیق به فایده ج ـ شوق مؤکد د ـ عزم به انجام کار

آخرین مرحله‌ای که فعل به او منسوب می‌شود اراده است.

حضرت آیت‌الله العظمی اراکی‌ﷺ در بحث طلب و اراده می‌فرمودند: آنچه در آخرین مرحله آدمی را به انجام عملی سوق می‌دهد، اراده است. بعضی گفته‌اند مراد از امانت در این آیه مبارکه:

۱ـ بقره ـ ۱۵۲

۲ـ مثنوی مولوی

«اِنّا عَرَضناالأمانَة عَلَی السَّماواتِ وَالأرضِ وَالجِبالِ»[1]، اراده‌انسان‌است‌که‌آدمی‌اوراپذیرفته‌است.

[آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند]

حافظ

حقیقت اراده هرچه باشد می‌توان گفت آن چیزی است که در کیان و شخصیت آدمی بسیار مؤثر است. تا جایی‌که مردم با دیدن اعمال انسان در خارج، شخصیت او را ارزیابی می‌کنند و می‌گویند: بی اراده است، یا اراده آهنین دارد و یا ضعیف است. انسانی که دارای اراده ضعیف و یا بی اراده است، دارای شخصیت والایی نبوده و نمی‌تواند در سر دو راهی مقاومت کند، لذا مغلوب هوای نفس می‌شود و راه صحیح را نمی‌تواند انتخاب کند.

۳ـ وجود غرایز در انسان ـ که با سرشت او آمیخته شده ـ برای ادامه زندگی او لازم است، ولی استفاده ابزاری از آن‌ها در حد اعتدال مطلوب است.

فزونی طلبی نیز، برای رسیدن به کمال با سرشت آدمی آمیخته است. حالت سیری و اشباع، هرگز در انسان تحقق نمی‌یابد. باگم کردن راه کمال به مسیر انحرافی مانند مال و جمال و ریاست و امثال آن می‌رود و در این راه از هیچ عملی پروا ندارد، ولی هیچ‌گاه این درد دوا نمی‌شود و به خواسته نمی‌رسد. در این وادی هولناک و سنگلاخ بادیه چه انسان‌هایی که لغزیدند و به اسفل‌السافلین رهنمون شدند و به پرتگاه سقوط افتادند! مروری به زندگی گذشتگان نمایانگر این حقیقت است. طغیان غرایز برای انسان و جامعه، مشکلات جبران ناپذیری پدید می‌آورد که احیاناً نابودی انسانیت انسان، را در پی دارد.

به این حقیقت در متون اسلامی اشارت رفته و به آدمی هشدار داده شده است که ذیلاً، برخی از آن‌ها ذکر می‌شود.

«آیات»

۱ ـ «اَفَرَأَیتَ مَن اتَّخَذَ إلٰهَهُ هَواه وَأضَلَّهُ اللهُ عَلَی عِلمٍ وَخَتَمَ عَلیٰ سَمعِه وَقلبِه وَجَعَلَ عَلی بَصَرِه غِشاوَةً فَمَن یَهدیهِ مِن بَعدِاللهِ اَفَلا تَذَکَّرون»[2]؛ *آیا دیدی کسی که پیروی از هوایش کرد و*

۱ـ احزاب، ۷۱ ۲ـ جاثیه، ۲۲

معبود او خواسته‌های نفسش شد و خداوند او را با داشتن علم گمراه کرد و مهر بر گوش و قلبش زده شد و جلوی چشمش پرده‌ای قرار گرفت که آنچه وسیله درک و فهم بود، به روی او بسته شده؛ چه کسی بعد از خدا او را هدایت می‌کند آیا توجه به مطلب ندارید؟

از آیه چنین استفاده می‌شود که انسانِ هواپرست، حتی اگر دارای علم باشد نه حقایق را درک می‌کند و نه می‌تواند گوش شنوا و چشم بینایی برای شنیدن و دیدن حقایق داشته باشد و تمامی درهای هدایت به روی او بسته خواهد شد.

۲ـ«یا داودُ إنّا جَعَلناکَ خَلیفةً فِی‌الأَرضِ فاحُکم بَینَ‌النّاسِ بِالحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الهَویٰ فَیُضِلَّکَ عَن سَبیلِ‌اللهِ إنَّ الَّذین یَضلّون عَن سبیلِ‌اللهِ لَهُم عَذابٌ شَدیدٌ بِما نَسوا یَومَ الحِسابِ»[1]؛ ***خداوند به داوود پیغمبر می‌فرماید: ای داوود، ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم، پس بین مردم به حق قضاوت کن و از خواسته نفست پیروی نکن، زیرا پیروی از هوا تو را از راه خدا باز می‌دارد و گمراهت می‌کند. آنانکه راه خدا را گم کردند برای آن‌ها عذابی است دردناک، چون روز حساب را فراموش کردند.***

از آیه مبارکه چنین استفاده می‌شود که هواپرستی موجب جدا شدن از صراط مستقیم الهی و حق و حقیقت است.

۳ـ«وَلا تُطِع مَن أغفَلْنا قلبَه عَن ذِکرِنا واتَّبَعَ هَواه وَکانَ أمرُه فُرُطا»[2]؛ ***از کسی که قلب او را از یادمان غافل کرده‌ایم و از هوایش پیروی کرده اطاعت نکن، زیرا کار او از دست رفته است.***

از آیه چنین استفاده می‌شود که انسانی که خدا را فراموش کرد و دنبال خواسته نفسش رفت، بار او هرگز به منزل نمی‌رسد و هیچ‌گاه برای خودش و دیگران نتیجه‌ای ندارد.

۴ـ«وَأمّا مَن خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَنَهَی‌النَّفسَ عَنِ‌الهَویٰ فَإنَّ الجَنَّةَ هِیَ المَأوی»[3]؛ ***آنکه خوف خدا در دلش جایگزین شود و نفس را از هواپرستی باز دارد، بهشت جایگاه اوست. یعنی راه رسیدن به بهشت، خوف خدا و باز داشتن نفس از هواپرستی است.***

۱ـ ص، ۲۶ ۲ـ کهف، ۲۷

۳ـ نازعات، ۳۹

«روایات»

۱ـ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اِنَّ اَخوَفَ ما أخافُ عَلَی اُمَّتی الهَوی وَ طوُلُ الأمَلِ أمَّا الهَوی فَإنَّهُ یَصُدُّ عَنِ الحَقِّ وَ أمّا طوُلُ الأملِ فَیُنسِی الاٰخِرَة»[۱]؛ *من از دو چیز سخت بر امتم می‌ترسم: یکی هوا و دیگر آرزوی دراز، اما هوا، انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوی دراز آخرت را از یاد می‌برد.*

۲ـ قال الجواد علیه السلام: «مَنْ أطاعَ هَواهُ أعطیٰ عَدُوَّه مُناه»[۲]؛ *کسی که اطاعت کند هوای نفسش را، دشمنش را به آرزویش رسانده است.*

۳ـ قال ابوعبدالله علیه السلام: «إحذَروا أهوائَکُم کَما تَحذَرون أعدائَکم فَلَیس شَیءٌ أعدی لِلرَّجُلِ مِن اتّباعِ أهواءِهم و حصائد السنتهم»[۳].

امام صادق علیه السلام فرمودند: از هوای نفستان حذر کنید، همان طوری که از دشمنانتان حذر می‌کنید. چیزی برای مرد دشمن‌تر از پیروی خواسته‌های نفس و آنچه از زبان تراوش می‌کند نیست. (مراد خلاف‌ها و هرزه‌گویی‌ها است).

۴ـ عن ابی جعفر علیه السلام: «قال إنَّ اللهَ عَزَّوجَلَّ یَقول: بِجَلالی وَ جَمالی وَ بَهایی وَ عَلایی و ارتفاعی لاٰ یُؤثِرُ عَبدٌ هَوای عَلیٰ هَواه إلاّ جَعَلتُ غِناهُ فِی نَفسِه وَ هَمَّهُ فِی اٰخِرَتِه وَکَفَفتُ عَنهُ ضیعَتَه وَ ضَمِنتُ السمواتِ والأرضَ رِزقَه وَ کُنتُ لَهُ مِن وَراءِ تِجارةِ کُلِّ تاجِرٍ»[۴].

امام ابی جعفر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل فرمود: به جلال و جمالم و به قدر و بزرگیم و مقام والایم هیچ بنده‌ای ترجیح نمی‌دهد هوای مرا بر هوای خودش، مگر اینکه بی‌نیازی‌اش را در نفس خودش قرار می‌دهم و همتش را برای آخرتش و نگهبان مال او خواهم بود و ضمانت می‌کنم که آسمان و زمین روزیش را بدهند و همیشه مانند بازرگانی به او سود می‌رسانم.

۵ـ قال امیرالمؤمنین علیه السلام: «أشجَعُ النّاسِ مَن غَلَبَ هَواه»[۵]؛ *شجاع ترین مردم انسانی است*

۱ـ سفینةالبحار ـ کلمه هوا
۲ـ همان
۳ـ همان
۴ـ همان
۵ـ همان

که بر هوایش پیروز شود.

آنچه ذکر شد گوشه‌ای از آیات و روایات هشدار دهنده است.

در صورت ایجاد زمینهٔ سرکشی نفس و طغیان غرایز، طوفانی در وجود آدمی پدید می‌آید که مانند اژدهایی هرچه سر راه است نابود می‌سازد و همه را می‌بلعد و به هیچ‌کس رحم نمی‌کند و کور و کر، دست به هر جنایتی می‌زند، نه علم مانع اوست؛ «فأَضلَّهُ اللهُ عَلَی علمٍ» و نه دین، نه خویش می‌شناسد و نه بیگانه.

نفس اژدرهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

(مولانا)

نام این نیروی خطر ساز و خطرناک، هوا و میل نفس است که بدون هدایت عقل و شرع و توجه به هدف خلقت و کمال نهایی از نفس آدمی به وجود آمده است. در دعاها می‌خوانیم: «اللّٰهُمَّ اِنّی أعوذُبِکَ مِن شُرورِ أنفُسِنا»؛ ***خدایا، به تو از شرور نفسمان پناه می‌بریم.***

این شرور از دیدگاه علمای اخلاق و عالمان دین، دارای مباحث فراوانی است که در متون ارزشمند اسلامی مورد بحث و گفتگو است.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «الهوی میل النفس الی الشهوة»؛[1] ***هوا میل نفس به شهوات است.***

از وجود انسان دو نوع میل نشأت می‌گیرد:

الف ـ خواسته‌هایی که در طریق خدا و برای خداست، این‌ها پسندیده است.

ب ـ خواسته‌هایی که صرفاً جنبه شهوانی دارد که مورد بحث روایات و آیات بود؛ نوع دوم برای آدمی پیامدهای بسیار مهلکی دارد. صفات رذیله، بی‌عدالتی‌ها، ظلم‌ها و ستم‌ها، قطع رحم‌ها، دوری از خداوند، حق کشی‌ها، همه و همه نتیجه آن است. کم نبوده و نیستند کسانی که بر سر دو راهی حق و باطل قرار گرفتند، یا مغلوب هوا شدند و برای همیشه سقوط کردند و یا با توفیق الهی و توجه به هشدار اولیای دین و احساس خطر، خواسته‌ها را کنار زده و به خدا پیوستند.

۱ـ مفردات راغب

در حادثه جانسوز عاشورا می‌توان سرنوشت «عمر سعد»، «حربن یزید ریاحی»، «عبیدالله حر جحفی» و «زهیر» را مورد بررسی قرار داد. چه کسی باور می‌کرد عمر سعد، پسر سعد وقاص و فاتح قادسیه، ششمین نفری که به اسلام گرویده است، با علم به مقام شامخ سلاله نبوت و جگر گوشه زهرا علیهاالسلام، حسین‌بن علی علیه‌السلام، جهت رسیدن به حکومت ری دست به این جنایت بزند و تاریخ بشریت را ننگین سازد و چه موارد مشابه بسیاری که در تاریخ موجود است!

اکنون با این خطر بزرگی که همواره آدمی را تهدید می‌کند و هر لحظه ممکن است او را به هلاکت ابدی رهنمون سازد، مخصوصاً بر سر دو راهی‌ها چه باید کرد و از چه نیرویی باید کمک گرفت و اراده را چگونه باید تقویت کرد تا در مقابل این دشمن غدّار مغلوب نگردید؟

«راه علاج»

«وَاستَعینوا بِالصَّبرِ وَالصَّلوٰةِ»[1]

گرچه عوامل باز دارنده‌ای مانند علاقه به سعادت در انسان و ترس از خداوند و پاداش اعمال و ذکر خدا، ممکن است به آدمی کمک کند، اما آن‌قدر خطر بزرگ است که گاهی مبارزه با نفس از عهده انسان خارج است. در این صورت، باید به راهنمایی آفریدگار بزرگ اعتماد کرد که می‌فرماید: استمداد کنید به روزه و نماز.

این دستورالعمل در دو آیه ۴۵ و ۱۵۲ در سوره بقره ذکر شده است و مراد از صبر در بیان امامان معصوم علیهم‌السلام روزه است.

برای شاهد مطلب به این روایات توجه کنید:

۱ ـ فی‌الکافی عن‌الصادق علیه‌السلام قال: «کان علی علیه‌السلام اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوة ثم تلا هذه الایه واستعینوا بالصبر والصلوة»[2]

از کافی از امام صادق نقل می‌کند که فرمود: علی ابن ابیطالب علیه‌السلام هنگامی که با امر دشواری روبرو می‌شد، به نماز می‌ایستاد سپس این آیه را قرائت می‌فرمود: «واستعینوا بالصبر والصلوة».

۲ـ فی الکافی ایضاً عنه علیه‌السلام فی‌الایه قال: «الصبرُ الصیامُ و قالَ إذا نَزَلَت بِالرَّجُلِ النازلةُ

۱ـ بقره، ۴۵

۲ـ المیزان، ج ۱، ص ۱۵۴

الشدیدةُ فَلیَصُم اِنَّ اللهَ عَزّوَجَلّ یَقول: وَاستَعینوا بِالصَّبرِ وَالصلوة»[1].

در کافی، امام صادق علیه السلام در شرح آیهٔ مبارکه فرمود: صبر روزه است و فرمود: هنگامی که گرفتاری شدیدی به انسان رو آورد روزه بگیرد. خدای عزوجل می‌فرماید: استمداد کنید به روزه و نماز.

۳ـ و فی التفسیرالعیّاشی عن ابی‌الحسن علیه السلام فی الایه قال: «**الصبر الصوم اذا نزلت باالرجل الشده اوالنازلة فلیصم ان الله یقول: واستعینوا بالصبر والصلوة**»[2].

در «تفسیر عیّاشی» از موسی بن جعفر علیه السلام آمده است: صبر روزه است، هنگامی که به انسان شدت یا گرفتاری رسید، خدا می‌فرماید: کمک بگیرید از روزه و نماز.

علامه بزرگوار «طباطبایی» در ذیل آیه می‌فرماید: استعانت یعنی مدد جستن و آن در جایی است که انسان به تنهایی نتواند از عهده مشکلات برآید و چون مددکاری در عالم وجود، جز خدا نیست، بنابراین مدد و کمک در برابر مشکلات عبارت است از: ثبات و مقاومت و اتصال و توجه و بازگشت ذات مقدس پروردگار و این همان روزه و نماز است. و در حقیقت این دو بهترین وسیله برای این موضوع می‌باشد؛ زیرا پناه بردن به خدا و توجه به ذات اقدسش روح ایمان را در انسان بیدار می‌کند و او را متوجه می‌سازد که تکیه‌گاهی بس محکم و ناگسستنی است. و باز معظم‌له از آیه استفاده کرده‌اند که توسل به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای الهی و علی بن ابی‌طالب علیه السلام همواره راه گشاست.

و شاید راز استمداد از روزه این باشد که یک دوره تمرین عملی جهت رضای خدا و اطاعت امر او انجام داده و به خواهش نفس برای تقرب خدا پشت کرده، در نتیجه از شهوات نفس دور می‌شود و به خدا نزدیک می‌گردد؛ به همین جهت، پایان این دوره را (اول ماه شوال) جشن می‌گیرد و به شکرانه پیروزی بر دیو نفس به نماز می‌ایستد و دست به دعا بلند می‌کند و می‌گوید: «**أسئَلُکَ بِحَقِّ هذااليَومِ الَّذی جَعَلتَه لِلمُسلِمینَ عیداً...**».

اینجاست که پس از این تمرین عملی وجود انسان و اراده او نیرومند شده و در مقابل

۱ـ همان ۲ـ همان

خواسته‌های نفس با عنایت به پروردگار عالم و توفیقات او می‌تواند مقاومت کند. خداوند ما را از لغزش‌های نفسانی محافظت فرماید.

نتیجه گفتار

آنچه از آیات و روایات استفاده شد این است که هواپرستی و اطاعت از خواهش‌های نفسانی خطرناک‌ترین عامل برای انسان است که این نتایج را در پی خواهد داشت:

۱ـ فراموش کردن خداوند ۲ـ باز ماندن از حق و حقیقت ۳ـ گمراهی و ضلالت حتی با داشتن علم ۴ـ سستی اراده ۵ـ گرفتار شدن به عذاب سخت الهی ۶ـ از دست رفتن و بی‌ارزش بودن کارها ۷ـ محرومیت از هدایت پروردگار و بسته شدن کلیه درهای هدایت به روی انسان

راه نجات

۱ـ توجه به هدف ۲ـ یاد خدا ۳ـ توجه کامل به خطرات و پیامد پیروی خواسته‌های نفس ۴ـ استمداد از خداوند، به وسیله نماز و روزه و توسل به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و اولیای دین علیهم السلام

فواید روزه

۱ـ اطاعت پروردگار ۲ـ مبارزه با نفس و کنترل هوا ۳ـ تمرین عملی ۴ـ نورانیت روح و روان ۵ـ تقویت اراده ۶ـ تقرب به پروردگار متعال

در پایان این روایت ارزشمند ذکر می‌گردد:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «**اَلاٰ اُخبِرُکُم بِشَیٍ إن فَعَلتُموه تَباعَدَ الشَیطانُ منکم تَباعُدَ المَشرِقِ مِنَ المَغرب قالوا بَلیٰ قال صلی الله علیه و آله الصوم**».

روزی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به گروهی از مسلمانان فرمود: آیا مایلید شما را به چیزی رهنمون سازم که اگر انجام دهید شیطان (و تمایلات نفسانی و شیطانی) به قدر فاصله مغرب و مشرق از شما دور شود؟ همگی گفتند: آری ای رسول خدا؛ فرمود: روزه.[1]

۱ـ سفینه البحار، ماده صوم

فلسفه دعا

▣ حجةالاسلام والمسلمین محمد باقر شریعتی سبزواری

قال الله العظیم فی کتابه الکریم: «و إذا سئَلکَ عِبادی عَنّی فإنّی قریبٌ أُجیبُ دَعوةَ الداعِ إذا دعانِ[1]».

نخست به مبادی تصوریه دعا پرداخته، سپس، موانع، شرایط و مشکلات آن را بازگو می‌کنیم.

معنای دعا

«دعا» در فرهنگ لغت به مفهوم ***خواندن، صدا زدن و عبادت و نیایش*** است؛ خواندن، گاهی توأم با خواستن است و زمانی به شکل راز و نیاز و تضرع و ابتهال می‌باشد.

اقبال لاهوری می‌نویسد: «نیایش خواه به شکل فردی و خواه به صورت اجتماعی، تجلّی اشتیاق درونی انسان برای دریافت جوابی در سکوت است»[2]. کم نیستند کسانی که اعتقاد به مبدأ متعال ندارند، لیکن برای تسکین دردها و آلام درونی، حوایج قلبی خویش را در قالب دعا مطرح می‌سازند؛ در این صورت، اگرچه چنین خواندنی، دعای اصطلاحی نیست (زیرا مدعوّی در میان نیست)، ولی بیانگر ضرورت دعا برای بشر، است. بنابراین، اگر بخواهیم تعریف جامع‌تری از دعا ارائه بدهیم، باید بگوئیم ***دعا تجلی عشق به خدا برای نیل به تکامل و رفع نیازمندیهاست؛*** «الدعاءُ الرغبةُ إلی الله»[3]؛ ***نیایش، گرایش وکشش به سوی خدا است.***

---

۱ ـ بقره، ۱۸۶

۲ ـ تفکرات اسلامی، ۱۰۸

۳ ـ تاج العروس

درخصوص دعا تعریف‌های زیادی شده است که نمونه‌هایی از آن ها را می‌آوریم:

ـ دعا مطالبه آن چیزهایی است که انسان به لیاقت و کار و اندیشه باید به دست آورد.

ـ دعا منبع و کانون عظیم تغذیهٔ روح انسانی است؛ همان‌گونه که جسم مرکز تغذیه نیازهای مادی بشر می‌باشد.

ـ دعا احیای خواسته‌ها، آرمان‌ها و ایده‌آل‌های راستین انسان است.

ـ بالاخره حقیقت دعا عشق به خالق زیبایی‌ها، عظمت‌ها، جهش به سوی کمال مطلق و علم مطلق و پرواز بسوی بی‌نهایت و معبود لایتناهی است. به عقیده دکتر «کارل» دعا و نیایش عبارت است از تضرع و ناله و طلب یاری و استعانت و گاهی یک حالت کشف و شهود روشن و آرامش درونی و مستمر دورتر از اقلیم همه محسوسات.

الگوهای دعا

دعا، گاهی برای جلب منفعت و سود مادی و زمانی به منظور دفع ضرر و زیان و گاهی در قالب نفرین است. زمانی هم به شکل پوزش و عذرخواهی از قصور و تقصیرها و گاهی برای جلب بهره‌های معنوی و کرامات اخروی است. صدا زدن را دعوت می‌گوییم و دعوت شونده را مدعوّ؛ این قسم از دعا در میان مردم معروف و رایج است.

«علامه طباطبایی» می‌فرماید: «دعا و دعوت عبارت است از اینکه دعاکننده نظر مدعو را به سوی خود متوجه کند و پس از جلب توجه، فایده و نعمتی را از وی درخواست نماید. بنابراین، «سؤال» به منزلهٔ غرض و نتیجه دعا می‌باشد، و این مفهوم به تمام موارد سؤال منطبق است، مانند پرسش در مورد مجهولات و سؤال به معنی محاسبه و پرسش در زمینه تقاضای کمک مادی و معنوی. خدای تبارک و تعالی چیزی را که زبان در آن دخالت دارد سؤال نامیده است. «وَ آتاکم مِنْ کُلِّ ما سَأَلتُموه وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحصُوها[1]»؛ ***و از انواع نعمت‌هایی که از او درخواست کردید به شما عطا فرمود که اگر نعمت‌های خدا را بخواهید به شماره در آورید هرگز حساب آن نتوانید کرد***

۱ ـ ابراهیم، ۳۴

البته این درخواست به زبان ظاهری نیست بلکه به زبان فقر و استحقاق وجودی و فطری است.

«دعوت» با «نداء» نیز فرق دارد؛ زیرا ندا اختصاص به لفظ و صوت دارد، ولی دعا می‌تواند از مقوله لفظ باشد و یا از طریق اشاره و با توجه قلبی انجام بگیرد «اُدعوا رَبَّکم تَضَرُّعاً و خُفیةً»[۱]. «راغب اصفهانی» می‌گوید: دعا مثل نداست، جز آنکه نداگاهی فقط خواندن است، بدون ذکر اسم، ولی دعا غالباً با ذکر اسم است و ندا به مجرد بلند کردن صدا گفته می‌شود.[۲]

نیاز به دعا از منظر عقل و دین

نیاز بشر به دعا از جهات متعددی قابل بررسی است و آثار حیاتی مهمی دارد که بعضی از آن‌ها را می‌آوریم:

یکم ـ فقر ذاتی انسان به اضافه ضعف و ناتوانی همه جانبه، او را به قدرت بی‌نیاز و لایزال می‌کشاند و از خودخواهی باز می‌دارد و انسان می‌فهمد که بدون مشیت ذات اقدس متعال کاری سامان نمی‌گیرد، چرا که انسان به مجرد تأمین صحت، ثروت و کسب قدرت مغرور می‌شود و طغیان می‌کند و به قول قرآن «إنّ الانسانَ لَیَطغیٰ أن رَآهُ استَغنیٰ»[۳]، که نتیجه سرکشی جز خسران چیزی نیست.

دعا توحید افعالی را به انسان می‌آموزد که عامل مؤثر و مسبّب الاسباب را خدا می‌داند و او را در همه جا حاضر و ناظر می‌شمارد «و هُو مَعَکُم أینَما کُنتُم»[۴]؛ و «إنّ رَبَّک لَبِالمِرْصاد»[۵] او باور دارد «وَاللهُ خَلَقَکُم و ما تَعمَلون»[۶]، پس عمل و تلاش انسان از دایره مشیت بیرون نمی‌باشد. زیرا انسان‌ها را خلق کرده و آنچه انجام می‌دهند نیز به یک معنی، فعل خداست. قرآن این واقعیت دینی را چنین می‌آموزد.

«یا أیُّها الناسُ أنتُم الفقراءُ إلی الله واللهُ هو الغَنیُّ الحمید[۷]»؛

۱ـ اعراف، ۵۵
۲ـ المیزان، ج ۲، ص ۲۴
۳ـ علق، ۷ و ۸
۴ـ حدید، ۴
۵ـ فجر، ۱۴
۶ـ صافات، ۹۶
۷ـ فاطر، ۱۵

نیازمندی وجودی انسان در حدوث و بقا و به هنگام بلا و مصائب، جای تردید نیست. انسان گاهی از دفع پشه و مگسی ناتوان شده و، در برابر بیماری‌ها، تصادفات، تصادمات، سکته‌ها و مرگ و میرها، بیچاره و مضطر شده، خدا را می‌خواند.

قرآن می‌گوید:

۲ ـ «قل أرَأیتَکُم إن اَتیکم عذابُ اللهِ اَو اَتَتْکُمُ السَّاعَةُ اَغیرَ اللهِ تَدعُون اِنْ کُنْتُم صادِقین بَلْ اِیّاه تَدعُونَ فَیَکشِفُ ما تَدعونَ إلیه إن شاءَ و تَنسَونَ ما تُشرِکُون[1]».

«قُل مَن یُنَجّیکُم مِن ظُلُماتِ البَرِّ و البَحرِ تَدعونَه تَضَرُّعاً و خُفیةً لَئِنْ اَنجانا مِن هذه لَنَکونَنَّ من الشاکرین قل اللهُ یُنَجّیکم منها و من کلِّ کَربٍ ثُم أنتم تُشرکون[2]»؛

این آیات انسان با وجدان و خردمند را به این حقیقت متوجه می‌کند که پناهگاه واقعی بشر ذات خلاّق عالم است، چرا که هرکسی از طریق دل، راهی به خدا دارد، حتی شقی‌ترین و معاندترین افراد، و شاهد زنده آن توجه و تضرع و زاری آن‌ها در بن‌بست‌هاست، وقتی از علل و اسباب مادی ناامید می شوند بی‌اختیار به قدرت لایزال پناه می‌برند، ولی در مواقع عادی به قدرت‌های مادی و عقاید خرافی پناهنده می‌شوند: به جادوگران، ریاضت‌کشان، رمّالان، فالگیران، ساحران و کاهنان و ... .

دوّم ـ دعا از مصادیق روشن «ذکر الله» است

یاد خدا باعث آرامش روح و روان می‌باشد. «ألا بِذِکرِ اللهِ تَطمئنُّ القُلوبُ»[3]، این آرامش با تکامل روح قرین است و آرامش کاذب و موقت نیست. این آرامش با خیالات شاعرانه و تصورات موهوم تأمین نمی‌گردد. زندگی دریایی است پر از طوفان، دلهره و اضطراب. تنها امید و اتکاء دعا و نیایش با حق تعالی است که آرام بخش روح و روان است.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان — چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح، کشتیبان

(سعدی)

---

۱ ـ انعام، ۴۰ و ۴۱
۲ ـ همان، ۶۳ و ۶۴
۳ ـ رعد، ۲۸

انسانی که با دعا سر و کار دارد هرگز یأس و ناامیدی بر او غالب نمی‌شود و با دعا و نیایش مشکلات مادی و معنوی خود را از او می‌خواهد و اجابت را باور دارد.

سوم ـ روح تضرّع و زاری

دعا و تضرع در مقابل معبود واقعی در نهاد جان و فطرت انسان گذاشته شده است. انسان پیوسته مایل است از گناهان توبه کند و از قصور و تقصیرها عذرخواهی نماید. دعا در اسلام به منزلهٔ اقناع روح و تضرع و زاری است، چنین فردی هرگز ناامید نمی‌شود و تا آخرین نفس با امید و نشاط با خدا سخن می‌گوید؛ به عبارت دیگر ***دعا مبادله عشق و پیام است.*** اصولاً بشر میل شدیدی دارد که در برابر معبودش به راز و نیاز و عذرخواهی از تقصیر بپردازد و حدیث درد فراق را با او در میان بگذارد شکایت و گلایه کند، از بی‌وفایی‌ها، مکرها و فریب‌ها سخن بگوید و آلام درونی خود را بدین سان تسکین دهد.

«دکتر کارل» می‌نویسد: «حقیقتا چنین به نظر می‌رسد که احساس عرفانی، جنبشی است که از اعماق سرشت ما سرچشمه گرفته و یک غریزهٔ اصلی است. این احساس بخش بسیار مهمی از هستی ماست که ما اجازه داده‌ایم به ضعف گراید و غالبا، به کلی نابود شود». و همو می‌گوید: «دعا مانند غذا یکی از نیازهای ضروری انسان است که از عمق جان انسان سر می‌کشد و روح را در یک حرکت تکاملی به طرف کانون معنوی جهان به پرواز در می‌آورد».

چهارم ـ حفظ دستاوردهای مادی و معنوی

خداوند متعال به انسان موقعیت، نعمت، حکومت بر دل‌ها، آبرو و حیثیت، سلامت، ثروت و قدرت و معنویت می‌بخشد. باید پیوسته دعا کند که از وی نعمت و ثروت و حال عبادت سلب نشود. اگر نسل مؤمنی دارد، پیوسته از خدا بخواهد بر ایمان و معنویت آنان بیفزاید. اگر از نعمت امنیت و سلامت برخوردار است، دعا کند که خدا باقی بدارد. انسان نباید فقط در حال اضطرار و مصیبت به یاد خدا بیفتد و دعا کند، بلکه در حال صحت و مرض، تنگدستی و تمکن، روز بی‌کسی و عزت و قدرت، همواره باید دست به دعا بردارد. قرآن کریم کسانی را که فقط در مواقع بدبختی دست به دعا برمی‌دارند توبیخ کرده است. «و **إذا مَسَّ الإنسانَ الضُّرُّ دعانا لِجَنْبه أو**

قاعداًو قائماً»[۱].

پنجم ـ دفع زیان‌های احتمالی و حوادث غیر مترقبه

انسان در دنیا پیوسته در معرض حوادث قرار دارد، سکته‌ها، تصادف‌ها، زلزله‌ها، حوادث و مصائب ناگهانی و غیر مترقبه و همچنین بلاهایی که به صورت قضا و قدر می‌خواهد نازل شود. در حدیث دارد:

«ادْفَعُوا اَمْواجَ الْبَلاءِ عَنکم بِالدُّعاء قَبْلَ ورودِ البلاءِ فَوَالذی فَلَقَ الحَبَّةَ وَ بَرأ النَّسمَة، البلاءُ أسرعُ إلی المؤمن من إنحِدار السیلِ من أَعلی التَّلْعَة الی أسْفَلِها».[۲]

«ادفعوا أبوابَ البلاءِ بالدّعا».[۳] در احادیث بسیاری آمده که دعا، حتی قضای مبرم و محکم را نیز دفع می‌کند:

«عن زرارة قال: قال لی ابوجعفر علیه السلام اَلاٰ اَدُلُّکَ علی شیٍ لَم یَسْتَثنِ فیه رسولُ الله صلی الله علیه و آله؟ قلتُ بَلیٰ قالَ الدُّعا یَرُدُّ القَضاءَ و قد اُبرِمَ إبراماً و ضمَّ اصابعه».[۴]

در روایت خود «دعا و نیایش» از قضا و قدر الهی به شمار رفته است. «الدعا هو القضا»؛ بنابراین قضا می‌تواند قضای دیگری را به اذن خدا خنثی کند.

ششم ـ دعا برای جلب عنایت و رحمت الهی

قرآن مجید می‌فرماید: اگر دعا و تضرع و ابتهال شما نبود، خداوند هیچ عنایتی به شما نداشت؛ «قل مٰا یَعْبَؤُبِکُمْ لَولاٰ دعائُکم».[۵]

«قُلْ من یُنَجیّکُم مِن ظلماتِ البَرِّ والبحرِ تَدعونَه تَضَرّعا و خُفیةً لئن أنجانا من هذه لَنَکُونَنَّ من الشاکرین قل اللهُ یُنَجّیکُم منها وَ مِنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ أنتم تُشرِکون»؛ *بگو کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا نجات می‌دهد، در حالی که او را با تضرع و زاری در خلوت و جلوت می‌خوانید و می‌گویید اگر خدا از این مهلکه‌ها نجات دهد، از شاکران خواهیم بود. بگو*

---

۱ ـ یونس، ۱۲
۲ـ بحار الانوار، ج ۱۰، ۹۹
۳ ـ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۸
۴ ـ کافی، ج ۲، ص ۴۶۹
۵ ـ فرقان، ۷۷

خدا شما را از ظلمات خشکی و دریا و از هر غصه و اندوهی نجات می‌دهد، ولی باز شما مشرک می‌شوید.

انواع دعا

دعا نیز مثل عبادت و تسبیح و تنزیه حق تعالی بر دو قسم است: تشریعی و تکوینی.

«دعای تکوینی» یعنی همه موجودات به زبان طبیعت و هستی خویش ـ که جز فقر ذاتی چیزی نیست ـ از خدای هستی بخش یاری می‌جویند؛ هر موجودی به میزان استعداد و ظرفیت فیض، از خدا طلب می‌کند که آیهٔ «**یَسئَلُهُ مَن فی السمواتِ والأرضِ کلَّ یومٍ هو فی شأن**»[1]. اشاره بدین حقیقت است.

همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرندهٔ خود را طلبکار

تمام موجودات به زبان حال، خدا را می‌خوانند، به ویژه موجودات زنده در حال اضطرار به زبان خود دعا می‌کنند.

«دعای تشریعی (اختیاری)»، این دعا مخصوص موجودات مختار و با اراده است که طبق درجه معرفت، از قدرت مافوق مطالباتی دارند ولی غالباً بر اثر فاصله‌گرفتن از تعلیمات پیامبران، بشر به غیر خدا پناه می‌برد اما هنگامی که بفهمد ملک و قدرت و عزت و ذلت دست خداست به قدرت فناناپذیر روی می‌آورد این نوع دعا در تکامل انسان آزاد و مختار تأثیر بسزایی دارد. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌نویسد: «دعا در مورد آفریدگار جهان گاهی تکوینی است یعنی ایجاد موجودی برای شیئ دیگر، گویی خداوند متعال آن را بطرف آن شیئ فرا می‌خواند.

«**یَومَ یَدعوکم فَتَستَجیبونَ بحمده**»[2]؛ ***روزی که شما را فرا می‌خواند و با سپاس پاسخ می‌دهید.*** که مقصود دعوت به زندگی اخروی است. هرکس می‌میرد و در واقع دعوت خدا را لبیک می‌گوید. وگاهی تشریعی است که می‌فرماید: «**قُل ادعوا اللهَ أو ادعوا الرحمنَ اَیّاًما تَدعوا فلَه الأسماءُ الحُسنی**»[3]. نیایشگران واقعی، دعا را به منظور پاسخ به نیاز ذاتی و فقر وجودی انجام

۱ـ الرحمن، ۲۹ ۲ـ اسراء، ۵۲

۳ـ همان، ۱۱۰

می‌دهند. از تضرع و ابتهال و ارتباط با حضرت حق لذتی وصف‌ناپذیر می‌برند. سخن گفتن با محبوب و راز دل گشودن برای آنان از همهٔ دنیا عزیزتر است.

«دکتر کارل» می‌گوید: نیایش در مرحله عالی‌ترش از سطح درخواست و عرض حال بالاتر می‌رود، انسان در برابر خداوندگار هستی نشان می‌دهد که او را دوست دارد، نعمت‌های او را سپاس می‌گذارد و آماده است تا خواسته‌های او را ـ هرچه باشد ـ انجام دهد. در اینجا نیایش به صورت یک سیر روحانی و مکاشفه درونی در می‌آید».[1]

خداوند متعال برای رسیدن به اهداف مقطعی و مادی، علل و اسبابی قرار داده است که بشر ناگزیر باید آن مقدمات را طی کند تا به نتیجه برسد؛ به عبارت دیگر دنیا دار علل و اسباب است. در حدیث آمده: «أبَی اللهُ أن یُجریَ الأشیاءَ إلّا بالأسباب»[2] در قرآن مجید می‌فرماید: «فَلْیَرتَقُوا فی الأسباب»[3]؛ بنابراین دعا چه نقشی می‌تواند ایفا کند؟ در پاسخ باید گفت:

اولاً ـ دعا و نیایش آموزش عالی‌ترین مسایل اخلاقی و عرفانی و اعتقادی است، دعا یک نوع جهان‌بینی عمیق و لطیف و مفید است.

ثانیاً ـ انگیزه دعا به حسب ظرفیت و شناخت متفاوت می‌باشد، بعضی دعا را کلید موفقیت در امور اقتصادی می‌دانند و بس؛ این افراد مفهوم دعا را نفهمیده‌اند. این نوع برداشت‌ها در ذهن روشنفکران شیعه و سنی، تصویرهای ناموزونی از دعا گذاشته است که دعا برای افرادی بی‌خبر از قانون علت و معلول و ارتباطات جهانی است و همراه دعا انسان‌های گوشه‌گیر و ساده لوح و خوش‌باور و خیال باف در ذهن آنان تداعی می‌کند.

غافل از اینکه فاعل بر دو گونه است: یکی آنکه احتیاج به ابزار کار دارد وگرنه نمی‌تواند کاری بکند، مثل نجار و بنّا که بدون ابزار نه ساختمان درست می‌شود و نه میز و صندلی، ولی گاهی فاعل بدون ابزار اثر می‌گذارد، مانند کسی که با اراده و با حرارت و انرژی خاص چیزی را می‌اندازد و بیماری را درمان می‌کند (انرژی درمانی).

---

۱ ـ نیایش، ص ۲۰
۲ـ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰
۳ـ ص، ۱۰

ملائکه و قوای غیبی این عالم به مشیت الهی بر سامان دادن امور جهان مأمورند گاه با ابزار و گاهی بدون ابزار؛ «والمُدبِّراتِ أمراً»[1]. دعا معارضه با طبیعت نیست تا بگوییم طبیعت مقهور موجودات غیبی هستند، بلکه طبیعت هم به تدبیر قوای عاقله این عالم است. اگر خدا بخواهد بیماری که اجل محتوم دارد، گاهی به دارویی شفا می‌دهد و گاهی به دعا و توسلی، چون علت شفا، منحصر به یک چیز نیست.

«صاحب تفسیر المنار» استجابت دعا را منحصر به جایی دانسته که اسباب طبیعی نیز در میان باشد و دعا آن است که از خداوند بخواهند اسباب طبیعی را فراهم سازد تا داعی به مقصود برسد، مثلا فقیر، وسائل کسب و کار از خدا بخواهد و مریض دارو. البته گاهی خداوند متعال، بدون اسباب و عوامل مادی دعا را مستجاب نمی‌کند، ولی این تخصیص و انحصار درست نیست؛ چون به غیر اسباب طبیعی نیز می‌تواند حاجت‌ها را برآورَد، علل و عوامل روحانی می‌تواند شفا بخش باشد. ولی گروهی فراتر از این‌ها فکر می‌کنند، آن‌ها دست به دعا برمی‌دارند، نه برای حوایج مادی، بلکه نفس دعاکردن برای آنان موضوعیت دارد. ما قاعده و لزوم دعا را قبلاً ذکر کردیم، این قسمت را که هدف اصلی و اساسی دعاست بیشتر باز می‌کنیم.

در اینجا نیایش به صورت یک سیر روحانی و مکاشفهٔ رحمانی در می‌آید، در این برداشت، دعا به مفهوم پرواز روح به سوی عالم بالاست و ارتباط مجذوبانه قلب است با خدا، شریف‌ترین و گران سنگ‌ترین حالات انسان است. اگر از دکتر کارل‌ها سخن می‌گوییم بدین علت است که وی این مفاهیم معنوی بلند را از طریق چالش‌های تجربی و یا کاوش‌های عقلانی مبتنی بر تجربیات شخصی به دست آورده؛ او به معانی بلند دعا در اسلام و به مضامین عالی دعاهای امامان معصوم علیهم‌السلام برخورد نداشته، او دعای عرفه و مناجات شعبانیه را ندیده و صحیفه سجادیه را نخوانده است.

در این برداشت، دعا یک نوع عبادت است و تمرد از دعا و احساس استغنا، یک نوع تکبر می‌باشد، و سرانجام متکبران دخول در آتش است؛ «و قالَ رَبُّکُمْ اُدعونی أستَجِب لکم إنَّ الذین

۱ـ نازعات، ۵

یَستَکبِرونَ عن عِبادَتی سیَدخُلونَ جهنَّمَ داخرین»[۱].

امام زین‌العابدین در صحیفه سجادیه می‌فرماید: «فَسَمَّیتَ دُعائَک عِبادةً و تَرکَه استکباراً و تَوعَّدْتَ علی ترکِه دخولَ جهنّم داخِرین»[۲]؛ *دعا و خواندن خود را عبادت نامیده‌ای و ترک آن را استکبار، و تهدید کرده‌ای کیفر ترک آن، با خواری وارد جهنّم شدن است.*

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «علیکم بالدعاء فإنّکم لا تُقَرَّبُون بِمِثلِه»[۳]؛ *شما را به دعا سفارش می‌کنم. زیرا با هیچ عمل دیگری همچون دعا، به خدا نزدیک نمی‌شوید.*

پس دعا، درمان عطش قلب و تسکین سوزش جان و عروج به عالم بالاست.

در دعای شعبانیه که تمام ائمه علیهم‌السلام بر آن مواظبت می‌کردند و حضرت امام خمینی قدس‌سره، بخشی را پیوسته در قنوت می‌خواندند. «الهی هَب لی کمالَ الانقطاعِ إلیک».

«لِقائُک قُرَّةُ عینی و وصلُک مُنیٰ نفسی و إلیک شَوقی و فی مَحبَّتِک وَلَهی... و فی مُناجاتِک رَوحی و راحتی و عندک دَواءُ عِلَّتی و شفاءُ غُلَّتی و بَردُ لَوعتی».[۴]

رفت موسی آتشی آرد به دست — آتشی دید او که از آتش برست

بهرنان شخصی سوی نانوا دوید — داد جان چون حُسنِ نانوا را بدید

لذا حال دعا برای اهل دل، پیش از آنکه طلب باشد مطلوب است و به جای مقدمه، نتیجه و غایت و محصول است، دردها و رنج‌ها بهانه‌یی است برای کوبیدن درِ محبوب و راز دل گفتن با او «یا مُنی قلوبِ المشتاقین و یا غایةَ آمالِ المحبّین»[۵].

ای اخی دست از دعا کردن مدار — با اجابت یا ردِ اویت چکار؟

گر اجابت کرد او را، بس نکوست — ور کند موقوف، آن هم لطف اوست

تمام شکوه و جلال نیایش از دعای با توجه و حال برمی‌خیزد، نه صرف لقلقه زبان که نه عشقی‌وشوری‌دارد و نه سوز وگدازی و نه اهتزازی در جان می‌افکند. چند نمونه روایات‌می‌آوریم:

۱ـ غافر، ۶۰

۲ـ صحیفه، دعای ۴۵

۳ـ المحجة البیضا، ج ۲، ۲۸۳

۴ـ مناجات المریدین، از دعای خمسه عشر

۵ـ بحارالانوار، ۹۴، ص ۱۴۹.

رسول خدا فرمود: «واعلَموا أنَّ اللهَ سبحانهَ لا یَستَجیبُ دُعاءً مِن قلبٍ غافلٍ»[1]؛ ***بدانید که خدای سبحان خواندن بدون توجّه قلبی را پاسخ نمی‌دهد.***

امام صادق علیه السلام فرمود: «إنَّ اللهَ لا یَستَجیبُ دُعاءً بِظَهْرِ قلبٍ ساهٍ[2] فإذا دَعَوتَ فَأَقبِل بِقَلبِکَ»[3]؛ ***خدا، خواندن بدون توجه قلب را باسخ نمی‌دهد. پس هرگاه خدای را می‌خوانی، قلبت را به سوی خدا متوجّه کن.***

آب کم جو، تشنگی آور به دست	*تا بجوشد آبت از بالا و پست*
هرکه جویا شد بیابد عاقبت	*مایه‌اش درد است و اصل مرحمت*
رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست	*چون گرست از بحر رحمت موج خاست*
هرکه او بیدارتر پر دردتر	*هرکه او آگاه‌تر رخ زردتر*
پیش حق یک ناله از روی نیاز	*به که عمری بی‌نیاز اندر نماز*
چون خدا خواهد که‌مان یاری کند	*میل ما را جانب زاری کند*
ای خدا زاری زتو مرهم زتو	*هم دعا از تو اجابت هم ز تو*[4]

از منظر عقل فلسفی واقعیت مخلوق جز فقر و نیاز به خالق نیست. معلول عین ربط به علت است و انسان عین تعلق به وجود مطلق می‌باشد، لذا نمی‌تواند در جوهر ذات خود از دعا و تضرع و ابتهال انفکاک پیدا کند، چون در اصل و اساس آفرینش در حال دعاست؛ بلکه هویت مخلوقات به دعا و تسبیح است:

«و لله یَسجُدُ ما فی السمواتِ و ما فی الأرضِ من دابّةٍ والملائکةُ و هُم لا یستکبِرون».[5]

تربیت‌های نادرست، حجاب‌های جهل و علم و قدرت، چهره شفاف فطرت را مستور می‌سازد و او را از فقر و نیاز ذاتی غافل می‌کند. تنها در تنگناها و مصایب روانی، فطرت بیدار می‌شود و سپس رو به افول می‌گذارد؛ به فرمودهٔ قرآن:

۱ـ المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۹۴ ۲ـ قلب ساهٍ: یعنی عاری از توجه

۳ـ المحجة، ابیضا ج ۲، ص ۲۹۲. بحار الانوار ج ۹۳، ص ۳۰۵

۴ـ مثنوی معنوی ۵ـ نحل، ۴۹

«وجائَهُم الموجُ من کلِّ مکانٍ وظَنّوا أنّهم أُحیطَ بهم دَعَوُا الله مُخلِصینَ له الدینَ»[۱].

این حالت، موقت و گذراست و برای همه پیش می‌آید، ولی خاصّان درگاه احدیت در نعمت و نقمت حال دارند.

عقل می‌گوید ضرر احتمالی را چه یقینی باشد و چه مشکوک و محتمل، باید به وسیله‌ای رفع کرد و چون انسان به تنهایی قدرت بر رفع مصائب و ناملایمات ندارد، ناگزیر باید به دعا پناه ببرد و از خدای خالق قهار بخواهد.

دنیا دار بلا و مصیبت است و فراری از آن نیست جز به سوی خدا:

«فَفِرُّوا إلی الله لامَلْجَأَ و لا مَنْجیٰ منه إلاّ إلیه»؛ ***به سوی خدا بگریزید زیرا هیچ پناه‌گاه و نجات بخشی جز او نیست.***

حضرت علی علیه‌السلام دربارهٔ نیازمندی بشر به دعا می‌فرماید:

«ما المُبتَلی اَلذی قَد اشتَدَّ به البَلاءُ بِأَحْوَجَ إلی الدعاء من المُعافیٰ الذی لا یَأمَنُ البَلاءَ قال رسولُ الله اِفْزَعُوا إلی الله فی حَوائِجِکُمْ وَالجَؤوا إلَیه فی مُلِمّاتِکُم وَ تَضَرّعُوا إلیه وَ ادعوه فإنَّ الدعاءَ مُخُّ العِبادة و ما مِن مؤمنٍ یدعوالله إلاّ استجابَ فإمّا أن یُعَجِّلَه له فی الدنیا أو یُؤَجِّلَ له فی الآخرةِ وإمّا أنْ یُکَفِّرَ من ذُنوبِه بقدرما دَعاه ما لم یَدْعُ بِمَأثَمٍ»[۲]؛ ***آنان که در آسایش اند و در معرض بلا، به دعا محتاج‌ترند از کسانی که دچار بلاهای سخت هستند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در نیازهای خود، نزد خدا فغان و فریاد کنید و در بلاهای شدید به او پناه برید و تضرع کنید. زیرا دعا، مغز و اصل بندگی است و هیچ مؤمنی خدا را نمی‌خواند مگر اینکه مستجاب شود. و این قبولی دعا یا در دنیا و یا در آخرت است و یا اینکه موجب پوشش و محو گناهان است تا زمانی که گناه تازه‌ای از مؤمن سر نزده باشد.***

در تمام نیازها باید به خدا پناه برد.

قال الصادق: «یا مُیَسِّرُ اُدْعُ و لا تَقُلْ اِنَّ الْاَمْرَ قد فُرِغ منه اِنَّ عِنْد الله عزوجل منزلةً لا تُنالُ إلّا بِمَسْأَلَةٍ و لَو أنَّ عبداً سَدَّ فاهُ و لم یَسْأَلْ لم یُعْطَ شیئاً فَسَلْ تُعْطَ یا مُیَسّرُ إنّه لَیسَ مِنْ بابٍ

۱ـ یونس، ۲۲

۲ـ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۰۳

یُقْرَعُ اِلاّ یُوشَکُ أن یُفْتَحَ لِصاحبه»؛ پیوسته خدا را بخوان، چه به حاجت برسی یا نرسی، که در پیشگاه خدا برای انسان منزلت و مقامی است که جز از طریق دعا امکان‌پذیر نیست. اگر بنده دهانش را ببندد و چیزی سؤال نکند، به وی اعطا نمی‌شود. پس بخواه تا اعطا شود. ای میسر، انسان وقتی دری را بکوبد بالاخره به رویش باز می‌شود.

گفت پیغمبر که گر کوبی دری　　عاقبت زان در برون آید سری[1]

۱ـ مثنوی معنوی مولانا

رمضان و فرصتها[1]

▣ حجةالاسلام محمدمهدی ماندگار

مقدمه

بحث اغتنام فرصت‌ها از تأکیدات عقل و شرع می‌باشد، چراکه به حکم عقل و شرع فرصت‌ها چون موقتی هستند، باید در کمین آن‌ها بود و با مراقبت کامل، کمال استفاده را از آن‌ها نمود. لذا در روایات تعبیر به ابر گذرا شده است: «الفُرصةُ تَمرُّ مَرَّ السَحابِ فَانتَهِزوا فُرَصَ الخیرِ»[2]، فرصت چون ابر می‌گذرد، پس فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید.

فرصت‌هایی که برای هر انسان به وجود می‌آید متنوع و مختلف است. گاهی از لحاظ عمر، مثل فرصت جوانی و گاهی به لحاظ مکان، مثل سفر به عتبات و مکان‌های مقدس و گاهی به لحاظ مخاطب، مثل فرصتی که انسان در محضر یک بزرگ یا یک استاد قرار دارد و گاه به لحاظ زمانی، مثل ایام الله، اعیاد و وفیات. ماه مبارک رمضان به لحاظ اینکه ماه ضیافت الهی است و با تعابیر بلندی در روایات معرفی شده است، از فرصت‌های مبارکی است که هر انسان به قدر ظرفیت وجودی خود و به میزان شناختی که از این فرصت دارد از آن استفاده می‌کند. تعابیری که برای معرفی این فرصت در آیات و روایات آمده عبارتند از: ماه خدا، ضیافت الهی، بهار قرآن، ماه

۱ـ این نوشتار قابلیت طرح در برنامه‌های کوتاه مدت برای جوانان، صدا و سیما، بین دو نماز را دارد (که خلاصهٔ گفتار نگارنده در برنامه‌های ۱۵ دقیقه‌ای سیمای استانی بوده است)

۲ـ نهج‌البلاغه، حکمت ۲۱

دوست داشتنی، ماه باز شدن درهای آسمان، ماه تضاعف ثواب‌ها، ماه بسته شدن درهای جهنم، ماه آمرزش، ماه برکت، ماه رحمت، ماه اجابت، سرور ماه‌ها و دارنده سرور شب‌ها(لیالی قدر)، ماه تمرین تقوا، ماه دعا و نیایش و ...

آنچه مهم است اینکه در این ماه، اگر غفلت بر انسان مسلّط شود، به معنای این است که این فرصت استثنایی را از دست داده است. ولی به تعبیر پیامبر اکرمﷺ اگر بندگان بدانند که این فرصت استثنایی (ماه مبارک رمضان) چیست (یعنی به کنه مواهب و فضائل آن برسند) دوست دارند که همهٔ سال ماه رمضان باشد: «**لو یَعلمُ العبدُ ما فی رَمضانَ لَوَدَّ أن یکونَ رمضانُ السنةَ**»[1].

برای توضیح این فرصت باید در عبارت «**ما فی رمضان**» تأمل بیشتری شود. **ما فی رمضان** یعنی فهم زمان‌هایی که در رمضان وجود دارد، مثل سحرها، افطارها، لیالی قدر، بهترین روزها، ساعات، شب‌ها،... **ما فی رمضان** یعنی فهم حالاتی که در رمضان وجود دارد، مثل گرسنگی، تشنگی .... **ما فی رمضان** یعنی فهم برکات عام و خاصی که در این ماه وجود دارد، برکات عام مثل صیام، تسبیح بودن نفس‌ها، استجابت دعاها، قبولی اعمال، عبادت بودن خواب ... و برکات خاص مثل روزهٔ معنوی و سیر الی الله مخصوصاً در لیالی قدر.

آنچه در این مجال اندک قابل پرداختن است، بررسی بعضی از فرصت‌هایی است که توجه به آن‌ها در ماه مبارک رمضان به رشد انسان در بُعد فردی و اجتماعی کمک می‌کند و توفیقات انسان را افزون می‌سازد.

۱ ـ **رمضان فرصت توفیق و تلاش:** استثنایی بودن ماه مبارک رمضان به این است که زمینه‌های زیادی برای ارتباط بهتر انسان با خدا، پروش روح و رشد و تعالی انسان فراهم است. این زمینه‌ها را توفیق می‌نامند (اسباب موفقیت). بعضی از بزرگان قائلند که توفیق یعنی «کشش» از طرف خداوند که اگر به آن «تلاش و کوشش» انسان هم ضمیمه شود قطعاً موفقیت حاصل خواهد شد و تلاش و کوشش انسان هم یعنی:

۱ـ بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۶

۱ـ نیت و قصد ۲ـ جمع آوری امکانات برای استفاده از فرصت‌ها و زمینه‌ها (وقت گذاشتن، سرمایه خرج کردن).

۳ـ کسب آموزش‌های لازم ۴ـ رفع موانع موجود ۵ـ طلب توفیق از خداوند و دعا برای رسیدن به مطلوب. و الّا اگر تنها انسان برای خوب شدن فقط توفیق بخواهد و دعا کند و هیچ تلاشی نداشته باشد، به تعبیر امام رضاعليه‌السلام خود را استهزاء کرده است: «**مَن سَأل اللهَ التوفیقَ و لم یَجتَهِد فقد استَهزَأ بنفسه**»[1] لذا معلوم می‌شود که شرط رسیدن به مقصود دو چیز است: توفیق و کشش از ناحیهٔ خداوند و دیگر، تلاش و کوشش از ناحیهٔ عبد.

۲ ـ **رمضان، فرصت برنامه‌ریزی و تنظیم اوقات:** از جمله ویژگی‌های عالم خلقت که در قالب برهان نیز برای اثبات خداوند مورد استفاده قرار می‌گیرد، نظم در عالم می‌باشد و از مهم‌ترین سفارشات معصومین‌عليهم‌السلام به خصوص امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام نظم است و حتی نظم را در کنار تقوا فرموده است[2]. این نظم حاصل برنامه‌ریزی در استفاده از امکانات، سرمایه‌ها و مخصوصاً زمان می‌باشد. از طرفی از عمده‌ترین مشکلات جامعه امروز، ضعف برنامه‌ریزی دقیق در برنامه‌های اجتماعی (سیاسی، اقتصادی و فرهنگی)، فردی (نوجوانان، جوانان و بزرگسالان) و خانوادگی می‌باشد که نتیجه این ضعف، هدر رفتن سرمایه‌ها و امکانات مادی و نیروی انسانی، از دست رفتن فرصت‌ها و نرسیدن به اهداف می‌باشد تا حدّی که روند زندگی را در قالب طنز این‌گونه بیان می‌کنند که مَثَل زندگی‌های بی‌برنامه، مَثَل دانش آموزی است که در طول سال تحصیلی همه فرصت‌ها و امکانات خود را از دست می‌دهد و تنها شب امتحان به فکر امتحان و قبولی و نتیجه می‌باشد که این تلاش هم به نتیجه نمی‌رسد؛ و یا تیم فوتبالی که تمام مدت بازی را با تلاش کم و بی‌برنامه می‌گذرانند و تنها دقیقه ۹۰ و آخر بازی می‌خواهند همه عقب ماندگی‌ها را جبران کنند که این تلاش نیز سودی نخواهد داشت.

۱ـ کنز الفوائد، ۱، ۳۳۰، مجموعهٔ ورام، ۲، ۱۱۰، معدن الجواهر، ۵۹

۲ـ «أُوصیکُما و جمیعَ وُلْدي وَ أهلي وَ مَنْ بَلَغَهُ کتابي بِتَقوَی اللهِ وَ نَظْمِ اَمْرِکُم، نهج البلاغه، ترجمهٔ شهیدی، نامه‌ها ۴۷، ص ۳۲۱

ماه مبارک رمضان، از این جهت که اعمالش بر اساس وقت‌های دقیق باید تنظیم شود خود به خود انسان‌های متوجه را به سمت نظم و برنامه‌ریزی سوق می‌دهد(بیدار شدن سحرها، پرهیز از خوردن و آشامیدن در ساعت مشخص (اذان صبح، افطار در ساعت دقیق (اذان مغرب و...)

اگر دقت شود یکی از زیبایی‌های ماه مبارک رمضان همین نظم جمعی می‌باشد شبیه نظمی که در رژهٔ نیروهای نظامی مشاهده می‌شود که آن صحنه را دیدنی می‌کند. همهٔ این‌ها فرصتی است برای برنامه‌ریزی کردن و تفکر در اینکه نه تنها در ماه مبارک رمضان، بلکه بعد از ماه مبارک رمضان و در همه سال و عمر، خوردن، خوابیدن، بیدار شدن، عبادت‌ها و همهٔ امور اجتماعی و فردی، هم زمان مشخصی داشته باشد و هم میزان معینی.

چند نکتهٔ مهم در برنامه‌ریزی:

الف ـ تحقیق و تأمّل و دقت جهت شناخت وظایفی که انسان در برابر خدا، خود، جامعه و خانواده دارد.

ب ـ توجه و تفکر در محدودیت عمر که اصلی‌ترین سرمایه انسان است.[1]

ج ـ توجه و تفکّر در محدودیت امکان استفاده از فرصت‌ها و امکانات مادی و نیروی انسانی.

د ـ توجه به لذّت دنیوی و اخروی حاصله از نظم انسان‌هایِ موفق و منظم که هم در این دنیا مسرور و خوشحالند و هم در آخرت مأجور خواهند بود.

هـ ـ پرهیز از افراط و تفریط، شتابزدگی، احساسی برخورد کردن، روزمرّگی،...

و ـ ...

نتیجه اینکه لذت نظم و برنامه داشتن برای خود انسان بیشتر است تا برای دیگران، و این لذّت در ماه مبارک رمضان کاملاً محسوس است و به نظر می‌رسد که انسان‌ها در هر موقعیتی که هستند (بزرگ، جوان، نوجوان، کارمند، کارگر، خانه‌دار، ...) به جای این جمله که در مقابل سؤال

۱ـ إنّ الذی یَدخُل علی الإنسان من فَناء العمر أعظمُ ممّا یَدخلُ علیه من فَناءِ المال. بحارالانوار، ۸۴،۳، و ج ۲۵۹،۶۱

آنچه باشد در جهان دارد عوض — کز عوض گردد تو را حاصل غرض

بی عوض دانی چه باشد درجهان — عمر باشد عمر، قدر او بدان

به نقل از شهید آیت الله دستغیب

از کارهای انجام نشده یا عقب افتاده مرسوم است که «وقت ندارم یا وقت نکردم» باید بگویند: «برنامه‌ریزی ندارم» و متأسفانه روزها، ماه‌ها، و سال‌های پر قیمت عمر بدون برنامه سپری می‌شود و تنها آه پر از سوز آخرین لحظات عمر با مشاهدهٔ آثار مرگ می‌ماند که «اَفنیتُ عُمری فیما لا تُحِبُّ»[1].

۳ـ رمضان، فرصت کسب معارف: انسان دو بُعد دارد، یکی روح و یکی جسم، و طبیعی است که برای هر دو بُعد مسأله خوراک، اشتها، صحت و سلامت و مرض مطرح می‌باشد، ولی از آنجا که اهتمام به بُعد جسمی بیشتر از بُعد روحی است، در مورد خوراک جسمی و صحت و سلامت جسم و دوری از مرض جسمی بیشتر توجه می‌شود تا بُعد روحی؛ در حالی‌که از نظر اهمیت، این بُعد روحی انسان‌هاست که اهمیت بیشتری نسبت به بعد جسمی دارد، ولی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به تبع، به معارف دین هم به عنوان خوراک روحی کمتر توجه می‌شود. ولی ماه مبارک رمضان به دلیل زمینه‌های فراوان، فرصت مناسبی برای کسب معارف و تغذیه روحی انسان‌ها می‌باشد. این زمینه‌ها عبارتند از:

ـ روزها و شب‌های ماه مبارک رمضان زمینه مناسبی برای مطالعه و تفکر می‌باشد که چنان‌چه برنامه‌ریزی صحیح وجود داشته باشد بهره زیادی برده می‌شود.

ـ وجود جلسات مختلفِ بیان معارف، تفسیر و قرائت قرآن و بیان احکام که زمینه مناسبی برای شنیدن معارف، طرح سؤال و رفع شبهات می‌باشد، در حالی‌که کمتر ایامی این‌گونه جلسات با این وسعت برگزار می‌شود.

ـ وجود مجالس دعا، احیاء و مناجات برای تقویت انس با خدا و توسل به اهل بیت علیهم‌السلام که زمینه‌ساز عشق به معارف الهی می‌باشد.

ـ برنامه‌های متنوع رسانه‌های جمعی در زمینه معارف اسلامی که در صدا و سیما، روزنامه‌ها و.. وجود دارد.

۴ـ رمضان، فرصت توجه به قرآن: در حالی‌که قرآن، اولاً کتاب آسمانی و کلام خدا در ارتباط با

۱ـ بحار الانوار، ۲۰۲،۹۱

بندگان است و ثانیا به اعتراف دوست و دشمن کتاب زندگی است و ثالثاً، بالاترین هدیه و معجزه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و رابعاً، مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان ثقل اکبر و مورد سفارش همه معصومین علیهم السلام بخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود: «**اللهَ اللهَ فی القرآنِ لا یَسْبِقُکُم بالعملِ به غیرُکم**»[1]، ولی مورد غفلت قرار گرفته، حتی در میان کسانی که با ظاهر قرآن (تلاوت آن) سر و کار دارند، چون در عمل به محتوای آن سهل انگاری می‌کنند. ولی ماه مبارک رمضان به عنوان بهار قرآن و با وجود جلساتی که با محوریت قرآن تشکیل می‌شود، فرصت مناسبی برای تفکر و تدبر در قرآن است تا از برکات آن استفاده بیشتری شود. مردم را در برخورد با قرآن می‌توان دسته‌بندی کرد و ماه مبارک رمضان فرصتی است که انسان در این دسته‌بندی، اولاً جایگاه خود را بیابد و ثانیاً مسیر رشد خود را در برخورد با قرآن ترسیم کرده و برنامه‌ریزی کند.

دسته اول: کسانی‌که با وجودی که مسلمانند، هیچ سر و کاری با قرآن ندارند و وقتی می‌میرند، قرآن بر مردهٔ آن‌ها تلاوت می‌شود.

دسته دوم: کسانی‌که تنها توجه‌شان به قرائت قرآن است و برای ثواب تلاوت می‌کنند امّا تدبر نمی‌کنند.

دسته سوم: کسانی‌که قرآن را برای اموات تلاوت می‌کنند در حالی‌که یک آیه قرآن هم خطاب به اموات نیست.

دسته چهارم: کسانی‌که قرآن را به عنوان خطاب به خود و دیگران تلاوت می‌کنند تا بفهمند.

دسته پنجم: کسانی‌که علاوه بر تلاوت و تدبر، عرضه نفوس به قرآن می‌کنند تا عمل کنند.

دسته ششم: کسانی‌که علاوه بر عمل، پیام‌های قرآن را به دیگران نیز سفارش می‌کنند.

دسته هفتم: کسانی‌که علاوه بر این‌ها، از قرآن دفاع هم می‌کنند.

بدیهی است که مرحله آخر مرحله کامل توجه به قرآن است، لذا در مراحل قبل نوعی مهجوریت نسبت به قرآن نهفته است و چنان‌چه اُنس با قرآن در ماه مبارک رمضان (که زمینهٔ خوبی دارد) مهیّا شود هم خانه دل و هم خانهٔ گِل انسان‌ها نورانیت پیدا می‌کند و از زندگی در

۱ـ نهج البلاغه، ترجمهٔ شهیدی، نامه‌ها ۴۷، ص ۳۲۱

ظلمات جهل جلوگیری می‌کند.

۵ ـ رمضان فرصت دعا و نیایش: یکی از بهترین طرق ارتباط با خدا، دعا و نیایش با معبود می‌باشد که در روایات با تعابیری بلند همچون، مفتاح الفرج، مُخ العبادة، سلاح المومن و... از آن یاد شده است و به عنوان یکی از علل و اسباب رسیدن به مقصود مطرح می‌باشد؛ البته با توجه به نکاتی که بعضی از آن‌ها عبارتند از:

الف ـ خدا سبب ساز و سبب سوز است.

ب ـ خداوند، بدِ بندگانش را نمی‌خواهد و گاهی به ثمر نرسیدن دعاها، به خاطر فقدان علل دیگر، عدم مصلحت، وجود موانع و... می‌باشد، نه اینکه خداوند نعوذ بالله بَد بندگانش را بخواهد.

ج ـ تلاش انسان و دعا و تکیه بر خداوند، هر دو با هم انسان را به مقصود می‌رساند، نه اینکه انسان بدون تلاش، فقط بخواهد با دعا به جایی برسد.

با این توضیح می‌فهمیم که بعضی به دعا با نگاه درستی نمی‌نگرند و بدون تهیه امکانات و زمینه سازی و رفع موانع و به طور کلی تلاشی که مربوط به انسان است، همه نتیجه را از خداوند می‌طلبند و توقع اجابت هم دارند.

ماه مبارک رمضان از جمله زمینه‌ها و شرایطی است که برای ارتباط با خدا آمادگی بسیار دارد، از طرفی دعاهای رسیده از معصومین علیهم‌السلام و از طرف دیگر موقعیت‌های خاص آن مثل سحرهای ماه مبارک، زمان افطار، لیالی قدر، شب‌های جمعه و لحظه لحظه‌های آن وعده داده شده که انسان‌ها به همراه تلاش، دعا کنند تا اجابت شود، در خطبه شعبانیه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است: «دُعائُکم فیه مُستجابٌ»، البته این تعبیر در راستای تعبیر قرآن کریم است که «اُدعونی اَستَجِب لکم»[1] ولی به تعبیر بعض از بزرگان این آیه باید با دو آیه دیگر مطرح شود که اولاً «و لِلّه ألاسماءُ الحُسنی فَادعوه بها»[2] و ثانیاً «اَوفوا بعَهدی اُوفِ بعَهدِکم»[3]؛ یعنی از جمله شرایط دعا، خواندن خداوند به اَسماءُ حُسنیٰ و وفای به پیمان‌هایی است که بندگان با خدا

۱ـ غافر، ۶۰
۲ـ اعراف، ۱۸۰
۳ـ بقره، ۴۰

می‌بندند.

از جمله نکات حائز اهمیت اینکه باید به ابعاد مختلف دعا توجه شود، در حالی‌که اکثریّت به یک بُعد توجّه می‌کنند و آن هم درخواست حاجات از خداوند است، در حالی‌که بُعد دیگر دعا، جنبهٔ معرفتی آن می‌باشد که معصومین علیهم‌السلام به خاطر شرایطی که داشتند بسیاری از معارف دین را در قالب دعا مطرح کردند که نمونه بارز آن دعاهای امام سجاد علیه‌السلام در صحیفه سجادیه است. بعد سوم دعا، جنبهٔ عرفانی و رابطهٔ عاشق و معشوقی است که در بسیاری از ادعیه معصومین علیهم‌السلام مثل دعاهای امام علی علیه‌السلام مشاهده می‌شود.

۶ ـ **رمضان فرصت کسب تقوی:** قرآن کسب تقوی را از نتایج صیام ماه مبارک رمضان معرفی فرموده است «**لعلّکم تتّقون**»[1]، یعنی ماه مبارک، بهترین و مناسب‌ترین فرصت برای کسب تقوا به معنای احساس مسؤولیت و حضور در محضر پروردگار و کسب نیروی کنترل کننده در خلوت و جلوت می‌باشد به جهت اینکه هم زمینه قرب به خدا و حالات الهی و هم زمینه دوری از شیطان و هواهای نفسانی فراهم است. آنچه به نظر مهم می‌آید اینکه جایگاه تقوا باید در اذهان فردی و عمومی جامعه تقویت شود تا در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی (سیاسی، اقتصادی،...) مورد توجه بیشتر قرار گیرد. در آیات و روایات بسیاری لوازمی برای تقوا بر شمرده‌اند. از جمله: ایمان، اطاعت اوامر الهی، اقامهٔ نماز، روزه، وفای به عهد، انفاق مال، پرداخت زکات، صبر و بردباری، نیکوکاری، شب زنده داری، استغفار، گذشت، قناعت، عدالت، امر به معروف، راستگویی، امانت داری، توکل،....

از طرف دیگر، ثمراتی را برای تقوا مطرح فرموده‌اند که بعضی مربوط به دنیا و برخی مربوط به آخرت می‌باشد. از جمله، با نزول رحمت الهی، خیر دنیا و آخرت، رضایت خداوند، عاقبت نیکو، آمرزش گناهان، بصیرت و آگاهی، هدایت، کرامت، فضیلت، عزت، ازدیاد رزق، گشایش در امور، بهشت، قبولی اعمال، اصلاح دین، معیت با خداوند و ...

ماه مبارک رمضان که ماه تمرین تقوا است، انسان می‌تواند با تأمل در لوازم و آثار تقوا، این

۱ـ بقره، ۱۸۳

روحیه و نیرو را در خود به وجود آورده و تقویت کند که بهترین زاد و توشه دنیا و آخرت معرفی شده است.[۱]

۷ ـ رمضان، فرصت تحکیم پیوند با ولایت: خداوند تبارک و تعالی در قرآن توصیه فرموده که برای ارتباط با او، بندگان از وسیله استفاده کنند «وَ ابتَغوا إلیه الوَسیلةَ»[۲] و با سفارش عمده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آخرین لحظات عمر که فرمود دو امانت گرانبها در میان شما می‌گذارم «کتاب الله و عترتی» فهمیده می‌شود که این دو با هم وسیله نجات هستند، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: چنان‌چه بخواهید گمراه نشوید، باید تمسک به این دو ثقل داشته باشید. ماه مبارک رمضان با وجود شرایط خاصی از جمله محافل توسل و ذکر فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام و بیان جایگاه ایشان در عالم هستی و بیان وظایف ما در برابر ایشان، زمینه بسیار مناسبی برای شناخت و معرفت صحیح و تحکیم پیوند با این خاندان می‌باشد، چرا که به مضمون روایات و به شهادت تاریخ، این خاندان از ما به خیر و شرّ ما آگاه‌ترند، از ما به ما مهربان‌ترند و از هر علقه و وابستگی جز وابستگی به خدا، آزادند. به حکم عقل، انسان باید با موجودی که این خصوصیات را دارد رابطه عبد و مولا برقرار کند، یعنی لحظه‌ای حرکت خود را بدون راهنمایی آنان نپیماید و این معنای این جمله از زیارت جامعه کبیره است که خطاب به ایشان می‌خوانیم: «وَ مُقَدِّمُکم أمامَ طَلِبَتی و حَوائجي و إرادَتي في کلّ أحوالی و أُموری ...»، یعنی من شما را (با توجه به خصوصیاتی که دارید) امام و پیشوای خود، در تلاشم، حوایجم، اراده و برنامه‌های خود، در همه احوال و امور قرار می‌دهم.

این معرفت که به عنوان معرفت به حق معصومین علیهم السلام از آن یاد می‌شود، فراتر از شناخت اسماء و القاب، تاریخ، فضایل و مناقب است، بلکه جایگاه معصومین علیهم السلام را در زندگی انسان معین می‌کند و انسان را مثل شخصی که در ظلمات پناه به بزرگی می‌برد، متوجه معصومین علیهم السلام می‌سازد و از آن‌ها جدا نخواهد شد.

۱ـ إنّ خیرَ الزّادِ التقوی. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۰

۲ـ مائده، ۳۵

۸ ـ **رمضان، فرصت آشتی با خدا:** آن‌چنان‌که گذشت ماه مبارک رمضان ماه برکت، رحمت و مغفرت است و از طرفی هم یکی از مظاهر رحمت و مغفرت الهی، باب توبه و استغفار است که خداوند برای بندگانش باز نموده است، لذا این ماه از فرصت‌های مناسب برای بازگشت به سوی خدا می‌باشد. هرگاه عبد، اندک تأمّلی کند که بواسطه معصیت و نافرمانی و ترک بعضی واجبات، چه مزایایی را از دست داده و چه عواقبی در انتظار اوست که این تأمل در ماه مبارک رمضان زمینه بیشتری دارد، خود به خود به فکر بازگشت به سوی خدا و جبران گذشته و عقب‌ماندگی خود می‌افتد و طبیعی است که این جبران و بازگشت، شرایطی دارد از جمله:

الف ـ اعلام ندامت جدّی و قلبی از هر نافرمانی که انجام داده است.

ب ـ عزم بر عدم تکرار نافرمانی.

ج ـ تدارک گذشته اعم از حق الناس و حق الله و....

از عوامل مؤثر در تقویت روحیهٔ بازگشت به سوی خداوند، توجه به آثار توبه و استغفار از جمله: تطهیر گناهان همانند حال تولّد، بخشش خداوند و عدم رسوایی در قیامت، جلب محبت و مهر الهی «**إنّ اللهَ یُحِبُّ التّوابین**»[1]، تبدیل سیئات به حسنات و... می‌باشد. توبه و استغفار هم مثل سایر احوالات روحی، علایمی دارد که در روایات به آن‌ها اشاره شده: از قبیل، تغییر در ظاهر، اصلاح دوستی‌ها و محبت‌ها، اصلاح خلق و رفتار، اصلاح عبادت‌ها، انفاق و خیرات و... که به زیبایی با این ملاک‌ها می‌توان میزان عمق توبه را در وجود اندازه‌گیری کرد که هرچه عمیق‌تر باشد پایدارتر است.

۹ ـ **رمضان، فرصت تقویت حس همنوع دوستی:** از فلسفه‌های روزه‌گرفتن در ماه مبارک رمضان به تعبیر روایات، اولاً یاد از گرسنگی و تشنگی قیامت است و ثانیاً، توجه به گرسنگی و وضعیت فقرا و مساکین می‌باشد، چراکه در ایام دیگر انسان به دلیل «سیری»، به طور طبیعی کمتر به یاد بیچارگان و مستمندان خواهد بود، ولی هنگامی که خود انسان مبتلای به گرسنگی و ضعف ناشی از آن باشد و آن را با تمام وجود درک کند ـ که این زمینه به خوبی در ماه مبارک رمضان فراهم است

۱ـ بقره، ۲۲۲

ـ با این فهم حال گرسنگان، طبیعی است که به یاد ایشان می‌افتد و به مشکلاتشان فکر می‌کند و حتی‌الامکان، در جهتِ حداقل اعلام همدردی و یا انجام وظیفه‌ای در قبال آنان از قبیل کمک و خیرات، بر می‌آید. یعنی گرسنگی زمینه بیداری عواطف را فراهم می‌کند و بیداری عواطف خود عامل احسان و نیکوکاری می‌شود. چند ساعت گرسنگی و تشنگی در روز، انسان را به یاد کسانی می‌اندازد که روزها و ماه‌ها می‌گذرد، ولی از غذای کامل بی‌بهره هستند. لذا همین بیداری عواطف و حس همنوع دوستی باعث اطعام‌ها، رسیدگی‌ها و احسان‌ها در ماه مبارک می‌شود.

نکته قابل توجه اینکه به حمد الهی فرهنگ احسان و نیکوکاری در جامعه اسلامی ما رواج خوبی دارد، امّا میزان آن متناسب با نیازمندی‌ها نیست، چون مردم از میزان گرسنگی‌ها و تشنگی‌ها درک عمیق، کمتر دارند و ماه مبارک زمینه مناسبی است که درک عمیق‌تری نسبت به فقرا و مساکین پیدا کنند.

۱۰ ـ **رمضان، فرصت رفع کدورت‌ها:** طبیعی است که هرگاه دو نفر خود را در یک میهمانی دعوت شده ببینند، در اندیشه رفع کدورت فرورفته و با آماده بودن این زمینه، کدورت که خود زمینه ساز محرومیت است را از بین می‌برند. در ماه مبارک رمضان نیز، همه بندگان به میهمانی خدا دعوت شده‌اند پروردگاری که فرموده است: «**یا أحمدُ وَجَبَت مَحبَّتی للمُتحابِین فیّ**، ... و **وَجَبَت مَحبَّتی للمُتَواصِلینَ فیّ**»[1] ... لذا ماه مبارک رمضان بهترین زمینه برای رفع هر نوع کدورتی است که ریشه آن وسوسه‌های شیطانی و حبّ و بغض‌های دنیوی است و ثمره آن محرومیت از دیگران می‌باشد. چنان‌چه انسان‌ها در این فرصت مبارک به آثار محبت در راه خدا توجه کنند که کارگشایی، تحکیم روابط انسانی، سازندگی، دعا، قضای حوایج از جمله آن‌هاست و همچنین، به آثار کینه و کدورت، از قبیل، حسادت، بدگویی و غیبت، تهمت، عدم اجابت دعوت مؤمن، ترک صله رحم، توجه کنند، یقیناً به فکر علاج این مرض روحی (کینه و کدورت قلبی) خواهند بود که از جمله راه‌های علاج، توجه به کوچکی دنیا و توجه به ثمرات محبت و کینه می‌باشد، لذا انسان‌ها نسبت به هرکس که کدورتی دارند تا متوجه کسالت و یا فوت او می‌شوند

۱ـ حدیث قدسی، ارشاد القلوب، ۱۹۹، بحارالانوار، ۲۱،۷۷

ناراحت شده که چرا در این عمر کوتاه و دنیای کوچک باید از یکدیگر کدورت داشته باشیم.

چقدر انسان‌ها به خاطر کینه و کدورت از توانایی‌های اقوام، دوستان، همسایگان و همکاران خود بی‌بهره هستند و در ماه مبارک رمضان با پیشقدمی و برقراری یک ضیافت افطاری و فراموش کردن گذشته‌ها می‌توانند زمینه جلب محبت مؤمنین که سبب جلب محبت خداوند است را فراهم کنند.

۱۱ ـ **رمضان فرصت مداوای بیماری‌های روح:** همه می‌دانیم که اولاً باور، نسبت به بیماری خود مرحله‌ای از درمان محسوب می‌شود و ثانیاً اگر رفع امراض جسمی، توجه، مراجعه به طبیب، آزمایش، دارو و درمان، تحمل طول درمان، صرف هزینه و... می‌طلبد، یقیناً به این دو نکته در مورد بیماری‌های روح باید توجه بیشتر بشود که جایگاه روح نسبت به جسم، رفیع‌تر می‌باشد. ماه مبارک رمضان از این جهت که انسان، درون از طعام خالی می‌دارد و مواظبت بر اعمال و انجام واجبات و ترک محرمات می‌کند، زمینه و فرصت خوبی است برای درمان بیماری‌های درونی که مرحله اول آن، شناسایی امراض روحی است که چه بسا در انسان‌هایی باشد، ولی حتی یک لحظه هم به عنوان یک بیماری به آن توجه نکرده‌اند. بعضی بیماری‌های روحی که از آیات الهی استفاده می‌شود را این‌گونه برشمرده‌اند: نفاق، کژی و انحراف، کینه و حسد، خشونت، قساوت، حجاب و پرده، شک و تردید، سوء ظن، غفلت، اختلاف و پراکندگی دل، هوس بازی دل، عصیان و گناه، اضطراب و دلهره، نفرت و تنفر از حق، حسرت، کم ظرفیتی و دلتنگی.

همچنان‌که بیماری‌های جسمی علایمی دارد، بیماری‌های روحی نیز علایمی دارد که بعضی از آن‌ها با استفاده از آیات عبارتند از: نفاق در گفتار و کردار، کفر بعد از ایمان، تکذیب حقیقت پس از آشکار شدن، اعراض و انحراف از حق، تحریف سخن حق، تمسخر پیروان حق، شکستن عهد و پیمان، تکبر و قلدری در برابر حق، اعراض از رفتن به جهاد، مجادله بدون دلیل، تعلّل در انجام وظیفه، کتمان شهادت و گواهی به حق، بخل ورزیدن و...

لذا کسانی که دلسوز به حال خود هستند و به سلامت روح خود در کنار سلامت جسم،

اهمیت قایلند، از فرصت ماه مبارک استفاده می‌کنند و به دنبال ریشه یابی امراض روحی و قلبی و درمان آن می‌افتند.

۱۲ ـ رمضان، فرصت تغییر و اصلاح ظاهر: یکی از مبانی تربیت اسلامی، تأثیر ظاهر بر باطن است، انسان‌ها با انتخاب هر نوع ظاهری، اعم از ظاهر لباس، رفتار، سخن و... زمینه تأثیری را در باطن خود فراهم می‌کنند، لذا اسلام تاکید بر اصلاح ظاهر برای فرد و اجتماع می‌کند و حفظ شعائر دینی را زمینه ساز تقوای قلوب می‌داند. ماه مبارک رمضان از این جهت که افراد و اجتماع سعی در حفظ ظاهر اسلامی دارند، فرصت جالبی است برای توجه به این مطلب که این ظاهر خدا پسندانه چنان‌چه تمرین شود و تلقین شود می‌تواند زمینه تحول باطن را فراهم سازد. اگر مکتب نورانی اسلام تاکید بر عبادات به نحو وجوب و یا استحباب دارد، شاید به این جهت باشد که این عبادات و رفتار ظاهری زمینه ساز تقویت روحیه عبودیت در باطن می‌شود و در تأثیر ظاهر بر باطن همین بس که تاکید شده اگر موفق به بکاء نمی‌شوید خود را به تباکی بزنید.

توجه مردم به نماز، مخصوصاً نمازهای جماعت و حسنات و خیرات و ادای واجبات و مستحبات در ماه مبارک رمضان که بیش از ایام دیگر است، زمینه اصلاح ظاهر را فراهم می‌کند، ولی باید توجه داشت، تغییر و اصلاح ظاهر براساس سه نیت و منشأ صورت می‌پذیرد که تنها یک صورت آن مبارک است:

ـ تغییر و اصلاح ظاهر به هدف و نیت عوام فریبی.

ـ تغییر و اصلاح ظاهر به هدف و نیت توقف در ظاهر.

ـ تغییر و اصلاح ظاهر به هدف و نیت تأثیر و تحول در باطن.

آنچه بعضی از افراد جامعه را در فرار از ظاهر اسلامی تشویق می‌کند متأسفانه صورت اول می‌باشد که مشاهده می‌شود بعضی از ظاهر برای رسیدن به اهداف و منافع شخصی استفاده می‌کنند، نه برای تأثیر بر باطن.

نکته لازم این است که برای اصلاح ظاهر، دو روش تلقین به نفس و تحمیل بر نفس را مطرح

می‌کنند.[۱]

۱۳ ـ رمضان، فرصت ایجاد انقلاب درون: همچنان‌که گذشت ماه مبارک رمضان، بهترین فرصت آشتی با خداست که این آشتی با خدا و بازگشت به سوی او، زمینه مناسبی برای انقلاب و تحول درونی در انسان می‌باشد، چرا که هر انقلابی چه در بیرون و چه در درون، نیازمند زمینه، علل و عوامل و رفع موانع می‌باشد که ماه مبارک رمضان و لیالی قدر و محافل احیاء و مناجات، زمینه این انقلاب است. کسب بینش درست و صحیح نسبت به خدا، دین، دنیا، انبیاء و اولیاء، معاد و... و تعمیق ایمان قلبی از علل و عوامل این انقلاب می‌باشد که در ماه مبارک رمضان علل و عوامل مهیّا می‌باشد. از طرف دیگر، بالاترین مانع برای انقلاب درون، وسوسه‌های شیطانی و نفس امارّه می‌باشد که بنابر مضمون روایات، از برکات ماه مبارک رمضان، تقلیل این وسوسه‌ها می‌باشد؛ لذا کسانی‌که به دنبال تحول در باطن به نحو انقلاب پایدار هستند، ماه مبارک رمضان بهترین و مناسب‌ترین فرصت می‌باشد والاّ تنها بهره آن‌ها از ماه مبارک رمضان، شور بندگی خواهد بود که کمتر تبدیل به شعور بندگی می‌شود و با کمال تأسف در بسیاری از موارد، به محض پایان یافتن این فرصت الهی، بازگشت به حال قبل و خدای ناکرده بازگشت به نافرمانی‌ها، پدیدار می‌شود.

از علائم موفقیت یک انقلاب چه در برون و چه در درون، تغییر در سیستم حکومتی و رهبری است لذا چنان‌چه انسان بتواند بعد از ماه مبارک رمضان، حاکمیت نفس اماره را تضعیف و حاکمیت عقل و وجدان را تقویت کند موفق به انقلاب درون شده است.

۱۴ ـ رمضان، فرصت اصلاح شرایط: از امورِ مسلّم دنیای تربیت، تأثیر شرایط بر انسان است تا حدّی که بعضی قائل به جبر محیط می‌شوند و می‌گویند در برابر شرایط و اقتضای آن، انسان از خود اختیاری ندارد. هر چند قائل به جبر محیط نیستیم، ولی این مقدار مسلّم است که انسان‌ها نسبت به شرایط مختلف طبیعی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، مذهبی، جغرافیایی و... تأثیر پذیری دارند، چه این شرایط اقتضای مثبت داشته باشد و چه اقتضای منفی.

۱ـ نگاهی دوباره به تربیت اسلامی، نگارش دکتر خسرو باقری، ص ۶۳ـ ۱۶۵

برای اصلاح شرایط، سه روش عمده مطرح می‌شود[1] که ماه مبارک رمضان برای هر سه روش، بهترین زمینه و فرصت محسوب می‌شود.

الف ـ زمینه سازی؛ ایجاد زمینه‌های مطلوب و پرهیز از زمینه‌های نامطلوب که فراوان در روایات تأکید شده است و در کدام ایام زمینه‌های مطلوب و مثبت بیشتر از ماه رمضان است؟ زمینه دعا، کسب معارف، خیرات، انس با خدا، انجام واجبات، ترک محرمات، دوستی و دشمنی برای خدا... و در کدام ایام است که زمینه‌های نامطلوب، بهتر از ماه مبارک رمضان، تعطیل باشد؟ در زمان قبل از انقلاب نیز کاملاً مشهود بود که خیلی از مفاسد در ماه مبارک رمضان کمتر اتفاق می‌افتاد.

ب ـ تغییر موقعیت؛ اینکه انسان بخواهد موقعیت خود را از وضعیت منفی به مثبت تغییر دهد، زمینه‌ای مناسب‌تر از ماه مبارک رمضان پیدا نمی‌کند.

ج ـ اسوه سازی؛ معرفی اسوه‌های کامل انسانیت، یعنی معصومین علیهم‌السلام و بیان نوع ارتباط با این اسوه‌ها، در ماه رمضان بیش از هر ماه دیگری مطرح می‌باشد.

۱۵ ـ رمضان، فرصتی که نشان می‌دهد خوب شدن ممکن است؛ معمولاً انسان‌ها در برابر این سؤال که چرا درست و خوب عمل نمی‌کنید، چرا آدم خوبی نمی‌شوید؟ جواب می‌دهند که ممکن نیست، نمی‌شود و....

امّا همین انسان‌ها اذعان دارند که در ماه مبارک رمضان آمار خوبی‌ها، خیرات، انجام عبادات، ترک محرمات، نوع دوستی‌ها، یاری رساندن به یکدیگر، احترام متقابل، رعایت حقوق دیگران، رعایت بیت المال و... خیلی بالاتر از ایام دیگر است و از طرف دیگر، آمار بدی‌ها، ظلم‌ها، انجام محرمات و ترک واجبات، دشمنی‌ها، اذیت و آزارها، تجاوز به حقوق دیگران، حیف و میل بیت المال،... خیلی پایین‌تر از ایام دیگر است. گویی که در ماه مبارک رمضان همه می‌خواهند خوب باشند و طبیعتاً، با اهتمام افراد به خوب شدن، جامعه هم که متشکل از افراد است، به سمت خوبی حرکت می‌کند و خوبی از تمامی جامعه، کاملاً قابل مشاهده و رؤیت است؛ ولی همین افراد

۱ـ همان

و به تبع، جامعه بعد از ماه مبارک رمضان می‌گویند: نمی‌شود، ممکن نیست،... در حالی‌که باید گفت: مشکل اصلی «درخواستن و نخواستن» است که اگر همان خواستن برای خوب شدن و مراقبت و مواظبتی که در ماه مبارک رمضان وجود دارد، در بقیه ایام هم باشد، خداوند زمینه‌های موجود در ماه مبارک رمضان را در همه ایام مهیّا می‌فرماید. چراکه مهم‌ترین وسایل و ابزار خوب شدن عبارتند از: «خواست» و «نیت» و «همت» و «اراده» انسان و «ارتباط با خدا» برای ازدیاد توفیق و ارتباط با «قرآن» و «عترت». که این ابزار، منحصر به ماه مبارک رمضان نیست، هر چند در این ماه، زمینه آن خیلی بیشتر مهیا می‌باشد.

دگرگونی انسان‌ها در قرآن

▣ سیدمحمدجواد فاضلیان*

«اللهُ ولیُّ الذینَ ءامَنوا یُخرِجُهُم مِنَ الظلماتِ إلی النورِ والذین کفروا أولیاؤهُم الطاغوتُ یُخرِجُونَهم منَ النورِ إلی الظلماتِ».[1]

یکی از ویژگی‌های مهم آدمیان این است که شخصیت آن‌ها همواره در معرض *تحول*، *تکامل* و یا *انحطاط* بوده و *رکود و ثبات مطلق* با ماهیت آن‌ها بیگانه است و نیز یکی از تفاوت‌های اساسی حیوان و انسان، در این است که حیوانات، براساس غرایز و ویژگی‌های رفتاری و محرک‌ها و پاسخ‌های کاملاً از پیش تعیین شده، در مسیری تکراری ادامه حیات می‌دهند و هرگز نمی‌توان تکامل یا انحطاطی آگاهانه و آزادانه را در آن‌ها جستجو کرد؛ در حالی که انسان با کمترین نظر در گوهر خویشتن و یا تاریخ حیات انسانی و اجتماعی، به این سیّالیّت، تموّج، تکامل و تبدّل صعودی یا نزولی اعتراف می‌کند و هر محرّک برونی یا درونی، او را به پاسخ و رفتار تازه‌ای می‌رانَد.

اگرچه این تغییرات در همه یکسان نیست، اما واقعیت این است که با سرشت و سرنوشت نوع بشر گره خورده است.

فلسفه تعلیم و تربیت

تأسیس و به کارگیری نظام‌های مختلف تعلیم و تربیت و پیدایش انتظارات تازه از هر نسل، همه براساس «تغییرپذیری»، «فعل و انفعالات شخصیتی» و «حرکت جوهری» در نهاد آدمیان

---

*ـ کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

۱ ـ بقره، ۲۵۷

صورت می‌پذیرد.

اگر انسان واجد این ویژگی‌ها نبود، چه آموزش‌ها و پرورش‌های الهی و وحیانی و چه سیستم‌های تربیتی و آموزشی که فرآورده و دستاورد علمی و تجربی و عقلی‌اند، لغو می‌بودند. وجود «گوهرِ قابل» و احتمال اثر تربیت در انسان، به وجود مربیان الهی و حاملان وحی معنا و مفهوم می‌دهد.

فلسفهٔ دعا

تمامی دعاها و نیایش‌های انسان که از انگیزه‌های مادی فارغ و آزادند، براساس همین اعتقاد و باور است که انسان قابلیت و ظرفیّتی همیشگی برای صعودی بیشتر و اوجی معراج‌گونه در آسمان معنویت و روحانیت دارد.

اگر چنین باور عمیق و ریشه‌داری در فطرت و وجدان انسان نبود، «دعا» امری بیهوده و تلاشی بی‌ثمر بود.

«چون بُوَد اصلِ گوهری قابل — تربیت را در او اثر باشد
هیچ صیقل نکو نداند کرد — آهنی را که بدگهر باشد[1]»

بالندگی و شکوفایی مستمر در عین ثبات

البته، باید به این نکته ظریف توجه داشت که ثبات در راه حقّ، یکنواختی و توقف و در جا زدن نیست، بلکه استمرار حرکت و سیر و صعود در راه حق است و این ثبات و استواری با بالندگی و رشد انسان سازگار بوده و پیوند محکمی بین این دو برقرار است.

مولوی با توجه به حدیثی نبوی، از کتاب احیاءالعلوم، قلب مؤمن را همچون آبی جوشان در دیگ روی آتش می‌داند که هر لحظه در غلیان، دگرگونی و جوشش است: **«لَقلبُ المؤمنِ أشدُّ تقلُّباً من القِدرِ فی غلیانِها»**.

«در حدیثِ دیگر آن دل دان چنان — کآبِ جوشان ز آتش اندر قازغان»[2]

۱ـ گلستان سعدی

۲ـ قازغان، دیگ، ظرف آشپزی محکم

قلب، مرکز دگرگونی‌ها و تحوّلات

با دقت در معنای لغوی «قلب» نیز که در قرآن و روایات ما از کاربرد فراوانی برخوردار است، به این نکته پی می‌بریم که این نام‌گذاری به علت قابلیت دگرگونی انسان است که مرکز آن [دگرگونی] قلب می‌باشد. واژه‌های بسیاری همچون توبه، خضوع، خشوع، تذکر، ترحم، عجب، تکبّر، حسد، بخل، کینه، طمع، قساوت و ... هر یک ناظر به فراز و نشیب‌های شخصیتی و روحی انسان‌اند و هر یک تجلّی و تبلور حالت‌های مختلف قلب می‌باشند. حتّی نیت که در فرهنگ اخلاقی، فقهی و حقوقی اسلام از جایگاه بسیار مهمی برخوردار است بدین جهت است که به اعمال و رفتارهای ارادی انسان روح و معنایی همسوی با دل می‌دهد؛

«از شبنم عشق، خاکِ آدم گل شد — صد فتنه و شور در جهان حاصل شد
صدِ نشتر عشق بر رگِ روح زدند — یک قطره از آن چکید و نامش دل شد»

مولوی

نیت تا آنجا ارزش می‌یابد که در بُعد اخلاقی، یک عمل خیرِ ناچیز را ارزشی والا می‌بخشد و در بعد فقهی، موجب صحت یا بطلان یک عمل شده و در بُعد حقوقی موجب عمدی یا خطایی بودن یک عمل می‌شود؛ مثلاً ماهیت قتل که همان سلب حیات از دیگری است، اگر همراه با نیت فاعل باشد جنایت است و اگر نباشد خطاست!

تاثیر ظاهر و باطن در یکدیگر

بسیاری از توصیه‌ها که در قالب باید و نبایدها، امر و نهی‌ها و فرامین دینی صادر شده است، به خاطر تأثیرات و بازتاب‌های مثبت یا منفی است که در قلب انسان رسوخ می‌کند، همان‌گونه که یک نگاه ناپاک تأثیر به سزایی در آلوده‌سازی روان انسان دارد[1]، نگاه به عالم ربّانی نیز در سالم سازی انسان مؤثّر است[2].

ارتباط دل با حرکات ظاهری در آثار شاعران به خوبی بیان شده است، مولوی می‌گوید:

۱ـ النظرة سهمٌ مَسمومٌ من سِهام إبلیس (لع) فمَن تَرَکَها ... إیماناً یجدُ حَلاوته فی قلبه. احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۶۸
۲ـ النظر الی وجه العالم عبادة

«این نظر از دور، چون تیر است و سمّ عشقت افزون می‌شود صبر تو کم»

و به بیان شاعری دیگر:

دلت هرگز نمی‌گشت اینچنین آلوده و تیره اگر چشم تو می‌دانست شرط پاسبانی را[1]

پس از بیان این مقدمه، به بررسی اصناف چهارگانه آدمیان می‌پردازیم:

ـ گروهی ثابت و استوار در نیل و پرواز به سوی حق، همچون درختی سرسبز و همراه با بالندگی و شکوفایی مستمر هستند.

ـ گروهی دیگر، در مردابِ رکود و باتلاق شرک و کفر و نفاق و فساد غوطه‌ورند و این سیر قهقرایی و انحطاط نیز، نقطه پایانی ندارد تا آنجا که به قعر رذالت‌ها در می‌غلتند و به تعبیر آیه شریفه مُهر «**ثُمّ رَدَدناهُ أسفلَ سافلین**» بر جبین آن‌ها می‌خورد، چرا که «نور جبروتی» و الهی و فطری وجود خویش را به «نارِجحیم» فروخته‌اند. و به تعبیر شاعر:

«هفته‌ها کردیم ماه و سال‌ها کردیم پار نور بودیم و شدیم از کارِ ناهنجار نار»[2]

ـ گروه سوم کسانی هستند که خاک وجود خود را به طلا تبدیل کرده، از مسیر باطل بازگشته و به راه حق روانه شده‌اند و شخصیت ناهنجار و آلوده خود را با چرخشی ناگهانی تسلیم قانون الهی کرده‌اند.

ـ و آخرین گروه کسانی هستند که گذشته آن‌ها خوب بوده (یا دست کم چندان بد نبوده) اما در یکی از گذرگاه‌های زندگی و یا در گود آزمایش و میدان مسابقه، فریفته جلوه‌های رنگین، وسوسه‌ها و ظاهر زودگذر دنیا شده‌اند و با کارنامه و پرونده‌ای ننگین، مُهر خاتمت بر عمر آن‌ها خورده و به خط پایان همه فرصت‌ها رسیده‌اند.

قرآن به خوبی به توضیح این دسته‌ها پرداخته و نمونه‌هایی را به نمایش گذارده است؛ تاریخ نیز صحنه‌ای گویا و زنده برای تماشای این جلوه‌هاست و می‌تواند برای همه عبرت‌آموز باشد؛ اما دریغ، چه فراوانند عبرت‌ها و چه اندک است عبرت پذیری‌ها؛ «**ما أکثرَ العِبَرَ و أقلَّ الاعتبار**»!

۱ـ دیوان پروین اعتصامی ۲ـ همان

تو نیز از قصه‌های روزگارِ باستان گردی — بخوان از بهر عبرت، قصه‌های باستانی را [۱]

اصناف چهارگانه چهره‌های انسانی در قرآن

از نگاه قرآن، انسان‌ها در گرایش به حقّ این‌گونه معرفی می‌شوند:

ـ گروهی که گذشتهٔ آن‌ها خوب و عاقبت آن‌ها هم خوب است.

پیامبران الهی از این گروه هستند که خدای تعالی بر زندگی درخشان آن‌ها از آغاز تا پایان درود می‌فرستد. در قرآن کریم درباره حضرت یحیی علیه‌السلام چنین آمده است: «یا یحییٰ خُذِ الکتابَ بِقُوَّةٍ و آتَیناهُ الحکمَ صَبیّا ... و سلامٌ علیه یومَ وُلدَ و یومَ یَموتُ و یومَ یُبعثُ حیّا». [۲] و درباره حضرت عیسی علیه‌السلام آیهٔ «والسلامُ علیَّ یومَ وُلدتُ و یومَ أَموتُ و یومَ أُبعثُ حیّاً» [۳] نازل شده‌است.

و آیهٔ تطهیر که در شأن اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است هر پلیدی را از این خاندان دور می‌داند: «و أطَعنَ اللهَ و رسولَه ... إنّما یُریدُ اللهُ لِیُذهبَ عنکم الرِجسَ أهلَ البیتِ و یُطَهِّرَکم تطهیراً». [۴]

«نمایید اطاعت ز ربّ و رسول — بسازید فرمان آن‌ها قبول ...
که از اهل‌بیت نبوّت، إله — بخواهد کند دور، رجس و گناه
شما را زِهَر عیب سازد، بَری — کند پاک و تطهیر از هر بدی [۵]

پیروان مخلص پیامبران نیز، می‌توانند به این درجات دست یابند:

«إنّ الذین قالوا ربُّنا اللهُ ثمَّ استقاموا تَتَنَزَّل علیهم الملائکةُ ألاّ تخافوا و لا تحزَنوا ...» [۶]؛ **کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند ....**

شکیبایان نیز، از آنجاکه در راه خدا پایدارند از همین مقام برخوردار هستند:

«و کأیِّن مِن نبیّ قاتَلَ معه رِبِّیُّونَ کثیرٌ فما وهَنوا لِما أصابهم في سبیل الله و ما ضَعُفوا و ما استکانوا واللهُ یُحبُّ الصابرین» [۷]؛ ***و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده‌های انبوه کارزار کردند و در برابر آنچه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند؛ و تسلیم***

۱ـ دیوان پروین اعتصامی، قطعه شماره ۴
۲ـ مریم، ۱۵
۳ـ مریم، ۳۳
۴ـ احزاب، ۳۳
۵ـ ترجمه منظوم آقای امید مجد
۶ـ فصلت، ۳۰
۷ـ آل عمران، ۱۴۶

[دشمن] نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد».

ـ صنف دیگر از مردم کسانی هستند که گذشتهٔ آن‌ها بد و عاقبت آن‌ها هم بد است

«إنّ الّذین کَفروا سَواءٌ علیهم أأنذَرتَهم أم لم تُنذِرهم لا یُؤمنون خَتَمَ الله علی قلوبِهِم و علی سَمعِهِم و علی أبصارِهِم غِشاوةٌ ...»[1]؛ *کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی و چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است و ایمان نمی‌آورند ... خداوند بر دل‌ها و گوش‌های ایشان مُهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است.* این گروه، به سخت دلی خود اعتراف دارند و بین آن‌ها و حاملانِ وحی، دیواری است:

«و قالوا قلوبُنا في أکِنَّةٍ مِمّا تَدعونا إلیه و في آذانِنا وَقْرٌ و من بَینِنا و بینِک حِجابٌ ...»[2]؛ *و گفتند دل‌های ما از پیام‌های الهی سخت محجوب و مهجور است و در گوش‌های ما سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای است ....*

و گاهی تربیت در آن‌ها تأثیری معکوس دارد!

«چو با سُفله[3] گویی به لطف و خوشی — فزون گرددش کبر و گردنکشی»

***

«باران که در لطافت طبعش خلاف نیست — در باغ، لاله روید و در شوره‌زار خس»

***

«اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است — تربیت نااهل را چون گِردِکان[4] بر گنبد است»

(سعدی)

۱ـ بقره، ۷ـ ۶ — ۲ـ فصّلت، ۵

۳ـ سُفله، پست، رذل

۴ـ گردکان: گردو ـ همچنین است این ابیات:

«سگ به دریای هفتگانه بشوی — که چو تر شد پلیدتر باشد
خر عیسی، گرش به مکّه بَرَند — چون بیاید هنوز خر باشد

***

چو کنعان را طبیعت، بی‌هنر بود — پیمبر زادگی قدرش نیفزود

«سعدی»

و این گروه به آنجا می‌رسند که:

«گاو را دارند باور در خدایی عامیان نوح را باور ندارند از پی پیغمبری»!

(سنایی)

ـ گروه دیگر نیز کسانی هستند که گذشتهٔ آن‌ها بد، امّا عاقبت آن‌ها خوب است

ساحران دربار فرعون که به طمع پاداش گرفتن از فرعون گرد آمدند و گفتند: «أإنّ لنا لأجرا إن کُنّا نحن الغالبین؟»؛ یعنی اگر بر موسی چیره شویم پاداش داریم؟

اما، پس از دیدن معجزه موسی به او گرویدند و از جان گذشتند!

«و أُلقیَ السحَرةُ ساجدین قالوا آمنّا بِربِّ العالَمین ربِّ موسی و هارونَ قال فرعونُ ... لأُقَطّعنَّ أیدیَکُم و أرجُلَکم مِن خلافٍ ثمّ لأُصَلِّبَنّکُم أجمعین قالوا إنّا إلی ربّنا مُنقَلِبُون»[1]؛ *در مقابل قدرت خدا به سجده افتادند و گفتند ما به خدای عالمیان ایمان آوردیم خدای موسی و هارون؛ فرعون گفت ... دست و پای شما را بریده و همه را به دار خواهم آویخت. گفتند ما به سوی خدای خود باز می‌گردیم.*

وآخرین وبالاترین آرزوی آن‌ها این بود که «ربّنا... تَوَفَّنا مسلِمین»؛ *خداوندا، ما را مسلمان بمیران.*

علت توفیق ساحران به بیان مولوی

مولوی در کتاب مثنوی شریف خود به بررسی و بیان این نکته پرداخته است که چرا این جادوگران دربارِ ستم و تفرعُن به این توبهٔ تاریخی و زیبا توفیق یافتند. پاسخ او این است که نسبت به موسی ادب کردند و به او عرض کردند: ای موسی اول تو آغاز می‌کنی یا ما آغاز کنیم؟ موسی علیه‌السلام فرمود: شما آغاز کنید.

مولوی می‌گوید این «عاقبت به خیری» در گرو ادب و تکریم آن‌ها نسبت به پیامبر خدا بود که بدون اجازه بر او سبقت نجستند.

ساحران در عهدِ فرعون لعین چون مِری[2] کردند با موسی به کین

---

۱ ـ اعراف، بخشی از آیات ۱۲۰ تا ۱۲۵

۲ ـ جدال کردن، برابری کردن با کسی در قدر و مرتبه و بزرگی، فرهنگ معین، ج ۳، ص ۴۰۵۲

لیک مـــوسی را مـقدّم داشـــتند ساحران، او را مکـرّم داشـــتند
زان که گفتندش که فـرمان آنِ تُست خواهی اول آن عصا، بِفکن نخست
گـفت نـی، اول شـما ای سـاحران افکـــنید آن مکـرها را در مـیان
این قَدَر تعظیم، دیـنْشان را خـرید کَز مِری آن دست و پاهاشان بـرید
سـاحران چـون حـقّ او بشـناختند دست و پا در جرمِ آن در بـاختند[1]

تبدیل سیّئات به حسنات فقط در ادیان الهی ممکن است

توبه و استغفار، عواملی برای ایجاد این «انقلاب درونـی» و «بـازسازی شـخصیت مـذهبی» هستند، البتّه بیرون از دین، ما دگرگونی شخصیت و تغییر منش و رفتار داریم اما چیزی به نام توبه نداریم. این مفهوم شوق‌انگیز، شکوفه‌هایی است که صـرفاً بـر شـاخسار «انـدیشه دیـنی» می‌نشیند. و نه فقط قلم بخشش برگذشته می‌کشد بلکه آن‌ها را به طاعت و حسنه تبدیل می‌کند و کرامت بزرگتری را در اختیار آدمی می‌نهد! و همین است معنای «**أُولئک یُبدّلُ اللهُ سیّئاتِهم حَسَنات**».

در اینجا مناسب است نگاهی گذرا به توبه داشته باشیم.

توبه از یک منظر، به توبهٔ خواص و توبه عموم مردم تقسیم می‌شود.

توبهٔ خواص

گفته‌اند: «حسناتُ الأبرار سیّئاتُ المقرّبین»[2]؛ بنابراین سخن، توبه فقط مخصوص گنهکاران نیست، بلکه با همه درجات ایمان و اطاعت، سازگاری و حتی ضرورت دارد یعنی کارهایی که برای بسیاری از نیکوکاران خوب محسوب می‌شود، برای بندگان خاص الهی که هیچ گناهی از آن‌ها سر نمی‌زند به منزله گناه است، بدین ترتیب ترس از عُجب، ریا، ناقص بودن عبادات و طاعات، خیال گناه، خالص نبودن نیّت، تقصیر در طاعت و بندگی و خلاصه، «احساس گناه» یکی از ارکان حیات معنوی و روحانی بندگان خاص خداوند است و رسیدن به مقام تـوبه و اسـتغفار، از زیـباترین تجلیّات عرفانی و معنوی ایشان محسوب می‌شود.

۱ـ مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۰ ـ ۱۶۱۵

۲ـ اللؤلؤُ المَرصوع، ص ۳۳. و بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵

با نگاه به آیه ۱۱۲ سوره مبارکه برائت معلوم می‌شود که توبه یکی از اوصاف مؤمنان مجاهد در راه خدا و حتی در صدرِ آن اوصاف است و مقامی است پیشاپیش عبادت، حمد، هجرت و تلاش، رکوع، سجود، امر به معروف، نهی از منکر و نگاهبانی از مرزهای الهی!

«التائبونَ العابدونَ الحامدونَ السائحونَ الراکعونَ الساجدونَ الآمرونَ بالمعروفِ والناهونَ عن المنکَرِ والحافظونَ لحدودِ الله و بَشِّر المؤمنینَ».

توبه عموم

اما عموم انسان‌های عادی، همواره در معرض گناه و خطا هستند و لذا پیوسته محتاج به امید، نشاط، بازگشت به زیبایی‌ها و خروج از بن‌بست می‌باشند.

توبه و استغفار، دو عامل بیمه کنندهٔ فرد و جامعه است تا هیولای یأس و سرخوردگی بر وجود انسان چیره نشود.

بسیاری از کجروی‌ها، جنایت‌ها و گناهان بزرگ از کسانی سر می‌زند که از اصلاح و بخشش خود ناامید و سرخورده‌اند و همه درها را بر روی خود بسته می‌بینند.

انسان ناامید، اگر همه پل‌های پشت سر خود را شکسته ببیند، در سراشیبی ناهنجاری‌ها شتاب بیشتری می‌گیرد و به مصداق ضرب‌المثل «آب که از سرگذشت چه یک گز چه صد گز، چه یک نی چه صد نی» تبدیل به خطری بالقوه، برای خود، خانواده و جامعه می‌شود.

اما همین توبهٔ عموم که نازل‌ترین نوع توبه است انسان‌ها را از خطرات آینده مصون می‌دارد، از تکرار گناه جلوگیری می‌کند و راه بازگشت به حق را هموار می‌کند و از آنجا که همزاد با امید است و یأس آفت توبه است، یأس، از گناهان کبیره، بلکه در صدر آن‌هاست.[1]

خدای مهربان، هرگز دوست ندارد که بندگان او از رحمتش مأیوس شوند همچنان که فرموده است: «قُل یا عبادیَ الذین أسرَفوا علی أنفسِهم لا تَقنَطوا من رحمة اللهِ إنّ اللهَ یغفِرُ الذنوبَ جمیعاً»؛ ای پیامبر، پیام رحمت و بخشش و گذشت و امید را از من به بندگانم برسان و به آن‌ها بگو: ای بندگان من که بر خویش ستم کرده‌اید، از رحمت خدا ناامید نباشید؛ خدا بخشنده‌ی تمامی

۱ـ ر. ک: تحریر الوسیله، گناهانی که موجب سقوط عدالت است

گناهان شماست.

باز آی باز آی، هر آنچه هستی باز آی — گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی

این درگه ما، درگه نومیدی نیست — صد بار اگر توبه شکستی، باز آی

(شیخ بهایی)

ترنّم طراوت بخش توبه، در تمامی کتاب رحمت خداگسترده است ـ گذشته از کلماتِ دیگری همچون مغفرت ـ مشتقات توبه بیش از هشتاد بار در قرآن به کار رفته است.

داستان‌های توبه «نصوح»، «بُشر حافی»، «فضیل عیاض» و «حرّ بن یزید ریاحی» عبرت‌آموز و شنیدنی است.

البته، توبه باید به موقع باشد و هنگام مرگ پذیرفته نیست:

«لیست التوبةُ للذین یَعمَلون السیّئاتِ حتّی إذا حضَر أحدَهم الموتُ قال إنّی تُبتُ الانَ».

برای کسانی که تا لحظهٔ مرگ گناه می‌کنند و هنگام مرگ توبه می‌کنند، توبه [مؤثّر] نیست.

«حق الناس» نیز، از گناهانی است که به سختی قابل جبران است که هم شامل حقوق مالی مردم و دُیون آن‌هاست و هم گناهانی همچون غیبت، تهمت، سخن چینی و مردم آزاری که آبرو و امنیت دیگران را به خطر می‌اندازد.

«حق الله» نیز از قبیل گناهان سنگین است؛ سبک شمردن نماز از این قبیل است که خدای تعالی فرموده است:

«فَوَیلٌ للمصلّین الذین هم عن صلاتِهم ساهون»؛ وای بر نمازگزاران! آنان که نماز را سبک می‌شمارند و به آن اهمیت نمی‌دهند.[1]

خروج از ظلمات به سوی نور که در سوره بقره (آیة الکرسی) و آغاز سوره ابراهیم به آن تصریح شده مبیّن همین تحولات درونی مثبت است.

کسانی که گذشته‌ای درخشان داشته‌اند امّا عاقبتِ آن‌ها ظلمانی است.

۱ـ در بخش سوژه‌های سخن از همین کتاب گفتار دیگری دربارهٔ توبه خواهد آمد

قرآن با طرح «*کفر بعد از ایمان*» در آیات متعددی این زنگ خطر را برای مؤمنان به صدا درآورده است.

بسی نام نیکوی پنجاه سال *که یک نام زشتش کند پایمال*

این آیات نشان می‌دهند که رسیدن به مقامات رفیع هرگز منزلت و مقام تضمین شده‌ای در اختیار هیچکس قرار نمی‌دهد. همه بندگان خدا حتی در بالاترین مقامات قرب بر حسب مراتبی که داشتند در «خوف و رجاء» به سر می‌بردند.

خروج از نور به سوی ظلمت، انقلاب به اعقاب و بازگشت به جاهلیت که در آیات متعددی مطرح شده‌اند ناظر به این خطر هستند.

چهره‌های سیه فرجام

ابلیس

اولین و بارزترین مصداق این گروه سیه فرجام «ابلیس» است که هنگام تکبّر بر آدم و عصیان در مقابل خدا گفت: «قال أنا خیرٌ منه خلقتَنی من نار و خلقتَه من طین»[1]؛ *من از او بهترم، مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای.*

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبهٔ (قاصعه، ۱۹۲) می‌فرماید: «... فَافتَخَرَ علی آدمَ بخَلقِهِ و تَعَصَّبَ علیه لأصلِهِ ... ألا تَرَونَ کیفَ صَغَّرَه اللهُ بتکبُّره و وَضَعَه بترفُّعِهِ ... إذ أحبَطَ عملَه الطویلَ و جَهدَه الجَهیدَ و کان قد عَبَدَاللهَ ستّةَ آلافِ سنةٍ»؛ به آفرینش خویش بر آدم نازید و به اصل خود که آتش است بر او غیرت ورزید ... نمی‌بینید چگونه خدایش به خاطر بزرگ منشی کوچک ساخت و به سبب بلند پروازی به فرودش انداخت، عبادت دراز مدت او را باطل گرداند و کوشش فراوان او بی‌ثمر ماند ...؟ و حال آنکه او شش هزار سال به پرستش خدا زیست.

بلعم باعورا

در قرآن از عابد مستجاب الدعوه‌ای که معاصر موسای کلیم بوده یاد شده است و مفسران، نام او را «بلعم باعورا» نوشته‌اند. خداوند درباره او می‌فرماید: «واتلُ علیهم نَبأَ الّذی اٰتَیناهُ آیاتِنا

۱ـ اعراف، ۱۲

فَانسلَخَ مِنها فَأَتبَعهُ الشیطانُ فَکانَ من الغاوین»؛ و *[ای رسول ما] بخوان بر این مردم حکایت آن کس (بلعم باعورا) را که ما آیات خود را به او عطا کردیم، از آن آیات سرپیچی کرد چنان‌چه شیطان او را تعقیب کرد و از گمراهان عالم گردید.*

یعنی وی دارای کرامت بود، اسم اعظم می‌دانست و به خداوند تقرّب داشت، اما در مقام ایمنی ننشسته بود و شیطان همچنان بر او دست داشت به‌طوری که آن کرامت و منزلت را از وی سلب کرد.

«فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الکلب إن تَحمِل علیه یَلهَث أو تَترکْهُ یَلهَث»[1]؛ *مثَل او چون مثَل آن سگ است که اگر به او حمله کنی، زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان برون آرد.*

بنابراین هیچگاه کسی در مقام امن ننشسته است و همیشه لغزش، نوع انسان را در معرض خطر قرار داده است.

مولوی می‌گوید: این شیطان صفتی، مخصوص ابلیس و بلعم باعورا نیست:

پنجه زد با موسی از کِبر و کمال — آن چنان شد که شنیدستی تو حال

صد هزار ابلیس و بلعم در جهان — همچنین بودست پیدا و نهان

این دو را مشهور گردانید اله — تا که باشند این دو بر باقی گواه[2]

زبیر بن عوام

«زُبیر» از مصداق‌های صدر اسلام است که علی علیه‌السلام درباره او فرمود: «ما زال الزبیرُ رجلاً منّا أهلَ البیتِ حتّی نشأ ابنُه المَشؤُومُ عبدُالله ...»[3]؛ یعنی زبیر پیوسته از ما اهل‌بیت بود تا آنکه فرزند نافرخنده‌اش «عبدالله» پا به جوانی گذاشت.

اما سرانجام با اغوای فرزندش غائله‌گردان جنگ جمل شد!

و از آنجا که ابلیس سوگند یاد کرده تا همه را گمراه کند: «لأُغوینَّهم أجمعینَ إلاّ عبادَک منهُمُ

۱ـ اعراف، ۶ـ ۱۷۵؛ با استفاده از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای

۲ـ مثنوی مولوی، دفتر اول، ابیات ۳ ـ ۳۳۰۰

۳ـ نهج‌البلاغه، کلمات قصار

المخلَصین»؛ *تمامی آن‌ها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلَص تو را.*[1] بدین ترتیب همه انسان‌ها در معرض اغوا، وسوسه و تأثیرپذیری از شیطان هستند، حتی مخلِصان که آن‌ها هم ایمن نیستند! ... «والمخلِصون علی خطَرٍ عظیم».

مخلِصان هستند دائم در خطر *امتحان‌ها هست در راه ای پسر!*

مولوی

پس، به شهادت آیهٔ قرآن تنها گروهی که از اغوای شیطان نجات می‌یابند مخلَصین (آن‌ها که خدا خالصشان کرده) هستند.

آیاتی که بیانگر بد فرجامی بعضی از ایمان آورندگان است.

۱ـ روی گرداندن از دین و نابودی اعمال نیک: «و مَن یرتَدِد منکم عن دینه ... فأُولئک حبطت أعمالهم»[2]؛ *وکسی که از دینش (بعد از ایمان‌آوردن) برگردد پس اعمالش باطل و بیهوده می‌شود.*

۲ـ روی گردانی آگاهانه از دین: «کیف یَهدِی اللهُ قوماً کفروا بعدَ إیمانِهم و شَهِدوا أنّ الرسولَ حقٌّ وجاءهم البیّناتُ والله لا یَهدي القومَ الظالمین»[3]؛ *چگونه خدا هدایت می‌کند قومی را که بعد از ایمان و شهادت به حقانیت رسول، کافر شدند؟ ... و خدا مردم فاسق را هدایت نمی‌کند.*

۳ـ شتاب گرفتن در کفر: «إنّ الذین کفروا بعدَ إیمانِهم ثمّ ازدادوا کُفراً لن تُقبَلَ تَوبتُهم»[4]؛ *کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند سپس مدام بر کفر خود افزودند، هرگز توبهٔ آن‌ها مقبول نخواهد شد.*

۴ـ جامعه ایمان از دست داده، گرسنه و ناامن شده:

«ضَرَبَ اللهُ مثلاً قریةً کانتْ آمِنةً مطمئنّةً یأتیها رِزقُها ... فَکَفَرَت بأنعُمِ اللهِ فَأذاقَها اللهُ لباسَ الجُوعِ والخَوفِ بماکانوا یصنَعون»[5]؛ *خدا مثال زد مردمی را که در ایمان و اطمینان بودند، روزی*

۱ـ ص، ۷۶ و اعراف، ۱۲
۲ـ بقره، ۲۱۷
۳ـ آل عمران، ۸۶
۴ـ آل عمران، ۹۰
۵ـ نحل، ۱۱۲

و رزق آن‌ها بدان‌ها داده شد ... پس به نعمت‌های خدا کافر شدند، آنگاه خدا لباس گرسنگی و ترس را بدانان چشاند، به خاطر اعمالی که انجام داده بودند.

۵ـ شک و تزلزل پی در پی و بسته شدن راه‌های آمرزش: «إنّ الذین آمنوا ثمّ کفَروا ثمّ آمنوا ثم کفَروا ثمّ ازدادوا کفراً لم یکن اللهُ لیغفرَ لهم و لا لِیَهدیَهُم سبیلاً»[1]؛ *به درستی که کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آنگاه دوباره ایمان آوردند و باز کافر شدند و سپس کفر آن‌ها بسیار شده خداوند هرگز آن‌ها را نخواهد بخشید و راه خود را بدانان نشان نخواهد داد.*

۶ـ خواری یک جامعه پس از شکوه آن: «یا بنی إسرائیلَ اذکُروا نعمَتي الّتي أنعمتُ علیکُم و أنّي فَضَّلتکُم علی العالَمین»[2]؛ *ای بنی اسرائیل یاد کنید نعمتی را که بر شما ارزانی داشتم و شما را بر تمامی جهان برتری بخشیدم.*

«ضُربت علیهم الذلّةُ والمسکنةُ و بآءو بغضبٍ من اللهِ، ذلک بأنّهم کانوا یکفُرون بآیات الله...»[3]؛ *ذلت و مسکنت بر آن‌ها استوار شد و به غضب خداوند گرفتار شدند و این برای آن بود که به آیات خدا کفر ورزیدند.*

۷ـ کردارهای زشت، یکی از موجبات بدفرجامی در اعتقاد و تکذیب آیات خدا است: «ثم کان عاقبةَ الّذین أساؤوا السوءا أن کذّبوا بِآیاتِ اللهِ»[4]؛ *سرانجام، عاقبت کسانی که به گناهکاری روکردند این شد که تکذیب آیات خدا کنند.* این آیه نشان می‌دهد که بسیاری از اعتقادات غلط ریشه در گناهان و خطاها دارد و تراکم گناه، انسان را از چشمهٔ زلال معرفت دین محروم می‌کند.

۸ـ خود فریبی

گاهی این گروه ورشکسته و ایمان از کف داده، خود را رهرو حق می‌پندارند، شیطان از برون و هوای نفس از درون به عنوان عامل، کارگزار و ستون پنجم شیطان، برای خاموش کردن ندای فطرت و وجدان، کجروی‌ها، گناهان و انتخاب‌های نادرست را برای انسان توجیه می‌کنند و در فریب دادن تا آنجا پیش می‌روند که انسان حتی بدی‌های خود را بسیار نیکو و زیبا می‌بیند!

۱ـ نساء، ۱۳۷
۲ـ بقره، ۱۲۲
۳ـ بقره، ۶۱
۴ـ روم، ۱۰

اینجاست که دیگر از وجدان، کاری بر نمی‌آید!

قرآن کریم، ویژگی توجیه‌گری گنهکاران را در آیات متعدّدی به نمایش گذاشته است.

«قُل هل نُنَبِّئُکُم بالأخسَرین أعمالا؟ الّذین ضلَّ سعیُهم في الحیوٰة الدنیا و هم یَحسَبون أنّهم یُحسِنون صُنعا»[1]؛ *آیا شما را از زیانکارترین مردم در اعمال آگاهی دهیم؟ کسانی که تلاش آنان در دنیا به گمراهی کشید و حال آنکه خود تصور می‌کردند که بهترین کارها را می‌کنند!*

«فَزَیَّن لَهم الشیطانُ أعمالَهم»[2]؛ *پس شیطان اعمالشان را برایشان زینت داد.*

«فَیُحلُّوا ما حرَّم اللهُ زُیِّنَ لهم سوءُ أعمالِهم»[3]؛ *اعمال گناه آن‌ها برایشان زینت داده شد تا مرزهای الهی را بشکنند.*

«أفمن زُیِّنَ له سوءُ عملِهِ فَرَآه حسنا»[4]؛ *آیا کسی که اعمال خلافش برای او زینت داده شد، پس آن‌ها را کارهای نیکو پنداشت [مانند نیکوکاران است؟].*

ای خدای راز دان خوش سخن — عیب کار بد زما پنهان مکن

مولوی

«اللّهمّ أرِنا الحقَّ حقّا و ... أرِنا الباطلَ باطلا»[5]؛ *خدایا حق را برای ما حق ... و باطل را باطل نشان بده.*

و عاشورا این چنین آیینهٔ چهره‌ها شد

۱ـ «*شریح قاضی*» مسلمانی یمنی و قاضی کهنسال و پر سابقه‌ای بود که علی علیه‌السلام او را در پست قضاوت ابقا نمود، اما کیسه‌ای دینار زر بستاند و به ریختن خون فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فتوا داد.

قاضی، چو به رشوت بخورد پنج خیار — ثابت کند از بهر تو، ده خربزه‌زار

(سعدی)

۲ـ «*عمر سعد*» پدرش سردار عرب، کاتب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، مدعی خلافت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و

۱ـ کهف، ۱۰۴
۲ـ نحل، ۶۳
۳ـ توبه، ۳۷
۴ـ فاطر، ۸
۵ـ المنهج القوی، ج ۴، ص ۱۸۳

خود او یکی از هفتاد نفر اشراف کوفه بود که امام را به کوفه دعوت کرد. اما ... اولین کسی بود که به سوی امام حسین علیه‌السلام تیر انداخت و حاضران را شاهد گرفت، تا به ملک ری برسد!

۳ـ«*بریدة بن وائل*»، ساربان امام حسین علیه‌السلام بود، اما ... به طمع انگشتری، انگشت را از بدن فرزند زهرا علیهاالسلام جدا ساخت!

۴ـ«*عُمر بن حجاج*» به امام نامه نوشت و خود را منتظر قدوم امام می‌دانست. اما ... در رکاب عمر سعد، فرمانده لشکر شد و موکّل بر فرات تا میهمانان آن‌ها در کربلا از آب نیاشامند!

از آب هم مضایقه کردند کوفیان *خوش داشتند حرمت میهمان کربلا*

۵ـ«*شَبَث بن ربعی*» از جنگاوران لشکر علی علیه‌السلام و دعوت کنندهٔ امام حسین علیه‌السلام، اما ... فرمانده دشمن و بانی مسجدی به شکرانه قتل فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم!

۶ـ«*شمر بن ذی الجوشن*» از همراهان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، در جنگ صفین، اما سرانجام... فرمانده لشکر ابن زیاد. او می‌خواست زنان حرم و بازماندگان امام علیه‌السلام را زنده زنده در خیام بسوزاند و به حسین تشنه‌کام علیه‌السلام طعنه زد که صبر کن تا از دست پدرت، ساقی کوثر، سیراب شوی!

۷ـ«*هرثمة بن سلیم*» از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و همراهان حضرت در صفّین و شاهد بشارت حضرت در کربلا. تا صبح عاشورا در کربلا بود، اما به بهانه داشتن اهل و عیال از صحنه حق و باطل گریخت تا جان خود را حفظ کند! هرثمه خاطره خود را چنین نقل می‌کند: هنگامی که همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام از صفین بازمی‌گشتیم، امام در همین جا پس از نماز صبح مشتی خاک برگرفت و با صدای بلند فرمود: «واهاً لک أیّتها التربةُ! لَیَحشُرَنّ مِنکَ أقوامٌ یَدخُلون الجنّةَ بغیرِ حساب»؛ *ای سرزمین فاجعه‌ها، تو چقدر پاکی! [زیرا] کسانی از خاک تو سر برمی‌آورند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند.*

«وَ سَیَعلَم الذین ظلموا أیَّ منقَلَبٍ یَنقَلبون».

موانع یاد قیامت*

▣ آیت‌الله جوادی آملی

دشواری راه و سرگرمی به دنیا

هدف بعثت انبیا، نورانی شدن انسان و قیام به قسط می‌باشد که این امر، بدون پرهیز از رفاه طلبی و اسراف و اِتراف حاصل نمی‌شود؛ در پرتو یاد قیامت از خوشی‌ها می‌شود چشم پوشید و برای رسیدن به هدف انبیا می‌توان از لذّت‌ها صرف نظر کرد. گاهی انسان در اثر دشواری به هدف نمی‌رسد، گاهی در اثر سرگرمی به هدف نمی‌رسد، «بَل یُریدُ الإنسانُ لِیَفجُرَ أمامه»[1]؛ ***انسان می‌خواهد راهش باز باشد (در اعمال خلاف، چیزی مانع راه نباشد).*** گاهی خستگی، دشواری و سختی مانع از آن است که انسان راه را طی کند، گاهی لذّت‌های زودگذر، سرگرمی‌ها و عیش و نوش‌ها نمی‌گذارد انسان راه را طی کند. یک وقت در بین راه به لذت‌های زودگذر سرگرم می‌شود و از قافله باز می‌ماند و به هدف نمی‌رسد و یک وقت، خستگی و کوفتگی و دشواری راه مانع خواهد شد که به هدف برسد.

«أم حَسِبتُم أن تَدخُلوا الجَنّةَ ولمّا یأتِکُم مَثَلُ الّذینَ خَلَوا مِن قبلِکم مَسَّتهُم البَأساءُ والضَرّاءُ و زُلزِلوا حتّیٰ یَقولَ الرسولُ والّذینَ آمنوا مَعَه مَتی نَصرُاللهِ ألا اِنّ نَصرَاللهِ قریب»[2]؛ ***گمان***

---

* ـ مقاله حاضر متن سخنرانی استاد در سال‌های ۶۱ـ ۱۳۶۰ است که با اندکی تغییر و اصلاح مورد استفاده قرار گرفته است

۱ ـ قیامت، ۵

۲ ـ بقره، ۲۱۴

کردید که به بهشت داخل می‌شوید بدون امتحاناتی که پیش از شما برگذشتگان آمد؟ بر آن‌ها رنج و سختی‌ها رسید و همواره پریشان خاطر و هراسان بودند تا آن‌گاه که رسول و پیروان او از شدّت غم و اندوه از خدا مدد خواسته و عرض کردند: خدایا کی باشد که ما را یاری کنی؟ در آن حال به رسول خطاب شد: هان بشارت ده که همانا یاری خدا نزدیک خواهد بود.

به هر حال هم سختی راه مانع است و هم خوشی سرگرم کننده. آن عامل مهمّی که نه اجازه می‌دهد دشواری مانع باشد و نه اجازه می‌دهد عیش و نوش انسان را سرگرم کند یاد معاد است؛[1] از رسول اکرمﷺ رسیده است که فرمود: «حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلِّ خَطیئَةٍ»[2]؛ ***دوستی دنیا سرآغاز هر خطا و انحراف و لغزش و غفلت است.***

قارون مظهر دنیاگرایی

لذت‌ها، انسان را به خود مشغول می‌کند. انسان وقتی بداند هدفی بلند در پیش دارد و راهی طولانی، به این لذّت‌ها سرگرم نمی‌شود به هر اندازه که هدف یادش برود، سرگرمی‌اش بیشتر خواهد شد و همچنین، به هر اندازه که بیشتر سرگرم باشد بیشتر از یاد هدف غافل می‌ماند؛ لذا قرآن کریم برای اینکه این خطر پیش نیاید، یعنی انسان بر اثر سرگرمی به لذت‌های زودگذر، از آن هدف والا و بزرگ عقب نماند، جریان قارون را مطرح کرده که نمونهٔ بارزی است در این موضوع؛ اما چرا قارون مبتلا به این درد شد و نگاه و داوری مردم و کوته نظران در برابر این زرق و برق‌های فریبنده چه بود و خردمندان چه نظر می‌دادند، این‌ها مطالبی است که قرآن بیان فرموده است.

در سوره مبارکه قصص خداوند ابتدا خط کلی را ترسیم کرده و می‌فرماید: ***اوّلاً این لذایذی که در دسترس شماست متاع دنیاست. مبادا این‌ها سرگرمتان کند. درکنار دنیا و پس از آن آخرتی است جاوید و همیشگی.***

---

۱ ـ در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن شرط اول قدم آن است که مجنون باشی
حافظ(م)

۲ ـ اصول کافی، ج ۲

«دنیا» به معنای پست‌تر می‌باشد و بدین جهت، به این عالم « دنیا » می‌گویند؛ زیرا که از همه عوالم پست‌تر و نازل‌تر است. عالمی از دنیا پست‌تر و فرومایه‌تر نمی‌باشد. از بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام این است که از پستی دنیا همین بس که «لاٰ یُعصَی إلّا فیهٰا وَلاٰ یُنٰالُ مٰا عِنْدَه إلّا بِتَرکِهٰا» [1]؛ *در هیچ یک از عوالم خدا معصیت نمی‌شود، مگر در این دنیا و انسان هرگز به آن مقامات عالیه نمی‌رسد، مگر اینکه تعلّقات دنیایی را ترک کند.*

در آیه دیگری فرمود: «فَمٰا أُوتیتُمْ مِن شَیءٍ فَمَتٰاعُ الحَیٰوةِ الدُّنیا» [2]؛ *آنچه که به شما داده شد، این‌ها تمتّع و بهره‌های حیات دنیاست*؛ یعنی این لذت‌های زودگذر، بهره پست‌ترین عوالم است و بهره پست‌ترین عوالم، پست‌ترین بهره‌های انسانی بوده و در حدّ یک حیات حیوانی است. چون لذّت‌های بلند در عالم پست، در عالم دانی و نازل یافت نمی‌شود. فرمود:

« وَ ما أُوتیتُم...»، امکان ندارد زینت بلند باشد و جایش در عالم پست باشد، یا تمتّع و لذّت بلند باشد، ولی در عالم پست واقع شود. عالم پست تمتّع و لذتش پست و پایین است و عالم بلند لذت و زینتش هم بلند می‌باشد. در سوره حجرات می‌فرماید: «حَبَّبَ إلَیکُمُ الإیمانَ وَزَیَّنَهُ فی قُلوبِکُم وَکَرَّهَ إلَیکُمُ الکُفْرَ وَالفُسُوقَ وَالعِصیٰانَ أُولئکَ هُمُ الرّاشِدُون» [3].

رشد و اصول آن

خداوند متعال رشد را در این آیه معنا کرده و می‌فرماید: رشد در کنار پنج اصل تحقق پیدا می‌کند. یکی علاقه به ایمان است که دوست انسان، ایمان او باشد و دیگر آنکه ایمان را به عنوان یک زیور در جان خویش جای دهد و همچنین از کفر و فسوق و عصیان کراهت داشته و منزجر باشد.

این سه قسمت آخری، یعنی انزجار از کفر و فسوق و عصیان جزو صفات سلبی مؤمن و آن دو، جزو صفات ثبوتی مؤمن است. انسان مؤمن، ایمان باید زینت دل و محبوب جانش باشد. ایمان بهترین بهره است و بهترین زیور در بالاترین جهان و عالم.

۱ـ قصار الحکم، ۳۸۵
۲ـ سوره شوری، ۳۶
۳ـ سوره حجرات، ۷

زینت و لذّت

چون دنیا پست‌ترین عالم است، لذایذ آن و زینت‌هایش هم در سطح نازل‌ترین و پست‌ترین لذّت‌ها و زینت‌ها می‌باشد؛[1] آنچه به شما داده شده از بهره زندگی دنیا و زینت آن می‌باشد، ولی «وَ ما عِندَاللهِ خَیرٌ وَاَبقی أَفَلاٰ تَعقِلُون»[2]؛ *آنچه نزد خداست بهتر و باقی‌تر است.* آن سعادت‌ها و لذّت‌ها و زینت‌هایی که عندالله است مقامش بالاتر و لذّت آن مرحله هم از همهٔ لذایذ برتر است؛ بدیهی است عالی‌ترین مراحل هستی، لذّتی برتر از لذّات عوالم پایین‌تر دارد.

در سوره آل عمران می‌فرماید: «زُیِّنَ لِلنّاس حُبُّ الشَّهَوٰات مِنَ النِّساءِ وَالبَنینَ وَالقَناطِیرِ المُقنطرةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ وَالخَیلِ المُسَوَّمَةِ وَالأنعام وَالحَرثِ»[3]؛ ***برای مردم دوستی زن و فرزند و اموال و اسبان و کشتزارها و چهارپایان زینت قرار داده شده و همه زینت هستند؛ ولی این‌ها زیورها و زینت‌های پست‌ترین حیات می‌باشند که دیگر از این پست‌تر زینتی نخواهیم داشت.***

این پست‌ترین زینت است که در سوره آل عمران مشخص شد و آن هم بالاترین زینت که در سوره حجرات مشخّص شد و اصل کلی آن هم در چند جای قرآن بیان شد که یکی در سوره قصص است. خداوند متعال می‌فرماید: «أَفَمَن وَعَدناهُ وَعداً حَسَناً فَهُوَ لاقیهِ کَمَن مَتَّعناهُ مَتاعَ الحَیٰوةِ الدُّنیا ثمّ هو یَومَ القیامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِین»[4]. فرمود این سخن ماست.

ما عالم را دو قسمت کردیم، عالم بلند با زینت و لذت‌های بلند و عالم پست با زینت‌ها و لذت‌های پست. هر کس به این سمت گرایش داشت و از دستورات الهی باز ماند، سرمایه را از دست داد، در روز قیامت برای جواب سؤال احضار می‌شود. و هر کس به سمت بالاگرایش داشت، به وعده‌های الهی و لقای آن می‌رسد و بهره ابدی خواهد داشت، زیراکه «ما عِندَالله خَیرٌ وَأَبقیٰ»؛ آنچه که نزد خداست هم بهتر است و هم باقی‌تر می‌باشد؛ پس مردم دو قسمند و هرگز این‌ها برابر

---

۱ ـ برو از خانه گردون بدر و نان مطلب کین سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را (م) حافظ

۲ ـ قصص، ۶۰

۳ ـ آل عمران، ۱۴

۴ ـ قصص، ۶۱

نیستند، آن کسی که ما به او وعدهٔ خیر و نیک دادیم و او هم به لقای این وعده می‌رسد، او مثل کسی است که ما او را متاع دنیا دادیم و او با تمتّع‌ها و لذایذ زودگذر دنیا سرگرم شد و در قیامت برای جواب سؤال احضار می‌شود. آیا این دو گروه یکسانند؟ هرگز یکسان نیستند؛ این اصل کلی.

علت سقوط قارون

[چو گل گر خرده‌ای داری خدا را صرف عشرت کن

که قارون را ضررها داد سودای زراندوزی]

حافظ

سپس بعد از چند آیه، جریان قارون را مطرح می‌کند. ببینیم در این خطر تاریخی چه عاملی باعث سقوط قارون و همفکرانش شد و چه عاملی باعث نجات خردمندان شد که آن‌ها را از این خطر حفظ کرد؟ تنها عاملی که باعث نجاتِ نجات‌یافتگان شد، یاد معاد بود و مهم‌ترین عاملی که در سقوط افراد متمایل به جهان طبیعت و ماده نقش داشت، فراموشی معاد بود. می‌فرماید: «اِنَّ قٰارُونَ کٰانَ مِن قَومِ مُوسیٰ»[1]؛ *قارون از قوم موسی کلیم علیه‌السلام بود و حتی نقل کردند که ظاهراً هم به او ایمان آورد.* «فَبَغیٰ عَلَیهِم»؛ *ولی در اثر تکاثر شروع به بغی و ظلم و ستم کرد.* «و آتَیناٰهُ مِنَ الکُنُوزِ مآ اِنَّ مَفاتِحَه لَتَنُوأُ بِالعُصبَةِ اُولِي القُوَّةِ»[2]؛ *ما آن قدر از گنج‌های جهان طبیعت به او دادیم که حمل و نقلِ کلیدهای گنج او یک گروه نیرومند را خسته می‌کرد؛ یا این کلیدها این چنین بود. با این بیان، مفاتِح یا جمع مِفتَح است یعنی کلید، و یا مفاتِح جمع مَفتَح است یعنی خزینه یعنی این گنج ها که در خزینهٔ او بود، اگر می‌خواستند آن را حمل کنند، یک گروه نیرومند را خسته می‌کرد.*

[شادی آن شادی است کز جان رویَدَت تا درون از هر ملالی شویدت

ورنه آن شادی که از سیم و زر است آتشی دان کاخرش خاکستر است.]

مرحوم ادیب

۱ـ قصص، ۷۶

۲ـ قصص، ۷۶

«إذ قالَ لَهُ قَومُهُ لاٰ تَفْرَح»[۱]؛ *قومش به عنوان نصیحت و نهی از منکر به او گفتند که فرحناک مباش، مسرور و با نشاط مباش؛ چون «إنَّالله لاٰ یُحبُّ الفَرِحین»*[۲]؛ *خداوند افراد فرحناک و خود کامه را دوست ندارد. سرگرمی و عیش و نوش، انسان را از محبوب شدن در پیشگاه خدا محروم می‌کند.* «وَابتَغِ فِیمٰا آتیكَ اللهُ الدّارَ الاٰخِرَةَ»[۳]؛ *این نعمتی که خدا به تو داد، آن را راه و وسیله‌ای قرار بده تا تو را به آخرت و سعادت جاودان نایل کند، از این قدرتی که داری بهرهٔ معنوی برده و با صرفش در کارهای خیر، آخرت را تهیه کن که «إنَّ الدّارَ الاٰخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ»*[۴]، *یعنی عالم آخرت، عالم حیات است و مرگ در آن عالم راه ندارد، عالمی است زنده و جاوید و آب زندگانی آنجاست.*

در قرآن آن عالم را به گروه خاصّی نسبت داده: «وَابتَغِ فِیمٰا اٰتاكَ اللهُ الدّارَ الاٰخِرَةَ وَلاٰ تَنْسَ نَصیبَكَ مِنَ الدُّنیٰا»[۵]؛ *یعنی بهره‌ای که از این دنیا بردی، این نعمت را فراموش مکن.*

نعمت‌ها را غنیمت دان

[آنچه دیدی برقرار خود نماند وآنچه بینی هم نماند برقرار]

سعدی

گفته‌اند چند چیز را مغتنم شمرید: شادی را پیش از غم، سلامتی را قبل از بیماری، زندگی را پیش از مرگ و جوانی را قبل از پیری؛ از این نعمت‌ها غفلت نکنید: «وَلا تَنسَ نَصِیبَكَ مِنَ الدُّنیٰا»؛ *این نصیب و این بهره دنیایی را فراموش مکن که به جا مصرف کنی و از آن زاد و توشه راه تهیه کن.*

«وَاَحسِن کَمٰا اَحسَنَ اللهُ اِلَیْكَ»[۶]؛ *کار نیک بکن، همان‌طور که خدا نسبت به تو نیکی کرده است، همان طور که خدا نسبت به تو احسان کرده است، تو هم نسبت به خودت احسان کن، چون «إن أحسَنتُم أحسَنتُم لِأَنفُسِکُم»*[۷]؛ *هر کسی کار خیر انجام دهد به نفع خودش خواهد بود.*

۱ـ قصص، ۷۶
۲ـ قصص، ۷۶
۳ـ قصص، ۷۷
۴ـ عنکبوت، ۶۴
۵ـ قصص، ۷۷
۶ـ قصص، ۷۷
۷ـ اسراء، ۷

«ولا تَبغِ الفَسادَ فی الأرضِ[1]»؛ *به این خیال مباش که در زمین فساد بگیری و یا فساد بکنی. نه بر کسی ستم کن و نه محیط زیست خود را آلوده نما، زیرا* «إنَّ اللهَ لا یُحِبُّ المُفسِدِین»[2]؛ *هرگز افراد فساد طلب و فساد کننده را خداوند دوست نمی‌دارد.*

در آنجا قومش به او گفتند که انسان مسرور فرحناک و سرگرم عیش و نوش، محبوب خدا نیست و اینجا فرمودند که انسان مفسده‌جو و فسادگر محبوب خدا نمی‌باشد.

این نصیحت قوم قارون است و آنچه این‌ها را وادار کرد به نصیحت کردن و نهی از منکر مساله یاد قیامت است. اما قارون در جواب قومش که او را نصیحت کرده بودند گفت: «قالَ إنَّما أُوتیتُهُ عَلیٰ علمٍ عِندی»[3]؛ *همانا من خودم زحمت کشیدم و این ثروت سنگین را تهیه کردم، این دسترنج خود من است که از روش علم اقتصاد و از هر راهی، آن مال فراوان را تهیه کرده‌ام.*

قرآن کریم آن خط اصلی را ارایه داده و می‌فرماید: هرگز شما عامل اصلی تحقّق این ثروت‌ها و این مال‌ها نیستید، به شما داده می‌شود، نه اینکه شما تهیه می‌کنید، لذا فعل را به صورت مجهول می‌آورد: «وَمَا أُوتیتُم»، معلوم می‌شود دهنده دیگری است. خدای متعال در حد یک امتحان و آزمایش اعطا می‌کند. در سوره فجر فرمود: ما به یک عده مال فراوان می‌دهیم تا آنان را بیازماییم و به یک عده هم مال کم می‌دهیم تا آنان را امتحان کنیم تا ببینیم این در صبر و بردباری چه می‌کند و او در شکر و ستایش چه انجام می‌دهد.

فقر و ثروت دو عامل آزمایش

بنابراین، نه انسان ثروتمند تصور کند که مال دادن، اکرامی است به او و نه انسان فقیر بپندارد که فقر او یک تحقیر و توهینی است، بلکه هر دو آزمایش است. نه آن مال دادن تکریم است و نه این مال ندادن تحقیر؛ بلکه هر دو در حد یک ابتلا و یک آزمون الهی است. اینجا قارون گفت: خودم به راه تحصیل ثروت آشنا شدم و این راه را طی کرده و سرمایه‌دار شدم. قرآن در جواب او سنّت خدای متعال را بیان می‌فرماید: «أولَم یَعلم أنَّ‌الله قَد اَهلَکَ مِن قَبلِهِ مِنَ القُرونِ مَن هُوَ

---

۱ ـ قصص، ۷۷
۲ ـ همان
۳ ـ قصص، ۷۸

أَشَدُّ مِنهُ قُوَّةً وَأَكثَرُ جَمعاً»[۱]؛ ***مگر او نمی‌داند که تاریخ کهن بشری نظیر او را بسیار دیده است، بلکه سرمایه‌دارتر از او را هم تاریخ گواهی داده است، با این حال به هلاکت رسیدند.***

طبق این آیه قبل از قارون کسانی بودند که بیش از قارون سرمایه داشتند و قارون راهی را طی کرد که آن‌ها پیمودند. سقوطی را که دیگران مبتلا شدند دامنگیر قارون هم شد: «وَلا يُسئَلُ عَن ذنوبِهِمُ المُجرِمُونَ»[۲]؛ ***تبهکاران مورد سؤال نخواهند بود، زیرا نیازی به سؤال نیست. خداوند به همهٔ گناهانشان آگاه است.***

مجرمان با سیمایشان شناخته می‌شوند

در سوره الرحمن می‌فرماید: «يَومَئِذٍ لاٰ يُسْئَلُ عَن ذَنبِه إنسٌ وَلاٰ جانٌّ»[۳]، ***یعنی در روز قیامت انس و جن مورد سوال واقع نمی‌شوند، زیرا*** «يُعرَفُ المُجرِمُونَ بِسِيمٰاهُم فَيُؤخَذُ بِالنَّواصِي والأقدامِ»[۴]؛ ***تبهکاران در آن روز شناخته شده‌اند. (سیما یعنی علامت. سِمة یعنی نشانه، موسوم یعنی علامت و نشان‌دار). سیما به معنای صورت نمی‌باشد، بلکه همان علامت است. در آن روز پا و سر مجرمان به هم بسته خواهد شد. سر و پای این‌ها را جمع می‌کنند و دیگر در آن مقطع جدایی نیست.***

البته، در مواقف دیگر جای پرسش هست. در سوره صافات می‌فرماید: «وَ قِفُوهُم إنَّهُم مَسئولُون»[۵]؛ ***این‌ها را بازداشت کنید تا این‌ها جواب سؤال را بدهند.*** اما در بعضی از مواقف جای سؤال نیست، برای این که مجرم با نشانه‌های خاص شناخته می‌شود.

با اینکه نصیحت‌ها و هشدارها رد و بدل شد و بر قارون اتمام حجّت گردید. در عین حال غرق در زینت بر قومش خروج کرد: «فَخَرَجَ عَلىٰ قَومِهِ فِي زِينَتِهِ»[۶]؛ ***او به عنوان استعلا و استکبار بر قوم مستضعف و زیر دست بیرون آمد، اما غرق در زینت.*** اینکه در آیه تعبیر به «علی» و «فی» کرده و فرموده است: «فَخَرَجَ عَلىٰ قَومِهِ»، این نشان دهندهٔ استعلای او بود که برتری طلبی و

۱ـ قصص، ۷۸
۲ـ قصص، ۷۸
۳ـ الرحمن، ۳۹
۴ـ الرحمن، ۴۱
۵ـ صافات، ۲۴
۶ـ قصص، ۷۹

افزون‌طلبی و فخر فروشی از رفتار قارون پیدا بود. و اما اینکه فرمود «فِی زینَتِهِ» در زینت، بیرون آمده یعنی پیچیده به زینت بود، مرکبش مزیّن بود. همراهانش (رَجّاله[1]هایش) مزیّن بودند. با خودش هم زیورهای فراوانی بود و خلاصه، غرق در زینت و به عنوان برتری طلبی بر قومش بیرون آمد.

انسان‌های کوته‌بین و مردمان خردمند

[به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که به روز تو آرزومند است]

سنایی

خداوند متعال این چنین نظر انسان‌های کوته بین و انسان‌های خردمند را دربارهٔ این موضوع بیان می‌دارد: «قٰالَ الَّذینَ یُریدُونَ الحَیٰوةَ الدُّنیٰا»[2]؛ *اما آن کوته نظرانی که دنیا مقصود و هدف آن‌هاست و به دنیا ارادت می‌ورزند و پست‌ترین عالم را خواهان می‌باشند چنین گفتند:* «یٰا لَیْتَ لَنٰا مِثلَ ما اوتِیَ قٰارونَ»[3]؛ *ای کاش ما هم مثل آنچه که قارون داشت، می‌داشتیم و به اصطلاح خودشان در حد یک غبطه، نه حسد، بدین معنا که او نداشته باشد و ما دارا باشیم. ای کاش ما هم مانند او می‌داشتیم، زیرا:* «إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیم»[4]؛ *او دارای بهره و نصیب فراوانی است.* ای کاش ما هم از این نصیب برخوردار بودیم و ما هم مانند او دارای حظّ عظیم بودیم! این حرف کوته‌نظران است.

امّا آن‌هایی که از موهبت الهی علم برخوردار بودند، حرفشان این بود که این زرق و برق زینت نیست، این خیر نیست، خیر در جای دیگر و چیز دیگری است: «وَیلَکُم»؛ *وای بر شما!* این چه آرزویی است که شما دارید؟ شما وقتی این منظره را دیدید گفتید: ای کاش ما هم مثل قارون چیزی داشتیم. وای بر شما! شما باید چیز دیگری آرزو کنید. ثواب خداوند برای انسان‌های مؤمن

---

۱ ـ رجاله: مرد پست و فرومایه و بی‌سر و بی‌پا و بی‌اصل و نسب که معمولاً همراهان شخص پست‌تر از خودشان هستند

۲ ـ قصص، ۷۹

۳ ـ قصص، ۷۹

۴ ـ قصص، ۸۲

و صالح‌العمل بهتر است.

حقیقت طلا و نقره در کلام علی علیه‌السلام

وقتی نیازمندی از حضرت علی علیه‌السلام چیزی طلب کرد و گفت: من مقروضم و چیزی که بتوانم با آن قرضم را ادا کنم ندارم. حضرت به نماینده‌اش فرمود: «أعطه اَلفا»؛ هزار واحد به او بده که با آن قرضش را ادا کند و زندگیش را تأمین کند، نماینده حضرت به او عرض کرد که هزار دینار بدهم یا هزار درهم؟ (هزار مثقال طلا بدهم یا هزار مثقال نقره) فرمود: «**کِلا هُما حَجَران، أعطِه أنْفَعهُما بِحالِهِ**»[1]. فرمود: هر دو پیش من سنگ است. این‌ها که معنویتی ندارند، کمالی ندارند تا به انسان کمال بدهند. مانند سنگ‌های دیگرند. فرمود هر دو پیش علی سنگ است. آنکه به حال او نافع‌تر است، آن را به او بدهید.

علم به انسان نور می‌دهد

[*داروی تربیت از پیر طریقت بستان کآدمی را بتر از علت نادانی نیست*][2]

آن علم است که به انسان نور می‌دهد تا بفهمد چه چیزی بالاست و بلند و چه چیزی پایین است و پست؛ چون تنها ایمان کافی نیست. کسی که مؤمن و معتقد باشد، در کنارش عمل شایسته هم هست؛ یعنی حسن فعلی در کنار حسن فاعلی باید باشد. جان خوب و کار خوب. اگر کسی مؤمن باشد، ولی کار مثبت نکند و یا بالعکس، کارهایش خیر باشد، ولی معتقد نباشد، چنین انسانی به این پاداش بلند نمی‌رسد. گاهی قرآن رابطهٔ عالم را با خدا بیان می‌کند. «**إنَّما یَخشیَ‌اللهَ مِن عِبادِهِ العُلَماءُ**»[3] گاهی موضع‌گیری علما را در برابر سرمایه‌داران بیان می‌کند، این تشریح ابعاد علم است. اگر قرآن از علم حمایت می‌کند، یعنی از زبان علم به ما حرف می‌آموزاند. علم آن است که در برابر سرمایه و سرمایه‌دار بایستد. در برابر دنیا طلبی بایستد. نه فقط شخص سرمایه‌دار، تا اگر خود هم آلوده شد بتواند خود را نجات دهد. گروهی ممکن است در برابر سرمایه‌دار بایستند، ولی وقتی کار به دست خودشان رسید، مستکبر و سرمایه‌دار بشوند. این‌ها

۱ـ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۲

۲ـ امثال و حکم، ص ۲۸.(م)

۳ـ فاطر، ۲۸

در برابر سرمایه‌دار ایستادند، نه در برابر سرمایه. اما عالِم در برابر ثروت می‌ایستد. در برابر سرمایه می‌ایستد. نه می‌گذارد کسی فریب آن را بخورد و نه خود فریب می‌خورد، نه اجازه می‌دهد سرمایه ابزار دست زورمند باشد و نه خودش از آن به عنوان ابزار زور استفاده می‌کند.

بنابراین، اهل علم بر کوته‌نظران فریاد کشیدند که وای بر شما! این چه حرفی است که می‌زنید. این کوته‌نظران علاوه بر استضعاف مالی، مستضعف فکری هم بودند. عالِم آن است که هم با مستضعف فکری به سربرد و دست او را بگیرد و هم نگذارد مستکبر قدرتش را بر این‌ها تحمیل کند.

نظر قرآن این است که فراموشی قیامت باعث گردید که قارون تا این حدّ سقوط نماید. «فَخَسَفنا بِهِ وَبِدارِهِ الأرضَ»[1]؛ فرمود ما هم قارون و هم مرکز ثروت او را به دل خاک بردیم و منخسف شد. زمین دهان بازکرد و قارون و سرمایه‌اش را در کام خود فرو برد. در روز خطر نه خود توانست دفاع کند، نه اَحَدی به کمک او برخاست.

[آری آنجا که عبادت باید عبارت سود ندارد][2]

«فَما کانَ لَهُ مِن فئةٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِاللهِ وَما کانَ مِنَ المُنتَصِرین»[3]؛ ***نه گروهی به نصرت و یاری او آمدند که او را یاری کنند و نه خود توانست انتصار کند و از خود دفاع کند.*** در برابر قدرت خداوند نه خود قدرت دفاع داشت نه دیگری قدرت دفاع و حمایت از او را داشت.

ثروت، وسیلهٔ امتحان الهی

بعد از اینکه قارون و سرمایه‌اش به کام زمین فرو رفتند و اشیای خاکی و زمینی به زمین برگشتند. فرمود: «وَ أصبَحَ الَّذینَ تَمَنَّوا مَکانَهُ بِالأمسِ یَقُولُونَ وَیکأنَّ اللهَ یَبسُطُ الرِزقَ لِمَنْ یَشاءُ مِن عِبادِهِ وَیَقدِر»[4]؛ ***این‌ها که هوس بیجا و نادرست داشتند و تا دیروز می‌گفتند ای کاش ما هم مانند قارون از این ثروت برخوردار می‌شدیم، گفتند که چه قدر خداوند به ما رحم کرد که ما آلوده نشدیم! خدا به هر که بخواهد برای آزمایش ثروت می‌دهد. اینکه تنگ می‌گیرد و یا***

۱ـ قصص، ۸۱
۲ـ کشف المحجوب ـ امثال و حکم، ص ۴۷
۳ـ قصص، ۸۱
۴ـ قصص، ۸۲

وسعت می‌دهد، هر دو برای آزمون و آزمایش است. «لَولا اَنْ مَنَّ الله عَلَینا لَخَسَفَ بنا وَیکأنَّهُ لا یُفلِحُ الکٰافِرُونَ»[1]؛ اگر منّت الهی شامل حال ما نمی‌شد، ما هم امروز به کام زمین فرو رفته بودیم و کافر هرگز اهل فلاح و رستگاری نیست.

[بس دعاها کان زیان است و هلاک از کرم می‌نشود یزدان پاک]

آن‌گاه بیان قرآن در کلّ این جریان این است که: «تِلکَ الدّارُ الاٰخِرَةُ نَجعَلُها لِلذّینَ لاٰ یُریدُونَ عُلوّاً فِی الأرضِ وَلاٰ فَساداً وَالعٰاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینْ»[2]؛ آن عالم بلند، آخرت است که حیات جاودان دارد و زندگی ابدی؛ زیرا جهان آخرت عالم زنده است و هیچ مرگی در او نیست. خداوند می‌فرماید: آن عالم بلند ـ که از آن به «تِلک» یعنی «آن» تعبیر کرده است ـ آن جهان زنده و جاوید را برای کسی قرار می‌دهیم که اهل استکبار و برتری طلبی و فخر فروشی نباشد. چون بیان قرآن کریم این است که انسان فخر فروش محبوب خدا نیست.

در این آیهٔ کریمه فرموده: آن عالم ابد که حیات جاودانه خواهد داشت را به کسانی خواهیم داد که هرگز اعتلا و برتری طلبی نمی‌کنند و پایان کار از برای افراد با تقواست. آنچه قارون را به آن مسایل مبتلا کرد، فراموشی آخرت بود. آنچه عده‌ای را وادار کرد در برابر او بایستند، یاد آخرت بود. آنچه عده‌ای را وادار کرد تا موقعیّت قارون را هوس کنند، فراموشی آخرت بود. آنچه خردمندان را وادار کرد در برابر این کوته‌نظران بایستند یاد آخرت بود؛ پس کل این جریان را یاد معاد تأمین می‌کند.

نتیجه‌ای که خواهیم گرفت این است که دنیا، تمتع و لذت دنیا، زینت و زیور دنیا، همگی عوامل سرگرم کننده‌اند و نمی‌گذارند انسان به سمت الله حرکت کند، تنها چیزی که انسان را از خطر سرگرمی حفظ می‌کند یاد معاد است و چنین است در تهدیدات و ارعاب‌ها و شکنجه‌هایی که فرعون اعمال می‌کرد، تنها عاملی که باعث تحمّل این همه اذیّت و آزارها بود، یاد قیامت و معاد بود. یاد معاد همه جا، انسان را از سرگرمی به عیش و نوش نجات می‌دهد؛ هم انسان را از خطر لذّت زندگی حفظ می‌کند و هم از خطر تلخی و نداری و سختی شکنجه‌ها در امان می‌دارد،

---

۱ ـ قصص، ۸۲ ۲ ـ قصص، ۸۳

بنابراین عاملی که انسان را در هر جبهه حفظ می‌کند یاد معاد است.

ای خوشا خاطرزنور علم‌مشحون‌داشتن تیرگی‌ها را از این اقلیم بیرون داشتن
همچو موسی بودن از نور تجلّی تابناک گفتگوها با خدا در کوه وهامون داشتن
پاک‌کردن‌خویش‌رازالودگی‌های‌زمین خانه‌چون‌خورشیددراقطارگردون‌داشتن
بی‌حضور کیمیااز هر، مسی زر ساختن بی‌وجود گوهر وزر،گنج قارون داشتن [۱]

خلاصه مطالب

۱ـ آنچه که مانع حرکت انسان برای رسیدن به هدف و حرکت به سمت الله می‌باشد، اوّلاً دشواری و خستگی راه است و ثانیاً، تمتع و لذت و زیور دنیا و سرگرم شدن به آن‌ها؛ عامل مهمی هم که می‌تواند این موانع را از سر راه انسان برداشته و او را از خطر سرگرمی حفظ کند یاد «معاد و قیامت» است.

۲ـ چون دوستی دنیا سرآغاز هر انحراف و لغزش و غفلت است و موجب می‌شود تا انسان از هدف اصلی غافل شده و به مقصد خود نرسد، قرآن جریان قارون را بازگو می‌کند تا علت ابتلای قارون به سرنوشت شومش را روشن نماید.

۳ـ لذت‌هایی که در دسترس انسان است، متاع دنیاست که اندک می‌باشد و انسان را سرگرم می‌کند و از پس آن، آخرتی است جاوید و همیشگی.

۴ـ دنیا را از آن جهت دنیا می‌گویند که از همه عوالم پست‌تر و نازل‌تر است و علت پستی آن این است که از طرفی، فقط دنیاست که در آن معصیت می‌شود و از طرفی دیگر، در صورتی انسان به مقامات عالیه می‌رسد که تعلّقات دنیایی را ترک کند.

۵ـ رشد انسان از نظر قرآن چند عامل دارد:

۱ـ علاقه و محبت به ایمان

۲ـ ایمان را زیور جان قرار دادن.

۳ـ از کفر و فسوق و عصیان کراهت و انزجار داشتن.

---

۱ ـ پروین اعتصامی، شعر شماره ۴۷

۶ـ عالم دو قسم است: عالم بلند با زینت بلند و عالم پست با زینت‌های پست که همان زن و فرزند و اموال و کشتزارها و چهار پایان باشند که اگر کسی به این عالم پست گرایش داشت، از دستورات الهی بازمانده و سرمایه را از دست خواهد داد و هر کس به سمت بالاگرایش داشت، به لقاء الهی نایل شده و بهره ابدی خواهد داشت.

۷ـ مهم‌ترین عاملی که باعث سقوط قارون شد فراموشی معاد بود.

۸ـ انسان باید ارزش نعمت‌ها را بشناسد و فرصتی را که از آن‌ها برخوردار است غنیمت شمارد.

۹ـ نه مال کثیر و داشتن متاع دنیا نشانه کرامت انسان در پیشگاه خداست و نه فقر و نداری نشانه پستی و ذلت در درگاه خداوند، بلکه همان ثروت و همین فقر وسیلهٔ امتحان و آزمایش است.

۱۰ـ یکی از سنن الهی این است که هر کس با غرور در برابر حق طغیان کند، اگر چه دارای اموال و نیرو باشد به هلاکت خواهد رسید.

۱۱ـ آنچه که به انسان نور می‌دهد علم است و طلا و نقرهٔ دنیا، دو سنگ بیش نیستند.

۱۲ـ عالِم کسی است که در برابر سرمایه و سرمایه‌دار و دنیا طلب، خضوع و کُرنش نمی‌کند، نه خود فریب آن‌ها را می‌خورد و نه می‌گذارد کسی فریب آن‌ها را بخورد.

۱۳ـ پایان زندگی از آن کسانی است که از تقوا برخوردار بوده و اهل استکبار و برتری طلبی و فخر فروشی نباشند، چون خداوند متقین را دوست دارد و فخر فروشان را محبوب خود نمی‌داند.

ضرورت معاشرت

▣ حجةالاسلام سید محمود مدنی بجستانی

اصول معاشرتی اسلام

الف) معاشرت برای خدا

هرگونه فعالیت و تجمع و معاشرت، نیازمند یک انگیزه است. گاه انسان‌ها با انگیزه‌های مادی گرد هم می‌آیند و برای به دست آوردن سود اقتصادی، با یکدیگر معاشرت می‌کنند. این‌گونه تجمع‌ها و معاشرت‌ها، به‌طور طبیعی معاشرتی ناپایدار است؛ یعنی به محض پایان یافتن دوران سود، عمر این معاشرت نیز به پایان می‌رسد و این جمعیت نیز متفرق می‌شود، زیرا انگیزه‌ای برای ادامه آن نیست.

اما اگر مبنای معاشرت، انگیزه‌های الهی و معنوی باشد، چون با سرچشمه جاودانگی (خدا) مرتبط شده است، آن ارتباط و معاشرت و تأثیر آن نیز جاودانه خواهد بود. و رقابت تبدیل به رفاقت خواهد شد. در رابطه معنوی و الهی هرکس به دیگری نه به چشم رقیب، که به چشم رفیق می‌نگرد و دامنه آن نیز، از سطح عمر کوتاه دنیوی گذشته تا جهان پس از مرگ نیز ادامه پیدا می‌کند.

در روایات معصومین علیهم‌السلام دوستی برای غیر خدا این‌گونه ارزیابی شده است:

قال علی علیه‌السلام: «کلُّ مَوَدّةٍ مَبنِیَّةٍ علی غیرِ ذاتِ اللهِ سبحانَهُ ضَلالٌ و الاعتمادُ علیها مُحالٌ». [1]؛ ***هر بنای دوستی که بر غیر ذات خداوند متعال استوار گردد، گمراهی است و اعتماد بر آن محال است.***

ولی در مقابل، اخوت و معاشرت برای خدا این‌گونه مورد تمجید قرار گرفته است:

«قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: إنّ اللهَ تعالی یَقُولُ: حَقَّتْ مَحبَّتی للذین یَتزاوَرُونَ من أجلی و حَقَّتْ محبّتی للذین یَتناصَرونَ من أجلی و حَقَّت محبّتی للذین یَتَحابّونَ من أجلی و حَقَّت محبّتی للذین یَتباذَلونَ من أجلی». [2]؛ ***خداوند متعال می‌فرماید: کسانی که به خاطر من از یکدیگر دید و بازدید می‌کنند مستحق محبت منند، وکسانی که به خاطر من یکدیگر را یاری می‌کنند مستحق محبت منند، وکسانی که به خاطر من یکدیگر را دوست می‌دارند و به یکدیگر محبت می‌کنند مستحق محبت منند، وکسانی که به خاطر من به یکدیگر بخشش می‌کنند مستحق محبت منند.***

ب) کمال آفرینی معاشرت

انسان برای تکامل به دنیا آمده است و دنیا کلاس کمال‌یابی انسان است، از این‌رو باید انسان تمامی امکانات خویش را در این مسیر به کار گیرد وگرنه، در باختن عمر و به دست نیاوردن گوهر کمال، سخت زیانکار و خسران زده خواهد بود.

معاشرت‌ها و رابطه‌ها، یکی از وسایل و لوازمی است که می‌تواند در خدمت تکامل انسان قرار گیرد؛ اگر معاشرت‌ها، هوشمندانه و هدفدار صورت گیرد، بدون شک نقشی اساسی در کمال انسان خواهد داشت.

انسان برای رسیدن به کمال نیازمند فهم عیوب و نقایص خود و ارزیابی مقدار پیشرفت خود می‌باشد، ولی به واسطه «حب نفسی» که دارد، نمی‌تواند عیوب خود را بفهمد و نقایص خود را مشاهده کند و ارزیابی کاملی از پیشرفت و کمال خود داشته باشد؛ از این‌رو، معاشر سالم و مصاحب دانا و متعهد است که می‌تواند او را به نقایص و عیوب خود آگاه سازد و در راه کمال مربّی او باشد.

---

۱ ـ میزان الحکمة، ج ۱، ص ۴۷

۲ ـ محجة البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۶

قرآن یکی از صفات و وظایف پیامبران را همین نصیحت‌گری و اصلاح‌طلبی آنان معرفی می‌کند: «أُبلِّغُکُم رسالاتِ ربّی و أَنصحُ لکم».[۱]؛ *پیام پرودگارم را به شما می‌رسانم و شما را نصیحت می‌کنم.*

اکنون به روایاتی در این رابطه توجه کنید:

قال رسول الله ﷺ: «مَثَلُ الأخوینِ إذا إلْتَقَیا مَثَلُ الیَدینِ تَغْسِلُ إحدیهُما الأُخریٰ و ما التقی المؤمنانِ قطُّ إلاّ أفاد اللهُ اَحدَهُما من صاحِبِه خیراً».[۲]؛ ***مثل دو برادر دینی که یکدیگر را ملاقات می‌کنند مانند دو دستی است که یکی دیگری را می‌شوید، و وقتی دو مؤمن با یکدیگر ملاقات می‌کنند خداوند متعال از یکی به دیگری خیر رساند.***

قال رسول الله ﷺ: «المؤمنُ مِرآةٌ لأخیه المؤمنِ یَنصَحُهُ إذا غاب عنه و یُمیطُ عنه ما یَکرَهُ إذا شَهِد».[۳]؛ ***مؤمن آیینه برادر مؤمن خویش است، در غیابش از او خیرخواهی می‌کند و در حضورش امور ناخوشایند را از او دور می‌گرداند.***

اکنون به عنوان نمونه در باب نصیحت‌گری و شیوه نصیحت معصومین علیهم‌السلام به چند مورد اشاره می‌کنیم:

«ابراهیم بن مهزم» می‌گوید: شبی در محضر امام صادق علیه‌السلام بودم، چون از محضرش بیرون رفتم و به خانه آمدم، با مادرم بحثی درگرفت و با او تندی کردم. فردا چون نماز صبح را خواندم، به محضر امام صادق علیه‌السلام رفتم پس آن حضرت قبل از سخن من فرمود: ای ابا مهزم، چرا دیشب با مادرت به خشونت سخن گفتی؟ آیا نمی‌دانی او تو را در شکم خویش پروراند و در دامن خویش نگه‌داری کرد و از پستان خود تو را شیر داد؟ عرض کردم: چرا. فرمود: پس دیگر بار با خشونت با او سخن مگو و تندی منما.[۴]

در روایات دیگری به این اصل مهم (کمال‌زایی معاشرت) توصیه شده است:

رسول اکرم ﷺ فرمود: حواریون از عیسی علیه‌السلام پرسیدند: با چه کسانی معاشرت کنیم؟

---

۱ ـ اعراف، ۶۲ ـ نظیر آن اعراف، ۶۸

۲ ـ المحجة البیضاء، ج ۳، ص ۲۸۵

۳ ـ میزان‌الحکمه، ج ۱، ص ۸۶ چاپ جدید

۴ ـ بحار، ج ۷۴، ص ۷۶

عیسی فرمود: «من یُذَکِّرُکُم اللهَ رُؤْیَتُهُ و یَزیدُ فی عِلمِکم مَنطِقُهُ و یُرغِّبُکُم فی الآخرةِ عَمَلُهُ».[1]؛ ***کسی که دیدار او شما را به یاد خدا اندازد، و منطق او بر علم شما بیفزاید، و عمل او شما را به آخرت ترغیب نماید.***

ج) تکریم شخصیت

هر انسانی برای خود شأن و عظمتی قایل است و براساس غریزهٔ حب نفس، از دیگران انتظار احترام‌گذاشتن به خود را دارد. اسلام نیز به این خواست انسانی توجه کرده است و رعایت احترام را در حدودِ معاشرت، ضروری و اساسی و یکی از اصول اخلاقی دانسته است: «**قُولُوا للناس حُسناً**»[2]؛ **نیکو با مردم سخن بگو.**

نکته مهمّی که در این بحث باید مورد توجه قرار گیرد، آن است که آنچه مطلوب اسلام است، احترام و تکریم از دوستان همراه با پرهیز از تملق و چاپلوسی است، که رعایت دقیق این مرزها بسیار اهمیت دارد؛ ما در دو بخش، به هر دو نکته (احترام و تملق) اشاره می‌کنیم:

۱ ـ احترام و تکریم معاشران

امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق می‌فرماید «**وأمّا حَقُّ الصاحبِ أن تَصحَبَهُ بالتفضّل والإنصاف و تُکرِمَهُ کما یُکْرِمُک**»[3]؛ ***و اما حق دوست آن است که با او با تفضّل و بخشش و انصاف مصاحبت نمایی و همان‌طور که او ترا احترام می‌کند او را احترام نمایی.***

و در عبارتی دیگر می‌فرماید: «**و أمّا حقّ جلیسِک فأن تلینَ له جانِبَکَ و تُنصِفَه فی مُجاراةِ اللفظِ و لا تقومَ من مجلسک إلاّ بإذنه ...**».[4]؛ ***و اما حق همنشین تو آن است که با ملایمت از او جانبداری کنی و در صحبت‌ها با او مدارا نمایی، و بدون اجازه‌ی او از مکانت برنخیزی.***

قرآن بد زبانی و بی‌احترامی را، حتی نسبت به دشمنان برنمی‌تابد و می‌فرماید: «**ولا تَسبُّوا الذین یَدعونَ من دونِ الله**».[5]؛ ***دشنام ندهید کسانی را که غیر خدا را می‌خواهند(پرستند).***

---

۱ ـ همان، ج ۷۷، ص ۱۴۷ و میزان‌الحکمة، ج ۲، ص ۶۲
۲ ـ بقره، ۸۳
۳ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۳
۴ ـ میزان‌الحکمه، ج ۲، ص ۶۲
۵ ـ انعام، ۱۰۸

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چون شنید گروهی از لشکریانش زبان به بدگویی یاران معاویه گشوده‌اند، فرمود: من ناخرسندم که شما بدگویی و بدزبانی کنید. شما حقیقت و وضعیت و صفات آنان را بیان کنید. اینکار تأثیرش بیشتر از بد زبانی است و در برطرف کردن عذر تراشی‌ها آنان شایسته‌تر است.[۱]

در روایات، گاه نمونه‌های کوچکی از بی‌احترامی به معاشران به سختی نکوهش شده است، به عنوان مثال رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَن عَرَضَ لأخیه المتکلّمِ فی حدیثه فکأنّما خَدَشَ فی وجهِه»[۲]؛ *آنکه در وسط صحبت برادر گوینده‌اش وارد صحبت شود، گویی به صورت او چنگ انداخته است.*

۲ ـ پرهیز از تملق و چاپلوسی

احترام و ستایش، هرگز نباید از حد معقول خود تجاوز کرده و تبدیل به تملق و مداحّی چاپلوسانه شود. امیرالمؤمنین علیه السلام در رابطه با حد و مرز این دو فرموده است: «الثَناءُ بأکثرَ من الاستحقاقِ مَلَقٌ».[۳]؛ *ستودن بیش از استحقاق چاپلوسی کردن است.* و در پرهیز دادن از این شیوه ناپسند می‌فرماید: «إیّاک والمَلَقَ فإنّه لیس من خلائقِ الإیمانِ».[۴]؛ *دوری گزین از چاپلوسی، زیرا آن از خوی ایمان نیست.*

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به «مالک اشتر» والی مصر می‌نویسد: مردم را عادت بده که به تملق و ثناگویی تو نپردازند و آنچه را انجام نداده‌ای به باطل به تو نسبت ندهند، زیرا این کار تو را مغرور ساخته و فریبت می‌دهد.[۵]

مقداد می‌گوید: رسول اکرم به ما فرمان داد که به صورت مداحان و متملقان خاک بپاشیم.[۶]

د) اعتماد و پرهیز از بدگمانی

اساس و شالوده هرگونه معاشرت پایا و ماندگار و سازنده، اعتماد افراد به یکدیگر است. چگونه

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۶
۲ ـ وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۴۷۲
۳ ـ نهج‌البلاغه، کلمات قصار ۳۴۷ ـ میزان الحکمه ـ ج ۹، ص ۱۷۴
۴ ـ همان
۵ ـ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۶ ـ میزان الحکمه، ج ۹، ص ۸۱

می‌توان در جوّی سرشار از بدگمانی و سوء ظن، امید رُستن جوانه‌های محبت و اُنس را داشت؟ قرآن در بیان اصول معاشرتی خود، مؤمنان را از سوء ظن برحذر می‌دارد: «یا أیّهاالذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ».[1]؛ ***ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها دوری گزینید.***

در روایات هم، نه تنها از سوء ظن نهی شده است، بلکه فرمان به حسن ظن داده‌اند: قال علی علیه السلام: «ضَعْ أمرَ أخیک علی أحسنِه حتی یاتِیَک منه ما یغلبُک و لا تَظُنَّن بکلمة خرجت من أخیک سوءً و أنت تَجِدُ له فی الخیر مَحملاً»؛[2] ***رفتار کن تا زمانیکه کاری از او سر زند که راه توجیه را بر تو ببندد، و هیچ‌گاه به سخنی که از دهان برادرت بیرون آید، تا وقتی برای آن محمل خوبی می‌یابی گمان بد مبر.***

حسن ظن موجب: ۱ ـ آرامش روانی ۲ ـ سلامت دینی ۳ ـ محبت دیگران ۴ ـ تخفیف مشکلات و مصیبت‌ها می‌شود که به تمامی این آثار در روایات اشاره شده است:

۱ و ۲ ـ قال علی علیه السلام: «حسنُ الظنّ راحةُ القلب و سلامةُ الدین»؛[3] ***خوش‌بینی، مایه‌ی آسایش دل و سلامت دین است.***

۳ ـ قال علی علیه السلام: «مَنْ حَسُنَ ظَنُّه بالناس حاز منهم المحبّةَ»؛[4] ***هر که به مردم گمان نیک برد محبت آنان را به دست آورد.***

۴ ـ قال علی علیه السلام: «فإنّ حُسنَ الظنّ یقطع عنک نَصَباً طویلاً»؛[5] ***خوش‌گمانی رنج دراز از تو می‌زداید.***

و برعکس، سوء ظن آثار زیانبار بسیاری دارد که در روایات به آن‌ها اشاره شده است؛ نظیر ۱ ـ از دست رفتن ایمان ۲ ـ از دست دادن اعتماد مردم ۳ ـ زمینه‌سازی گناهان بعدی و شرارت‌ها ۴ ـ از هم گسیختن پیوندها ۵ ـ متلاشی شدن روابط دوستانه ۶ ـ فاسد گشتن عبادت‌ها.

۱ ـ قال علی علیه السلام: «لا إیمان مع سوء الظنّ»[6] ***ایمان با بدگمانی سازگار نیست.***

---

۱ ـ حجرات، ۱۲
۲ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۶۲۳
۳ ـ همان
۴ ـ همان، ص ۶۲۴
۵ ـ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، ص ۳۲۹
۶ ـ میزان الحکمة، ۱۱۵۴۹،۳۳۹۶،۷، چاپ جدید، غرر الحکم، حکمت ۱۰۵۳۴

۲ـ قال علی علیه السلام: «شَرُّ الناسِ مَن لا یَثِقُ بأحدٍ لسوءِ ظَنِّه و لا یَثِقُ به أحدٌ لِسوءِ فِعلِه»؛ *بدترین مردم کسی است که به خاطر بدگمانی‌اش به هیچ کس اعتماد نمی‌نماید و هیچ‌کس هم به او اعتماد نمی‌نماید.*

۳ـ قال علی علیه السلام: «سوءُ الظَنِّ یُفسِدُ الأُمورَ و یَبعَثُ علی الشرور»؛ *بدگمانی کارها را فاسد نموده و زمینه‌ساز شرها می‌گردد.*

۴ـ قال علی علیه السلام: «من غَلَبَ علیه سوءُ الظَنِّ لم یَترُک بینَه و بینَ خلیلٍ صُلحاً»؛ *کسی که بدگمانی بر او غالب گردد هیچ دوست صالحی را برای او باقی نمی‌گذارد.*

۵ـ قال علی علیه السلام: «من لم یُحسِن ظَنَّه استَوحَشَ من کُلِّ أحدٍ»؛ *کسی که گمان خود را نیکو نگرداند، از همه کس در وحشت است.*

۶ـ قال علی علیه السلام: «إیّاک أن تُسیءَ الظنَّ فإنَّ سوءَ الظنِّ یُفْسِدُ العِبادةَ»؛ *خود را دور بدار از اینکه به کسی بدگمان باشی، زیرا بدگمانی عبادت را فاسد می‌نماید.*

دو نکته:

۱ـ البته به صورت یک استثنا، در جامعه‌ای که فساد و گناه غلبه داشته باشد، اعتماد بی‌جا و حسن ظن بی‌مورد نکوهیده است که در روایات به آن اشاره شده است: «إذا استَولیَ الفَسادُ علی الزمانِ وأهلِهِ فَاَحسنَ رجلٌ الظنَّ برجلٍ فقد غَرَّرَ»[1]؛ *هرگاه فساد و ناراستی بر روزگار و مردم آن چیره شد اگر کسی به دیگری گمان نیک برد و خوش‌بین باشد خود را به خطر انداخته است.*

۲ـ حسن ظن نسبت به دشمنان، حتی در زمان صلح، نشانه ساده‌لوحی و کم توجهی است؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام به فرمانروای مصر می‌نویسد: «الحَذَرَ کُلَّ الحَذَرِ من عدوّک بعد صلحِهِ فإنّ العدوَّ ربّما قاربَ لِیَتَغَفَّلَ فخُذ بالحَزمِ واتَّهِمْ فی ذلک حسنَ الظنَّ»[2]؛ *زنهار! زنهار! از دشمن خود پس از آشتی بپرهیز که بسا دشمن به نزدیکی گراید تا غفلتی یابد ـ و کمین خود بگشاید ـ پس دوراندیش شو! و به راه خوش‌گمانی مرو.*

---

۱ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۶۲۸

۲ ـ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳، ص ۳۳۸

هـ) عفو و گذشت

انسان‌ها همگی دچار لغزش و خطا می‌شوند، گاهی این خطاها در رابطه با خداوند است. خداوند در مقابل خطاهای بسیار بندگانش با نهایت رحمت و لطف برخورد کرده است و خود را با نام‌های «توّاب» و «غفار» و «ستّار» می‌ستاید و با لحن‌های گوناگون و بسیار لطیف و احساسی، بندگان را به بازگشت و توبه فرا می‌خواند: «قل یا عبادِی الذین اَسرَفوا علی انفسِهِم»؛ ***بگو ای بندگان من، ای کسانی که اسراف کردید بر نفس خود.***

با توجه به این خُلق الهی، شایسته است بندگان خدای مهربان درس گذشت و چشم‌پوشی را از پروردگار خود فراگیرند و با معاشران خود بدین‌گونه سلوک نمایند.

بدون تردید، هیچ معاشری را نمی‌توان پیدا کرد که نسبت به معاشران خود دچار خطا و لغزش نشده باشد. انتقام کشیدن و برخورد با خطای دیگران، اگرچه در موارد اندکی ممکن است شایسته باشد، ولی در اغلب موارد اثرات زیانبار و مشکل‌زایی به جای می‌گذارد.

عفو کردن نه تنها از گسستن رابطه‌ها و معاشرت‌ها جلوگیری می‌کند، بلکه مانع بسیاری از گناهان دیگر که به دنبال انتقام‌گیری پیش می‌آید نیز می‌شود، همچنین از زیان‌های روحی و مادی که همراه و مستلزم خشم و انتقام و خشونت است، جلوگیری می‌نماید. از این رو، اصل «عفو» در معاشرت در قرآن عزیز توصیه شده و آن‌را زمینه‌ساز عفو الهی شمرده است:

«و لیَعْفُوا و لیَصفَحُوا ألا تُحبّونَ أن یغفِرَ اللهُ لکم»[1]؛ ***باید مؤمنان همیشه بلند همت بوده و با خلق عفو صَفْح پیشه کنند و از بدیها درگذرند آیا دوست نمی‌دارند که خدا هم در حق شما مغفرت و احسان فرماید.***

مردی خدمت رسول اکرم ﷺ از خدمتکاران خود شکایت کرد. حضرت به او فرمود: آنان را عفو کن تا قلب‌هایشان را به صلاح آوری. مرد عرض کرد: یا رسول الله ﷺ، خدمتکارانم در ادب و بی‌ادبی متفاوتند، آیا همگی را مورد عفو و بخشش قرار دهم؟ حضرت فرمود: آنان را مورد عفو خویش قرار ده.[2]

---

۱ ـ نور، ۲۲

۲ ـ مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۸۷

در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «إنّ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یَنتَقِمْ لنفسه من أحدٍ قطُّ بل کان یَعفو و یَصفحُ»[1]؛ *رسول خدا هرگز برای خودش از کسی انتقام نمی‌گرفت بلکه گذشت نموده و از او در می‌گذشت*. شاید یکی از برترین نمونه‌های عفو تاریخ، برخورد کریمانه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با اهل مکه است؛ کفّاری که با تمام توان به مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند و در نبرد با وی نهایت شدت را بکار بردند و او را از خانه و کاشانه خویش بیرون راندند، ولی چون در فتح مکه گرفتار آمدند، همگی چشم به عفو و کرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوختند و او فرمود: «لا تَثریبَ علیکم الیومَ یَغفِرُاللهُ لکم»[2]؛ *سرافکنده نباشید، خداوند شما را می‌آمرزد*.

گویند شخصی از شیخ بهایی غیبت و بدگویی بسیار نمود، ولی پس از مدتی پشیمان شد و نامه‌ای به او نگاشت و از این کار خود معذرت خواهی نمود و طلب بخشش کرد، شیخ بهایی در پاسخ او نگاشت: من چیز قابل عفو و بخشش نمی‌بینم، زیرا غیبت کننده با غیبت خویش اعمال صالح خود را به پرونده غیبت شونده منتقل می‌کند؛ بنابراین من از هدیه شما تشکر می‌کنم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: عفو به هنگام قدرت از شیوه‌های پیامبران و اسرار تقوا پیشگان است و معنی عفو آن است که در ظاهر، برادر خطاکارت را مجازات نکنی و در باطن نیز خطای وی را به فراموشی بسپاری و بر احسان گذشته‌ات نسبت به خطاکار بیفزایی. کسی بدین شیوه مهم موفق نمی‌شود، مگر آنکه خدا او را عفو کرده و گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و او را به کرامت خویش بیاراید و از نور خویش بر او بپوشاند، زیرا عفو صفتی الهی است که خدا در برگزیدگانش قرار داده است تا مخلوقان نیز به صفت خالق درآیند ... و آنکه از بشری همانند خود در نگذرد، چگونه انتظار دارد خدای از او درگذرد؟[3]

تنها عفو در روابط شخصی و فردی مطرح نیست، بلکه این یک اصل در سیاست اسلامی نیز به شمار می‌رود. امیرالمؤمنین علیه السلام به فرمانروای مصر «مالک اشتر» می‌نگارد: با مردم، چونان درنده‌ای تندخو مباش که خوردن آنان را غنیمت بشماری، زیرا مردم دو گروهند: گروهی برادران

---

۱ ـ همان
۲ ـ یوسف، ۹۲
۳ ـ مستدرک الوسایل، ج ۲، ص ۸۶

تو در دین و پاره‌ای همسانان تو در خلقت. از آنان لغزش سر می‌زند و مشکلات برایشان پیش می‌آید و به عمد و خطا به دست آنان خطاهایی صادر می‌شود، تو آنان را مورد عفو و بخشش خود قرار ده، همان سان که دوست‌داری خداوند تو را مورد عفو و بخشش قرار دهد.[۱]

امیرالمؤمنین علیه السلام خود نمونهٔ اعلای عمل بدین دستور است، چون «جنگ جمل» به پایان آمد، سربازانی را که جنگی خونین علیه حکومت علوی طراحی و اجرا کرده بودند، به حضور او آوردند، حضرت آنان را با گرفتن یک پیمان که دوباره اقدام به توطئه نکنند، مورد عفو قرار داد و چون در نهایت امر، با ضربت «ابن ملجم» به بستر افتاد نیز، به قاتل خویش وعده عفو داد و گفت: اگر زنده ماندم او را عفو خواهم کرد، زیرا ما اهلبیتی هستیم که نسبت به آنان که بر ما، ستم روا می‌دارند عفو و کرم پیشه می‌کنیم.[۲]

نکته‌ی مهم در مورد عفو آن است که: آنکه نمی‌خواهد عفو کند، بلکه در پی انتقام است، به ناچار هر روز از دوستی لغزشی خواهد دید و با معاشری دشمن خواهد شد، به طوری که در اندک زمانی در پیرامون خود دوستی که خطا نکرده باشد و معاشری که لغزشی از او سر نزده باشد نخواهد دید و بدینسان در عرصه زندگی تنها خواهد شد. این نکته در روایات هم مورد توجه قرار گرفته است:

قال علی علیه السلام: «مَن لم یَتَحمَّل زَلَلَ الصَدیقِ ماتَ وحیداً»[۳]؛ ***کسی که لغزش‌های دوست را تحمل نکند تنها خواهد مرد.***

و) گشاده دستی و سخاوت

انسان‌ها همانگونه که به یکدیگر نیازهای متقابل دارند، نسبت به یکدیگر دارای وظائف متقابلی نیز هستند. انسان مسلمان نمی‌تواند نسبت به نیاز برادر مسلمان و یا حتی غیر مسلمان خود بی‌تفاوت باشد، تا آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما آمَنَ بی مَن باتَ شَبعانَ و جارُه جائعٌ»[۴]. نکته شایان توجه آن است که بخشش و کمک مالی، تنها نیاز مادی فرد را بر طرف

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، نامه ۵۳
۲ ـ بحار، ج ۴۲، ص ۲۸۸
۳ ـ میزان الحکمه، ج ۱، ص ۵۶
۴ ـ همان

نمی‌سازد، بلکه روح و روان انسانی را انباشته از محبت و سرشار از مودّت می‌نماید و در استحکام روابط معاشرتی، نقشی اساسی بازی می‌کند. قرآن به اثرات دنیایی و اخروی کمک به دیگران اشاره دارد: «للذین أحسَنوا فی هذه الدنیا حَسَنةً و لَدارُ الآخرةِ خیرٌ»[1]؛ *آنان که نیکوکارند، هم در این دنیا نیکی و خوشی می‌بینند و هم سرای آخرت بهترین منزل برای آنان است.*

روایات به تاثیر کمک‌های مادی در جلب عواطف و ایجاد محبت و تحکیم معاشرت اشاره فراوان دارد: قال رسول اللهﷺ: «جُبِلَتِ القلوبُ علی حُبِّ مَن أحسنَ إلیها»[2]؛ *دل‌ها گرایش می‌یابند به سوی کسی که به آن نیکی نموده است.* و قال علیؑ: «بالإیثارِ یُسْتَرَقُّ الأحرارُ»[3]؛ *به سبب جود و بخشش آزادگان مطیع و فرمانبردار گردند.* و «الإنسانُ عبدُ الإحسانِ»[4]؛ *آدمی بندهٔ احسان است.*

در روایات، نیکی کردن به افراد و بخشندگی در معاشرت اجتماعی را نه تنها سودمند به حال مسلمانان، بلکه نسبت به کافران سودمند دانسته است. مردی به محضر رسولﷺ آمد و عرض کرد: پدرم مهمان نواز بود و همسایگان راگرامی می‌داشت و در مشکلات به داد مردم می‌رسید، آیا این اعمال به حال او سودی دارد؟ حضرت فرمود: آیا مشرک مُرد؟ عرض کرد: آری. پیامبرﷺ فرمود: این اعمال به حال او سودی ندارد [که به بهشت برود]، ولی این گونه افراد در جایگاهی هستند که ذلیل و پست و نیازمند نخواهند شد.

از این‌رو به هدیه دادن، اطعام کردن، قرض الحسنه، سوغاتی سفر و انفاق بسیار توصیه شده و روایات مختلفی در این رابطه‌ها وارد شده است.

کافی است در این رابطه نگاهی به سیره معصومین بیندازیم:

امام حسنؑ دو یا سه بار تمامی اموال خودش را با فقرا تقسیم کرد[5].

و امام رضاؑ یک بار تمامی اموال خود را بخشید. «فضل بن سهل» گفت: این ورشکستگی و

---

۱ ـ نحل، ۳
۲ ـ میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۴۲
۳ ـ میزان الحکمه، ج ۱ ـ شرح غرر، ج ۳، ص ۱۹۹
۴ ـ همان، ج ۲، ص ۴۴۴ ـ شرح غرر، ج ۱، ص ۶۸
۵ ـ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۹۰

زیان جبران‌ناپذیر است. حضرت فرمود: نه. این غنیمت و سود فراوان است، آنچه پاداش معنوی و کرامت و بزرگواری را به دنبال می‌آورد زیان و خسران نیست[۱].

درباره حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آورده‌اند: هر گاه از شخصی، رفتار ناراحت کننده‌ای سر می‌زد و حضرت از آن با خبر می‌شد، کیسه‌ای زَر برایش می‌فرستاد و کیسه‌های زری که بین دویست تا سیصد سکه طلا بود، به طوری که کیسه‌های عنایتی آن حضرت ضرب‌المثل بین مردم شده بود[۲].

گاهی یک خسّت و عدم‌گذشت مسیر تاریخ را عوض کرده است؛ گویند «آقا محمد خان قاجار» به واسطه شدت بخلی که داشت، بر خدمتکاران خود بسیار سخت می‌گرفت، تا آنجا که غلامان وی که بی‌اجازه او خربزهٔ نوبری را خورده بودند، تهدید به مرگ کرد؛ غلامان که از شیوهٔ بی‌رحمانه مجازات او آگاه بودند، شبانه نقشه قتل او را کشیدند و او را به قتل رساندند[۳].

اسلام در یک قانون کلی، استفاده انسان از خوراکی‌های موجود در خانه یازده گروه را مجاز می‌داند؛ انسان می‌تواند در این موارد بدون اجازه آنان نیز (در محدوده مشخص فقهی) در اموال آنان تصرف کند و این خود بیانگر حاکمیت جود و سخاوت در روابط معاشرتی اسلام است: «**ولا علی أنفسِکُمْ أن تأکُلوا من بُیوتِکم أو بُیوتِ آبائِکم أو بُیوتِ أُمَّهاتِکم أو بُیوتِ إخوانِکم أو بُیوتِ أخَواتِکم أو بُیوتِ أعمامِکُمْ أو بُیوتِ عَمّاتِکم أو بُیوتِ أخوالِکم أو بُیوتِ خالاتِکم أو ما مَلَکتُم مَفاتِحَهُ أو صَدیقِکم**»[۴]؛ ***و باکی نیست بر شما که از خانه‌های خود و پدران خود و مادرانتان و برادران و خواهران و عمو و عمه و دایی و خاله‌ی خویش غذا تناول کنید یا آنکه از هر خانه که کلید آن در دست شماست و یا خانه رفیق و دوست خود.***

البته آنچه مورد نظر پیشوایان اسلام بوده است، حتی برتر از این قانون کلی است، آنان می‌خواهند روابط معاشرتی آن قدر صمیمی شود که دوستان دست در جیب دوست خود کرده و آنچه مورد نیاز آن‌هاست بردارند.

---

۱ ـ المناقب، ج ۴، ص ۳۶
۲ ـ بحار، ج ۴۸، ص ۱۰۴
۳ ـ رجال ایران، ج ۳، ص ۲۵۵
۴ ـ نور، ۶۱

امام باقر علیه السلام به یکی از اصحابش فرمود: آیا یکی از شما به سراغ جیب و کیسهٔ برادرش می‌رود و مقدار مورد نیاز خودش را بر می‌دارد و برادرش هم از او جلوگیری نمی‌کند؟ مرد پاسخ داد: این گونه روش در میان ما نیست. فرمود: پس هنوز چیزی نیست، هنوز به آن درجه از آگاهی و معرفت که باید برسید نرسیده‌اید[1].

امام عسکری علیه السلام فرمود: من از خداوند حیا می‌کنم که برای برادری از برادرانم، از خداوند بهشت را درخواست کنم، ولی درهم و دینار را از او دریغ دارم؛ چون روز قیامت فرا رسد به من گفته شود: اگر بهشت هم از آن تو بود، نسبت به آن هم بخل می‌ورزیدی و بذل نمی‌نمودی[2].

ز) اعلام محبت

محبت همیشه محبت آفرین است، انسان به واسطهٔ غریزه «خود دوستی» انسان‌ها را کد به او محبت می‌ورزند، دوست دارد. بنابراین، می‌توان گفت برای گسترش و تعمیق دوستی‌ها، باید دوستان و معاشران خود را از محبت و علاقه خویش نسبت به آن‌ها آگاه کنیم؛ در این صورت محبت دو سویه و ژرف‌تر خواهد شد:

چه خوش بی، مهربانی هر دو سر بی — که یک سر مهربانی درد سر بی

انسان‌هایی هستند که با اینکه قلبشان کانون محبت و مالامال از عشق و شور است، کمترین اظهار و ابرازی ندارند. اینان گمان می‌کنند تنها دوستی نهانی و قلبی کافی است و با این عقیده غلط، حتی از اظهار محبت به کودکان و خانواده خویش نیز خودداری می‌کنند.

اعلام محبت به کودکان

اگر چه همه مادران و پدران به کودکانشان عشق می‌ورزند، ولی کودکی که این عشق و محبت را دریافت نکند و اظهار و ابراز این محبت را درک نکند، دچار عقده‌های روانی و احساس شکست و بیهودگی خواهد شد. از این‌رو، در روایات اسلامی تکیهٔ زیادی بر بوسیدن فرزندان و اظهار محبت به آن‌ها شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «**مَن قَبَّلَ وَلَدهُ کَتَبَ اللهُ لَه حَسنةً و مَن**

---

۱ ـ الکافی، ج ۲، ص ۱۷۴، ح ۱۳

۲ ـ وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۹۹

فَرّحه فَرّحه اللهُ یومَ القیامة»[1]؛ ***کسی که پسرش را ببوسد خداوند یک حسنه برای او می‌نویسد و کسی که پسرش را خوشحال کند خداوند متعال روز قیامت او را خوشحال گرداند.***

و نیز فرمود: «من کان عندهُ صبیٌّ فَلیَتَصابَ له»[2]؛ ***کسی که بچّه‌دار است پس باید همانند کودکان درآید.***

و نیز فرمود: «قُبْلَةُ الوَلَدِ رَحمةٌ»[3]؛ ***بوسیدن پسر موجب بخشش خداوند است.***

کسی در محضر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله عرض کرد: من هرگز کودکی را نبوسیده‌ام حضرت فرمود: «هذا رجلٌ عندی أنّه من أهل النار»[4]؛ ***این مرد در نظر من از اُهل آتش و جهنّم است.***

اظهار محبت نسبت به همسر

خانواده که اصلی‌ترین کانون اجتماع و پایه اولیه آن است، قطعاً با آتش مهر و گرمای محبت استوار و موفق است؛ در این راستا، ائمه علیهم السلام به اظهار محبت همسران نسبت به یکدیگر و عدم اظهار ناراحتی از همدیگر سفارش زیادی کرده‌اند. امام صادق علیه السلام در بیان سه رکن اساسی که زنان برای شوهرداری به آن نیاز دارند می‌فرماید: ۱ـ جلب اطمینان شوهر ۲ـ اظهار عشق با زبان ۳ـ شمایل نیکو و تجمل و آرایش. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با اظهار محبت مرد به زن فرمود: «قَولُ الرجل للمرئة إنّی اُحِبُّک لایَذهبُ من قلبِها أبداً»[5]؛ ***گفتار مرد به همسرش که تو را دوست دارم، هرگز فراموشش نخواهد شد.***

اظهار محبت در جامعه

انسان در خانواده بزرگ خود، یعنی جامعه و دوستان و معاشران نیز، به این اصل مهم باید توجه کنند و معاشران خود را از محبت خویش آگاه سازد:

قال رسول صلی الله علیه و آله: «إذا أحبَّ أحدُکم صاحبَه أو أخاه فَلیُعلِمْهُ فإنّه أصلحُ لِذاتِ البَین»[6]؛ ***اگر دوست بدارد یکی از شما هم صحبت خویش یا برادرش را، پس او را آگاه سازد زیرا بیشتر***

---

۱ ـ میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۹۹
۲ ـ وسایل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۳
۳ ـ بحار، ج ۱۰۴، ص ۹۳
۴ ـ میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۹۹
۵ ـ وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۰
۶ ـ بحار ج، ۷۴، ص ۱۸۲

موجب علاقه بین آن دو خواهد بود.

امام صادق علیه السلام با گروهی در مسجد نشسته بود، مردی از آنجا عبور کرد، یکی از حاضران گفت: من این فرد را دوست دارم. امام علیه السلام فرمود: «اَلاٰ فَاَعْلِمْهُ فإنّه أبقی لِلمَوَدَّةِ و خیرٌ فی الأُلفة»[1]؛ *بدان، و او را آگاه ساز زیرا آن (اعلام علاقه به دوست) دوستی شما را پایدارتر نموده و الفت بین شما را بهتر می‌نماید.*

ح) اصلاح ذات البین

هر انسانی دارای سلیقه‌ای خاص و شیوه تفکر ویژه‌ای است و به طور طبیعی این سلیقه‌های گوناگون و شیوه‌های مختلف، گاه موجب نزاع و درگیری و قهر می‌شود. به وجود آمدن این گونه حوادث، پیشامدی طبیعی در تاریخ معاشرت انسان‌ها است، اما آنچه مهم است شیوه صحیح برخورد با نزاع‌ها و اختلافات است.

در این‌گونه نزاع‌ها و اختلاف‌ها، یک وظیفه‌ای خود افراد نزاع کننده دارند و وظیفه‌ای هم بر عهده افراد دیگر است که از این نزاع و اختلاف آگاه می‌شوند.

وظیفه نزاع کنندگان

اولین وظیفه، تحمل اشتباه دوستان است. قال علی علیه السلام: «احتَمِلْ زَلَّةَ ولیِّک لوقتِ وَثْبَةِ عَدوِّک»[2]؛ *تحمل نما لغزش دوستت را، برای زمانی که می‌خواهی دشمنت را متقاعد کنی.* در مرحله بعد پذیرفتن عذر خطاکار است. قال علی علیه السلام: اِقبَل عذرَ أخیکَ و إن لم یکن له عذرٌ فَالتَمِس له عذراً»[3]؛ *پوزش برادرت را بپذیر ،و اگر پوزش نخواست، از او پوزش بطلب.* سومین مرحله، پیشقدم شدن برای صلح و آشتی و زدودن غبار کینه‌هاست؛ انسان نه تنها باید دستی را که برای دوستی او دراز شده به گرمی بفشارد، بلکه برای ایجاد رابطه و معاشرت، قلبی را که از او متنفر است و دستی که خود را کنار می‌کشد را نیز، باید به دست آورد و رابطهٔ قطع شده را از نو تجدید کند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «صِلْ مَن قَطعکَ و أحسِن إلی مَن أساء إلیک»[4]؛ *رابطه*

---

۱ ـ همان، ص ۱۸۱
۲ ـ بحار، ج ۷۴، ص ۱۶۶
۳ ـ همان، ج ۷۴، ص ۱۶۵
۴ ـ میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۶

برقرار نما با کسی که با تو قطع رابطه نموده و نیکی نما به کسی که به تو بدی نموده است. و اگر در برقراری رابطه پیشقدم نشد، حداقل به کسی که پیشقدم شده است، باید احترام گذارده و خواسته او را برآورد. قال الصادق علیه السلام: «مَلْعُونٌ ملعونٌ رجلٌ یَبدَأُه أخوه بالصلح فلم یُصالِحهُ»[1]؛ ***از رحمت خدا بدور است، از رحمت خدا بدور است، کسی که برادرش او را به آشتی دعوت نماید و او آشتی ننماید.***

وظیفه دیگران در برابر اختلافات

اختلاف و نزاع بین دو مسلمان، همانند آتشی است که شعله‌ور شده است؛ بدون شک هیچ کس از مقابل آتشی که در همسایگی او زبانه می‌کشد، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا نمی‌گذرد، چرا که می‌داند به زودی شعله‌های این آتش کانون هستی او را نیز ممکن است فرا بگیرد. دقیقاً، اختلاف و نزاع در جامعه نیز این گونه است و اثرات آن در آینده تنها محدود به طرفین نزاع نمی‌شود؛ از این رو اسلام به عنوان یک اصل اساسی در معاشرت‌ها، مسلمانان را موظف به خاموش کردن آتش نزاع‌ها و کینه‌ها نموده است. امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت نامه خود به فرزندان و همه کسانی که گفتهٔ او به آن‌ها برسد، توصیه می‌کند: «**أُوصیکما و جَمیعَ وَلَدی و أهلی و مَن بَلَغَه کتابی بتقوی الله و نظمِ أمرِکم و صَلاحِ ذاتِ بَینِکم فإنّی سَمعتُ جَدَّکما صلی الله علیه و آله و سلم یقول: صَلاحُ ذاتِ البینِ أفضلُ من عامَّةِ الصلاةِ و الصیامِ**»[2]؛ ***شما و همه‌ی فرزندانم و کسانم و آن را که نامه‌ی من بدو رسد سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها و آشتی با یکدیگر، که من از جد شما صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌گفت: آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه‌ی سالیان.***

دروغ گوئی برای اصلاح

دروغ گفتن، در اسلام از گناهان کبیره است و به شدت از آن نهی شده است؛ اما اگر این دروغ به عنوان وسیله اصلاح بین دو فرد به کار رود گناه شمرده نشده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «**المُصْلِحُ لیس بکاذب**»[3]؛ ***آشتی دهنده دروغگو نخواهد بود.*** و نیز:

---

۱ ـ همان، ص ۲۳۶

۲ ـ نهج البلاغه، نامه ۴۷

۳ ـ الکافی، ج ۲، ص ۲۰۹

«الکلامُ ثلاثةٌ: صِدقٌ و کِذبٌ و إصلاحٌ بینَ الناسِ. قیل له ما الإصلاحُ بینَ الناس؟ قال تَسمَعُ من الرجلِ کلاماً یَبلغُه فتَخبُثُ نفسُه فتَلقاهُ فتقولُ سمعتُ من فلانٍ قال فیک خیراً کذا و کذا خِلافَ ما سَمعتَ منه»[1]؛ *گفتار بر سه گونه است: راست، دروغ و آشتی دادن بین مردم. پرسیده شد: آشتی دادن بین مردم چگونه است؟ فرمود: گفتاری از کسی می‌شنوی که از ناراحتی به زبان رانده است، آن را بدور می‌افکنی و میگویی، از فلانی شنیدم که از تو تعریف می‌نمود و خوبی‌های تو را بازگو می‌کرد، چنین و چنان، برعکس آنچه از او شنیده‌ای.*

ط) خوشرویی و مزاح

انسان‌ها در برخورد با یکدیگر سه دسته‌اند: گروهی آن چنان تلخ و تند و ترشرویند که گویی با همگان سر ستیز دارند، همیشه اخم‌ها در هم کشیده و آن چنان جدی که هر تازه آشنایی را می‌ترساند. دسته‌ای دیگر، آن قدر خنده‌رو مزّاح و بذله‌گویند که گویی در دنیا هیچ تکلیفی غیر از خندیدن و لذت بردن و بذله‌گویی ندارند و اصولاً، سنگینی هیچ تعهدی را بر دوش خود احساس نمی‌کنند و غم هیچ مصیبتی را به دل راه نمی‌دهند. این دو دسته از نظر اصول معاشرتی اسلام به خطا رفته‌اند، اسلام نه ترشرویی و بد خلقی را برای مؤمن می‌پسندد و نه بیهوده گویی و شوخی و مزاح بیش از اندازه را.

۱ ـ تشویق به خوشرویی و مزاح

«یونس شیبانی» به محضر امام صادق علیه السلام رسید. حضرت به او فرمود: شوخی و مزاح شما با یکدیگر چگونه است؟ یونس عرض کرد: کمتر با یکدیگر به مزاح و خنده می‌پردازیم. حضرت فرمود: این گونه نباشید، زیرا شوخی کردن و مزاح جزء حسن خلق است و شما با این شوخی کردن برادرت را مسرور می‌کنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره با افراد شوخی و مزاح می‌کرد و می‌خواست آن‌ها را مسرور کند.[2]. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند شوخی به دور از فحش و ناسزا را دوست دارد[3].

---

۱ ـ همان، ص ۳۱۴
۲ ـ همان، ص ۶۶۳
۳ ـ همان

برخی گمان می‌کنند اسلام با هر مسرت و خوشحالی مخالف است؛ مردی که این‌گونه گمان می‌کرد، از محضر امام کاظم علیه السلام سؤال کرد: فدایت گردم: گاه در میان گروهی هستم که می‌گویند و می‌خندند، چه کنم؟ حضرت فرمود: اشکالی ندارد، به شرطی که ... نباشد. راوی می‌گوید به نظرم امام فرمود به شرطی که فحش نباشد.

سپس حضرت فرمود: مردی بیابانگرد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و برای آن حضرت هدیه می‌آورد، ولی چون قصد بازگشت داشت، می‌گفت: ای رسول خدا قیمت هدیه ما را بدهید که می‌خواهم برگردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از شوخی این مرد می‌خندید و هرگاه غمگین بود می‌فرمود. آن مرد بیابانگرد کجاست؟ ای کاش می‌آمد[1]! درباره سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده است: «و کان من أکثرِ الناسِ تَبسُّماً و أطیَبِهم نَفساً ما لم یُنزَّل علیه قرآنٌ أو یُذکَرِ الساعةُ أو یَخطُبْ»[2]؛ ***بیشتر از همه‌ی مردم تبسم می‌نمود، و خوشبوتر از دیگران بود، مگر هنگامی که قرآن بر او نازل می‌شد، یا به یاد قیامت می‌افتاد، و یا مشغول سخنرانی می‌گشت.***

۲ ـ زیاده‌روی در خنده و مزاح

انسان در منطق اسلام موجودی متعهد است که برای کمال یافتن به دنیا آمده است؛ بنابراین فراموشی این تعهد مهم و سرگرمی به آنچه ما را از این مسؤولیت بزرگ غافل کند، ناشایسته است. یکی از این عوامل غفلت کثرت مزاح است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کَثرةُ الضِحکِ تُمیتُ القلبَ و تُمیتُ الدینَ کما یُمیتُ الماءُ المِلحَ»[3]؛ ***خنده‌ی زیاد دل را می‌میراند و دین را نابود می‌سازد آن چنان که آب نمک را نابود می‌کند.***

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت داوود به فرزندش حضرت سلیمان این‌گونه سفارش کرد: فرزندم از خندهٔ بسیار بپرهیز، زیرا خندهٔ بسیار سبب فقر و تهیدستی انسان در روز قیامت می‌شود [یعنی انسان بواسطه سرگرمی به لهو و لعب و مزاح از تلاش برای قیامت غافل می‌شود و از انجام اعمال صالحه باز می‌ماند و آنروز فقیر محشور می‌شود][4].

---

۱ ـ همان، ص ۶۶۸
۲ ـ احیاء العلوم غزالی، ج ۲، ص ۳۹۲
۳ ـ کافی، ج ۲، ص ۶۶۴
۴ ـ بحار، ج ۷۶، ص ۵۸

گاه، شوخی موجب ناراحتی افراد دیگر می‌شود که در این صورت نیز جائز نخواهد بود: قال علی‌علیه‌السلام: «إیّاکم و المِزاحَ فإنّه یَجُرّ السَخیمةَ و یورِثُ الضَغینَةَ و هو السَبُّ الأصغرُ»[1]؛ *از شوخی بپرهیزید، زیرا به کینه انجامیده و دشمنی و عداوت را به ارث می‌گذارد که دشنام کوچک نامیده می‌شود.*

مرز بین شوخی و خنده صحیح و غیر صحیح

تشخیص مرز شوخی صحیح و ناصحیح و خنده بجا و نا بجا، کار مشکلی نیست و در روایات به خوبی روشن شده است. آنجا که سرمایهٔ شوخی، آبروی دیگران و اذیت دیگران است، شوخی حرام است. و آنجاکه مزاح و خنده از حد بگذرد و باعث فراموشی آخرت و تعهد و تکلیف انسانی شود، ناپسند است.

امام سجادعلیه‌السلام از کوچه‌های مدینه می‌گذشت، مردی به خنداندن و مسخره کردن مردم مشغول بود و عده‌ای نیز به‌گرد او جمع شده بودند، چون امام را دید گفت: این مرد [اشاره به امام] مرا خسته کرده است، هرگز نتوانسته‌ام او را به خود مشغول کنم و بخندانم. آن‌گاه به سراغ امام رفت و بنای شوخی گذاشت و عبای حضرت را از دوش آن حضرت برداشت. حضرت با بی‌اعتنایی به او به راه خود ادامه دادند. مردم عبا را از دست مرد گرفته و به محضر حضرت بردند. حضرت فرمود: به او بگویید «إنّ لِلّه یوماً یَخسَرُ فیه المُبطلون»[2]؛ *خدای متعال را روزی است که زیان می‌بینند در آن روز أهل باطل.*

در محضر رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گروهی نشسته بودند. پیرمردی از اصحاب برخاست تا از مسجد بیرون رود، ولی کفش‌های خود را فراموش کرد. چون به در مسجد رسید متوجه شد بازگشت تا کفش‌های خود را بر دارد، ولی فردی از اصحاب کفش‌های او را برداشته و مخفی نمود. پیر مرد برگشت و گفت: کفش‌های من کجاست؟

برخی گفتند: ما کفش‌های تو را ندیدیم. حضرت رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله متوجه آنان شده و فرمود: چگونه مؤمنی را ناراحت می‌کنید و می‌ترسانید؟ عرض کردند: شوخی می‌کنیم. حضرت دو یا سه

---

۱ - کافی، ج ۲، ص ۶۶۴

۲ - بحار، ج ۴۶، ص ۶۸

بار سخن خود را تکرار فرمود: آیا شوخی، با ناراحتی و ترساندن مؤمن[1]؟

ی) رعایت تعادل در دوستی‌ها

آخرین فصلی که مورد بحث قرار می‌گیرد، رعایت تعادل در دلبستگی‌ها و اعتمادها در معاشرت است.

علمای اخلاق، رعایت تعادل و عدالت را در تمامی میدان‌های زندگی توصیه می‌کنند و اخلاق نیک را آن اخلاقی می‌دانند که در تمامی صفات به حالت تعادل و عدالت رسیده باشد. البته رسیدن به این تعادل کار آسانی نیست؛ به عنوان مثال در بحث مورد نظر ما، گروهی در معاشرت آن چنان به معاشران خود دل می‌بندند و اعتماد می‌کنند که تمامی اسرار زندگی خود را نزد آنان فاش می‌کنند و تمامی نقطه ضعف‌های خود را بروز می‌دهند، به گونه‌ای که گویی این رشته محبت، ابدی و ازلی است و هرگز روی فراق و جدایی را نخواهد دید.

گروهی نیز در مقابل این دسته‌اند، یعنی هرگز رابطه محبت و اعتماد را محکم نمی‌کنند. به همگان به چشم شک و تردید می‌نگرند. هیچ سرّی را بازگو نکرده و علیرغم دوستی ظاهری، هرگز در درون، با کسی دوست نیستند، محبت نمی‌ورزند و همیشه به روزگار فراق و جدایی و قطع شدن رابطه‌ها می‌اندیشند.

این نکته مسلم است که انسان‌ها در اندیشه و عمل قابل تغییرند و اگر چه احتمال تغییر افراد و دشمن شدن دوست‌ها متفاوت است، ولی برای هر دوستی می‌توان احتمالی را در نظر گرفت. روایات اسلامی، ما را به تعادل بین این دو تفکر افراطی و تفریطی توصیه کرده‌اند؛ امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «**أُبذلُ لصديقِک كلَّ المودّةِ و لا تَبذُل له كلَّ الطمأنينَةِ و أعطِه من نفسک كلَّ المُواساةِ و لا تُفضِ إليه بكلِّ أسرارک**»[2]؛ ***محبّتت را به دوستت ابراز نما، و اطمینان کامل بر او منما، وکاملاً او را یاری نما، و همه‌ی اسرارت را نزد او فاش ننما.*** و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «**لا تُطلِع صديقَک من سرّک إلاّ على ما لو اطَّلعَ عليه عدوُّک لم يَضُرَّک فإنّ الصديقَ**

---

۱ ـ میزان الحکمه، ج ۹، ص ۱۴۳

۲ ـ میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۰

قد یکونُ عدوَّک یوماً»[۱]؛ *دوستت را از اسرارت آگاه مساز مگر بر آنچه که اگر دشمنت بر آن آگاهی یابد ضرری به تو نرساند زیرا دوست تو روزی [ممکن است] به دشمن مبدل گردد.*

برخی روایات، رعایت این تعادل را حتی در دشمنی‌ها نیز توصیه کرده است؛ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اَحْبِبْ حَبیبَک هَوناً ما فعسی أن یکونَ بَغیضَک یوماً ما و أبغِض بَغیضَک هوناً ما فعسی أن یکونَ حَبیبَک یوماً ما»[۲]؛ *دوستت را با بردباری و فروتنی دوست بدار شاید روزی دشمن توگردد و دشمنت را با بردباری و آرامش (دشمن بدار) تحمّل نما شاید روزی به دوستی گراید.*

نکته دیگری که در زیاده روی در محبت موجب مشکلات و مصیبت‌ها می‌شود آن است که گاه محبت و علاقهٔ بی‌حد و مرز به دوستان باعث می‌شود به خاطر آنان حق زیر پا گذاشته شده و به واسطه همراهی با معاشران و همراهانِ گروهی و تشکیلاتی، حقیقت را قربانی می‌کنند؛ در این صورت این تفکر غلط به عنوان عصبیت مزموم مورد نکوهش روایات است: «سُئل علیٌّ بن الحسین علیه السلام عن العَصَبیّةِ فقال. العَصَبیّةُ التی یَأثمُ علیها صاحبُها أن یَرَی الرجلُ شِرارَ قومِه خیراً من خِیارِ قومٍ آخَرین و لیس من العَصَبیّةِ أن یُحبَّ الرجلُ قومَه و لکن من العَصَبیَّةِ أن یُعینَ قومَه علی الظلم»[۳].

---

۱ ـ بحار، ج ۷۴، ص ۱۷۷
۲ ـ همان
۳ ـ میزان الحکمة، ج ۶، ص ۳۴۵

راه ایجاد محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام در نسل نو

▣ حجةالاسلام جواد محدثی

نقش محبّت

نوع رابطهٔ ما با اهل بیت علیهم‌السلام، بر چه مبنایی است و بر چه مبنایی باید باشد؟ آیا مثل رابطهٔ ملّت و حاکم است؟ آیا رابطهٔ علمی میان شاگرد و استاد است؟ آیا رابطهٔ «محبّت» و «مودّت» و پیوند قلبی و درونی است که هم کار سازتر و هم بادوام‌تر و ریشه‌دارتر است؟

قرآن کریم روی این رابطه، تأکید دارد و «مودّت اهل‌بیت» را پاداش آخرین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله[1] معرفی می‌کند:

«قُل لا أسئلکُم علیَه أجراً إلاّ المودّةَ فی القُربیٰ».[2]

در روایات هم، مودّت و ولایت، به عنوان یک «فرض» و ملاک قبول اعمال به حساب آمده است.

تولای شما فرض خدایی است — قبول و ردّ آن مرز جدایی است

هر آن کس را که در دین رسول است — ولایت، مُهر و امضای قبول است

۱ـ در فصل سوژه‌های سخن، بحثی تفسیری در باره مودت اهل بیت علیهم‌السلام آمده است.

۲ - شوری، ۲۳.

دیـــانت، بـــی‌شما کـــامل نگـــردد　　بـــجز بـــا عشـقتان دل، دل نگـــردد[1]

حتی اهل سنّت هم طبق احادیث‌شان این نکته را قبول دارند، در شعر «شافعی» چنین آمده است:

«یا اهلَ بیتِ رسولِ الله؛ حُبُّکم　　فرضٌ مِن اللهِ فی القرآنِ أنـزَلَهُ

ای خاندان پیامبر خدا، محبت شما فرض و واجب است که در قرآن آن را نازل فرموده است.

کفاکُـم مـن عـظیمِ القَـدر أنّکُـم　　مَن لَم یُصلِّ علیکم لاصلاةَ لَـهُ»[2]

در عظمت قدر شما همین بس که هرکس (در نماز) بر شما درود و صلوات نفرستد، نمازش صحیح نیست.

هرچه محبّت و دلباختگی و ارتباط قلبی بیشتر باشد، تبعیّت، همرنگی، همراهی و همدلی هم بیشتر خواهد شد.

ایمان عاطفی به رهبری، حتی در اطاعت سیاسی و اجتماعی هم تأثیر می‌گذارد و تبعیّتی عاشقانه می‌شود، نه صرفاً تشکیلاتی و رسمی؛ از این‌رو، ارتباط شیعه با اهل بیت علیهم‌السلام را علاوه بر جنبه‌های اعتقادی بر مبنای علمی، احادیث و منابع دینی، باید عاطفی، روحی و احساسی قرار داد و «آگاهی عقلی» را با «عاطفهٔ قلبی» درهم آمیخت و عقل و عشق را با هم پیوند زد.

ایجاد محبت و عشق را باید از مراحل ساده و عاطفی شروع کرد و در مراحل بعدی با بصیرت و شناخت بیشتر، آن را تعمیق داد، تا آنجاکه «حبّ»، جزء سرشت انسان گردد و «محبّت اهل‌بیت»، جزء دین یک مسلمان و شیعه درآید و «هَلِ الدّینُ إلاّ الحُبّ[3]»؟ برای این کار، باید زمینه‌های روحی و آمادگی‌های قبلی افراد را در نظر گرفت و الاّ محبت اهل‌بیت به دل‌های غیر مستعدّ و غیر آماده نمی‌چسبد، آن‌چنان که کاشی به دیوار کاهگلی نمی‌چسبد. گاهی هم باید موانع را زدود،

---

۱ - ابیاتی از مثنوی «اهل بیت آفتاب» از نویسنده.　　۲ - الغدیر، ج ۲، ص ۳۰۳.
۳ - بحار، ج ۲۳، ص ۱۲۲.

همچنان‌که در لحیم‌کاری، ابتدا با سنباده و موادّ دیگر، چربی‌ها، آلودگی‌ها و جِرم‌ها را از محل می‌زدایند، تا لحیم بچسبد و جوش بخورد.

راه‌های ایجاد محبّت

۱ ـ استفاده از علاقه انسان به محبوب بودن

هرکس دوست دارد مورد علاقه و محبت دیگران باشد و مورد توجه قرار گیرد. در جذب افراد، اظهار علاقه خیلی مؤثر است. بخصوص اگر آن طرفی که انسان مورد علاقهٔ او باشد شخصیتی معروف، مهم و معتبر باشد، تا چه رسد به اینکه آن طرف، خدا رسول و ائمه علیهم‌السلام باشند. باید چنین القا کرد که رشتهٔ محبت و علقهٔ ولایی با اهل بیت، علیهم‌السلام موجب می‌شود انسان محبوب خدا و رسول گردد و چه موهبتی بالاتر از این؟ طرح این مسأله که ائمه، دوستدارانشان را دوست دارند، ایجاد محبت می‌کند. روایت در این زمینه، بسیار است. از جمله، این حدیث: کسی به محضر علی علیه‌السلام رسید و گفت:

«السلامُ علیکَ یا امیرَالمؤمنینَ و رحمةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ، کیفَ أصبَحتَ؟»؛ **سلام و رحمت و *برکات الهی بر تو، ای امیر مؤمنان، چگونه صبح کرده‌ای*؟** حضرت سر بلند کرد و پاسخ سلامش راگفت و فرمود: «أصبَحتُ مُحِبّاً لِمُحبِّینا و مُبغِضاً لِمَن یُبغِضُنا»[1]؛ **صبح کردم، در *حالی‌که دوستدارانمان را دوست دارم و با دشمنان دشمن هستم*.**

طرح مسألهٔ حبّ متقابل و رضایت طرفینی میان خدا و بنده یا پیامبر و امّت، کارساز است. قرآن هم نمونه‌هایی دارد، همچون: «رَضِیَ اللهُ عَنهُم و رَضوُا عنه»[2]، «فَسَوفَ یَأتی اللهُ بقَومٍ یَحِبُّهُم و یُحِبُّونَه»[3]؛ ***خدا از آنان راضی است، آنان هم از خدا راضی‌اند و خداوند کسانی را خواهد آورد که آنان را دوست بدارد و آنان هم دوستدار خدا باشند.***

---

۱ - سفینة البحار (چاپ جدید)، ج ۲، ص ۱۷.
۲ - مائده، ۱۱۹ ـ توبه ۱۰۰ ـ فتح، ۱۸ ـ مجادله، ۲۲ ـ بیّنه، ۸.
۳ - مائده، ۵۴.

۲ ـ بیان فضیلت حبّ آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

فعّال ساختن کانال تبلیغ محبّت اهل‌بیت، در جذب دیگران اثر دارد. گفتن و مطرح کردن مؤثّر است، به عنوان یک دستور کار، باید فضیلت، آثار و برکات محبّت اهل‌بیت را به صورت پیوسته طرح کرد. به هر حال در عدّه‌ای اثر می‌گذارد و مردم به دنبال یک موج تبلیغاتی در رسانه‌ها یا مراکز فرهنگی، به سمت و سویی گرایش می‌یابند؛ در این باره احادیث فراوان است، به عنوان نمونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ألا و مَن ماتَ علیٰ حُبِّ آلِ محمدٍ ماتَ شهیدا

ألا و مَن ماتَ علی حبِّ آلِ محمّدٍ ماتَ مَغفوراً له

ألا و مَن ماتَ علی حبِّ آلِ محمدٍ ماتَ تائباً

ألا و مَن ماتَ علی حبِّ آلِ محمدٍ ماتَ مُؤمناً مُستَکمِلَ الإیمان

ألا و مَن ماتَ علی حبِّ آلِ محمدٍ بَشَّرَهُ ملِکُ الموتِ بالجَنَّةِ

ألا و مَن ماتَ علی حبِّ آلِ محمدٍ فُتحَ لهُ فی قَبرِهِ بابانِ الی الجَنَّةِ

ألا و مَن ماتَ علی حبِّ آلِ محمدٍ جَعلَ اللهُ قبرَهُ مَزارَ ملائکةِ الرحمةِ ...[1]»؛ ***هرکس با محبت آل محمد از دنیا برود، شهید مرده است، آمرزیده می‌شود، با توبه از دنیا رفته است، با ایمان کامل مرده است. فرشتهٔ مرگ او را به بهشت بشارت می‌دهد. از قبر او دو در گشوده می‌شود به روی بهشت، خداوند قبر او را مزار فرشتگان رحمت قرار می‌دهد.***

۳ ـ طرح نیازمندی انسان به محبّت اهل‌بیت علیهم السلام و بهره‌مندی از آن

انسان معمولاً مجذوب کسی می‌شود که گره از کار او بگشاید و بهره برساند. در رابطه‌های اجتماعی افراد، به وضوح این مسأله دیده می‌شود.

در زندگی ممتدّ و مستمرّ ما که تا آخرت ادامه می‌یابد، کجاها گیر می‌کنیم و نیاز به کمک داریم؟ هنگام مرگ، در برزخ، در رستاخیز، هنگام عبور از صراط و ... به کارسازی محبت اهل‌بیت آگاه می‌شویم؛ در این زمینه هم حدیث بسیار است، از جمله این چند حدیث مشهور رسول

---

۱ ـ بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۳۲.

خدا صلی الله علیه و آله:

«حُبّی و حبُّ أهلِ بَیتی نافعٌ فی سَبعةِ مَواطِنَ أَهوالُهُنَّ عظیمةٌ»؛ ***محبت من و خاندانم در هفت جا، که هول و هراس آن‌ها عظیم است، سود می‌بخشد.***

«عند الوفاةِ و فی القبرِ و عند النشورِ و عند الکتابِ و عند الحسابِ و عند المیزانِ و عند الصِّراطِ»[1]؛ ***هنگام مرگ، در قبر، هنگام رستاخیر، هنگام گرفتن نامهٔ اعمال، وقت حساب، کنار میزان و سنجش اعمال و هنگام عبور از صراط.***

«سَأَل رجلٌ رسولَ الله عن الساعةِ، فقال: ما أَعْدَدْتَ لها؟»؛ ***مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از زمان قیامت پرسید. حضرت فرمود: برای آن، چه آماده کرده‌ای؟***

قال: ما أعددتُ لها کبیراً إلاّ أنّی أُحبُّ اللهَ و رسولَهُ. قال: فأنتَ مَعَ مَن أحببتَ (المرءُ مع من‌أحبَّ). قال انَس: فما رأیتُ المُسلمینَ فَرِحوا بعدَ الأسلامِ لشیءٍ أشدَّ مِن فَرِحِهِم بهذا»[2]؛ ***گفت: چیز مهمّی آماده نکرده‌ام، جز اینکه خدا و رسولش را دوست دارم. حضرت فرمود: تو با کسی هستی که دوست می‌داری (انسان با محبوب خود خواهد بود) أنَس[3] گوید: من ندیدم که مسلمانان بعد از اسلام، به چیزی بیش از این مژدهٔ رسول خدا خوشحال شده باشند.***

علی علیه السلام: «مَن أحَبَّنا کان مَعَنا یومَ القیامةِ، ولو أنّ رجلاً أحبَّ حَجَراً لَحَشَرهُ اللهُ معَهُ»[4]؛ ***هرکس ما را دوست بدارد در قیامت با ما خواهد بود و اگر کسی سنگی را دوست بدارد، خداوند او را با آن سنگ محشور می‌کند.***

این مژدهٔ بزرگی است که علاقمند به اهل‌بیت بداند که در آخرت هم با آنان محشور خواهد بود. وقتی محبت تا این اندازه کارساز است، چرا این گنج را نداشته باشیم؟!

۴ ـ ارزش جلوه دادن محبّت اهل‌بیت علیهم السلام

وقتی کاری مورد تقدیر و تشویق قرار می‌گیرد و به عنوان «الگو» مطرح می‌شود، در دیگران

---

۱ - میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲ - بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۱۳؛ میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۴۲.

۳ـ أنس‌بن مالک (ابوحمزه‌الانصاری) از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله، مدت ده سال در خدمت حضرت بود. احادیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

۴ - بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۳۷.

هم جذبه و کشش ایجاد می‌کند. ارزش گذاران جامعه، مسؤولان فرهنگی ـ هنری، برگزار کنندگان مسابقات و جایزه دهندگان، این‌ها همه نقش دارند.

وقتی کسی به خاطر شعر گفتن یا قصّه نوشتن یا کتاب خواندن در مورد ائمه علیهم‌السلام تشویق شود، هم محبّت پیدا می‌کند و هم به خاطر این پیوند، احساس عزّت و سربلندی دارد. چون می‌داند که این کیف، چادر، کتاب و جایزه را به خاطر این موضوع، جایزه گرفته است.

وقتی از جوان‌ها می‌پرسند: دربارهٔ چه چیزی، شعر می‌گویید؟ اغلب می‌گویند: عشق، بهار، دوستی، زندگی، گل، بلبل و ... وقتی پرسیده می‌شود: چه کتاب‌هایی می‌خوانید؟ می‌گویند: رمان، کتاب‌های علمی، داستان‌های تخیلی و ... گویا سختشان است بگویند: که دربارهٔ خدا و نماز و ائمه علیهم‌السلام شعر می‌گوییم، یا کتاب‌های مربوط به اهل‌بیت و کتب دینی می‌خوانیم؛ چون از این جهت مورد تشویق قرار نمی‌گیرند. باید شرایطی پیش آورد که اگر کسی دربارهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام، شعر گفت، شعر حفظ کرد، حدیث حفظ کرد، کتاب خواند، قصّه نوشت، فیلم ساخت، تابلوی هنری کشید، یا حتی نام ائمه علیهم‌السلام را داشت یا نام اهل‌بیت علیهم‌السلام را روی فرزند خود گذاشت، احساس افتخار و سربلندی کند و این را ارزش احساس کند و ارزش تلقّی کند.

مهر تو را به عالم امکان نمی‌دهم این گنج، پربهاست، من ارزان نمی‌دهم

وقتی از رسانه‌ها، تلویزیون، مسابقات و گزارشها «الگو» معرفی می‌شود، این تأثیرگذار است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «یا مَعشَرَ الشّیعةِ! ... عَلِّموا أولادکُم شعرَ العَبدیّ فإنّه عَلی دینِ الله»[1]؛ *ای گروه شیعه! به فرزندانتان شعر «عبدی» را بیاموزید، چرا که او بر آیین خداست.*

این تشویق امام صادق علیه‌السلام که شیعیان شعر «عبدی کوفی» را به بچه‌هایشان یاد بدهند. بزرگترین «تشویق» است و «الگو دهی» است. شعر عبدی، از فضیلت‌های اهل‌بیت، موج می‌زد. «سید حِمیرَی» که از شاعران متعهّد شیعه است، می‌گفت: هرکس حدیثی بگوید از فضایل علی و اهل‌بیت علیهم‌السلام که من آن را در شعرم نگفته‌ام، این اسبم را به او می‌بخشم.

---

۱ - الغدیر، ج ۲، ص ۲۹۵.

دختر «ابوالأسود دوئلی» وقتی فهمید که خلیفه، عسل را فرستاده تا محبت اهل‌بیت را از دل آن‌ها بیرون کند، آنچه خورده بود، پس آورد و نخواست با عسل، مهر «آل علی» را از دست بدهد.[1]

معلمان در این مسائل، خیلی می‌توانند خط دهی داشته باشند و به گرایش‌ها و الگوگیری‌های نوجوانان جهت بدهند، حتی اگر یک دختر و پسر غیر متعهد، به خاطر این که اسمشان مهدی یا زینب و فاطمه است جایزه بگیرند، همین تأثیرِ ضمنی ایجاد محبت می‌کند.

۵ـ تعظیم و تکریم

جوانان، به خاطر حالت الگوگیری از مربیّان، حتّی از حالات و رفتار آن‌ها هم سرمشق و نکته می‌گیرند. نحوهٔ برخورد مربیان با اهل‌بیت در حضور فرزندان و شاگردان و جوانان، مثلاً نام ائمه علیهم‌السلام را با تکریم و احترام یاد کردن، همراه اسمشان سلام و صلوات فرستادن، به احترام نام امام زمان(عج) برخاستن و دست بر سر نهادن، روز میلاد ائمه را جشن گرفتن و بزرگ داشتن، روز وفاتشان حریم نگهداشتن و حرف‌های خنده‌دار و برخوردهای شاد نداشتن و در غم و اندوهشان حالت غم داشتن، تأثیرگذار است زیرا کوچک‌ترها به بزرگ‌ترها نگاه می‌کنند؛ این حالت، خصلت شیعه است:

«شیعتُنا خُلِقوا من فاضلِ طینَتِنا، یَفرَحون لِفَرَحِنا و یَحزَنُون لحُزنِنا»؛ ***شیعیان ما از افزودهٔ سرشت ما خلق شده‌اند، با شادی ما شاد می‌شوند و با اندوه ما غمگین می‌شوند.***

حتی کیفیت نام بردن و لحن ما، در این مسأله مؤثّر است. یک وقت می‌گوییم: امام رضا فرمود و یک وقت می‌گوییم: حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود، این دو با هم خیلی فرق دارد. اگر هنگام شنیدن نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا یکی از معصومین علیهم‌السلام، زیر لب صلوات بر آن‌ها بفرستیم، این هم نوعی تکریم است و در دیگران، تأثیرگذار. در سال‌های اخیر نسبت به برخی از مناسبت‌ها مثلاً ایام «فاطمیّه» یا «روز زن»، در مورد حضرت فاطمه علیهاالسلام بیش از گذشته، کار فرهنگی و تبلیغی و گرامیداشت، انجام شده است، یا نسبت به امام زمان علیه‌السلام، این است که می‌بینیم به همین تناسب،

۱ـ ابوالأسود الدّوئلی، محمد المنصور، ص ۸۴.

طبعاً زبان و بیان خاصّ مربوط به نوجوانان و جوانان، چه در سخن و چه در نوشته‌ها باید مراعات شود و افق فکر و سطح کودکان در نظر گرفته شود، چه در برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی، چه در صبحگاه‌ها و مراسم جشن و عزا در خانه‌ها، مدارس، مساجد و هیئت‌ها.

۶ـ ذکر فضایل اهل‌بیت و فرهنگ آنان

مردم، آرمانگرا و قهرمان دوستند، اگر شخصیت، فضلیت، فکر و فرهنگ امامان اهل‌بیت علیهم‌السلام را بشناسند به آنان علاقه پیدا می‌کنند و این علاقه به تبعیّت و همسویی می‌کشد. امام رضا علیه‌السلام در حدیثی فرموده است:

«أنّ النّاسَ لَو عَلِمُوا مَحاسنَ کَلامِنا لاتّبعونا»[1]؛ ***مردم اگر خوبی‌های حرف‌ها و تعالیم ما را بشناسند، از ما پیروی می‌کنند.***

اینکه چگونه مردم، جوانان و بشریت را با فرهنگ اهل‌بیت باید آشنا کرد، نکتهٔ ظریفی است و باید از تکنیک «هنر» استفاده کرد و در عرضهٔ محتوای کلامی و حیاتی ائمه علیهم‌السلام به نسل امروز، کار رسانه‌ها در این جهت، مهمّ است.

فضایل در دو محور است:

۱ـ جهات آرمانی، خلقت، طینت و ...

۲ـ جهات عملی و قابل اسوه‌گیری و تبعیّت عینی و ملموس از رفتار اهل‌بیت.

طرح هر دو جهت، عامل ایجاد علاقه است، ولی محور دوم مؤثّرتر است که در عین بیان عظمت‌های فوق تصوّر، امکان راه یافتن به حریم کمال آنان هم باشد. نوشتن و سرودن دربارهٔ فضایل و خوبی‌های ائمه و ترویج آن‌ها میان نسل نو، محبت می‌آورد.

۷ـ گره زدن خوشی‌های زندگی به حیات ائمه علیهم‌السلام

با استفاده از قانون تداعی معانی به نحوی عمل کنیم که با دیدن چیزی و خاطره‌ای، پیوند با اهل‌بیت مطرح شود، جشن گرفتن و شیرینی و عیدی دادن‌ها، و جشن تکلیف گرفتن و اعطای

---

۱ - بحارالانوار، ج ۲، ص ۳۱.

با استفاده از قانون تداعی معانی به نحوی عمل کنیم که با دیدن چیزی و خاطره‌ای، پیوند با اهل‌بیت مطرح شود، جشن گرفتن و شیرینی و عیدی دادن‌ها، و جشن تکلیف گرفتن و اعطای مدال و اهدای جوایز و تشویق‌ها، اگر در روز تولد یکی از معصومین علیهم‌السلام باشد، خواه ناخواه تأثیر غیرمستقیم دارد. گره خوردن یک خاطرهٔ خوش با اهل‌بیت، شب‌های تولد یا روزهای میلاد ائمه، در خانه‌ها و مدرسه‌ها، یک حادثهٔ خوب یا خاطرهٔ خوش محسوب می‌شود.

۸ ـ معرفی کتاب و نگارش مقاله و شعر

این نوعی کار فرهنگی است که با شناختن و شناساندن کتاب‌های خوب، جذّاب و سازنده، در مورد اهل‌بیت، از علاقهٔ به مطالعهٔ بچه‌ها استفاده کنیم. کتابی که به مسابقه می‌گذاریم یا برای تلخیص پیشنهاد می‌کنیم یا موضوعی که برای مقاله‌نویسی، شعر و قصّه، حتی عکس و نقّاشی می‌دهیم، اگر سوژه‌هایی پیرامون اهل‌بیت داشته باشد، مفید است. یاکشاندن روزنامهٔ دیواری به این سمت، یا درخواست خاطره نویسی از زیارت عاشورا، نیمهٔ شعبان، شب قدر، مجالس سوگواری و امثال این‌ها.

۹ ـ تشکّل‌های هیئتی

برنامه‌های خودجوش نوجوانان که کار گروهی انجام دهند، مثل فعّالیت‌هایی که در نیمهٔ شعبان و برگزاری جشن دارند، یا تشکیل هیئت و راه انداختن دستهٔ عزاداری یا آراستن مسجد، حسینیه و تکیه و برنامهٔ ایستگاه‌های صلواتی آب، شربت، اطعام، احسان و ... همه گره زنندهٔ قلب نوجوانان با محبت اهل‌بیت است. بچّه‌ها زمینه‌های روحی خوبی دارند. این‌ها را باید به کار گرفت، در محلّه‌های مختلف از خود آنان «هیئت» درست کرد و خودشان مسؤولیت به عهده بگیرند تا فعّال شوند. ایّام محرّم یکی از مناسب‌ترین فرصت‌های ایجاد این‌گونه تشکّل‌های هیئتی از دانش‌آموزان، بخصوص در مقطع راهنمایی و اوایل دبیرستان است.

در عاشورا و نیمهٔ شعبان، به خاطر شور عمومی مردم، بچه‌ها جذب این‌گونه مراسم می‌شوند. برای استفاده از این حسّ خودجوش بچه‌ها و جهت دادن آن برای ایام دیگر، باید سرمایه‌گذاری کرد. وقتی بچه‌ها برای خودشان در ارتباط با ائمه، صاحب عَلَم، پرچم، دسته و هیئت می‌شوند،

احساس شخصیّت می‌کنند.

۱۰ ـ ایجاد فضای روحی و معنوی

پدید آوردن صحنه‌ها و فضاهایی که بچّه‌ها در شرایط خاصّی قرار بگیرند و به تدریج حسّ درونی آنان بیدار شود و جذب گردند، چه بسا اگر کودکان را به حال خود رها کنیم، به این سمت و جهت کشیده نشوند و به دعا و توسّل نیایند؛ ولی اگر ترتیبی دهیم که در این فضا قرار گیرند جذب می‌شوند، مثلاً اردوها و دیدار از حرم‌ها، زیارتگاه‌ها، مجالس دینی، دعا، توسل و عزاداری، محکم کنندهٔ این رشته و رابطه است.

این همه اردوهای سیاحتی و زیارتی تشکیل می‌شود و دانش‌آموزان مثلاً به قم، شیراز، مشهد، جمکران و امثال آن‌ها می‌روند، تنها تماشای ساختمان، در، دیوار و گنبد نباشد، همراه این دیدارها، تغذیهٔ فکری و روحی شوند و مطلب یاد بگیرند و الگو بگیرند و عشق‌ها و علاقه‌هایشان را به این خاندان، پیوند بزنند. دیدار با شخصیّت‌هایی که تأثیر گذارند ـ در صورت امکان ـ حتماً در برنامهٔ این سفرها و اردوها قرار بگیرند، شرکت در مجالسِ با حال، همین‌طور است.

یک هشدار

با همهٔ اهمیّتی که برای محبّت اهل‌بیت و ایجاد آن در دل بچه‌ها قایلیم، باید از یکسونگری هم پرهیز داشت و پرهیزشان داد. یعنی آمیختنِ «محبت» به «عمل»، کار اصلی ماست تا صِرف محبّت و عشق به اهل‌بیت (منهای عمل، تقوا و تبعیّت) غرور برای محبّان نیاورد.

امام صادق علیه‌السلام فرموده است:

«تَعصِي الإلهَ و أنتَ تُظهِرُ حُبَّهُ هذا مَحالٌ فی الفعالِ بَدیعٌ»؛

خدا را نافرمانی می‌کنی، در حالی‌که اظهار عشق و محبّت نسبت به خداوند داری، این محال است و در کارها چیز شگفتی است.

لو کانَ حُبُّک صادقاً لأطَـعتَهُ إنَّ المُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مطیعُ»[1]

اگر محبّت تو صادقانه بود، از او اطاعت می‌کردی، چرا که دوستدار، نسبت به کسی که دوستش می‌دارد، مطیع و فرمانبردار است.

اظهار دوستی با خدا باید همراه با تبعیت و اطاعت باشد نه معصیت، چون حبّ صادقانه به اطاعت محبّانه منجر می‌شود. ادّعای دوستی با اهل‌بیت، ولی اهل گناه و آلودگی بودن، نوعی تناقض است. باید تفهیم کرد که هرچند دین، «دین حبّ و محبّت» است، ولی محبّتی صادقانه است که به همرنگی و هماهنگی کشیده شود، همچنان‌که دو نفر وقتی به هم محبّت دارند، به خاطر همین محبّت می‌کوشند مثل هم باشند و از رنجاندن و مخالفت دیگری پرهیز کنند.

حدیثی از امام رضا علیه‌السلام گویای همین نکته است که نباید به اتّکای دوستی اهل‌بیت، «عمل صالح» را رها کرد و گفت که: «علی داریم، چه غم داریم؟» و امثال این‌ها:

«لاٰ تَدَعوا العملَ الصّالح وَالأجتهادَ فی العبادةِ اتّکالاً علیٰ حُبّ آل محمدٍ»؛ ***نه عمل صالح و تلاش در عبادت را به اتّکای محبّت اهل بیت علیهم‌السلام رها کنید.***

«و لاٰتَدَعوا حُبَّ آل محمّدٍ وَالتّسلیمَ لِاَمرهم اتّکالاً علی العبادةِ، فانّه لا یُقبَلُ اَحَدُهُما دونَ الاٰخر»[2]؛ ***و نه محبت و دوستی اهل بیت علیهم‌السلام و تسلیم آنان بودن را به اتکای عبادت، چرا که هیچ کدام بدون دیگری پذیرفته نیست.***

آری، آمیختنِ «محبّت اهل بیت» به «عمل صالح و بندگی».[3]

ابن سکّیت فقیه بزرگ اهوازی، شهید ولایت

«ابویوسف یعقوب بن اسحاق»، معروف به «ابن سکّیت اهوازی» از علمای محقق و ادیبان نامی شیعه و از یاران و شاگردان مخصوص امام جواد و امام هادی علیهما‌السلام است، او در علوم لغت، شعر، منطق، فلسفه و ادبیات سرآمد همهٔ علمای عصر خود بود و تألیفات بسیار در زمینه‌های مختلف

---

۱ - همان، ج ۷۰، ص ۱۵. ۲ - همان، ج ۷۸، ص ۳۴۷.

۳ - احادیث مربوط به «حبّ اهل‌بیت» را از جمله در «میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۳۵» مطالعه کنید.

اسلامی نوشت که مورّخان نام بیست‌وسه کتاب او را ذکر کرده‌اند.

وجود او در اهواز و اطراف آن، منبعی برای گسترش مکتب امامان علیهم‌السلام بود.

«متوکّل عباسی» برای پسرانش «المعتزّ والمؤیّد» در جستجوی معلّم جامع و محقّق بود، ابن سکّیت به عنوان برجسته‌ترین معلّم، انتخاب شد. مدّتی او ناگزیر به فرزندان متوکّل، درس می‌داد و به عنوان معلمِ پسران خلیفه معروف شد، ولی او شیعه و شاگرد امام هادی علیه‌السلام بود و هرگز مذهبش را که با جان و روحش آمیخته بود رها نمی‌ساخت، یک روز به مناسبتی، مجلس با شکوهی از طرف متوکّل، تشکیل شد.

رجال، شخصیّت‌ها، ادیبان و شاعران به آن مجلس وارد می‌شدند و از متوکّل تجلیل و احترام می‌کردند، ابن سکّیت نیز وارد آن مجلس شد، متوکّل اطّلاع داشت که او پیرو مذهب تشیع است، در آن مجلس در حضور حاضران به ابن سکّیت رو کرد و گفت:

این دو پسرم (شاگردانت المعتزّ والمؤیّد) را بیشتر دوست داری یا حسن و حسین علیهما‌السلام را؟

ابن سکّیت در تنگنای سختی قرار گرفت، چرا که از خونخواری متوکّل و جلّادان بی‌رحم او اطّلاع داشت، در عین حال با کمال صراحت جواب داد:

«وَاللهِ اِنَّ قَنْبَراً خادِمَ عَلِیٍّ علیه‌السلام خَیْرٌ مِنْکَ وَمِنْ اِبْنَیْکَ»؛ ***سوگند به خدا قنبر ـ غلام علی علیه‌السلام ـ از تو و از پسران تو بهتر است!***

متوکّل مغرور از این پاسخ، آن چنان خشمگین شد که به غلامان خود دستور داد، زبانش را از پشت سرش بیرون بکشند. دژخیمان بی‌رحم متوکّل هم با شدیدترین برخورد، فرمان متوکّل را اجرا کردند و ابن سکّیت را به شهادت رساندند. آری این شاگرد برجسته و شجاع امام هادی علیه‌السلام در شهر سامّراء در عصر زندگی امام هادی علیه‌السلام در سال ۲۴۴ یا ۲۴۶ هجری این‌گونه جان باخت.

جالب اینکه او را که یعقوب نام داشت به خاطر وقار و خاموشی در گفتار «ابن سکّیت» (که از واژه سکوت است) می‌خواندند و خودش دربارهٔ مدح کنترل زبان و نکوهش پرحرفی سفارش بسیار کرد؛ ولی او سکوت و خاموشی را به معنی غلط آن تفسیر نمی‌کرد، بلکه در موارد نهی از

منکر، زبان او صدهابرابر برّان‌تر از شمشیر بود، او در میدان اخلاق، ابن سکّیت بود، ولی در میدان مبارزه «ابن الجهر» بود، که قرآن می‌فرماید:

«لاٰ یُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلاّٰ مَنْ ظُلِمَ»[1]؛ ***خداوند فریاد خشن را دوست ندارد، جز فریاد خشن مظلوم بر سر ظالم.***

۱ـ نساء، ۱۴۸.

اعتدال و میانه روی در اسلام

▣ حجةالاسلام محمد سبحانی‌نیا

مقدمه

«و کذلک جَعَلناکم اُمّة وَسَطاً لِتَکونوا شُهداء علی الناس و یکونَ الرسولُ علیکم شهیداً»[1]

و این چنین شما را امتی میانه (معتدل) ساختیم تا بر مردمان گواه باشید و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر شما گواه باشد.

میانه روی، همان‌طور که از نامش پیداست، به معنای پیمودن و گزینش راه میانه و وسط و عدم تمایل به دو طرف افراط و تفریط می‌باشد. این واژه در منابع اسلامی با الفاظی مانند قصد،[2] اقتصاد[3] و وسط[4] استعمال شده است، با پژوهشی ژرف و عمیق می‌توان دریافت، همان گونه که اصل توحید در تار و پود احکام و مقررات اسلام و آیات و روایات و سیره ائمه علیهم السلام پیچیده شده، اصل اعتدال نیز در تشریع احکام لحاظ گردیده است.

اصل اعتدال از اصولی است که در قرآن کریم به آن عنایتی زیاد شده است و در زندگی سراسر

۱ـ بقره، ۱۴۳

۲ـ «المؤمن سیرته القصد، و سنته الرشد»، سیرهٔ پیامبر(ص) میانه‌روی است و سنت او رشد است. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۴۸۹.

۳ـ «من اقتصد أغناه الله»، کسی که میانه‌روی پیشه سازد خداوند توانگرش گرداند، همان

۴ـ «و نحن اُمّة الوسط»، سیرهٔ نبوی، ج ۱، ص ۱۷۴

نور پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام و در کلیه اعمال و رفتارشان هم به روشنی دیده می‌شود. آنان هرگز در هیچ امری از اعتدال خارج نشدند؛ سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه وجوه، سیره‌ای معتدل بود. همان طور که حضرت علی علیه السلام در مورد آن حضرت فرموده است: «سیرته القصد»[1]؛ سیره و رفتار او میانه روی است.

رسول خدا در رفتار فردی، در خانواده و اجتماع، در اداره امور و سیاست، در رویارویی با دشمنان و حتی در میدان نبرد، اعتدال را پاس می‌داشت و از افراط و تفریط در هر کاری پرهیز می‌کرد؛ در خبر مشهور متفق شیعه و سنی آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود: از پدرم امیر المؤمنین دربارهٔ سیره رسول خدا در خارج از منزل پرسیدم، فرمود: «کانَ رسولُ اللهِ صلی الله علیه و آله مُعتدلَ الأمرِ غیرَ مُختَلِف»؛ ***رسول خدا در همه امور معتدل و میانه رو بود، گاهی افراط و گاهی تفریط نمی‌کرد.***

متأسفانه، بیشتر انسان‌ها و بسیاری از جوامع، در حیات خود فاقد این اصل بوده و هستند؛ از این رو یا به دامن افراط افتاده یا در تفریط غلتیده‌اند و از مسیر صحیح و طریق کمال و هدایت خارج شده‌اند، ریشه بسیاری از انحرافات فردی و اجتماعی را می‌توان در عدم رعایت اصل اعتدال جست، چه مشکلاتی که انسان در رابطه با خود پیدا می‌کند و نمی‌تواند آن‌ها را حل کند و چه مشکلاتی که در خانواده و روابط خانوادگی پیدا می‌شود و چه مشکلاتی که در جوامع ظهور و بروز دارد.

اصولاً شأنِ عقل اعتدال است و شأن جهل، عدم اعتدال، یعنی انسان عاقل انسانی متعادل است و انسان جاهل غیر متعادل؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره انسان جاهل همین شأن را بیان می‌فرماید: «**لاتَری الجاهلَ إلاّ مُفرِطاً أو مُفَرِّطاً**»؛ ***جاهل را نمی‌بینی، مگر اینکه یا افراط می‌کند و یا تفریط.***[2]

قلمرو اعتدال و میانه روی در اسلام

اعتدال و میانه روی از دیدگاه اسلام، قلمرو وسیعی دارد و در همه جا به عنوان یک اصل

۱ـ نهج البلاغه، قصار، ۶۷

۲ـ سیرهٔ نبوی، ج ۱، ص ۱۷۲ـ۱۷۱

خلل‌ناپذیر اسلامی مطرح می‌گردد و ابعاد فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، عقیدتی را از جزیی‌ترین تا مهم‌ترین موضوعات در برمی‌گیرد، در اینجا به بعضی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

۱ـ امور فردی

اسلام اعتدال را در زمینه امور فردی و شخصی، اعم از گفتار و رفتار منظور داشته و بر آن تأکید می‌ورزد که امور ذیل به طور نمونه ذکر می‌شود:

الف ـ راه رفتن: با اینکه به حسب ظاهر راه رفتن، مسأله جزیی و پیش پا افتاده‌ای است، اما قرآن اعتدال را در همین مورد، مورد توجه قرار داده و می‌فرماید: «وَاقِصد فی مَشیِک»؛[1] در راه رفتن میانه رو باش. در جای دیگر اولین نشانه عبادالرحمان (بندگان خاص الهی) را همین تواضع در راه رفتن می‌داند و می‌فرماید: «و عِبادُ الرحمانِ الذین یَمشونَ علی الأرض هَوناً»[2]؛ ***بندگان شایستهٔ خدا کسانی هستند که روی زمین با تواضع راه می‌روند.***

ب ـ سخن گفتن: سخن و بیان از نعمت‌های بزرگ الهی و مهم‌ترین عامل نقل و انتقال مکنونات ضمیر آدمی است که خداوند آن را مایه امتیاز انسان از موجودات دیگر او می‌فرماید: «الرَّحمنُ عَلَّم القرآن خَلَقَ الإنسانَ علَّمه البیانَ»[3]؛ ***خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود. انسان را آفرید و به او بیان را آموخت.***

با این حال، اگر حرف زدن از حد اعتدال خارج شد و به پرگویی مبدل گشت، به جای نعمت، نقمت خواهد شد، از این رو دانشمندان علم اخلاق در غیر موارد ضروری سکوت را اولی از کلام می‌دانند؛ علی علیه‌السلام می‌فرماید: «الکلام کالدواء قلیلهُ یَنفعُ و کثیرُه قاتلُ»[4]؛ ***سخن گفتن مانند دارو است، کم آن نفع می‌رساند و زیاده روی در آن کشنده و مهلک است.***

کم گوی و گزیده گوی چون دُرّ کز اندک تو جهان شود پُر[5]

ج ـ خوردن و آشامیدن: شکی نیست که انسان برای ادامه حیات به غذا و آب احتیاج دارد، ولی

۱ـ لقمان، ۱۹
۲ـ فرقان، ۶۳
۳ـ الرحمن، ۴ـ۱
۴ـ غرر الحکم، ج۲، ص ۱۵۹
۵ـ نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، در نصیحت فرزند

در این نیاز حیاتی انسان نیز، باید اعتدال رعایت شود. قرآن مجید بلافاصله پس از امر به خوردن و آشامیدن، از اسراف نهی کرده است تا این اعتدال حفظ شود، آنجاکه می‌فرماید: «**کُلُوا و اشْرَبُوا و لا تُسرِفوا اِنّه لا یُحِبُّ المسرفینَ**»[1]؛ ***بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند اسراف کنندگان را دوست ندارد.***

امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

بدان که بدن انسان همانند زمین پاکیزه‌ای است که برای آباد کردن آن، اگر اعتدال در آن رعایت شود و آب به مقدار لازم داده شود، نه آن اندازه زیاد که زمین زیر آب غرق شود و نه آن اندازه کم که تشنه بماند، چنان زمینی آباد می‌شود و محصول فراوانی می‌دهد، ولی اگر از رسیدگی صحیح غفلت شود، آن زمین فاسد و تباه گردد. بدن انسان نیز چنین است، با توجه و مراقبت در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، بدن سلامت و صحت می‌یابد و نعمت و عافیت را به دست می‌آورد.[2]

سعدی می‌گوید:

نه چندان بخور کز دهانت بر آید نه چندان که از ضعف جانت بر آید

د- خشم و غضب: بدون تردید از جمله قوایی که خداوند در آدمی قرار داده تا او را در برابر عوامل تهدیدکننده حفظ کرده و مانع از آسیب پذیری او شود، خشم و غضب است. قرآن کریم در توصیف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش می‌فرماید: «**محمّدٌ رسولُ اللهِ و الذین معه أشِدّاءُ علی الکفّارِ**»[3].

علی علیه السلام «مالک اشتر» را چنین توصیف می‌کند: «**أشَدُّ علی الفُجّارِ من حَریقِ النارِ**»[4]؛ ***مالک اشتر برگناهکاران از آتش سوزان سختگیرتر و شدیدتر است.***

با این وصف، این حالت روحی در صورتی مفید است که اولاً در جای خود به‌کار گرفته شود و ثانیاً اعتدال و میانه روی در آن رعایت گردد. راه میانه در خشم، خویشتن‌داری در برابر

۱ـ اعراف، ۳۱
۲ـ بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۳۱۰
۳ـ فتح، آیهٔ ۲۹
۴ـ نهج البلاغه، نامهٔ ۳۸

خشم و حلم و بردباری و استفاده صحیح و بجا از خشم است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: مؤمن کسی است که در هنگامهٔ خشم از حق عدول نکند.[۱]

قرآن کریم می‌فرماید: «ولا یَجرِمَنَّکم شَنَئانُ قومٍ علی ألاّتَعدِلوا اعدِلوا هو أقربُ للتقوی»؛[۲] ***و البته شما را نباید عداوت گروهی بر آن دارد که از طریق عدل بیرون روید، عدالت پیشه سازید که به تقوی نزدیک‌تر است.***

هـ ـ عبادت: با اینکه عبادت از شریف‌ترین مقولات محسوب می‌شود، اسلام اعتدال و میانه‌روی در آن را امر مهمی منظور داشته است؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «اِنّ هذا الدین مَتینٌ فَأَوْغِلوا فیه برِفقٍ و لا تُکرِهوا عبادَةَ اللهِ إلی عِبادِاللّه فتَکونوا کالراکبِ المُنبَتِ الذی لاسَفَراً قَطَعَ و لاظَهراً أبقی»[۳]؛ ***این دین محکم و متین است، پس با ملایمت در آن در آیید و عبادت خدا را به بندگان خدا با کراهت تحمیل نکنید تا مانند سوار درمانده‌ای باشید که نه مسافت پیموده و نه مرکبی به جا گذاشته است. (به سبب زیادی سرعت، مرکبش در میان راه از رفتن بازمانده و خودش هم به مقصد نرسیده است). آنان که اندازه نمی‌شناسند و در هر امری زیاده روی یا کوتاهی می‌کنند، به مقصد نمی‌رسند؛ دینداری نیز اعتدال می‌طلبد و برای سیر دادن آدمیان به مقاصدی که دین مشخص کرده است، باید ملاحظه استعداد و مرتبه وجودی آنان را نمود و تدرج را در تربیت رعایت کرد.***

بسیاری از افراد و نیز پدران و مادران و مربیّان، این اصل (اعتدال در عبادت) را رعایت نمی‌کنند و نه تنها از تلاش خویش نتیجه‌ای نمی‌گیرند، بلکه گاهی رفتارشان سبب واکنش و نتایج منفی می‌شود. در آموزش تعالیم اسلامی به فرزندان، شرط اساسی رعایت اعتدال و ملایمت است، زیرا زیاده روی در عبادات و تحمیل آن بر دیگران، رویگردانی آنان را از عبادت و دین در پی خواهد داشت.

حضرت صادق علیه السلام برای اینکه اصحاب خود را از چنین کردار و رفتاری باز دارد، واقعه‌ای را به

۱ـ وسایل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۸۶ ۲ـ مائده، ۸.

۳ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۲۱۲، ح ۳.

شرح زیر برای آنان نقل کرد:

«دو همسایه که یکی مسلمان و دیگری نصرانی بود، گاهی با هم راجع به اسلام سخن می‌گفتند. مسلمان که مردی عابد و متدین بود، آن قدر از اسلام توصیف و تعریف کرد که همسایه نصرانی‌اش به اسلام متمایل شد و قبول اسلام کرد. شب فرا رسید، هنگام سحر بود که نصرانی تازه مسلمان دید در خانه‌اش را می‌کوبند. متحیر و نگران پرسید: کیستی؟ از پشت در صدابلند شد: من فلان شخصم و خودش را معرفی کرد. همان همسایه مسلمانش بود که به دست او به اسلام تشرف حاصل کرده بود.

ـ در این وقت شب چه کار داری؟

ـ زود وضو بگیر و جامه‌ات را بپوش که برویم مسجد برای نماز.

تازه مسلمان برای اولین بار در عمر خویش وضو گرفت و به دنبال رفیق مسلمانش روانهٔ مسجد شد. هنوز تا طلوع صبح خیلی باقی بود. هنگام نافلهٔ شب بود آن قدر نماز خواندند تا سپیده دمید و موقع نماز صبح رسید. نماز صبح را خواندند و مشغول دعا و تعقیب بودند که هوا کاملاً روشن شد. تازه مسلمان حرکت کرد که برود منزلش، رفیقش گفت: کجا می‌روی؟

ـ گفت: می‌خواهم برگردم به خانه‌ام، فریضه صبح را که خواندیم، دیگر کاری نداریم.

ـ مدت کمی صبر کن و تعقیب نماز را بخوان تا خورشید طلوع کند.

ـ بسیار خوب.

تازه مسلمان نشست و آن قدر ذکر خدا کرد تا خورشید دمید، بر خاست که برود. رفیق مسلمانش قرآنی به او داد و گفت: فعلاً مشغول تلاوت قرآن باش تا خورشید بالا بیاید، من توصیه می‌کنم که امروز نیت روزه کنی، نمی‌دانی روزه چقدر ثواب و فضیلت دارد، کم‌کم نزدیک ظهر شد و گفت: صبر کن چیزی به ظهر نمانده نماز ظهر را در مسجد بخوان، نماز ظهر خوانده شد، به او گفت: صبرکن، طولی نمی‌کشد که وقت فضیلت نماز عصر می‌رسد، آن را هم در وقت فضیلتش بخوانیم. بعد از خواندن نماز عصر گفت: چیزی از روز نمانده است. او را نگاه داشت تا وقت نماز مغرب رسید. تازه مسلمان بعد از نماز مغرب حرکت کرد که برود افطار کند. رفیق مسلمانش گفت:

یک نماز بیشتر باقی نمانده است و آن نماز عشاء است، صبر کن. در حدود یک ساعت از شب گذشته، وقت نماز عشاء [وقت فضیلت] رسید و نماز عشاء هم خوانده شد. تازه مسلمان حرکت کرد و رفت.

شب دوم هنگام سحر بود که باز صدای در را شنید که می‌کوبند. پرسید: کیست؟

ـ من همسایه ات هستم. زود وضو بگیر و جامه‌ات را بپوش که به اتفاق به مسجد برویم.

ـ من همان دیشب که از مسجد برگشتم از این دین استعفا کردم؛ برو آدمی بیکارتر از من پیدا کن که کاری نداشته باشد و وقت خود را بتواند در مسجد بگذارند، من آدمی فقیر و عیالمندم و باید دنبال کار و کسب روزی بروم.

امام صادق علیه السلام بعد از اینکه این حکایت را برای اصحاب و یاران خود نقل کرد، فرمود: به این ترتیب، آن مرد عابدِ سختگیر، بیچاره‌ای را که وارد اسلام کرده بود، خودش از اسلام بیرون کرد، بنابراین شما همیشه متوجه این حقیقت باشید که بر مردم تنگ نگیرید، اندازه و طاقت و توانایی مردم را در نظر بگیرید و تا می‌توانید کاری کنید که مردم متمایل به دین شوند و فراری نشوند. آیا نمی‌دانید که روش سیاست اموی بر سختگیری و شدت است، ولی راه و روش ما بر نرمی، مدارا و حسن معاشرت و به دست آوردن دل هاست.»[1]

ز ـ ارضای غریزه جنسی: اعتدال و تعدیل خواهش نفسانی و غریزه جنسی روشی است که اسلام خواهان آن است، اسلام بر خلاف برخی از نظریات افراطی رایج در غرب و نظریهٔ کلیسا در این باره، راه میانه‌ای را انتخاب و معرفی کرده است. کلیسا ازدواج را که بهترین راه ارضای غریزه جنسی است مرجوح دانسته و تجرد را ارجح شمرده است. «سن ژرم» که آخر سلسله اولیاء الله کلیسا بود همیشه می‌گفت: درخت ازدواج را با تبر تجرد از بن برکنیم.[2]

«پولس قِدّیس» که از شخصیت‌های روحانی کلیساست، ازدواج نکرده و با زنی پیوند همسری بر قرار ننموده و به زنان و مردان توصیه می‌کند که از انتخاب همسر خودداری نمایند. او می‌گوید:

۱ـ دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی، صص ۲۰۳ـ۲۰۲.

۲ـ زناشوئی و اخلاق، ص ۵۲

مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند.[۱]

کلیسا ازدواج را به نیت تولید مثل جایز می‌شمارد، ولی در عین حال معتقد است که پلیدی ذاتی ازدواج را تولید نسل جبران نمی‌کند. از سوی دیگر صاحبان فرضیه‌های افراطی رایج در غرب، خود غریزه جنسی را به معنای گسترده و وسیعی تفسیر نموده اند، به طوری که حتی انگیزه تمام کارهای هنری را با غریزه جنسی توجیه کرده‌اند و می‌گویند: روابط مادر با فرزند، معلم با شاگردان و به طور کلی، تمام ارتباط‌های اجتماعی بین اشخاص، یا طبعاً خصیصهٔ جنسی دارند یا دارای اصل و ریشهٔ جنسی هستند.[۲]

اسلام با طرح ازدواج و ارضای مشروع غریزه جنسی، راهی میانه را پیشنهاد کرده است. اسلام بر خلاف کلیسا، ازدواج را مقدس و تجرد را پلید شمرده است؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «اکثرُ أهلِ النارِ العُزّابُ»[۳]؛ ***بیشتر افراد در جهنم از افراد عزب و مجرد هستند.***

ازدواج به عنوان سنت پیغمبر در میان مسلمانان معروف است؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ازدواج کنید، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد از روش‌های من پیروی کند، یکی از روش‌های من ازدواج است.[۴]

با این حال اسلام از آزادی جنسی و ارضای افراطی غریزه جنسی انتقاد کرده و به عواقب آن هشدار داده است. علی علیه السلام می‌فرماید: «مَن تَسَرَّعَ الی الشهواتِ تَسَرَّعَ الیه الأفاتُ»[۵]؛ ***کسی که در شهوات تندروی کند آفات با سرعت به سوی او می‌شتابد.***

۲ـ امور اجتماعی:

در برخوردها و مناسبات اجتماعی باید اعتدال و میانه‌روی رعایت شود. آنچه در این بخش متذکر می‌شویم عبارتند از:

الف ـ دوستی و دشمنی: اسلام با افراط در رفاقت و دوستی مخالف است و خواهان اعتدال در

۱ـ همان، ص ۳۸.
۲ـ محمدتقی فلسفی، بزرگسالان و جوانان، ج۱، ص ۲۰۲
۳ـ وسایل الشیعه، ج۱۴، ص ۸
۴ـ همان، ص ۶
۵ـ غررالحکم، ج۵، ص ۳۲۷

روابط دوستانه می‌باشد؛ علی علیه‌السلام می‌فرماید: «أحبِبْ حبیبَکَ هَوناً ما عسیٰ ان یَکونَ بَغیضَکَ یوماً ما و أبغِضْ بَغیضَکَ هوناً ما عَسیٰ اَن یکونَ حبیبَکَ یوماًما»[1]؛ *با دوست خود در حد اعتدال دوستی کن، زیرا ممکن است آن دوست، روزی دشمن تو گردد و در دشمنی با دشمن خود نیز معتدل باش، زیرا ممکن است همان دشمن روزی دوست تو باشد.*

بعضی از افراد در دوستی افراط می‌کنند، به طوری که همه اسرار خویش، حتی مسایل خصوصی زندگی‌شان را با دوست خود درمیان می‌گذارند، در حالی که همین شخص چه بسا دشمن او شود. عکس قضیه نیز صادق است. بعضی از افراد وقتی با کسی دشمن می‌شوند، در این جهت افراط می‌کنند و راه بازگشت را برخود می‌بندند. علی علیه‌السلام در نامهٔ خود به فرزندش به این نکته مهم و ظریف اشاره کرده می‌فرماید: «إن أرَدْتَ قَطیعةَ أخیکَ فَاستَبِقْ له مِن نفسک بَقیّةً یَرجِعُ إلیها اِن بَدا له ذلک یوماًما»[2]؛ *اگر خواستی رابطه‌ات را با برادرت قطع کنی، راهی را برایش بگذار که اگر روزی خواست برگردد، راه بازگشت داشته باشد.*

سعدی با بهره گیری از این روایات می‌گوید: «هر آن سرّی که داری با دوست در میان منه، چه دانی که وقتی دشمن گردد، و هر گزندی که توانی به دشمن مرسان که وقتی دوست شود».[3]

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است — با دوستان مروت با دشمنان مدارا

(حافظ)

ب ـ اعتماد: هر چند اعتماد به افراد یکی از ریشه دارترین پایه‌های حیات اجتماعی به شمار می‌رود و مورد تأیید اسلام و قرآن است، اما اعتماد بیش از حد به دیگران، بخصوص در مسایل خطیر و سرنوشت ساز، با موازین عقلی و شرعی ناسازگار است. شرع مقدس در این موارد، رعایت جانب احتیاط و اعتدال را توصیه نموده است، امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: لاَتِثقَنَّ بأخیکَ کُلَّ الثقة فإن صرعَةَ الاسترسالِ لاتُستَقالُ»؛ *به برادرت زیاد اطمینان و اعتماد مکن که در این صورت قابل جبران نیست.*[4]

۱ـ نهج البلاغه، کلمات قصار، ۲۶۰
۲ـ همان، نامه ۳۱
۳ـ گلستان سعدی، باب هستم
۴ـ بحار الانوار، ج ۷۱ ص ۱۷۴.

ج ـ واکنش: شکّی نیست که در نظام حقوقی، حق دفاع مسلم و قطعی است، در روایات اسلامی مبارزه شخص با متجاوز به جان و مال، مقدس شمرده شده و جان باختن بر سر آن به عنوان شهادت تلقی شده است؛ اما در عین حال، این دفاع نباید از حد تجاوز کند. قرآن مجید می‌فرماید: «فَمَنِ اعتَدی علیکم فَاعْتَدوا علیهِ بمثلِ ما اعتدی علیکم»[1]؛ ***کسی که به شما تجاوز کرد به همان اندازه به او پاسخ دهید.***

دستور اسلام در خصوص واکنش‌های شخص نسبت به رفتار سوء دیگران در مرحله نخست عفو و گذشت و در مرحله بعدی احقاق حق در چهارچوب انصاف و عدل است و تجاوز از آن جایز نیست.

این موضوع حتی در مورد قاتل علی علیه‌السلام مورد تأکید قرار گرفت. حضرت علی علیه‌السلام در بستر بیماری فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب، مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه‌ور شوید و بگویید امیر مؤمنان کشته شد و به بهانه آن خون هایی را بریزید. آگاه باشید! تنها قاتل من کشته خواهد شد، هنگامی که من از این ضربه‌ای که او بر من زده است شهید شدم، تنها یک ضربه کاری بر او بزنید و پس از کشتن بدن او را مثله نکنید.[2]

د ـ معاشرت و بر خورد: در برخورد با دیگران باید حد اعتدال رعایت شود که همان تواضع است و از حالت افراط و تفریط که تکبر و ذلت نفس است، باید اجتناب شود، حد اعتدال در رفتار با مردم، در سخن علی علیه‌السلام آمده است که فرمود: «لِیَجتَمِعْ فی قَلبک الافتقارُ إلی الناسِ و الاستغناءُ عنهم یکونُ افتقارُک إلیهم فی لِین کلامِکَ و حُسنِ سیَرتِک و یَکونُ استغناؤُک عنهم فی نَزاهةِ عرضک و بقاء عزِّک»[3]؛ ***همیشه در قلب خود دو حس متضاد را با هم داشته باش، همیشه احساس کن که به مردم نیازمندی و همیشه احساس کن که از مردم بی‌نیازی؛ اما نیاز تو به مردم در نرمی سخن و حسن سیرت و تواضع است و اما استغناء تو از مردم در حفظ آبرو و بقای عزت است.***

۱ـ بقره، آیه ۱۹۴

۲ـ نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳ـ وسائل الشیعه، ج۸، ص ۴۰۱

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام حد اعتدال و میانه‌روی در معاشرت با مردم را چنین بیان می‌کنند: «لاتَکُن فظّاً غلیظاً یَکرَهُ الناسُ قُربَکَ و لاتَکُن واهِناً یحقِّرُک مَنْ عَرَفَکَ»؛[1] *تندخو و بد برخورد مباش که مردم نخواهند با تو معاشرت کنند و خودت را آن قدر پست نگیر که هر کس تو را می‌شناسد، تحقیرت کند؛ نه فظ غلیظ باش و نه واهن.*

در معاشرت با مردم ضمن احترام و تکریم دیگران باید مواظب بود که آن احترام به ذلت و احساس حقارت منتهی نشود.

تواضع گرچه محبوب است و اجر بیکران دارد

نشاید کرد با هر کس که هیبت را زیان دارد

علی علیه السلام فرمود: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر جمعی از اصحابش وارد شد. آنان باگشاده‌رویی و حسن احترام حضرت را سید و مولای خود خواندند. حضرت سخت خشمگین شد و فرمود: این طور سخن مگویید و مرا سید و مولا نخوانید، بلکه بگویید پیغمبر ما و فرستاده خدا، به راستی و حقیقت سخن بگویید و در گفتار خود زیاده‌روی و غُلُّو نکنید که گرفتار ضلالت و گمراهی خواهید شد.[2]

علی علیه السلام در سفری که به شام می‌رفت، بین راه به «شهر انبار» رسید جمع کثیری از مردم پیاده و به طور دسته‌جمعی در رکابش دویدند. این صحنه در نظر علی علیه السلام عجیب و غیرعادی آمد. پرسید: این چه کاری است که انجام می‌دهید؟ چرا می‌دوید؟ عرض کردند: که برای تکریم و احترام اُمرا و فرمانروایان خود چنین می‌کنیم. حضرت فرمود: به خدا قسم! زمامداران شما از این رفتار نفعی نمی‌برند، ولی شما با این عمل پرزحمت خود را در دنیا دچار رنج و مشقت می‌کنید و در قیامت نیز گرفتار بدبختی و عقاب خواهید شد.[3]

هـ ـ مدح و ذم دیگران: تحسین اگر از حد و مرز اعتدال خارج شود، به چاپلوسی و خارج شدن از حق منجر می‌شود. همان‌طور که خودداری از تحسین نیز ـ که ریشه در کم‌رویی یا صفات

۱ـ بحارالانوار، ج۷۵، ص ۲۸۳ ۲ـ جعفریات، ص ۱۸۴

۳ـ نهج البلاغه، قصار ۳۶

رذیله‌ای چون حسد دارد ـ موجب دلسردی و عدم کارآیی افراد می‌شود. علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «الثَناءُ بأکثرَ من الاستحقاقِ مَلَقٌ و التقصیرُ عنِ الإستحقاقِ عِیٌّ اَو حَسدٌ»[1]؛ ***ثنا گفتن بیش از حدِّ شایستگی، تملق است و کمتر از آنچه سزاوارند، یا ناشی از عجز است یا منشأ آن حسد است.***

در روایت دیگری آن حضرت می‌فرماید: «أکبَرُ الحُمقِ الاغراقُ فِی المدحِ و الذَّمِّ»[2]؛ ***اگر انتقاد از حد اعتدال خارج و به سرزنش‌های مداوم مبدل شود، تأثیر خود را از دست خواهد داد.***

علی‌علیه‌السلام می‌فرماید: «الإفراطُ فی الملامَةِ یَشُبُّ نیرانَ اللِجاجِ»[3]؛ ***زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله‌ور می‌کند.***

۱ـ همان، قصار

۲ـ غرر الحکم، ج۲، ص ۳۹۶

۳ـ تحف العقول، ص ۸۴

نقد پذیری

▣ حجةالاسلام جواد محدّثی

ای خـــدای راز دان خـوش سـخن　　عیب کـار بـد ز مـا پـنهان مکـن [1]

«و ما اُبَرِّیءُ نَفْسی إنَّ النَّفسَ لاَمّارةٌ بِالسوءِ إلاّ ما رَحِم ربّی إنَّ رَبّی غفورٌ رحیمٌ» [2]

اسباب اصلاح فرد و جامعه

صلاح و اصلاح فرد و جامعه، در سایه «شناختن عیوب» و تلاش برای «زدودن عیوب» است. این شناخت هم در خود ما و نسبت به اندیشه‌ها و عمل‌های خودمان است و هم نسبت به دیگران. زمینه ساز این عیب زدایی هم «تذکر» از سویی و «تنبّه» و «اقدام» از سوی دیگر است. مسأله تذکر و نقد و یادآوری، همچنین «پندپذیری» و قبول نصیحت و موعظه و توجه به تذکرات دیگران، از همین رهگذر در مقوله مسایل معاشرتی و شیوه برخورد صحیح با دیگران قرار می‌گیرد، به این خاطر، دراین‌بخش به خصلت «نقدپذیری» به عنوان یک روحیه بالاوخلق‌وخوی‌نیک‌می‌پردازیم.

جایگاه انتقاد و تذکر

پرده پوشی بر واقعیات، یا خود را به بی خبری زدن، واقعیت‌ها را عوض نمی‌کند. وقتی در کسی یا جایی یا رفتاری و برخوردی، اشکال وجود داشته باشد، فرزانگـان عـاقل از هـر تـذکر اصلاحی استقبال می‌کنند تا آن را بر طرف سازند، اما جاهلان و خودخواهان، دوست دارند که در همان موارد نیز، مدح و تملق بشنوند و بر عیوب و کاستی‌ها و زشتی‌ها سرپوش بگذارند. به قول

۱ـ مثنوی معنوی، مولانا، دفتر چهارم، بیت ۱۳۵۳　　۲ـ یوسف، ۵۳

سعدی: «احمق را ستایش خوش آید، چون لاشه که در کعبش[1] دمی، فربه نماید».[2] عجب و خودپسندی و خودبرتر بینی، پیامد همین گونه مدح‌ها و تعریف‌هاست که از عیوب غافل می‌سازد. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «**أجهلُ النّاس المغترُّ بقولِ مادحٍ متملّقٍ يُحسِنُ له القبيحَ و يُبغِضُ إليه النصيحَ**»[3]؛ ***نادان‌ترین مردم کسی است که فریب ستایشگر چاپلوس را بخورد، کسی که زشت را در نظر او زیبا جلوه می‌دهد و خوبی را در نظر او منفور می‌سازد.***

از صحبت دوستی برنجم — کاخلاق بدم حسن نماید

کو دشمن شوخ چشم دانا — تا عیب مرا به من نماید؟

از این رو، به جای آراستن عیوب و کتمان زشتی‌ها و پرده پوشی بر نارسایی‌ها، باید آن‌ها را گفت و شنید و در بر طرف ساختنش کوشید. «تذکر و نقد» از همین جاست که قیمت و قداست می‌یابد و برای بعضی‌ها «یادآوری» یک وظیفه می‌شود و برای بعضی، توجه به تذکرها و نقدها یک «فضیلت اخلاقی» به شمار می‌آید. انسان‌های کمال جو باید از این گونه تذکرها استقبال کنند؛ چون مقدمه تکامل آنان است و گرنه برای همیشه در «جهل مرکب» می‌مانند. به این سخن حکیمانه سعدی دقت کنید: «متکلم را تا کسی عیب نگیرد، سخنش صلاح نپذیرد».[4]

شیوه صحیح نقد

به همان اندازه که تذکر کاستی‌ها و نقد عمل‌ها مفید و لازم است، توجه به شیوه یادآوری و نکات و آداب پند و اندرز و تذکر، مهم و سرنوشت ساز است.

آیا هر کس حق دارد تذکر دهد؟ آیا موعظه از هر کس پذیرفته است؟ آیا همه نقدها سازنده و مثبت است؟ صفات و شرایط ناقد و واعظ چیست؟

همراه بودن نقد با عمل نیک

اگر کسی دیگران را پند دهد، اما خودش اهل عمل به نصایح خویش نباشد، سخنش بی اثر

۱ـ کعب به آن قسمت از پا گویند که برای کندن پوست حیوان آن نقطه را سوراخ کرده و در آن می‌دمند؛ سعدی اشاره به همین نکته کرده است.(م)

۲ـ گلستان سعدی، باب هشتم

۳ـ غررالحکم.

۴ـ گلستان سعدی، باب هشتم.

است. انبوهی از روایات، شاهد این مدعاست. اگر پند دهنده، خودش اهل عمل باشد، تذکر او چراغی روشن و روشنگر در دل و جان دیگران می‌شود و تا ژرفای قلبشان نفوذ می‌کند؛ به این سخن حضرت علی علیه‌السلام دقت کنید: «اِستَصبِحوا مِن شُعلةِ واعظٍ مُتَّعِظٍ و اقْبَلوا نَصیحةَ ناصحٍ مُتیقِّظ»؛[1] ***از فروغ واعظ و پنددهنده‌ای که خود پندپذیر است، روشنایی برگیرید و نصیحت نصیحتگر بیدار را پذیرا باشید.***

این سخن، هم به پندپذیری اشاره دارد، هم به شیوه موثر وعظ و نصیحت و تذکر.

نقد صمیمی و خصوصی

نقد و تذکر، هر چه صمیمی‌تر، خودمانی‌تر، در خلوت و بدون آبروریزی و هتک حیثیت باشد، هم مؤثرتر است هم از کینه توزی و کینه افروزی و لجاجت، دورتر. گاهی نقادیِ آشکار و پند و تذکر درحضور دیگران، اثرمنفی دارد و طرف را به عکس العمل وا می‌دارد و شخصیت او را هم خرد می‌کند.

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود:

«نُصحُکَ بینَ المَلأِ تقریعٌ»[2]؛ ***نصیحت و پند دادن تو در میان مردم و حضور دیگران، کوبیدن و خرد کردن است.***

نقد از روی خیرخواهی و به قصد اصلاح و کمک به اشخاص مورد نقد کجا و نقد به قصد خراب کردن وجهه و موقعیت و کوبیدن و تخریب کجا! البته هشیاران، انگیزه‌های نهفته در ورای نقدها را خوب می‌فهمند و می‌شناسند.

نقد، نباید برخاسته از حسد و غرض ورزی و تسویه حساب باشد. تذکرهای حسودانه و کینه توزانه، وضع را بدتر می‌کند. اصلاً مگر از یک حسود، نصیحت و خیرخواهی و تذکر به قصد اصلاح بر می‌آید؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«النَّصیحَةُ مِنَ الحاسِدِ مُحالٌ»[3]؛ ***نصیحت و خیر خواهی از حسود، محال است.***

۱ـ میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۸۵.
۲ـ همان، ص ۵۸۰.
۳ـ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۹۴.

نقدپذیری و آثار سازنده آن

تکبر و خودخواهی، جلوه‌های گوناگونی دارد. یکی هم غرور در مقابل «نقد» است. وقتی نقد، مایهٔ کمال اندیشه و کار ماست، نقدپذیری کمک به این کمال و رشد است. از آن طرف، «نقدناپذیری» نشانه نوعی غرور و تکبر و عامل در جا زدن در ورطه بدی‌ها و کاستی‌ها ست؛ گاهی ناب‌ترین موعظه‌ها و تذکرها هم، وقتی به دل‌های دارای کبر می‌رسد، با «عدم پذیرش» مواجه می‌گردد و انسان را محروم می‌سازد، به تعبیر زیبای امیرالمومنین علیه السلام: «بَیْنَکُم و بینَ الموعظةِ حِجابٌ من الغِرَّةِ»[1]؛ ***میان شما و پند، حجاب و پرده‌ای از غرور افکنده شده است.***

آیا شما مطمئن هستید که همه اندیشه‌ها و افکارتان درست و بی اشکال است؟

آیا همه خصلت‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی خود را بی عیب می‌دانید؟

آیا فکر نمی‌کنید در عملکردهای مختلف شما، نقطه ضعف‌هایی هم ممکن است باشد که از چشم خودتان پنهان است، ولی دیگری متوجه می‌شود؟ انسان گاهی به خاطر «حب نفس»، یا عیوب خود را نمی‌بیند و نمی‌فهمد، یا حاضر نیست خود را دارای عیب و نقص بداند، از این رو، نقد و تذکر دیگران را بر غرض‌ورزی و دشمنی حمل می‌کند.

آینه چون عیب تو بنمود راست خودشکن، آیینه شکستن خطاست

در یک خانواده، ممکن است رفتار هر یک از زن و شوهر نسبت به هم، ایرادهایی داشته باشد، یا بر خورد پدر و مادر با فرزند کوچک یا جوانشان، غلط باشد؛ اگر کسی متذکر شد، باید مشفقانه بپذیرند و در اصلاح خویش بکوشند. اگر هر یک تلاش کنند تا عیب و اشکال را متوجه طرف مقابل سازند و خود را بی گناه قلمداد کنند. نارسایی‌ها و عیوب و خطاها هرگز اصلاح نخواهد شد. انصاف در پذیرش خطا و عیب نشانه رشد عقلی است.

گاهی ممکن است در حسن‌نیت و خیرخواهی و نظر دوستانه کسی، شک و تردید داشته باشیم و در نتیجه، به آنچه که نقد می‌کند توجهی نکنیم، ولی اگر حسن نظر و نیت دوستانه کسی برای ما ثابت بود، در پذیرفتن نقد و تذکر و پند او تردید نکنیم.

۱ـ نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۲۸۲

سفارشات معصومین علیهم‌السلام

به فرموده حضرت امیر علیه‌السلام:

«لِیَکن أحبَّ النّاسِ إلیکَ المُشفقُ النّاصحُ»[1]؛ ***محبوب‌ترین مردم در نظر تو، نصیحت‌کننده مشفق و خیرخواه باشد.***

گرچه ممکن است تذکر و انتقاد دیگری، در ذایقهٔ ما تلخ آید، ولی تلخی نقد و تذکر، به مراتب سودمندتر از شیرینی چاپلوسی و نیرنگ و فریب است. از امام باقر علیه‌السلام روایت است: «اتَّبِع مَن یُبکیکَ و هو لک ناصحٌ و لا تَتَّبِع من یُضحِکُکَ و هو لک غاشٌّ»[2]؛ ***از کسی پیروی کن که از روی خیرخواهی و نصیحت، تو را می‌گریاند، ولی پیرو کسی مباش که تو را می‌خنداند، در حالی که نسبت به تو فریبکاری می‌کند!.***

پذیرش نقد و دیدگاه‌های اصلاحی دیگران، تنها به اندیشه و فکر، یا به عملکرد خارجی و معاشرت‌های ما منحصر نمی‌شود. در آثار ادبی و خلق شعر و قصه و اثر هنری نیز، توجه به نقد دیگران، عامل رشد و بالندگی هنرمند و نویسنده و شاعر است، بر عکس، بی توجهی به نقادی‌های منتقدان کار انسان را پیوسته ضعیف و معیوب نگه می‌دارد. هنرمندان نقدپذیر، سریع‌تر رشد می‌کنند. شاعران و نویسندگانی که به نقد آثارشان توسط دیگران بها می‌دهند و از آن استقبال می‌کنند، علاقه خود را به کمال یافتن خلاقیتهای ادبی خویش نشان می‌دهند.

باری، «نقدپذیری»، در مسایل اخلاقی. فرهنگی، اجتماعی و مدیریتی، ضامن سلامت رابطه‌ها و رشد افکار و اعمال است. این مساله در متون دینی با عناوینی همچون نصیحت و موعظه، مورد توجه قرار گرفته است.

پایان این بحث را، حدیثی از امام سجاد علیه‌السلام قرار می‌دهیم که در ضمن بیان حقوق متقابلی که افراد در جامعه نسبت به هم دارند. در «رسالة الحقوق» به «حق نصیحتگر» برگردن «نصیحت شنو» و وظیفه ناصح و متنصح اشاره فرموده است:

«و حقُّ الناصِح أن تُلینَ له جَناحَک وَ تُصغیَ اِلیه بِسَمعِکَ، فإن أتی بالصَّواب حَمِدتَ اللهَ

۱ـ غرر الحکم.

۲ـ محاسن برقی، ج ۲، ص ۴۴.

عزَّوجلَّ وَ إن لم يُوافِق رَحِمتَهُ...»[1]؛ حق نصیحت‌کننده (ناقد و پند دهنده) آن است که نسبت به او نرمش و انعطاف نشان دهی و به سخنش گوش فرا دهی، اگر حرفش بجا و درست بود، خدای متعال را سپاس بگویی و اگر تذکرش موافق با حق نبود، با او مهربان باشی....

۱ـ میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۵۷.

اصلاح ذات البین

▣ حجةالاسلام محمود مهدی‌پور

اصلاح ذات البین در سطح گسترده

یکی از بلاهای بزرگ در زندگی انسان‌ها پیدایش کشمکش‌ها، دو دستگی‌ها، جناح بندی‌ها و درگیری‌های برخاسته از اختلافات گوناگون است.

دعوت قرآن به وحدت و پرهیز از تفرقه

قرآن مجید، تفرقه و گروه گرایی را در کنار عذاب آسمانی و زمینی، نوعی عذاب الهی دانسته و می‌فرماید:

«قُل هو القادرُ علی اَن یَبعثَ علیکُم عذاباً مِن فوقِکم أو من تحتِ اَرجُلِکم اَو یَلبِسَکُم شِیَعاً و یُذیقَ بَعضَکم بأسَ بعضٍ. اُنظُر کیفَ نُصَرِّفُ الآیاتِ لَعَلّهُم یَفقهون»[1]؛ *بگو او تواناست که بر شما عذاب و بلایی از آسمان یا زمین فرستد یاشما را به اختلاف کلمه و پراکندگی در افکند و بعضی را به عذاب بعضی گرفتار کند. بنگر چگونه ما آیات خود را به طرق مختلف به (وعد و وعید) بیان می‌کنیم، باشد که مردم چیزی از قیامت بفهمند.*

از سوی دیگر ایجاد الفت و وحدت دل‌ها را به عنوان یکی از الطاف الهی محصولِ کار پیامبران می‌شمارد.

« وَاعتَصِموا بِحبلِ الله جمیعاً و لا تَفَرَّقوا و اذکُروا نِعمَةَ اللهِ عَلیکُم اِذکُنتم أعداءً فَأَلَّفَ بینَ

۱ـ انعام، ۶۵

قلوبِکم فأصبحتُم بنعمَتِهِ إخواناً و کنتم علی شَفا حُفرَةٍ من النارِ فَأنقذکُم مِنها کذلک یُبَیِّنُ اللهُ لَکم آیاتِهِ لَعَلَّکُم تَهتَدون[1]»؛ و همگی به رشته دین چنگ زده و به راه‌های متفرق نروید و به یاد آرید این نعمت بزرگ خدا را که شما باهم بودید و خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف خداوند همه برادر دینی یکدیگر شدید، در صورتی که در پرتگاه آتش بودید و خدا شمارا نجات داد. باری، بدین مرتبه وضوح و بدین پایه کمال، خداوند آیاتش را برای راهنمایی شما بیان می‌کند، باشد که به مقام سعادت هدایت شوید.

جهان بینی توحیدی، کتب آسمانی، انبیای الهی و رهبری الهی قوی‌ترین عوامل وحدت بخش بشر در طول تاریخ بوده و بنیادی‌ترین اختلافات فکری و حقوقی را حل کرده است و بدون پذیرش این ارمغان‌های آسمانی، انسان به همفکری و همکاری و دوستی نخواهد رسید.

اصولاً، یکی از اهداف عمومی پیامبران و کتب آسمانی، اختلاف‌زدایی از زندگی بشر است؛ گرچه برخی اختلافات فقط در داوری نهایی خداوند و روز قیامت حل و فصل خواهند شد[2].

اصلاح ذات‌البین برنامه‌ای الهی

اصلاح ذات‌البین یا «اصلاح بین‌الناس» و برقراری صلح و آشتی در سطح کلان جامعه بشری، کاری است که خدای مهربان برای آن برنامه‌ریزی کرده و دستورات لازم را صادر فرموده و زمینه ایجاد آن را در بستر تکوین و تشریع فراهم آورده است. پیامبران و رهبران دینی یکی از مسؤولیت‌ها و مأموریت‌های خویش را برقراری صلح و آشتی و زدودن اختلاف و درگیری از جامعه بشر می‌دانستند و در این راه، از هیچ کوششی دریغ نمی‌کردند.

علل و انواع اختلافات در جامعه بشری

اختلافات موجود در جامعه بشری را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد:

۱ـ اختلافات فکری و عقیدتی

۲ـ اختلافات حقوقی و مالی

---

۱ - آل عمران، ۱۰۳

۲ـ یونس، آیه ۹۳، «إنّ ربّک یَقضی بینهم یوم‌القیامة فیما کانوا فیه یختلفون»

۳ـ اختلافات اخلاقی و رفتاری

در کنار این اختلافات زیان‌بخش و مشکل آفرین، اختلافات طبیعی و تنوع آفرین مثل تفاوت رنگ‌ها، شکل‌ها، اختلاف زبانی و ظاهری هم وجود دارد که گاهی ابزار درگیری و بهانه جنگ و دشمنی می‌شود. پروردگار بزرگ برای گسترش همفکری و تحقق همکاری در جامعه بشری، علاوه بر بستر سازی و خلقت عواطف و غرایز اجتماعی، فضای «همدلی» و «همکاری» جهان‌بینی توحیدی ، نظام حقوقی عادلانه و امامت و سیستم رهبری عادلانه و وحدت‌بخش را به بشریت هدیه کرده است.

توحید عامل صلح در سطح جهانی

در سطح جهانی، وحدت و صلح و آشتی فقط در سایه توحید، پذیرش قوانین دادگرانه خدایی و رهبری عترت پیامبر ﷺ شکل خواهد گرفت و عقاید شرک‌آلود و کفرآمیز، مقررات و معاهدات استثمارگرانه و حاکمیت‌های ظالمانه و مستکبرانه که ریشه همه جنگ‌ها، درگیری‌ها و کشتارها و نابودی امکانات عمومی جامعه بشری و دفن استعدادهای نهفته در درون انسان و جهان است از بین خواهد رفت. با این دیدگاه، تلاش مسلمین برای گسترش اسلام و تفکر توحیدی گامی به سوی صلح و عدالت و دفاع از حقوق بشریت مظلوم محسوب می‌شود و هر چه بشر به سوی ایمان و توحید گام بردارد، به سوی اتحاد و تعاون رفته است.

اصلاح ذات‌البین در جهان اسلام و وظایف مسلمانان

«إنّما المؤمنون إخوة فأصلِحوا بین أخوَیکم و اتّقو الله لعلّکم تُرحَمون»[1]؛ ***به حقیقت مؤمنان (که از یک روح قدسی به وجود آمده اند) همه برادر یکدیگرند، پس همیشه بین برادران (ایمانی) خود (چون نزاعی شود) صلح دهید و خداترس و پرهیزکار باشید. باشد که مورد لطف و رحمت الهی قرار گیرید».***

[به جنّت، جنگ شیطان بود و آدم — خدا هم عذرشان را خواست از دَم
فرود آوردشان در خاک و فرمود — جهنم با بهشت اینجاست توأم

۱ـ حجرات، ۱۰

اگر صلح و صفا، عالم بهشت است — *وگر جنگ و جدل، دنیا جهنم*
دراین صورت چه نابخرد کسانیم — *که غمگین می‌کنیم این عیش خُرّم*
بیایید از محبت این جهان را — *به خود جنت کنیم و آن جهان هم*[1].]

نقش وحدت وهماهنگی و همکاری در حفظ «اقتدار اجتماعی» و پیشرفت مسلمین و اثر تخریبی اختلافات در تضعیف نیروها و امکانات، چیزی نیست که برای اندیشمندان ناشناخته باشد.

عقب ماندگی سیاسی، فرهنگی، علمی و اقتصادی و دیگر ابعاد عقب‌ماندگی، مولود اختلاف‌ها، سوءظن‌ها تحلیل‌های دروغین و تخریب ذهنی و اتلاف «فرصت‌ها» و «امکانات» و «نیروها» در جنگ‌های خانگی و جناحی و نژادی است که همیشه با برنامه‌ریزی شیاطین خارجی و اجرای عناصر خودخواه و ناآگاه داخلی شکل می‌گیرد.

«اصلاح ذات البین» در قلمرو اسلامی، کوشش برای «عزّت»، قدرت و پاسداری از امکانات جامعه اسلامی و پیشگیری از هرگونه ضربه‌پذیری و اضمحلال و فرسودگی درونی است.

اصلاح ذات‌البین در سطح کشورهای اسلامی، گروه‌های مسلمان و افراد مسلمان، از وظایف عمومی مسلمین و از فرایض بزرگ و کارساز در جامعه اسلامی است که هم دولت اسلامی و هم تک‌تک مؤمنان نسبت به ایجاد آن مسؤولند.

اصلاح ذات البین در خانواده

استحکام خانواده و مهربانی و دوستی بین ارکان آن، از مهم‌ترین نیازهای جامعه بشری است که قرآن کریم تعبیر زیبای «الصلحُ خیرٌ»؛ ***صلح و آشتی بهتر است***، را در همین میدان به‌کار برده است. البته بر اساس استفاده از قرآن، تقوای الهی زیر بنای «عدالت اجتماعی» و عدالت سنگ زیرین کاخ صلح و دوستی است[2].

بدون تقوا و توسعه اخلاقی و «فرهنگ خدامداری» نمی‌توان به عدالت اجتماعی رسید و بدون

۱ـ دیوان شهریار، ص ۱۰۲۹

۲ـ «وَ إن خِفتُم شِقاقَ بَینِهما فَابعَثوا حکماً من أهلِهِ و حکماً من أهلِها» ـ نساء، ۳۵

رعایت انصاف و عدالت، صلح و آشتی و «وحدت اجتماعی» امکان‌ناپذیر است.

اختلاف زدایی در زمینه حقوق عمومی

در قرآن مجید آمده است:

«یَسأَلونَکَ عن الأنفال، قل الأنفالُ لِلّه و الرسولِ فَاتّقوا اللهَ و أصلِحوا ذاتَ بینِکم و أطیعوا اللهَ و رسولَه إن کنتم مؤمنین»[1]؛ *ای رسول ما، چون امت از تو حکم انفال را سؤال کنند جواب ده که انفال مخصوص خدا و رسول است. در این صورت شما مؤمنان باید از خدا بترسید و بلکه به رضایت و مسالمت و اتحاد بین خودتان بپردازید و خدا و رسول را اطاعت کنید، اگر اهل ایمانید.* از آنجا که «انفال» امکاناتی است که در اختیار دولت اسلامی است و همه نسبت به آن چشم دوخته‌اند و انتظار بهره‌مندی از آن را دارند، اگر تقوای الهی از سوی مردم و «عدالت اجتماعی» از سوی کارگزاران و دولتمردان رعایت نشود، جنگ و جدال و اختلاف مالی و حقوقی اوج خواهد گرفت. «امتیازخواهی بیجا» از سوی افراد و گروه‌ها و امتیاز دادن‌های ناروا در مورد امکانات عمومی، ریشه درگیری‌ها و اختلاف‌هاست و حل بنیادی اختلافات حقوقی به سه عنصر «تقوا» «عدالت» و «ایمان» نیاز دارد.

در اختلافات حقوقی گاهی ایثار دو جانبه و عفو و گذشت طرفین دعوا و احیاناً شخص ثالث می‌تواند مشکل را حل کند. شخص ثالث، ممکن است دولت اسلامی یا جمعیت خیریه و احیاناً نهادهای اجتماعیِ مستقل باشند. در این زمینه حدیث جالبی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است شخصی می‌گوید:

من و دامادم درباره میراثی نزاع داشتیم. «مُفَضَّل» از شاگردان نزدیک امام صادق علیه‌السلام به ما رسید، وقتی متوجه شد که نزاع برای چیست، ما را به منزل خویش دعوت کرد. ما هم به خانه او رفتیم. او با چهارصد درهم که پرداخت، بین ما آشتی برقرار کرد، هنگامی که پول را پرداخت، گفت: بدانید این، از مال من نبود بلکه امام صادق علیه‌السلام به من دستور داده است که هرگاه بین دو نفر از شیعیان اختلافی پیش آید، از اموال ایشان دعوا را پایان دهم و صلح برقرار کنم. این

۱ـ انفال، ۱

مورد هم از مال امام صادقعلیه‌السلام ***بود***[۱].

اصلاح بین مؤمنان و افراد جامعه اسلامی آن‌قدر ارزش دارد که اگر بودجهٔ خاص و نهاد ویژه‌ای هم برای این هدف منظور گردد، کاملاً منطقی و قابل قبول است «اصلاح ذات‌البین» و اختلاف‌زدایی از جامعه اسلامی بسیار مورد توجه پیشوایان معصوم علیهم‌السلام بوده، در وصیت‌نامه امیرالمومنین علی علیه‌السلام آمده است:

« **فإنّی سمعتُ جدَّکما** صلی‌الله‌علیه‌وآله **یقول: صلاحُ ذاتِ‌البین أفضلُ من عامّةِ الصلاةِ و الصیامِ**»[۲]؛ ***من از جد شما ـ خطاب به امام حسن و امام حسین***علیهما‌السلام ***است ـ شنیدم که می‌فرمود: آشتی دادن میان مردمان بهتر است از نماز و روزه سالیان***[۳].

در حدیث دیگر از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

« **لأَن أُصلِحَ بَینَ اثنینِ اَحبُّ إلیَّ أن اَتصدَّقَ بدینارین**»[۴]؛ ***این که بین دو نفر آشتی و صلح برقرار کنم، نزد من محبوب‌تر است، از آنکه دو دینار صدقه بدهم.***

راه های کاهش تشنج در روابط مسلمانان

اصولا در رابطهٔ رفتار دو فرد مسلمان یا غیر مسلمان با یکدیگر، سه حالت قابل فرض است:

۱ـ تعاون ۲ـ تخاذل[۵] ۳ـ تخاصم

از این سه راه فقط راه اول به «دارالسلام توحید» منتهی می‌گردد.

حالت اول که همکاری و یاری یکدیگر نامیده می‌شود وظیفه الهی و عقلی افراد و گروه‌ها و دولت و ملت در نظام اسلامی است و قرآن در جهت نیکوکاری و پارسایی، مؤمنان را به تعاون فرا خوانده است: « **تَعاوَنوا علی البرِّ و التقوی**» و نسبت به هرگونه یاری و همکاری در گناه و ستمگری، هشدار داده است[۶].

۱ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۳۴۵
۲ـ نهج‌البلاغه، صبحی صالح، ص ۲۴۱
۳ـ نهج‌البلاغه، شهیدی
۴ـ اصول کافی، ج ۲، ص ۲۰۹
۵ـ «غُلِبَ و اللهِ المُتَخاذِلونَ» نهج‌البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۳۴ ـ «فَتَواکَلتُم و تَخاذَلتُم حتّی شُنَّتْ علیکم الغارات»، نهج‌البلاغه فیض، خطبه ۲۷
۶ـ «تعاونوا علی‌البرّ و التقوی و لا تعاونوا علی‌الإثم و العدوان»

حالت دوم که به عنوان بی‌تفاوتی و بی‌طرفی در مشکلات و نیازهای متقابل طرفین شناخته می‌شود، برخلاف وظیفه فطری عقلی و شرعی مسلمانان است.

حالت سوم هم اوج انحراف و بیماری در روابط میان جوامع، گروه‌ها و افراد مسلمان است.

چگونه ممکن است در دنیایی که همه به هم نیاز دارند، دو برادر دینی و همفکر که مبدأ و معاد و قانون و رهبری مشترک را پذیرفته‌اند با یکدیگر خصومت بورزند، در حالی که سفارش امام علی علیه‌السلام در بستر بیماری هنوز هم در پیش روی همهٔ مسلمانان می‌درخشد که « **علیکم بالتبادُلِ و التواصُلِ و إیّاکم و التدابُرِ و التقاطُع**».

حقوق متقابل والدین و فرزندان

▣ حجةالاسلام محمدجواد طبسی

مسأله حقوق متقابل والدین و فرزندان از مسایل واضح و روشنی است که کسی درباره‌اش سخنی بر خلاف نگفته است.

امّا قرآن مجید نسبت به حقوق والدین بر فرزندان، بسیار تکیه کرده و در آیات صریح و روشنی این وظیفه خطیر را بیان فرموده است. و در سوره اسرا چنین می‌خوانیم: «**وَ قَضیٰ رَبُّك ألّا تَعبُدوا إلاّ إیّاه و بالوالدینِ إحساناً إمّا یَبْلُغَنَّ عندك الکِبَرَ أحدُهما أو کِلاهُما فلا تَقُل لهما أُفٍّ و لا تَنهَرهما و قُل لهما قولاً کریماً، واخفض لهما جَناحَ الذلِّ من الرحمةِ و قُل ربِّ ارحَمهما کما رَبّیانی صغیراً**»[1]؛ *و فرمان پروردگارت بر آن رفته است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه نزد تو به سالخوردگی برسند یکی یا هر دوی آن‌ها، نه به آن اف بگوی و نه بر سرشان فریاد بزن و با آن‌ها به احترام سخن گوی و نزد آنان بال خاکساری فرو انداز از سر مهربانی و بگو: پروردگارا، بر آنان رحمت آور، همان طور که آن‌ها مرا در کودکی پرورش دادند.*

و در سوره لقمان آمده: «و وصّینا الانسان بوالدیه...»[2]؛ *و سفارش و وصیت فرمودیم انسان را به نیکویی با پدر و مادر خود.*

از آیات فوق و روایات بسیاری که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومین علیهم السلام صادر شده چنین بر می‌آید که اطاعت از والدین و نیکی به آن‌ها و عدم ایذاء و آزارشان، از حقوق مسلّم

۱ـ اسرا، ۲۴

۲ـ لقمان، ۱۴

چنین بر می‌آید که اطاعت از والدین و نیکی به آن‌ها و عدم ایذاء و آزارشان، از حقوق مسلّم آن‌هاست که فرزندان باید علاوه بر رعایت این اصول حرمت پدر و مادر را نگه داشته و هیچ‌گاه پدر را به نام صدا نزنند و پیشاپیش او راه نروند[1] و یا پیش از او ننشینند. همچنین اسباب دشنام دادن به آن‌ها را فراهم نسازند، فوق‌العاده در برابرشان خاضع و متواضع باشند، صدای خود را بر آن‌ها بلند نکنند و برای آن دو دعا نموده و به نیابت از آنان نماز و روزه و حج بجا آورده و انفاق کنند.

علامه طباطبایی فرموده: *و این (احسان نیکی به پدر و مادر) بعد از توحید پروردگار از اوجب واجبات است، همان‌گونه که عقوقشان بعد از شرک ورزیدن به خدا از اکبر کبائر می‌باشد، لذا آن را بعد از ذکر توحید بیان کرده و بر سایر احکام مذکوره آن را مقدم داشته است.*[2]

امام سجاد علیه‌السلام در رسالهٔ حقوق خویش می‌فرمایند: «*وامّا حق ابیک فتعلم انه أصلک و أنک فرعه و أنک لولاه لم تکن...*»؛ حق پدر بر تو این است که بدانی او اصلِ وجود توست و تو فرع این درخت هستی و بدان که اگر پدر نبود تو وجود نداشتی.

در اهمیت جایگاه مادر و احترام و احسان به مادر همین یک حدیث کافی است.

«عن علیّ بن الحسین علیه‌السلام قال: جاء رجلٌ الی النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: فقال یا رسولَ الله ما مِن عَمَلٍ قَبیحٍ إلّا و قد عَمِلتُه. فهل لی من توبةٍ. فقال له رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فهل من والِدَیکَ حَیٌّ. قال أبی. قال فَاذهَب فبِرَّه قال فلّما ولّی قال رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: لو کان اُمُّه»؛ *ترجمه: از امام سجاد علیه‌السلام*

۱ـ یکی از امامان جمعه نقل می‌کند: یک بار به محضر حضرت امام خمینی قدس‌سره در جماران رسیدم، دیدم یکی از مسؤولین مملکتی برای انجام کارهای جاری به خدمت امام رسید. پدر سالخورده‌اش نیز همراهش بود، وقتی که می‌خواست حضور امام برسد خودش جلوتر از پدر حرکت می‌کرد. پس از تشرف به خدمت امام پدرش را معرفی کرد، امام نگاهی به آن مسؤول کرد و فرمود: این آقا پدر شما هستند؟

عرض کرد: آری، امام فرمودند: پس چرا جلوی وی راه افتادی و وارد شدی؟ (مجله معارف اسلامی. شماره ۴۳، ص ۱۹۰)

۲ـ المیزان، ج ۱۵، ص ۷۹

نقل شده که فرمود: مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، عرض کرد. ای پیامبر خدا، هیچ کار زشتی نبوده که به جا نیاورده باشم، آیا برای من راهی به سوی توبه هست؟ حضرت فرمود: آیا از پدر یا مادرت کسی زنده هست؟ گفت: آری پدرم زنده است. حضرف فرمود: برو و به او محبت و نیکی کن. امام سجاد علیه السلام فرمود: وقتی آن مرد پشت کرد و روان شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لو کان اُمّه»؛ چه خوب بود اگر مادرش زنده می‌بود!

نتیجه بی‌توجهی به درخواست مادر

از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است که در میان بنی‌اسرائیل جوانی به نام «جریح» زندگی می‌کرد. وی از شهر و اجتماع دور بود و در بیابانی معبدی داشت و همواره، مشغول عبادت بود. در این مسیر به قدری کوشا بود که مردم علاقه و ارادت خاصی به او پیدا کردند، حتی شاه و رجال آن دیار به او ارادت می‌ورزیدند.

روزی در معبد مشغول عبادت بود. مادرش به دیدار او آمد. دید مشغول نماز است. چند بار وی را صدا زد. جریح صدای مادر را می‌شنید ولی جوابش را نمی‌داد.

مادر از بی‌اعتنایی پسر دلسوخته شد و گفت: برو امیدوارم از دنیا نروی، مگر اینکه ذلیل و خوار شوی، و رفت.

طولی نکشید که زن بدکاره‌ای که به طور نامشروع باردار شده بود از آنجا می‌گذشت و در کنار صومعه جریح وضع حمل کرد و بچه را همانجا گذاشت و به جریح نسبت داد. مردم پس از شنیدن این سخن، شایعه فسق جریح را پخش کردند (و شیطان آنان را در این گناه وسوسه کرد) و زبان به شماتت و بدگویی جریح گشودند. خبر به پادشاه آن منطقه رسید و دستور داد، فوراً معبد جریح را خراب کنند و او را دستگیر کرده بیاورند و مردم حمله کردند و جریح را کشان کشان نزد حاکم آوردند و جریح را محکوم به اعدام نمودند.

او را پای دار آوردند مادرش که نمی‌دانست چه خبر شده، همراه جمعیت به میدان شهر آمد تا فرزندش را کنار چوبه دار دید شروع به گریه و ناله کرد. جریح مادرش را صدا زد و گفت: از اینکه آن روز به معبد آمدی و جوابت را ندادم معذرت می‌خواهم. مرا ببخش که این عقوبت آن روز

است. مادر گفت: اکنون که پشیمان هستی، تو را بخشیدم.

در این هنگام جریح قوت گرفت و خطاب به حاکم گفت: آن بچه‌ای را که آن زن به من نسبت می‌دهد بیاورید تا او را ببینم. آن طفل را آوردند. جریح در دل با خدای خود مناجات و توبه کرد و از خداوند نجات خود را خواست. سپس خدا به دل او الهام کرد.

اما نسبت به حقوق فرزندان شاید بسیاری از والدین مسأله حقوق فرزندان برایشان تعجب آور بوده و پیش خود چنین فکر کنند که این والدین هستند که بر فرزندان خود حق دارند، نه اینکه فرزندان بر آن حقی داشته باشند.

و با این بیان چیزی به عنوان حق برای فرزندان بر والدین نمی‌ماند تا درباره‌اش به گفتگو بپردازیم.

پاسخ می‌دهیم درست است که آیات فوق اثبات حق والدین را بیان کرده است، امّا بدان معنا نیست که اثبات حق برای والدین نفی حق برای فرزندان بنماید.

گفتگوی ابو رافع با پیامبر ﷺ:

همین معنی در ذهن یکی از یاران پیامبر به نام «ابو رافع» به هنگام گفتگو با آن حضرت تداعی کرده بود، امّا با بیان شیوا و دلنشین پیامبر قانع شد که فرزندان هم متقابلاً حقوقی به عهده والدین دارند. در «کنز العمال» آمده است که روزی پیامبر به ابو رافع فرمود: ای ابو رافع زمانی که فقیر شوی چه خواهی کرد. ابو رافع گفت: عرض کردم آیا در انفاق پیشی نجویم و برای آخرت خود چیزی نفرستم؟ پیامبر فرمود: آری بفرست، سپس فرمود: دارایی‌ات چقدر است؟ گفت: چهل هزار و همه‌اش را در راه خدا می‌دهم. پیامبر فرمود: نه! چنین نکن بلکه قسمتی از آن را در راه خدا انفاق کن و قسمتی دیگر را نگهدار و خرج فرزندان خود کن. ابو رافع پرسید: آیا همان گونه که ما بر آن‌ها حق داریم، آن‌ها هم بر ما حقی دارند؟ پیامبر فرمود: حق فرزند بر پدر آن است که او را با کتاب خدا آشنا سازد و تیر اندازی و شنا به او بیاموزد.[1]

پیشوایان معصوم نیز برای اهمیت دادن به این حق مسلّم سخنان فراوانی داشته‌اند و گاه با به

۱ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ض ۴۴۴

کار بردن کلمه «حق» و گاهی کلمه «مسؤول» و «وجوب» به ابعاد گوناگون مسأله پرداخته‌اند.

مثلاً امام زین‌العابدین علیه‌السلام در «رسالهٔ حقوق» چنین می‌فرماید: «و أمّا حَقُّ وَلَدِكَ فأن تَعلَمَ أنّه منک و مُضافٌ إليك فی عاجِلِ الدنيا بخيرِه و شرِّه»[1]؛ ***حق فرزند بر تو این است که بدانی وجود او از تو و نیک و بدش در این جهان منسوب به تو است.***

از حضرت کاظم علیه‌السلام روایت شده است «که جاء رجلٌ الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال یا رسولَ الله ما حقّ ابنی هذا؟ قال: تُحسِنُ اسمَه و أدِّبه و ضَعهُ مَوضِعاً حَسَناً»[2]؛ ***مردی دست فرزندش را گرفته به حضور پیامبر رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، حق این فرزند بر من چیست؟ پیامبر فرمود: نام نیکی بر او انتخاب کنی، نیکو تربیتش گردانی، او را در جایگاه خوبی قرار دهی.***

موارد حقوق فرزندان در احادیث معصومین

حال که سخن به اینجا رسید، بسیار بجاست آن مواردی که به عنوان حق فرزندان و وظیفه پدران در قبال نور چشمان خود در روایات و گفتار معصومین آمده اشاره‌ای بنماییم.

انتخاب مادر شایسته

اولین، بلکه مهم‌ترین حقی که فرزند بر پدر دارد این است که پدر برای فرزند خود مادر شایسته و متعهد و متدین و با اخلاقی انتخاب نموده و به عنوان همسر و مادر آیندهٔ فرزندان خود برگزیند؛ زیرا با این کار می‌تواند زمینه صلاح و نیکی آن‌ها را فراهم سازد.

در روایات اسلامی در زمینه انتخاب همسر شایسته سخن فراوان است که در این نوشتار کوتاه جای بسط آن نیست، اما آنچه که به عنوان حق فرزند آمده روایتی است که از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که می‌فرماید: «و تَجِبُ للوَلَدِ علی والدِه ثلاثُ خِصالٍ اختيارُه لِوالِدَتِه و...»[3]؛ ***و فرزند را بر آنان سه حق است: مادر خوب انتخاب کردن، نام خوب نهادن و پرورش خوب دادن.***

۱ـ تحف العقول، ص ۲۶۹

۲ـ وسائل‌الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۸

۳ـ تحف العقول، ص ۳۳۷

پیشوایان گرامی در مسأله انتخاب نام بر فرزند خود بسیار حساس بوده و از همان ابتدای تولد، اگر پسر بود فوراً نام وی را «محمد» می‌گذاشتند و در روز هفتم اگر می‌خواستند نام دیگری بر او می‌گذاشتند. البته این انتخاب برای فرزند یکی از حقوق مسلم او می‌باشد که پدر نام خوبی برایش انتخاب کند. «ابن عباس» از پیامبر اسلام نقل کرده که فرمود: «حقُّ الوَلَدِ علی الوالِدِ أن یُحَسِّنَ اسمَه و یُحَسِّنَ أدبه»[1]؛ ***حق فرزند بر پدر آن است که نام خوبی بر او بنهد و به بهترین شکل تربیتش نماید.***

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده: «إنّ أوّلَ ما یَنحَلُ أحدُکم وَلدَه الاسمُ الحسنُ، فلیحسن أحدکم اسم ولده»[2]؛ اولین هدیه‌ای که هر یک از شما به فرزندش می‌بخشد نام خوب است. پس بهترین نام را برای فرزند خود انتخاب نمایید.

شایان ذکر است؛ آنچه که به عنوان حق فرزند آمده نام نیکو است نه نام‌گذاری، بدین جهت هرگاه معصومین علیهم السلام نام زیبنده‌ای را برای کسی نمی‌دیدند، فوراً آن را به نام بهتری تعویض می‌فرمودند.

ادب آموزی

از دیگر حقوق مسلم فرزندان آن است که پدران و مادران در تربیت آن‌ها اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده و از همان دوران کودکی فرزندان را با آداب و اخلاق اسلامی آشنا سازند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «و تَجِبُ للوَلَدِ علی والدِه ثلاثُ خِصالٍ اختیارُه لِوالِدَتِه و تَحسینِ اسمِه و المُبالَغَةِ فی تَأدیبِه»[3]؛ ***حق فرزند بر پدر سه چیز است: مادر خوبی برایش انتخاب کند، نام خوبی برایش بگذارد و در تربیتش تلاش کند.***

ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل فرموده: «حَقُّ الوَلَدَ علی الوالِد أن یُحَسِّنَ اسمَه و یُحَسِّنَ أدبَه».[4]

«ایوب ابن موسی» از پیامبر روایت می‌کند که: «ما نَحلَ والدٌ ولَداً نُحلاً أفضَلَ من أدَبٍ

۱ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۷۷
۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۲
۳ـ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶
۴ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۱۹۸

حَسَنٍ»[1]؛ ***هیچ هدیه‌ای از طرف پدر به پسر بهتر از حسن ادب و تربیت نیکو نیست.***

همچنین «ابن عمر» از پیامبر روایت کرده: «ما وَرَّثَ والدٌ وَلَدَه أفضلَ من أدَبٍ»[2]؛ ***هیچ میراثی از ادب و تربیت صحیح برای فرزند بهتر نیست.***

و چنان‌که علی علیه‌السلام از پیامبر نقل فرموده، قدر و منزلت انسان مؤمن در پیشگاه پروردگارش به این است که فرزندی تربیت کند که پیش از مرگ او را بی‌نیاز گرداند.[3]

آری تلاش امیرالمؤمنین در تربیت اولاد خود در همین راستاست، تا ضمن عمل کردن به این حق، فرزندان صالحی به جامعه اسلامی تحویل دهد.

از این رو به فرزند دلبندش امام حسن مجتبی می‌فرماید: «وإنّما قَلبُ الحَدَثِ کالأرض الخالیة ما أُلقِیَ فیها من شیءٍ قَبِلَتْه فبادَرتُک بالأدَبِ قبلَ أن یَقسُوَ قلبُک و یَشتَغِلَ لُبُّک»[4]؛ ***دل نوجوان چون زمینی آماده و بی‌کشت است و آماده پذیرش هر بذری است که در آن افکنده شود، پس به تربیت تو شتافتم، پیش از آنکه دلت سخت شود و خاطرت به چیزی اشتغال یابد.***

در اینجا می‌توان از برخی مسایل که نقش مهمی در تربیت فرزندان دارد استفاده نمود. از قبیل تشویق فرزندان، همچنین تعریف و تمجید به طوری که از حد اعتدال خارج نشود که اثر منفی داشته باشد، مثلاً اگر فرزند کار خوبی انجام داده مورد تقدیر و تعریف پدر قرار گیرد و یا اگر به پدر و مادر احترام فوق‌العاده می‌گذارد، همین جنبه مثبت را باید معبر برای دیگر مسایل قرار داد تا فرزند به وظایف خود در قبال پدر بیشتر آشنا گشته و عمل کند.

البته تعریف و تشویق خداوند از پیامبر صابرش یعنی حضرت ایوب علیه‌السلام که می‌فرماید: «إنّا وَجَدناهُ صابراً نِعْمَ العبدُ إنّه أوّاب»[5]؛ ***ما او را صابر یافتیم، بنده خوبی است و توجهش به درگاه ما بود.***

و یا از پیامبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان بهترین فردی که عالی‌ترین اخلاق حسنه را داشته

۱ـ کتاب العیال، ج ۱، ص ۴۹۸
۲ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۶۰
۳ـ همان، ۴۸۹
۴ـ تحف العقول، ص ۶۷
۵ـ ص، ۴۴

چنین تمجید می‌کند که: «انک لَعلی خُلُقٍ عظیم».[۱] همچنین تعریف هر یک از معصومین از فرزندانشان می‌تواند زمینه مساعدی جهت تعلیم آداب به فرزندان باشد.

آموزش خواندن و نوشتن

دستهٔ دیگری از روایات به بیان این حق پرداخته و مسأله آموزش خواندن و نوشتن را به فرزندان به عنوان حقی مسلم توصیه کرده است، از جمله آنکه پیامبر می‌فرماید: «من حقِّ الوَلَدِ علی والِده ثلاثةٌ یُحَسِّنَ اسمَه و یُعَلِّمُه الکِتابةَ...»[۲]

و در روایات دیگر پا را از این فراتر نهاده و از پدران خواسته شده که در دانش اندوزی فرزندان تلاش فراوان بنمایند.

امیرمؤمنان فرمود: «مُروا أولادکم بطلبِ العلم»[۳]؛ ***فرزندانتان را به طلب دانش وادار سازید.***

روزی حضرت امام حسن مجتبی به فرزندان خود و به فرزندان برادر چنین توصیه فرمود: «إنّکم صِغارُ قومٍ و یوشِکُ أن تکونوا کِبارَ قومٍ آخَرینَ فَتعلَّموا العلمَ فمن لم یَستَطِع منکم أن یَحفَظَه فَلْیَکتُبْه وَ لْیَضَعْه فی بیتِه»[۴]؛ ***شما کودکان جامعه امروزید و بزودی بزرگان جامعه فردا خواهید شد. پس دانش بیاموزید و هر یک از شما که حافظه قوی ندارد، پس مطالب را بنویسد و نوشته‌ها را در خانه نگه دارد.***

آموزش قرآن

چهارمین موردی که در روایات به عنوان حقی از حقوق فرزندان مطرح شده، آموزش قرآن است که پدر با رعایت کردن این حق در مورد فرزندان خود، آن‌ها را با کتاب خدا از دوران کودکی آشنا کند. چنان‌که یاد آور شدیم پیامبر به ابو رافع فرمود: حق فرزند بر پدر آن است که او را با کتاب خدا آشنا سازد.[۵]

و در حدیث دیگری آن حضرت فرمود: حق فرزند بر پدر آن است که اگر دختر بود، سوره نور را

۱ـ قلم، ۴
۲ـ مکارم الاخلاق، ص ۲۲۰
۳ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۵۸۴
۴ـ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۰
۵ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۴۴

به او تعلیم دهد.[۱]

البته با سفارش معصومین در اهمیت دادن به قرآن و یا حفظ و عمل به آن و باگوشزد آثار اخروی این تعلیم به پدران، می‌توان این انگیزه را در والدین تقویت کرد که به اهمیت این مسأله واقف شوند، به اینکه اگر خودشان توانایی چنین کاری نداشته باشند، فرزندان خود را به جلسات آموزش قرآن برده و تشویقشان بنمایند.

اینک به چند نمونه از این روایات اشاره می‌نماییم:

۱ـ «معاذ» گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «ما من رجلٍ علَّم ولدَهُ القرآنَ إلاّ تَوَّجَ اللهُ أبوَیه یومَ القیامةِ بتاجِ المَلَک و کُسیا حُلّتین لم یَرَ الناسُ مِثلَهما»[۲]؛ ***هیچ مردی فرزند خود را قرآن نیاموزد، مگر اینکه خداوند پدر و مادر کودک را در روز قیامت تاج پادشاهی عطا کند و دو لباس بهشتی به آنان بپوشاند که هرگز مردم مانند آن را ندیده باشند.***

۲ـ عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «من علَّم وَلَداً له القرآنَ قلَّده الله عزوجل یومَ القیامةِ بقِلادَةٍ یَعجَبُ منه الأوّلونَ و الآخرونَ»[۳]؛ ***هرکه فرزند خود را قرآن بیاموزد، خداوند روز قیامت حلقه افتخاری به گردن او آویزد که باعث حیرت اولین و آخرین شود.***

۳ـ رسول گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: «من علَّم ولدَه القرآنَ فکأنّما حَجَّ البیتَ عشرةَ آلافِ حجَّةٍ و اعتَمَر عشرةَ آلافِ عُمرةٍ و أعتقَ عشرةَ آلاف رَقبةٍ من وُلدِ اسماعیلَ و غَزا عشرةَ آلافِ غَزوةٍ و أطعمَ عشرةَ آلافِ مسکینٍ جائعٍ و کأنّما کسا عشرةَ آلافِ عارٍ مسلمٍ له بکلِّ حرفٍ عشرُ حسناتٍ و یمحو اللهُ عنه عشرَ سیّئاتٍ و یکونُ معه فی قبره حتّی یُبعثَ...»[۴]؛ ***هرکس فرزند خود را قرآن بیاموزد، مثل آن است که ده هزار بار به خانه خدا مشرف شود و ده هزار بار عمره به جا آورد، ده هزار بنده از نسل فرزندان اسماعیل آزاد کند، و ده هزار بار به جهاد برود و ده هزار فقیر مسلمان گرسنه را اطعام کرده باشد و همانند آن است که ده هزار مسلمان برهنه را پوشانده باشد و برای او در مقابل هر حرفی ده حسنه نوشته شود، ده گناه از گناهانش را محو سازد و در قبر با***

۱ـ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۹
۲ـ همان، ج ۴، ص ۸۲۵
۳ـ کتاب العیال، ج ۱، ص ۴۷۸
۴ـ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۲۹۰

خواهد بود تا آن‌گاه که مبعوث شود.

آموزش شنا و تیراندازی

از جمله حقوق مسلم فرزندان بر پدران، همین دو مسأله است که گاهی در روایات کنار هم یاد شده و گاهی دومی به تنهایی ذکر شده است.

آموزش شنا و تیراندازی دو کار زیباست که از دوران کودکی و نوجوانی هم جنبه تفریح سالم و ورزش و تقویت و سالم سازی بازو و بدن را دارد و هم در آینده یک رزمندهٔ از هر نظر ورزیده و آشنا به دریا و رزم و یک نیروی کار آموزده و با کفایت تحویل نظام اسلامی خواهد داد. در حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست با یک تیر دو نشان را هدف بگیرد: تفریح سالم امروز و آمادگی نظامی و دفاعی برای فردا؛ که اگر روزی دشمنی خیال باطلی در سر بپروراند، با یک نیروی قوی و مسلح و آموزش دیده در سرتاسر کشور اسلامی روبرو شود.

پیامبر بزرگوار اسلام آموزش شنا و تیراندازی را به عنوان حقی بر پدران مطرح فرموده و به ابو رافع چنین می‌فرماید: «حَقُّ الوَلَدِ علی الوالدِ أن یُعلِّمه کتابَ اللهِ والرَمیَ والسِباحَةَ»؛[1] ***حق فرزند بر پدر آن است که او را با کتاب خدا آشنا سازد و تیراندازی و شنا به او بیاموزد.***

در روایت دیگری که امیر مؤمنان از پیامبر روایت کرده، حضرت یکی از دستوراتی که به پدران می‌دهد همین است که فرمود: «عَلِّموا أولادکم السباحَةَ و الرِمایَةَ»؛[2] ***فرزندان خود را شنا و تیراندازی آموزش دهید.***

و در روایت دیگری که «جابر» از آن حضرت نقل کرده، پیامبر صلی الله علیه و آله ضمن اینکه دستور می‌دهد که پدران به فرزندان تیراندازی را آموزش دهند، علت این کار را نیز بیان فرموده است.

حضرت می‌فرماید: «علِّموا بَنیکم الرَمیَ فإنّه نِکایَةُ العدوِّ»؛[3] ***به فرزندان خود تیراندازی یاد دهید که این عمل، سرکوب کردن دشمنان و پیروزی بر آن‌هاست.***

آری معصومین علیهم السلام هم بیان فرمودند و هم خود به آموزش تیراندازی مبادرت کردند و از

۱ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۴۴

۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۴

۳ـ کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۴۳

ماجرای احضار امام باقر علیه السلام به شام و ورود بر خلیفه اموی و روش تیراندازی و نشانه روی به سوی هدف و بیان اینکه این کار را در ایام نوجوانی در مدینه یادگرفته‌ایم و فرزندم «جعفر بن محمد» نیز همانند من می‌باشد روشن می‌شود که چه قدر به این مسأله مهم عنایت داشته‌اند.

تیراندازی امام باقر در نزد هشام

مرحوم قمی به سند معتبر از امام صادق نقل کرده که در سالی از سال‌ها «هشام بن عبدالملک» به حج آمد. در آن سال من در خدمت پدر به حج رفته بودم، پس من در مکه، روزی در جمع مردم گفتم که حمد می‌کنم خداوندی راکه محمد صلی الله علیه و آله را به راستی به پیامبری فرستاد و ما را به آن حضرت گرامی گردانید، پس ما برگزیدگان خدا بر خلق او و پسندیدگان خدا از بندگان او و خلیفه‌های خدا در زمین هستیم، پس سعادتمند کسی است که از ما پیروی کند و شقی و بدبخت کسی است که با ما مخالفت و دشمنی نماید.

برادرِ هشام که این خبر را شنید در مکه مصلحت ندید که متعرض ما شود، امّا همین که به دمشق رسید و ما به سوی مدینه بازگشتیم، پیکی به سوی عامل مدینه فرستاد که من و پدرم را به نزد او به دمشق بفرستد. پس از سه روز که در دمشق بودیم، روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید، چون بر او داخل شدیم هشام بر تخت پادشاهی خود نشسته و لشکر خود را مسلح کرده و در دو صف در برابر خود باز داشته بود و هدفی را معین کرده و بزرگان قومش در حضور او تیراندازی می‌کردند.

چون وارد شدیم او به پدرم گفت که با بزرگان قوم خود تیر بینداز. پدرم گفت: من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید، اگر مرا معاف داری بهتر است. هشام سوگند یاد کرد که به حق آن خداوندی که ما را به دین خود و پیامبر خود عزیز گردانید تو را معاف نمی‌گردانم. پس به یکی از مشایخ بنی‌امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را به او بدهد تا بیندازد. پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت و یک تیر از او بگرفت و در زه کمان گذاشت و به قوت امامت کشید و بر میان نشانه زد. پس تیر دیگر بگرفت و بر فرق تیر اول زد که آن را تا پیکان بدو نیم کرد و در میان تیر اول قرار گرفت. پس تیر سوّم راگرفت و بر فرق تیر دوم زد که آن را نیز به دو نیم کرد و در میان نشانه محکم شد تا

آنکه نُه تیر چنین پیا پی افکند که هر تیر بر فرق تیر سابق آمد و آن را به دو نیم کرد و هر تیر که آن حضرت می‌افکند بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش تغییر می‌کرد تا آنکه بیتاب شد و گفت: نیک انداختی ای ابوجعفر و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی! چرا می‌گفتی که من بر آن قادر نیستم...؟ آنگاه رو به سوی پدرم گردانید و گفت: مرا خبر ده که این تیراندازی را چه کسی به تو آموزش داد و در چه مدت آموخته‌ای؟ پدرم فرمود: می‌دانی که در میان اهل مدینه این کار شایع است و من در ایام نوجوانی چند روزی تمرین این رشته می‌نمودم و از آن زمان تا حال آن را ترک کرده‌ام و چون مبالغه کردید و سوگند دادید امروز کمان به دست گرفتم.

هشام گفت: مثل این تیراندازی هرگز ندیده بودم، آیا جعفر در این امر مثل تو هست، حضرت فرمود: ما اهل بیت رسالت علم و کمال و اتمام دین را که حقتعالی در آیه «الیومَ أکملتُ لکم دینَکم و أتممتُ علیکمِ نِعمتی و رَضیتُ لکم الإسلام دیناً» به ما عطا کرده از یکدیگر ارث می‌بریم....[1]

انتخاب همسر

هفتمین مسأله‌ای که به عنوان حق فرزند بر پدر در روایات مطرح گردیده، انتخاب همسر برای آنان است. این والدین هستند که با مطالعه دقیقی که پیرامون آن به عمل می‌آورند فرزندشان را با آینده‌ای پر از نشاط و امید و با یک زندگی بدون مشکل روبرو می‌کنند.

راستی، اگر والدین به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله «مِن حقِّ الوَلَدِ علی والدِه... یُزَوِّجهُ إذا بَلَغَ»[2]؛ ***توجه کافی داشته باشند و نسبت به انتخاب همسر ملاک‌های صحیح اسلامی را در نظر بگیرند، همسری خدا ترس و با تقوا و متدین و امانت‌دار و با اخلاق برای او انتخاب نموده و از همسر فاقد این اوصاف به شدت پرهیز خواهند کرد.***

۱ـ منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۱۲، بنقل از جلاء العیون علامه مجلسی

۲ـ مکارم الاخلاق، ص ۲۲۰

نگاهی به حقوق دیگر:

این‌ها از مواردی بود که در روایات به عنوان حق مطرح گردیده است، اما بسیاری از موارد دیگر را داریم که اگر چه به عنوان حق نبوده، امّا در قالب جملاتی از قبیل مسؤول، علمّوا، مروا، آمده که برای والدین ایجاد وظیفه و مسؤولیت می‌کند؛ که اگر نگوییم آن‌ها هم جزو حقوق هستند لااقل دست کمی از حقوق نخواهند داشت.

اینک در پایان این نوشتار کوتاه به این موارد به طور فهرست‌وار اشاره نموده و تفصیل آن را به عهده عزیزان می‌گذاریم:

۱ـ احترام و تکریم فرزندان[۱]

۲ـ رعایت عدالت و مساوات[۲]

۳ـ دعا در حق آن‌ها[۳]

۴ـ وفا به وعده‌ها[۴]

۵ـ آموزش آداب غذا خوردن[۵]

۶ـ رسیدگی به امور مالی فرزندان[۶]

۷ـ اهمیت دادن به نماز[۷]

۸ـ اهمیت دادن به روزه[۸]

۱ـ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: أکرموا أولادَکم و أحسِنوا آدابَهم یُغفَرْ لکم. مکارم الاخلاق، ص ۲۲۲

۲ـ نعمان بن بشیر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که: اتّقواالله واعدلوا بین أولادکم کما تحبّون أن یبرّوکم. کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۴۵. وعن النبی: أنّه نظر إلی رجل له ابنان فقبّل أحدَهما و ترک الآخر فقال النبی فهلّا ساویتَ بینهما. مکارم الاخلاق، ص ۲۲۰

۳ـ امام صادق علیه السلام فرمود: ثلاثٌ دعواتٍ لا یُحجَبنَ عن‌الله... دعاءُ الوالد لولدِه اذا برّه... سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۵۸

۴ـ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: أحِبُّوا الصبیانَ و ارحَموهم فإذا وَعَدتُموهم فَفُوا لهم فإنّهم لا یَرَونَ إلا أنّکم تَرزُقونَهم. مکارم الاخلاق ص ۲۱۹

۵ـ کافی، ج ۶، ص ۲۹۶ و مکارم الاخلاق ص ۱۵۳

۶ـ از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: تَصدَّقوا فقال رجلٌ عندی دینارٌ قال أنفِقه او تَصدَّقْ به علی نفسِک قال عندی دینارٌ آخَرُ قال تَصدَّقْ به علی امرأتِک قال عندی آخَرٌ قال تَصدَّق به علی ولدِک... کنز العمال، کتاب العیال، ج ۱، ص ۱۴۱

۷ـ قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: أدّب صِغارَ أهل بیتک بلسانک علی الصلاة و الطهور... مجموعه ورام، ص ۳۵۸

۸ـ قال علی علیه السلام ضمن وَصیَّتِه للحسن علیه السلام: اللهَ اللهَ فی صیامِ شهرِ رمضانَ فإنّ صیامَه جُنَّةٌ من النار. تحف العقول، ص ۱۹۵

۹ـ آموزش و ترغیب و تشویق به مستحبات[۱]

۱۰ـ تشویق به کارهای خیر[۲]

۱۱ـ آموزش دین و خدا شناسی[۳]

۱۲ـ ایجاد دوستی و محبت اهل بیت[۴]

۱۳ـ کنترل دوستان[۵]

۱۴ـ مسلح کردن او در برابر افکار و عقاید و جریانهای انحرافی[۶] و ده‌ها مورد دیگری را می‌توان از روایات بدست آورد که وظایف سنگینی را بر دوش والدین می‌گذارد.

۱ـ امام باقر علیه السلام درباره صفات ویژه پدر خود می‌فرماید: وکان یَقضی ما فاتَه من صلوةِ نافلةِ النهار فی اللیلِ و یقول یا بَنیَّ لیس هذا علیکم بواجب ولکن اُحِبُّ لمن عوَّد منکم نفسَه عادةً من الخیر أن یدومَ علیها. کشف الغُمّة، ج ۲، ص ۲۸۷

۲ـ روی محمد بن عمرو بن یزید عن أبی الحسن علیه السلام قال: مُرِ الصبیَّ فَلْیَتَصَدَّقْ بیده بالکِسرَةِ و القَضْبَةِ و الشیء و إن قلّ... وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۶۱

۳ـ قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم: وَیلٌ لأطفالِ آخرِ الزمان من آبائهم فقیل یا رسول‌الله مِن آبائهم المشرکینَ فقال لا، من آبائهم المؤمنین لا یُعَلِّمونَهم شیئاً من الفرائض و إذا تَعلمَّ أولادُهم مَنَعوهم... مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴

۴ـ رَوی علی علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: أدّبوا أولادَکم علی ثلاث خصالٍ حبِّ نبیِّکم و حبِّ أهلِ بیته و قرائةِ القرآن... کنزالعمال، ج ۱۶، ص ۴۵۶

۵ـ قال الامام علیّ بن الحسین علیه السلام لبعض بَنیه: یا بُنیَّ انظر إلی خمسةٍ فلا تُصاحِبهم و لا تُحادِثهم و لا تُرافِقهم فی طریق فقال یا أبةَ مَن هم قال علیه السلام إیّاک و مصاحَبةَ الکذّاب فإنّه بمنزلة السَراب یُقَرِّبُ لک البعیدَ و یُبَعِّدُ لک القریبَ و إیّاکَ و مُصاحَبَةَ الفاسِقِ فإنّه بایِعُک بأکلَةٍ أو أقلّ من ذلک یا بُنَیَّ إیّاکَ و مُصاحَبَةَ البَخیلِ فإنّه یَخذُلک فی ماله أحوجَ ما تکونُ إلیه و إیّاک و مُصاحَبَةَ الأحمقِ فإنّه یُریدُ أن یَنفَعکَ فَیضرُّک و إیّاکَ و مُصاحَبَةَ القاطِعِ لرَحِمِهِ فإنّی وَجَدتُّه فی کتاب الله ملعوناً. تحف العقول، ص ۲۸۶

۶ـ قال الصادق علیه السلام: بادِروا أحداثَکم بالحدیثِ قبل أن تسبقَکُم إلیهم المُرجِئةُ. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۴۷

شخصیّت اولین جانشین پیامبر ﷺ

▣ آیت‌الله صافی گلپایگانی

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان که مسیر تاریخ اسلام را تغییر داد، شهادت مولای متقیان، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود.

با شهادت آن حضرت، اسلام نگهبان دلسوز و مدافع و حمایت کنندهٔ واقعی خود را از دست داد و مسلمانان از برکات وجود پیشوایی محبوب و زمامداری عادل و امامی عالم و رهبری رؤف و مهربان محروم شدند، و امواج ابتلائات و فتنه‌ها از هر سو آن‌ها را احاطه کرد.

ضربتِ پسر «مُلْجَم مُرادی» ضربتی بود که بر پیکر اسلام، بر پیکر عدالت و حُرّیّت و فضیلت و بر پیکر تمام اهداف عالی انسانی وارد شد.

به مناسبت این حادثه ناگوار و مصیبت جانکاه، و برای آشنایی با ارزش تعالیم نجات بخش اسلام و مفاهیم تشیّع و برای درک بیشتر بزرگی جنایت ابن مُلجم، چند جلوه از شخصیت عظیم و بی‌نظیر علی علیه‌السلام را زینت بخش این گفتار قرار می‌دهیم.

وصیّ و خلیفه پیغمبر ﷺ

هنوز اوایل بعثت پیغمبر ﷺ بود و مردم آیین نو را یک رویداد جدّی و پایدار نمی‌شمردند، و تحقّق وعده‌های محمّد ﷺ را محال می‌پنداشتند و رسالتش را باور نمی‌کردند.

برخی از خویشاوندانش با او به مخالفت برخاسته و برخی دیگر نگران بودند؛ زیرا می‌دیدند محمّد ﷺ با دست تُهی از مال دنیا و با نداشتن اَعوان و انصار و لشکر و سپاه، علیه بت‌ها و

خدایان قبایل و رؤسا و زورمندان و توانگران و بر ضد ستمکاران و جادوگران و ربا خواران و جنایتکاران، و علیه فساد اوضاع و عادات نادرست قیام کرده و همه را به ترک این روش‌ها دعوت می‌کند؛ سخنان بزرگ می‌گوید و پیروزی خود را یک امرِ مسلّم حساب می‌کند.

شاید بسیاری از آن‌ها یقین داشتند که صدای محمّد ﷺ خاموش می‌شود و کلمه او، یعنی کلمه «الله اکبر» و «لا اله الاّ الله»، دل‌های مردم بت پرست را فتح نخواهد کرد، ولی از آن بیمناک بودند که سرنوشت دشوار و دردناکی در انتظار محمّد باشد و شکست او، موقعیت و مقام قبیلهٔ آنان را در میان قبایل دیگر ضعیف سازد.

آنان می‌گفتند: چگونه گفتن کلمهٔ «لا اله الاّ الله» باعث می‌شود که عرب و عَجَم خاضع آن‌ها شوند و به گنج‌های کسریٰ و قیصر دست یابند؟ و این همه نفاق و اختلاف و بیگانگی به وِفاق و اتّحاد و یگانگی مبدّل شود و به جای این بی‌نظمی‌ها و بی‌قانونی‌ها، یک نظمِ نوین و عالی اسلامی و قانون و حکومت الهی برقرار شود.

محمد ﷺ را می‌دیدند که نه مالی دارد و نه سپاه و لشکری، ولی می‌خواهد به مردم همه چیز بدهد: آزادی را، عزّت نفس را، استقلال را، اخلاق فاضله را، برادری، و مساوات را. می‌گوید: شما کلمه توحید را بگویید! شرک را رها کنید! پرستش بت‌ها را ترک نمایید! صاحب همه چیز می‌شوید. آقایی و سیادت و عزّت و شوکت و حقوق انسانی و عدالت و همهٔ چیزهای خوب، نصیب شما می‌شود.

آنان نمی‌دانستند که کلمهٔ «لا اله الا الله» منبع تمام خیرات و سعادات است؛ نمی‌دانستند که عقیدهٔ توحید، درختی است که این همه میوه‌های شیرین و نجات بخش دارد و کلمهٔ توحید کلمه آزادی، کلمهٔ عدالت و مساوات و کلمهٔ شرافت و فضیلت است؛ کلمه‌ای است که اُخوّت و برادری به آن‌ها می‌دهد و بهترین حکومت‌ها را تأسیس می‌کند.

اختلاف طبقاتی، اختلاف نژادی، اختلاف غنی و فقیر، کارگر و کارفرما، رئیس و مرئوس، زبردست و زیردست را از میان می‌برد و همه را برابر و مساوی می‌سازد.

آری، فکر نمی‌کردند که این کلمه این‌قدر کارساز بوده و باور نمی‌کردند که این کلمه از زمین و

آسمان سنگین‌تر باشد[۱]، طوری که هیچ کلمه دیگری نتواند با آن برابری کند و این کلمه بتواند پرده‌ای را پاره سازد.[۲]

بسیاری هم بودند که این دعوت را با امتیازات، با مقامات، با استثمار، با عادات نکوهیده و با آن روشی که به آن خو گرفته بودند، مخالف می‌دیدند و نمی‌توانستند از منافع شخصی خود دست بردارند و در ردیف سایر بندگان خدا در صف واحد قرار بگیرند.

نمی‌توانستند ـ یعنی نمی‌خواستند ـ که تکبّرها و نَخوت‌ها را زیر پا گذارند و با زیردستان خود، خود را مساوی ببینند.

به این علل و علل دیگر، با پیشرفت دین توحید از همان قدم اوّل، مبارزه‌ها کردند، کار شکنی‌ها نمودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را آزار دادند و مسخره کردند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر تمام آن مردم و آن‌دسته بندی‌ها و آن همه رنج و مصیبت ایستاد و برای هدایت جامعه و بر چیدن بساط بت‌پرستی کوشش و تلاش کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر چه برای پایداری خود در امر دعوت، نیاز به کمک احدی نداشت، ولی برای پیشرفت مقصدش، به همکاری‌های دیگران احتیاج داشت.

اصلاً رسالت و بعثت او برای مردم بود، بنابر این پیغمبر نمی‌توانست از مردم چشم بپوشد و همکاری آن‌ها را نادیده بگیرد.

او محتاج به یک نفر معاون، یک نفر قائم مقام واقعی و یک نفر که نسخه‌ای مطابق با اصل باشد بود؛ کسی که فکر و رسالت و هدف پیامبر را مثل خودش درک کند و دوست بدارد و در راه آن فداکاری و از خودگذشتگی داشته باشد، زیرا یک نفر که مثل خود پیامبر باشد، از صدها هزار نفر و تمام جمعیّت شبه جزیره عربستان و تمام مردم دنیا برای ایشان بهتر بود.

طبعاً این یک نفر، کسی غیر از علی علیه السلام نبود.

کسی که پیغمبر، او را از کودکی بزرگ کرده، گهواره‌اش را جنبانیده و شب‌های بسیار با آواز ملکوتی پیامبر به خواب رفته بود.

۱ـ ثَوابُ الْأَعْمال، ص ۱۵

۲ـ همان، ص ۱۷

کسی که هنگامی که پیغمبر ﷺ در غار حِرا به پرستش و عبادت خدا و تفکر مشغول بود، او را همراهی می‌کرد.

کسی که پیغمبر ﷺ تمام علوم خود را به او آموخت، تا نسخه‌ای مطابق اصل شد.

کسی که موحّد به دنیا آمد و موحّد از این جهان درگذشت و به پرستش بت‌ها آلوده نشد.

کسی که از او با سابقه‌تر در اسلام نداریم و هیچ‌گاه از پیغمبر خدا و از دین و روش او جدا نشد.

کسی که مدت هفت سال، پیش از دیگران با پیغمبر ﷺ نماز خواند[1]، چنان‌چه در روایت است که رسول خدا ﷺ فرمود: ملائکه بر من و بر علی هفت سال صلوات می‌فرستادند، برای اینکه با من اَحَدی غیر از او نماز نمی‌گذارد.[2]

از «عَفیف کِنْدی» روایت شده است که گفت: ***بازرگان بودم و در مراسم حج به مکه آمدم و در خانه «عباس بن عبدالمطلب» منزل کردم؛ روزی من و عباس با هم بودیم که دیدم مردی آمد و رو به کعبه کرد، پسری آمد و سمت راست او ایستاد و زنی آمد و پشت سر او ایستاد؛ رکوع و سجود به جا آوردند و سر برداشتند. من به عبّاس گفتم: موضوع بزرگی است؟ عباس نیز گفت: امر عظیمی است؛ این محمّد ﷺ برادرزادهٔ من است و می‌گوید که خدا او را به رسالت برانگیخته و گنج‌های «کسریٰ» و «قیصر» به دست کسانی که به او ایمان بیاورند فتح می‌شود. این پسر هم برادر زاده‌ام «علی بن ابی‌طالب» است و این زن، همسر محمد «خدیجه بنت خُوَیلِد» است.*** نظیر این حکایت را «عبدالله بن مسعود» هم روایت کرده است و در پایان آن از عباس روایت کرده که گفت: ***بر روی زمین، اَحَدی که خدا را به این دین بپرستد، غیر از این سه نفر نیست.***[3]

این علی علیه‌السلام از همان آغاز بعثت، به خلافت و جانشینی و وصایت و وزارت پیغمبر ﷺ معرفی شد.

وقتی آیه «وَاَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْاَقْرَبینَ» نازل شد، رسول خدا ﷺ مأمور شد خویشاوندان

۱ـ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷ ۲ـ اهلُ البیت، ص ۲۲۷ و ۲۲۸

۳ـ همان، ص ۲۲۸

نزدیک خود را بخواند و بیم دهد.

بر حسب روایات متعددّ و معتبر پیغمبر اکرمﷺ بنی‌هاشم را که چهل نفر بودند به میهمانی دعوت کرد و به علی‌علیه‌السلام امر فرمود که غذای اندکی که یک نفر آن‌ها را بیشتر کفایت ننماید تهیه کند. آن روز، تمام آن چهل نفر، از آن غذا خوردند و سیر شدند، سپس پیامبرﷺ از ظرف شیری که به قدر کفایت یک نفر آن‌ها بیشتر نبود، به همه شیر نوشاند تا سیراب شدند، ولی پیش از آنکه رسول خدا زبان به سخن باز کند، «اَبولَهَب» آنان را متفرق کرد. پیامبر روز دیگر آن‌ها را مانند روز گذشته ضیافت فرمود؛ وقتی طعام و شیر را تناول کردند، رسول خدا به آنان فرمود: ای «بَنی عبدالمُطَّلِب»، به خدا سوگند من نمی‌شناسم جوانمردی از عرب را که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام آورده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام. خدا به من امر فرموده است، شما را به سوی او بخوانم. پس کدام یک از شما به من ایمان می‌آورد و مرا بر امر رسالت یاری می‌کند تا برادرم و وصی و وزیر و خلیفه من در اهل من بعد از من باشد؟ و بنا بر بعض روایات، تا سه مرتبه فرمود و در هر سه مرتبه کسی از آن‌ها جواب نداد و علی‌علیه‌السلام می‌فرمود: من.

پیغمبرﷺ فرمود: «اِنَّ هٰذا اَخي و وَصِيّي و وَزيري وَ خَليفَتي فيكُم فَاسْمَعُوا لَهُ وَاَطيعُوا»؛بدرستی که این (علی) برادر و وصّی و وزیر و خلیفه من است در میان شما؛ از او بشنوید و او را اطاعت کنید.

آن جماعت برخاستند و می‌خندیدند و به ابوطالب گفتند که تو را امر کرد که از پسرت بشنوی و اطاعت کنی.[1]

در اینجا خلافت و وصایت علی‌علیه‌السلام به این صورت ابلاغ شد و پس از آن در فرصت‌های بسیار دیگر، این اعلام تصریحاً و تلویحاً تجدید می‌شد تا در غدیر خم در سال «حَجَّةُالوَداع»، پس از

۱ـ مَناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۶۳ و ۱۸۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و تفسیر مجمع البیان و تفسیر تبیان و مُسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱ و حیاة محمد ، هیکل، طبع اول وکتاب‌های دیگر و حتی بعض کتب خاورشناسان مثل: الابطال، توماس، کارلایل

نزول آیه مبارکهٔ «یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ»[1]، در آن مجمع عام نیز، به امر مؤکّد خدا مسأله خلافت رسماً اعلان و امیرالمؤمنین علیه السلام به این منصب برگزیده شد.[2]

علی علیه السلام و زمامداری

روش حکومت و زمامداری در اسلام و روابط حکومت با جامعه، براساس مساوات و عدالت و احترام و رعایت حقوق همگان و توجه به آزادی افراد و همکاری‌های صمیمانه و حذف تشریفات بیهوده قرار دارد.

حاکم در اسلام فردی است که مسؤولیّتش از افراد دیگر بیشتر و وظایفش خطیرتر است.

حاکم مانند برادری مهربان و خادمی دلسوز و امین، انجام وظیفه می‌نماید و حکومت را وسیله اِشباع غرایز حیوانی و کِبر و نَخوت قرار نمی‌دهد.

حاکم نمی‌تواند خود و کسانش را بر دیگران برگزیند و دستگاه و تجمّلات فراهم کند و به روش کسریٰ و قیصر برود و با مردم فاصله بگیرد و بیش از حقّ خود از بیت‌المال بردارد.

ملاقات با حاکم، لباس حضور نمی‌خواهد و هر کس در هر رتبه و مقام باشد، در مجلس حاکم می‌نشیند و هیچ گونه تحقیری نمی‌بیند.

حکومت در اجتماع اسلامی، باید درخشان‌ترین مظهر عدالت اسلامی باشد و از استبداد و استثمار، به هر نحو منزّه باشد.

حکومت علی علیه السلام نشان دهندهٔ تمام این اصول و روشن‌ترین تجلّی حکومت انسانی و مُعرِّفِ حقیقی روح عدالت و مساوات اسلام بود.

علی علیه السلام کسی است که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از او آگاه‌تر به اهداف و تعالیم اسلام نداریم.

او آئینه تمام نمای نظام اسلام، عدالت اسلام و همه برنامه‌های اسلامی بود؛ از این جهت، حکومتش نیر روشنگر مفاهیم اسلامی در حکومت و سیاست و اداره اجتماع و احترام به اصول

۱ـ مائده، ۶۷

۲ـ مراجعه شود بکتب و جوامع حدیث و تفسیر شیعه و اهل سنت و عَبَقات والغدیر

آزادی و مساوات بود.

او زمامداری بود که حوایج شخصی خود را عهده‌دار می‌شد؛ به بازار می‌رفت و کالایی که می‌خرید خودش به منزل حمل می‌کرد، در حالی که بیت‌المال مسلمین در اختیارش بود. گاهی شمشیر خود را در معرض فروش می‌گذارد.

با ضعیفان و بینوایان همنشینی داشت و از آن‌ها دلجویی می‌کرد و به کارها و شکایات و دادخواهی‌ها، شخصاً رسیدگی می‌نمود.

نان جو می‌خورد و از غذاهای لذیذ تناول نمی‌کرد و می‌فرمود:

«عَلِّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَإِلاّ طَلَبَتْ مِنْكَ فَوْقَ ما يَكْفِيها»[1]

لباس خود را وصله می‌زد و جامهٔ وصله‌دار می‌پوشید و می‌فرمود: «يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ.»[2]؛ ***(جامهٔ کهنه) قلب را خاشع کند و نقش را خوار و مؤمنان بدان اقتدا کنند.***

هنگامی که به سوی شام می‌رفت، دهقانان شهر انبار، آن حضرت را دیدند، پیاده شدند و مراسمی انجام دادند. حضرت فرمود: این چه کاری است که انجام دادید. گفتند: مراسمی است که با آن از امیران (زمامداران) تعظیم می‌کنیم.

فرمود: «وَاللهِ ما يَنْتَفِعُ بِهٰذا أُمَرَاؤُكُمْ»[3]؛ ***به خدا سوگند، امیران شما از این کار (از این تملّقات و تشریفات) سودی نمی‌برند شما خود را در دنیا به رنج و زحمت می‌اندازید و در آخرت، شقیّ و بدبخت می‌شوید.***

وقتی یکی از افراد، در حالی که حضرت سوار بودند چند قدمی به عنوان احترام، پیاده از امیرالمؤمنین مشایعت کرد، این کار بر خاطر آن حضرت گران آمد و فرمود: «اِرْجِعْ فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوالي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ»[4]؛ ***برگرد که پیاده آمدن مثل تو با مثل من، برای والی***

۱ـ هوای نفس خود را با قناعت مشغول ساز که اگر چنین نکنی به هیچ حدیّ بسنده نمی‌کند و از تو چیزهایی می‌خواهد که بیش از نیاز اوست

۲ـ نهج البلاغه، قصار الحکم، ش ۱۰۳

۳ـ نهج البلاغه، قصار الحکم، ۳۷

۴ـ نهج‌البلاغه، قصار الحکم، ۳۲۲ ـ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۵۴ و ص ۶۱۹ و ج ۷۵، ص ۳۵۷

فتنه و برای مؤمن خواری و ذلّت است.

یعنی این رفتار، باد در بینی زمامداران می‌اندازد و آنان را به نِخوت و تکبّر تشویق می‌کند و کرامت و شرافت و عزّت نفس مؤمن را تباه می‌سازد.

نمونهٔ دیگر

وقتی یکی از اصحاب، در مدح و ثنای آن حضرت سخن بسیار گفت. مولا به او و دیگران تذکّر داد که برنامه حکومتی او، برنامه‌هایی که اسلام آن را میرانده است نیست و امام از این مدح‌ها و سپاس‌ها ناخرسند است و دوست نمی‌دارد از کسی این ثناخوانی‌ها را بشنود؛ زیرا خدا به حمد و سپاس و نیایش و عظمت و کبریا، از هر کس سزاوارتر است. (این ثناخوانی‌های در حضور زمامداران، دوران کسراها و قیصرها را که اسلام آن‌ها را پشت سر گذارده، تجدید می‌کند).

و از جمله فرمود: با من با الفاظ و سخنانی که با ستمکاران و جبّاران سخن گفته می‌شود سخن نگویید و از من آن طور که در حضور پادشاهان تحفُّظ کرده می‌شود تَحفُّظ نکنید؛ آنچه را می‌خواهید با الفاظ و عبارات عادی بگویید) و تملّق و چاپلوسی ننمایید و گمان نکنید که من از سخن حقّی که می‌شنوم ناراحت می‌شوم.

تا به اینجا که می‌فرماید: «فَاِنَّما اَنَا وَاَنْتُمْ عَبیدٌ مَمْلُوکُونَ لِرَبٍّ لا رَبَّ غَیْرُهُ»[1]؛ *جز این نیست که من و شما بندگان و مملوکیم، از برای پروردگاری که پروردگار غیر از او نیست.*[2]

به نظر ما تمام حسن روابط حکومت با جامعه در درک همین جمله است که حاکم، بفهمد بر رعیّت هیچ برتری، به سبب حکومت ندارد و او با رعایایش، همه بنده و مملوک پروردگار جهان می‌باشند.

اینجاست که تمام توقعات بیجا از بین می‌رود.

اینجاست که تمام تکبّرها و فرعونیّت‌ها و بالانشستن‌ها دفن می‌شود.

۱ـ روضه کافی، ج ۲، ص ۲۲۰

۲ـ چون این خطبه مشتمل بر مطالب عالیه ارزنده است شایسته است که مورد کمال توجه و دقت اهل معرفت واقع شود قسمت‌هائی از آن در نهج‌البلاغه و متن کامل آن، در روضه کافی روایت شده است

اینجاست که تمام تشریفات حذف می‌گردد.

و اینجاست که وجود حاکم، مجسّمهٔ تواضع و فروتنی و ادب نسبت به رعایا می‌شود. اگر رعیت هم این معنی عالی را درک کند، وجودش سرشار از عزّت نفس و شرافت می‌شود و از تملّق و نیایش در برابر بندهٔ ضعیفی مثل خودش که مالک چیزی نیست، از گفتن عناوین و القاب و مدایح بی‌معنی پرهیز می‌کند و عالی‌ترین روابط بین جامعه و حکومت برقرار می‌گردد.

سند افتخار بشریّت و زنده‌ترین برنامهٔ زمامداری

یکی از اسناد مهم افتخار جامعه اسلام و تشیع، عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السلام به «مالک اشتر رحمه الله» است که پس از هزار و چهار صد سال، همچنان زنده و کامل‌ترین اعلامیه حقوق بشر است.

جمله‌های این عهدنامه، در قسمت‌های مختلف مملکت‌داری و توجه به حقوق جامعه و حفظ جنبه‌های مختلف، هر یک ارزنده و جالب و اعجازگونه است.

این عهدنامه درگذشته و حال، مورد بررسی دانشمندان و حکیمان بزرگی واقع شده و شرح‌ها بر آن نگاشته‌اند؛ از آن جمله، «جرج جرداق» نویسنده کتاب «**الامام علیّ صوت العدالة الانسانیة**» است که مواد اعلامیّه حقوق بشر را نوشته و در مقابل هر ماده‌ای، جمله‌ای از این عهدنامه مالک اشتر را قرار داده و آن‌گاه نوشته است: ***این اعلامیه حقوق بشر است، و این هم عهدنامه امام به مالک اشتر.***

هر دو را که ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم در تمام مواد، جمله‌های عهدنامه کامل‌تر و رساتر است؛ با این تفاوت که:

۱ـ اعلامیه حقوق بشر را در عصری که به اصطلاح دنیا این همه پیشرفت کرده نوشته‌اند و پس از چند مرتبه تکمیل به صورت فعلی درآمده است؛ اما عهدنامه را علی علیه السلام در بیش از سیزده قرن قبل در موقعی که این حقوق، مطرح و مورد توجه نبوده مرقوم فرمود.

۲ـ پیرامون مواد اعلامیه حقوق بشر و مضمون و الفاظ و متن آن، علمای حقوق و دانشمندان کشورهای مختلف اظهار نظر کرده و بررسی‌ها نموده و در روزنامه‌ها در معرض افکار عموم گذارده‌اند؛ اما امام علیه السلام شخصاً و بدون اینکه با احدی مشورت کرده باشد، هنگامی که مالک اشتر

را به حکومت مصر معین فرمود، این عهدنامه را نوشت.

۳ـ این‌ها وقتی اعلامیه حقوق بشر را نوشتند، بر ملل دنیا، خصوص کشورهای عقب مانده و استعمار زده و محروم، هر چه توانستند منّت گذارده و به آن تفاخر کردند؛ در حالی که امام در اِعلان این حقوق برای بشر، به احدی منّت نگذارده و آن را انجام وظیفه می‌داند.

۴ـ کسانی که اعلامیه حقوق بشر را به دنیا عرضه داشتند و خود را بنیان‌گذارِ ـ البته به دروغ ـ آن معرفی نمودند، خودشان برای این اعلامیّه احترامی قایل نیستند و هرگاه منافعشان در خطر باشد، مفاد آن را زیر پا می‌گذارند و به آن عمل نمی‌کنند؛ اما امام علیه السلام خودش از هر کس ـ به شهادت تاریخ ـ در عمل به این عهدنامه پیشقدم‌تر بود و از مواد آن هرگز تخلف نفرمود.

پیرامون شخصیت عظیم علی علیه السلام هر چه کلام تعقیب شود، به نهایت نمی‌رسد و با این که هزاران کتاب در اطراف آن نوشته شده، مرور زمان، روز به روز وسعت و عظمت آن را آشکارتر می‌سازد و هر کس وارد در مطالعه تاریخ زندگی فضیلت آن حضرت می‌شود، خود را در برابر عظمت‌هایی تازه که گمان می‌کند بر دیگران مجهول مانده است می‌بیند.

[ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم — و ز هرچه دیده‌ایم و شنیدیم و خوانده‌ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر — ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم]

(سعدی)

وَالْحَمْدُلِلّٰهِ اَوَّلاً وَ آخِراً وَصَلَّی‌اللّٰهُ عَلیٰ رَسُولِهِ اَبِی الْقٰاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ آلِهِ الطَّیِّبِینَ الطّٰاهِرِینَ.

ضرورت قانون‌گرایی دولت مردان از منظر امام علی علیه‌السلام

▣ حجة الاسلام علیرضا انصاری

«التَّائِبُونَ العٰابِدُونَ الحٰامِدُونَ السّٰائِحُونَ الرّٰاكِعُونَ السّٰاجِدُونَ الاٰمِرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَ النّٰاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و الْحٰافِظُون لِحُدُودِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤمنين.»؛[1] ***(مؤمنان کسانی هستند که) توبه کنندگان، و عبادتکاران، و سپاس‌گویان و سیاحت‌کنندگان، و رکوع کنندگان، و سجده آوران، و آمران به معروف، و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به این‌چنین) مؤمنین.***

قانونگذاری و قانونمندی از ضروریات جوامع بشری و ضامن سلامت آن است. تدوین قانون ـ خواه دینی و غیردینی ـ اگر عادلانه و فراگیر باشد، احساس خوش بینی و شور زندگی را در افراد جامعه می‌آفریند و این در صورتی است که وضع کنندهٔ قانون، پایبندی به قانون را وظیفهٔ خود بداند و آن را به عنوان وسیله‌ای برای دفاع از حقوق ستمدیدگان جامعه و سپری در برابر تجاوزهای قانون شکنان به کارگیرد.

قانون در هر جامعه‌ای بر اساس باورهای دینی و اجتماعی آن تدوین می‌شود؛ مثلاً در جامعهٔ اسلامی، قانون بر اساس قرآن و سنّت وضع شده و در جوامعی، با گرایش‌های غیردینی، بر اساس معیارهای اجتماعی آن جامعه، تدوین می‌شود که در هر صورت مصالح نظام و افراد آن جامعه مدّ نظر قانونگذار می‌باشد.

---

۱ ـ توبه، ۱۱۲. (ترجمهٔ تفسیر نمونه)

آنچه که در چارچوب احکام اسلام تدوین شده و قانونگذار مسلمان آن را پذیرفته و تدوین کرده است، اگر به دور از اعمال نظرهای فردی اجرا شود، قطعاً زندگی فردی و اجتماعی سعادت‌آمیزی را برای مردم به ارمغان می‌آورد؛ چراکه اسلام، کار آمدترین و اجتماعی‌ترین ادیان الهی است و بدون هیچ تحریف اصولی، تا به امروز پایا و پویا مانده است. دلیل این پایایی و پویایی، قانونمندی و تعهد بنیان‌گذار اسلام، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و معصومان علیهم السلام و عالمان دیندار در دورهٔ غیبت امام زمان(عج)، بوده است. قرآن در موارد گوناگونی مردم را به پایبندی به حقوق فردی، اجتماعی و الهی فرا خوانده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان او، هیچ‌گاه گامی خلاف قانون شرع برنداشته‌اند، چه در حقوق فردی و چه در حقوق اجتماعی. هر قانونی که در چارچوب اسلام - تا به امروز - وضع شده، براساس رعایت حقوق متقابل افراد جامعه بوده است. نخستین قانونگذار، یعنی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله هرگز نسبت به قانون بی توجّه نبود و همین اصل، سبب دوام حکومت الهی او بوده است. دو داستان زیر، قانون‌گرایی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را گوشزد می‌کند:

۱ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در واپسین روزهای زندگی خود بر فراز منبر شد و فرمود: ***هر کس حقّی بر من دارد استیفا کند.*** مردی به نام «سوادة بن قیس» برخاست و عرض کرد: ***یا رسول الله، در بازگشت از طائف خواستی مرکبت را تازیانه بزنی، ولی ضربه بر شکم من فرود آمد، حال می‌خواهم قصاص کنم*** ... پیامبر اسلام پیراهن خود را بالا زد و آمادهٔ اجرای قانون الهی شد. سوادة صورتش را نزدیک آورد و بوسه بر شکم پیامبر صلی الله علیه و آله زد و حضرت را عفو کرد....[۱]

۲ - علی علیه السلام در زمان حکومتش از فردی ذمی (غیر مسلمان) شکایت کرد که زره‌اش را دزدیده است. هر دو به دادگاه احضار شدند و چون علی علیه السلام شاهد و بیّنه‌ای نداشت، دادگاه حقّ را به فرد ذمی داد و امام در مقابل حکم دادگاه تسلیم شد.[۲]

امام راحل قدس سرّه دربارهٔ قانون‌گرایی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرمود: «اسلام برای برقراری قانون آمده است و پیغمبر اسلام و ائمه اسلام و خلفای اسلام تمام برای قانون خاضع

۱ـ ر. ک: بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۷ـ سفینه البحار، ج ۴، ص ۳۲۷

۲ـ تقریب (مرکز انتشارات مجمع بین مذاهب اسلامی)، ج ۱۰، ص ۱۵۶

بوده‌اند و تسلیم قانون بوده‌اند...».[۱]

امام علی علیه‌السلام به عنوان یک زمامدار قانونمند، بارها در نهج البلاغه به کارگزاران خود توصیه می‌کند که در امر حکومت، قانون را رعایت کنند. توصیهٔ امام به والیان، نشانهٔ توجه آن حضرت به رعایت حدود قانون و پایبندی آنان به قانون است. در فرهنگ علی علیه‌السلام کارگزاران عوامل مهم اجرای قوانین الهی به شمار می‌روند؛ از این‌رو کارگزاران باید قانونمندترین انسان‌ها باشند، چرا که قانونمندی کارگزاران نقش بنیادین در گرایش تودهٔ مردم به قانون‌گرایی دارد. همچنین پیشقدم شدن کارگزاران در قانون شکنی، نقش کلیدی در گرایش مردم به قانون‌شکنی و زیرپا گذاردن آن دارد.

[شاعری چه زیبا این نکات را در نامهٔ بزرگمهر به انوشیروان متبلور ساخته است:[۲]

بُزرگمهر به شیروان نوشت که خلق — زِ شاه خواهشِ اَمنیّت و رفاه کنند
شهان اگر که به تَعمیرِ مملکت کوشند — چه حاجت است که تعمیرِ بارگاه کنند؟
چِرا کنند کم از دسترنجِ مسکینان — چرا به مظلمه، افزون به مال و جاه کنند؟
چو کج روی تو، نپویند دیگران ره‌راست — چو یک خطا زتو بینند، صد گناه کنند
به لشکرِ خِرَد و رای و عدل و علم گرای — سپاه اهرمن، اندیشه زین‌سپاه کنند[۳]
جوابِ نامهٔ مظلوم را، توخویش فرست — بَسا بُوَد، که دبیرانت اشتباه کنند
زمامِ کار، به دستِ تو چون سپرد سپهر — به کارِ خلق، چرا دیگران نگاه کنند؟
اگر به دفترِ حکّام، ننگری یک روز — هزار دفترِ انصاف را سیاه کنند
اگر که قاضی و مُفتی شوند، سُفله و دُزد — دروغگو و بداندیش را گواه کنند
به سمعِ شَه نرسانند حاسدانِ قوی — تَظلّمی که ضعیفانِ دادخواه کنند
بپوش چشم زپندار و عُجب، کاین دو شریک — بر آن سرند که تا فرصتی تباه کنند
چو جایِ خود نشناسی، به حیله مُدّعیان — تُرا ز اُوجِ بلندی، به قعر چاه کنند

۱ـ صحیفه نور ، ج ۱۴ ، ص ۲۶۸
۲ـ دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۵۰
۳ـ اندیشه... کنند، در اینجا یعنی هراسناک شوند

بترس ز آهِ ستمدیدگان که در دل‌شب نشسته‌اند که نفرین به پادشاه کنند
از آن شَرار که روشن شود زِ سوزِ دلی به یک اشاره، دو صد کوه را چو کاه کنند
سَند به دست سیه روزگارِ ظُلم، بس است صحیفه‌ای که در آن، ثبتِ اشک و آه کنند
چو شاه جور کند، خَلق در اُمید نجات همی حساب شب و روز و سال و ماه کنند
هزار دُزد، کمین کرده‌اند بَر سر راه چنان مباش که بر مَوکِب[1] تو راه کنند
مَخسب، تا که نپیچانَد آسمانَت گوش چنین معامله را بهرِ انتباه کنند
تو، کیمیای بزرگی بجوی، بی‌خبران بِهِل که قصّه ز خاصیّت گیاه کنند]

درخصوص تأثیر پذیری مردم از کارگزاران، در روایات از معصومان علیهم‌السلام آمده است که «الناس علی دین ملوکهم» و «الناس بِاُمرائهم أشبه منهم بآبائهم»[2] و به قول شاعر که می‌گوید:

[«اگر ز باغ رعیت مَلِک خورد سیبی برآورند غلامان او درخت از بیخ»][3]
[«خوی شاهان در رعیت جا کُند چرخ اخضر خاک را اخضر کند»][4]

از آنجاکه محور این گفتار رهنمودهای امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در امر زمامداری است، به چند توصیهٔ آن حضرت به کارگزارانش در خصوص رعایت قانون که از اهمیّت و یژه‌ای برخوردار است، اشاره می‌شود:

الف) حفظ و اجرای قوانین الهی

یکی از مصادیق مهم قانون گرایی، اجرای عادلانهٔ قانون در جامعه است. فلسفهٔ وجودی قوه مجریه در ساختار حکومت‌ها نیز برای اجرای قانون است. در سیره و گفتار معصومان علیهم‌السلام حفظ و اجرای قوانین الهی، یکی از محوری‌ترین اصول قلمداد شده است.

پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام، حکومت را برای حاکمیت قوانین الهی می‌خواستند تا در سایهٔ تشکیل حکومت، قوانین جاوید اسلام را حفظ و اجرا کنند. به نمونه زیر توجه فرمایید:

۱ـ موکب: سوارگان یا پیادگان، عده‌ای سوار یا پیاده که در التزام رکاب پادشاه باشند، مواکب جمع (فرهنگ فارسی عمید، دوجلدی، ص ۱۸۷۰)

۲ـ بحار الانوار، ج۷۸، ص ۴۶

۳ـ گلستان سعدی ، ص ۷۵

۴ـ مثنوی معنوی ـ دفتر اول ـ مراد از چرخ اخضر، آسمان می‌باشد

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره زنی که از قبیله سرشناس «بنی مخزوم» بود، دستور اجرای حد داد. یکی از یاران حضرت «اسامة بن زید» نزد ایشان آمد و تقاضای بخشش نمود. پیامبر اسلام فرمود: «**والله لَو اَنَّ ابنَتی سَرَقَت لَقَطعتُ یَدَها و لا فرق عندی بین الناس فی اجراء حدود الله**»[1]؛ ***به خدا سوگند، اگر دخترم دزدی کند؛ دست او را قطع می‌کنم و در اجرای حدود الهی هیچ فرقی میان مردم قایل نمی‌شوم***». البته زمامدارانی همانند معاویه، اسلام را برای حکومت می‌خواستند تا با پوشش اسلام‌گرایی بر مردم حکومت کنند. معاویه در سال ۴۰ هـ. ق در عراق با اشاره به این نکته گفت: ***من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید و روزه بگیرید، یا حجّ کنید و یا زکات بدهید؛ شما این کارها را می‌کنید. من با شما جنگ کردم تا بر شما حکومت کنم و به مقصود خود نیز رسیدم.***

جنگ، صلح و قیام ائمه علیهم السلام علیه حاکمان جایر نیز در راستای حفظ و اجرای قوانین اسلامی به وجود می‌آمد، چنان‌که امام علی علیه السلام بارها در نهج البلاغه به آن اشاره کرده است.[2] امام حسین علیه السلام هم که خود تربیت یافتهٔ امام علی علیه السلام است، علت قیام خود را قانون شکنی و اسلام ستیزی یزید بیان کرد.[3]

با توجه به مطالب فوق است که علی علیه السلام به مالک اشتر دستور می‌دهد که دستورات قرآن را اطاعت کرده و خداوند را با قلب، دست و زبان کمک کند.

بی‌تردید، یکی از مصادیق بارز و مهم کمک به خداوند، اجرای قوانین خدا در جامعه است. حضرت به او فرمان می‌دهد که از خدا پروا دارد و اطاعت او را بر هر چیز مقدم شمارد و هر چه را در کتاب خداست، از بایسته‌ها و شایسته‌ها به کار بندد؛ دستورهایی که خوشبختی و سعادت فرد و جامعه، در گرو عمل به آن‌ها، و تیره روزی نتیجهٔ بی توجهی به آن هاست...و خدا را با دل، دست و زبان یاری دهی ....[4]

۱ـ صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۹، ص ۵۱۰

۲ـ نهج‌البلاغه فیض الاسلام ، خطبه ۱۳۱

۳ـ ر . ک به تاریخ طبری ، ج ۴ ، ص ۳۰۴

۴ـ سیاست و مدیریت از دیدگاه امام علی علیه السلام ، ص ۱۳۹

همچنین آن حضرت به مالک دستور می‌دهد که روش حکومت پیامبر ﷺ و امام خود را الگوی خویش قرار دهد. مسلماً پیامبر اسلام و ائمه، حکومت را برای اجرای قوانین الهی می‌خواستند: «والواجبُ عَلَیکَ اَنْ تَتَذَّکَر ما مَضیٰ لِمَن تَقَدَّمَکَ مِن حکُومةٍ عادلةٍ، اَوْ سُنَّةٍ فاضِلَةٍ، اَو أثَرٍ عَن نَبیّنا ﷺ اَوْ فَریضَةٍ فی کِتابِ اللّهِ، فَتَقتَدیَ بِما شاهَدْتَ ممّا عَمِلنا بِه فیها...»[1]؛ ای مالک، بر تو واجب است در حکومت‌های عدالت‌گستر پیشین، سنت‌های ارزشمند و آثار پیامبر ﷺ و تکالیفی که در قرآن آمده است، به دقت نظر کنی و به آنچه دیدی ما بدان عمل کردیم، تأسی جویی ... .

امام علی علیه‌السلام یکی از کارگزارانش را ستایش کرده می‌فرماید: تو مرا در اقامهٔ دین کمک می‌کنی؛ «...فإنّکَ ممَّن أستَظهِرُ به علی إقامةِ الدین».[2]

بی‌تردید، یکی از وظایف مهم کارگزاران در ساختار حکومت علوی اجرای دقیق احکام الهی است ؛ از این رو کارگزاران باید متعبدترین انسان‌ها نسبت به قوانین مقدس اسلام بوده و در اجرای آن سستی نورزند.

ب) قانون بهره‌گیری از بیت المال

در فرهنگ امام علی علیه‌السلام بهره‌گیری از بیت المال بر اساس مقررات قانونی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. یکی از توصیه‌های مهم و کار بردی علی علیه‌السلام به کارگزارانش بهره‌گیری معقول و قانونی از بیت المال است. علی علیه‌السلام بارها کارگزارانش را از خطرات و آفات قانون شکنی در مورد بیت المال، بر حذر داشته است. سیاست اقتصادی علی علیه‌السلام در مورد بهره‌گیری از بیت المال، یکی از اصولی‌ترین سیاست‌های اقتصادی است که برای کارگزاران همهٔ دوره‌ها کاربرد دارد.

یکی از موارد قانون شکنی که متأسفانه، جوامع امروزه را رنج می‌دهد، استفاده و بهره‌گیری غیر قانونی برخی از کارگزاران و نزدیکان آن‌ها از بیت المال است. سرگذشت برخی از کارگزاران، نشان می‌دهد که یکی از عوامل مهم ناهنجاری آنان مربوط به قانون شکنی، در بهره‌گیری از

۱ـ همان

۲ـ نهج‌البلاغه فیض الاسلام ، نامه ۲۷ ، ص ۹۷۶ ـ انساب الاشراف ، ج ۲ ، ص ۳۸۷

اموال عمومی‌است. برخی از نزدیکان کارگزاران و اطرافیان آن‌ها از قدرت سوء استفاده کرده، آن گونه از بیت المال بهره می‌گیرند که گویا تمام بیت المال، اموال شخصی آنان است. علی‌علیه‌السلام در مورد استفاده غیر قانونی «عثمان بن عفّان» و نزدیکان او از بیت المال می‌فرماید: «و قامَ معه بَنو أبیه یَخضَمونَ مالَ اللهِ خِضمَةَ الإبِلِ نِبتَةَ الرَّبیع»[1]؛ ***هنگامی‌که عثمان به خلافت قیام کرد، خویشاوندانش با او ایستادند و بیت المال را مانند شتر مهار بریده‌ای که گیاهان بهاری را بچرد، خوردند و بر باد دادند.***

براساس ضرورت رعایت قانون در بهره‌گیری از بیت المال است که علی‌علیه‌السلام به مالک اشتر توصیه می‌کند که خود و نزدیکان او در استفاده از اموال عمومی، حریم قانون را حفظ کنند: «وإیّاکَ و الإستِئثارَ بما الناسُ فیه أُسوةٌ»[2]؛ ***بپرهیز از اینکه چیزی را به خود مخصوص داری که بهرهٔ همهٔ مردم در آن (بیت المال) یکسان است.***

نیز حضرت می‌فرماید: ***والی را نزدیکان و خویشاوندانی است که خوی برتری جویی دارند و گردن فرازی ... ریشه ستم اینان را با بریدن اسباب آن برآر و به هیچ یک از اطرافیان و خویشاوندانت زمینی را به بخشش وامگذار ... .***[3]

همچنین آن حضرت، طیّ نامه‌ای به «ابن عباس»[4]، بهره‌گیری غیر قانونی او از بیت المال را خیانت به مسلمین دانسته و یادآوری می‌کند: ***چون مجال بیشتری در خیانت به امت به دستت افتاد، شتابان حمله نمودی و آنچه توانستی از مالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند ربودی؛ چنان‌که گرگ تیز تک بر آید و بز زخم خورده و از کار افتاده‌ای را برباید، پناه بر خدا! آیا به رستاخیز ایمان نداری؟ و از حساب و پرسش نمی‌ترسی؟... پس از خدا بترس و مال این مردم را باز سپار که اگر نکنی و خدا مرا یاری دهد تا بر تو دست یابم کیفر دهمت، که نزد خدا***

۱ـ نهج‌البلاغه، خطبه شقشقیه ـ در مورد سوء استفاده عثمان از بیت المال ر.ک: مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۵۰ و الغدیر، ج ۸، ص ۲۷۵ـ ۲۸۷ و شرح نهج‌البلاغه ابن میثم، ج ۱، ص ۱۶۷

۲ـ جعفر شهیدی، ترجمه نهج‌البلاغه، ص ۳۴ ۳ـ همان، ص ۳۳۸ ـ فرهنگ آفتاب، ج ۸، ص ۴۴۴۴

۴ـ در برخی از کتاب‌ها «ابن عباس» هم عبدالله بن عباس آمده و هم عبیدالله بن عباس، در این زمینه ر.ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۹۴ـ ۴۰۲ و ترجمه نهج‌البلاغه جعفر شهیدی، ص ۵۲۶

عذر خواه من گردد، و به شمشیری زنمت که کسی را بدان نزده‌ام مگر آنکه به آتش در آمد ....[۱]

علی علیه السلام خود قانونمندترین انسان در بهره‌گیری از بیت المال بود، چرا که آن حضرت و نزدیکان او هیچ گاه از بیت المال سوء استفاده نکردند و حریم قانون را حفظ نمودند.

برخورد امام علی علیه السلام با برادرش عقیل که سهم بیشتری از بیت المال را در خواست کرده بود حاکی از قانونمندی آن امام همام است.

امام علی علیه السلام در بستر مرگ خویشاوندان خود را توصیه نمود که در برخورد با دشمن او، حریم و قداست قانون خدا را حفظ کنند: *پسران عبدالمطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته‌اید و گویید امیر مؤمنان را کشته‌اند! بدانید جز کشنده من نباید کسی به خون من کشته شود. بنگرید! اگر من از این ضربت او مُردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پای و دیگر اندام او را مَبُرید ... .*[۲]

زندگی شخصی و سیاست عادلانهٔ او در تقسیم و مصرف بیت المال[۳] خود بهترین دلیل بر این مدعاست. کارگزاران جهان اسلام توجه دارند که استفادهٔ غیر قانونی از بیت المال ظلم بزرگی است؛ به دلیل این که اموال عمومی، مال همهٔ پیر مردان، پیر زنان، یتیمان، پا برهنگان و...است که در صورت سوء استفاده از بیت المال، حقّ همه آن‌ها ضایع می‌شود و این، ستمی نابخشودنی است، امّا برخی از کارگزاران با بهانه‌های مختلف در بهره‌گیری از بیت‌المال حدی برای خود قایل نیستند و توجه ندارند ـ یا چنین وانمود می‌کنند ـ و از اینکه اسراف، یکی از مصادیق قانون شکنی است، غافلند.

علی علیه السلام نهایت توجه خود را در این زمینه به کار گرفته و به کارگزارانش دستور می‌دهد که

۱ـ همان ، ص ۳۱۴

۲ـ ر . ک: مناقب ابن شهر آشوب ، ج ۱ ، ص ۱۰۹ ـ امام علی صدای عدالت انسانیت ، ج ۱ ، ص ۱۱۹

۳ـ ر . ک: انساب الاشراف ، ج ۲ ، ص ۳۶۷ ـ ۳۷۷ ـ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۴۳۹ ـ نهج البلاغه ، نامه‌های ۴، ۴۱، ۴۲، و ۴۳ ـ الغارات ، ج ۱ ، ص ۶۷ـ ۷۰

حتّی در نوشتن نامه‌ها از اسراف بپرهیزند. او می‌فرماید: «**أدِقّوا أقلامَکم و قاربوا بینَ سُطورِکم و احذِفوا عن فُضولِکم و اقصِدوا قَصْدَ المَعانی و إیّاکم و الإکثارَ فإنّ أموالَ المسلمین لا تَحتَمِل الإضرار**».[1]

سیاست علی علیه‌السلام در مورد نحوهٔ بهره‌گیری از بیت المال، تئوری نیست که آن را ببوسیم و کناری بگذاریم، بلکه دستور العملی است برای کشورداری که باید همه کارگزاران آن را ملاک عمل خود قرار دهند؛ چراکه با رعایت این دستور العمل صدها بی‌سر پناه، سامان گیرند و هزاران گرسنه سیر شوند.

از نحوه رفتار علی علیه‌السلام با کارگزارانش در مورد بیت المال دو نکته مهم قابل توجه است: نظارت دقیق زمامدار جامعهٔ اسلامی بر اجرای صحیح قانون توسط کارگزارانش و برخورد قاطع زمامدار با کارگزارانی که قانون را شکسته‌اند.

ج) انتخاب کارگزاران

از دیدگاه اسلام کارگزاران با رعایت قانون، گزینش می‌شوند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کارگزاران خود رابر اساس اصول و ارزش‌های اسلامی انتخاب می‌کرد. گزینش «اسامة بن زید»[2] به فرماندهی جنگ در راستای لزوم رعایت قانون صورت پذیرفت. از منظر علی علیه‌السلام کارگزاران بر اساس لیاقت، اصول و ارزش‌های اسلامی انتخاب یا عزل می‌شوند، نه بر اساس روابط و جناح‌بندی‌های سیاسی و مصلحت اندیشی؛ چنان که عزل معاویه از حکومت شام بر همین اساس صورت گرفت؛ برخی از سیاستمداران، همانند «مغیرة بن شعبه»، به علی علیه‌السلام پیشنهاد کردند که معاویه را عزل نکند، ولی حضرت فرمود: «**لا وَاللهِ لا أستَعمِلُ معاویةَ یَومَینِ**»[3]؛ ***به خدا سوگند، من برای دو روز هم معاویه را در منصبش وا نمی‌گذارم.***

مغیره می‌اندیشید که در حکومت علی علیه‌السلام همانند حکومت‌های قبل از او، قانون شکنی

۱ـ بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۷۵ ـ خصال، ج ۱، ص ۱۴۹ ـ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۵

۲ـ ر.ک: طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۹ ـ ۱۹۲ ـ مغازی واقدی، ج ۳، ص ۱۱۱۷ ـ ۱۱۲۷ ـ اسدالغابة، ج ۱، ص ۷۹ ـ ۷۱ ـ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۰ و ج ۲۲، ص ۴۲۵

۳ـ درسی که حسین علیه‌السلام به انسان‌ها آموخت، ص ۳۸ ـ ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰

سنت است، غافل از اینکه در فرهنگ علی علیه‌السلام هیچ‌گاه قداست قانون، شکسته نشده و حقیقت و عدالت فدای مصلحت نمی‌شود.

متأسفانه در جوامع امروزی، برخی از کارگزاران بر اساس روابط و جناح بندی‌های سیاسی برگزیده می‌شوند که این خود نوعی قانون شکنی است. به منظور حفظ قانون است که علی علیه‌السلام گزینش معاونان و مدیران حکومتی را بر اساس معیار و ارزش‌های اسلامی ضروری دانسته و به مالک اشتر می‌فرماید: «...وَ تَوَخَّ منهم أهلَ التَجرِبَةِ و الحَیاءِ، من أهلِ البُیوتاتِ الصالحةِ و القَدِمَ فی الإسلامِ المُتَقدِّمَةِ فإنَّهم أکرَمُ أخلاقاً و أصحُّ أعراضاً و أقلُّ فی المَطامِعِ إشراقاً و أبلغُ فی عَواقبِ الأُمورِ نَظَراً»[1]؛ *و برای کارگزاری، افراد با تجربه و با حیا را از خانواده‌های صالح و کسانی که سابقه خدمت به اسلام دارند برگزین؛ زیرا اخلاق آنان گرامی‌تر، آبرویشان محفوظ‌تر، طمعشان کم‌تر و عاقبت نگریشان فزون‌تر است.*

همچنین حضرت خطاب به مالک می‌فرماید: ... *بدترین وزیران تو (که بر می‌گزینی) کسی است که پیش از تو وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنان شرکت نموده؛ مبادا چنین کسانی محرم تو باشند...و تو جانشینی بهتر از ایشان خواهی یافت که در رأی و خدمت، همانند آنان بوده، ولی گناه و بدکاری آنان را بر دوش نکشیده‌اند.*

آنکه یار ستمکار نبود و گناهکاری را در گناهش مددکار، بار اینان بر تو سبک‌تر است و یاریشان بهتر و مهربانی‌شان بیشتر و دوستی شان با جز تو کمتر. پس اینان را یاران سرّ خود گیر...و آن کس را بر دیگران بگزین که سخن تلخ حقّ را به تو بیشتر گوید... و به پارسایان و راست گویان بپیوند و آنان را آن چنان بپرور که تو را فراوان نستایند و با ستودن کاری که نکرده‌ای، خاطرت را شاد ننمایند که ستودن فراوان، خودپسندی آرد و به سرکشی وا دارد.[2]

[هر که را مردم سجودی می‌کنند زهرها در جان او می‌افکنند][3]

۱ـ علی اکبر ذاکری سیمای کارگزاران علی بن ابیطالب، ص ۸۵ ـ ر. ک آیت الله فاضل لنکرانی، نامه امام علی علیه‌السلام به مالک اشتر، ص ۱۵۱ و ۱۵۲ ـ سیمای کارگزاران در نهج‌البلاغه، جعفر شهیدی، نامه ۵۳ ـ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، ص ۱۰۱۱

۲ـ جعفر شهیدی، ترجمه نهج‌البلاغه، ص ۳۲۸

۳ـ مثنوی معنوی. دفتر چهارم، بیت ۲۷۴۴

«فلا تُكَلِّمونی بما تُكَلَّم به الجَبابِرَةُ.. و لا تُخالِطونی بالمُصانَعَةِ» [۱]

د) پاسداری از سنت‌ها

هر جامعه‌ای وارث سنت و اصول پذیرفته شده‌ای است که رهبرانش، واضعان آن اصول و سنت‌ها بوده‌اند. جامعه اسلامی نیز دارای سنت‌های صالحه‌ای است که رهبران دینی، بنیان گذاران آن‌ها بوده و ریشه در معارف اسلامی دارند که می‌توان از آن به عنوان ارزشهای اسلامی یاد کرد. هویت و استقلال فرهنگی جامعهٔ اسلامی بستگی به حفظ آن ارزش‌ها داشته و حفظ آن موجب وحدت اسلامی می‌شود، برخی از قیام‌ها نیز برای حفظ و احیای سنت‌های همان جامعه شکل می‌گیرند.

انقلاب اسلامی‌ایران برای حاکمیت دین خدا و احیای سنت و ارزش‌های اسلامی به وجود آمد. هزاران شهید خون دادند تا شجرهٔ طیبه ارزش‌های اسلامی و سنت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله و علوی به بار بنشیند و این فداکاری‌ها از شیوهٔ امامان علیهم‌السلام در احیای سنت‌ها نشأت گرفته است.

امام حسین علیه‌السلام یکی از اهداف قیام خود را احیای سنت و محو بدعت بیان کرده است [۲] تا مردم جامعهٔ آن روز را از چنگال قانون شکنان برهاند.

مصلحان اسلامی همانند «سید جمال الدین اسد آبادی»، «امام راحل» و... همگی در راه احیای سنت‌های اسلامی کوشیدند.

بی‌تردید یکی از وظایف کارگزاران در جامعه اسلامی، پاسداری از سنت‌های جامعهٔ اسلامی‌است. علی علیه‌السلام به مالک اشتر دستور می‌دهد که در شیوهٔ حکومت، سنت‌های دیگر ایجاد نکرده و پاسدار سنت‌های صالحه باشد؛ که نقض سنت‌ها، قانون شکنی بوده و ایجاد سنت‌های دیگر بدعت است: «ولا تَنقُض سُنَّةً صالِحةً عَمِلَ بها صُدورُ هذه الأمّةِ، واجتَمَعَت بها الاُلفَةُ، و صَلَحَت علیها الرَّعیَّةُ و لا تُحدِثَنَّ سُنَّةً تَضُرُّ بشَیءٍ من ماضی تلک السُنَنِ، فیکونَ الأجرُ لِمَن سَنَّها، والوِزرُ علیک بما نَقَضتَ منها» [۳]؛ *سنت شایسته‌ای را که سران این امت بدان عمل*

۱ـ نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶

۲ـ ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶

۳ـ نهج البلاغه، نامه ۵۳

کرده‌اند و عامل وحدت و مصلحت ملت است، نقض مکن و سنت ناشایستی که به سنت‌های پیشین زیان می‌رساند ابداع مکن، که پاداش برای بنیانگذار آن سنت صالحه است و گناه بر کسی است که آن را نقض نماید.

[هر که او بنهاد ناخوش سنتی — سوی او نفرین رود هر ساعتی
نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند — وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند][1]

توصیه امام علی علیه‌السلام به مالک اشتر در خصوص حفظ سنت، زنگ خطری است برای آن دسته از کارگزارانی که به ارزش‌های اسلامی بی‌اعتنا بوده و ارزش‌های کاذب غرب را به عنوان ارزش‌های مقبول مطرح می‌کنند. مبادا امروز که ضرورت تعهد و پایبندی به قانون محسوس‌تر است، نسبت به آن بی‌توجهی کنیم که خدای ناکرده آن چه نباید بشود، بشود.

واضعان قانون هم توجه داشته باشند که خطای آن‌ها آثاری سوء دارد، چه رسد به تعمد در قانون شکنی. وظیفهٔ ضابطان قانون است که از نفوذ قانون شکنان به دستگاه‌های دولتی جلوگیری کنند تا جامعه از خطرهای ناشی از فساد این افراد در امان باشد.

این مطلب را با گفتاری از امام علی علیه‌السلام به پایان می‌رسانیم؛ گفتاری که حاکی از تعبد آن امام همام نسبت به قوانین الهی است. امام می‌فرماید *به خدا سوگند اگر شب بر روی سنگ بیابان بخوابم و دست و پا بسته، روی بوته‌های خار بیابان کشیده شوم برای من محبوب‌تر است از این که در روز قیامت، خدا و رسول او را ملاقات کنم، در حالی که به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده باشم و یا چیزی از اموال دنیا را غصب کرده باشم.*[2]

۱ـ مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۷۴۴ ـ ۷۴۳

۲ـ ترجمه خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه

زندگانی امام حسن مجتبی علیه‌السلام

▣ حجةالاسلام حسن عاشوری لنگرودی

نیم نگاهی به چهار دورهٔ زندگانی آن حضرت علیه‌السلام

زندگانی پر برکت سبط اکبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امام حسن مجتبی علیه‌السلام را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد: دوره اوّل، از ولادت آن حضرت تا رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام؛ یعنی از سال سوّم هجرت تا سال یازدهم. دوره دوّم، از سال یازدهم تا سال چهلم هجری، یعنی تا بیعت کوفیان با آن حضرت. دوره سوّم، از آغاز حکومت تا صلح با معاویه و دوره چهارم، بعد از صلح تا شهادت آن حضرت.

بیان این چهار دورهٔ زندگی پر برکت امام مجتبی علیه‌السلام به صورت گسترده، در این نوشتار مقدور نیست، اما به صورت فشرده در هر یک از این چهار دوره مطالبی را بیان می‌داریم.

امام حسن علیه‌السلام در آغوش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله:

در نیمه رمضان سال سوّم هجری، «در مدینة الرسول»، اولین ثمرهٔ زندگی مشترک علی علیه‌السلام و زهرا علیهاالسلام دیده به جهان گشود.[1]

وقتی خبر ولادت امام علیه‌السلام به‌گوش پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، وجد و شادی در رخسار نیکوی آن حضرت هویدا شد، مردم شادی کنان می‌آمدند و به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام و

۱ـ مجلسی، بحارالانوار، طبع بیروت، ج ۴۴، ص ۱۴۴ ـ ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۳۲۸، ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۰

فاطمه علیها السلام تبریک می‌گفتند.رسول خدا صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت.[۱]

مراسم ولادت

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در روز هفتم ولادت، برای او گوسفندی را قربانی کرد. در هنگام کشتن گوسفند (عقیقه) پیامبر صلی الله علیه و آله این دعا را خواند: «بسم‌الله، عقیقة عن الحسن، اللهم عَظمُها بِعَظمِه و لَحمُها بِلَحمِهِ شَعرُها بِشَعرِه اللهم اجعَلها وِقاءً بمحمدٍ و آله[۲]» و موهای سرش را تراشید و هم وزن با آن به مستمندان «درهم» سکّه نقره انفاق نمود[۳]؛ از این تاریخ آیین عقیقه و صدقه به وزن موهای سر نوزاد مرسوم شد.

محبت پیامبر به امام حسن علیه السلام

امام حسن مجتبی در هفت سال آغازین عمر خویش، از مربیانی چون پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و علی بن ابی‌طالب علیه السلام بهره‌مند بود. پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله حسن را خیلی دوست می‌داشت و این دوستی را هم در گفتار و هم در کردار به اصحاب خود می‌فهماند. «محمد بن اسماعیل بخاری» از «ابی‌بکره» نقل می‌کند که گفت:

«رأیتُ النّبیَ صلی الله علیه و آله عَلَی المِنبَرِ والحسنُ بنُ علیٍّ مَعه و هو یُقبِلُ علی الناسِ مَرّةً و یَنظُر إلیه مرّةً و یقول: ابنی هذا سیّد...»؛ دیدم پیامبر اکرم علیه السلام بر فراز منبر بود و فرزندش «حسن» هم با آن حضرت بود و در حالی که گاهی به حسن نگاه می‌کرد و گاهی به جمعّیت می‌فرمود: این فرزند من سیّد و آقاست...»[۴]

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های مختلف از فضیلت و عظمت این پسر سخن به میان آورده است. از جمله فرمود: «***مَن أحَبَّ الحسن و الحسینَ فقد أحبّنی و من أبغَضَهما فقد أبغَضَنی***»؛ ***هر که حسن و حسین را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هر که با آن دو دشمنی کند با من***

۱ـ مجلسی، همان، ج ۴۳، ص ۲۸۲

۲ـ هاشم معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۱، ص ۴۶۲، قم، منشورات الشریف الرضی

۳ـ همان، ص ۲۵۷

۴ـ محمد بن اسماعیل بخاری، الجامع الصحیح، ج ۳، ص ۳۱، خ ۳۷۴۷، بیروت، دار احیاء التراث

دشمنی کرده است» [۱]

امام حسن علیه‌السلام در دوره امامت علی علیه‌السلام

امام مجتبی علیه‌السلام در هشتمین بهار زندگیش با دو مصیبت بزرگ روبرو شد، اوّل جد بزرگوارش رسول مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را از دست داد و بعد از چند ماه، مادر مهربانش حضرت زهرا علیهاالسلام دیده از جهان فرو بست. از این تاریخ به بعد، به مدت سی سال در کنار پدر بود. در عهد خلفای ثلاث، امام علی علیه‌السلام برای رعایت مصالح عامّه مسلمانان، گاهی با آنان رابطه صمیمی برقرار می‌کرد و گاهی این رابطه به سردی می‌گرایید؛ در همه این حالات، امام مجتبی علیه‌السلام در کنار پدر بود و از سیاست‌های آن حضرت حمایت می‌کرد و پیروی از آن امام را بر خود فرض و لازم می‌دانست.

در زمان خلافت عثمان به نقل برخی از مورخان، مانند: «ابن اثیر»، «ابن خلدون»، «سید هاشم معروف الحسنی» و «باقر شریف قرشی»، امام حسن علیه‌السلام به همراه برادرش امام حسین علیه‌السلام در فتح شمال آفریقا با ده هزار رزمنده شرکت کردند. [۲]

«ابو نعیم اصفهانی» می‌نویسد: امام حسن علیه‌السلام در فتوحات ایران شرکت داشت و در اصفهان و گرگان، در کنار رزمندگان اسلام بود. [۳]

«محمد بن جریر طبری» و «ابن اثیر» نوشته‌اند: در فتح طبرستان در سال سی هجری، امام حسن علیه‌السلام به همراه برادرش امام حسین علیه‌السلام در کنار دیگر رزمندگان اسلام حضور داشتند. [۴]

در هر حال، چند صباحی نگذشته بود که تمامی این حسن ظن‌ها و روابط حسنه دگرگون شد و همکاری یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با حکومت عثمان قطع شد، چرا که عثمان با سیاست اعطای امتیازات به بنی‌امیه و خویشاوندان خویش، صحابه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را آزرد؛ ابوذر غفاری به شیوه زمامداری عثمان اعتراض نمود و با خشم عثمان روبرو شد، عثمان او را به «ربذه» تبعید نمود؛ در حالی که عثمان مشایعت ابوذر را ممنوع نموده بود، عده‌ای از جمله امام حسن مجتبی علیه‌السلام ابوذر

۱ـ مجلسی، همان، ص ۲۶۴، خ ۱۷

۲ـ هاشم معروف الحسنی، سیرة الائمة الاثنی عشر، ج ۲، ص ۱۶؛ حقایق پنهان، ص ۱۱۷

۳ـ حقایق پنهان، ص ۱۱۷ به نقل از ذکر اخبار اصفهان، ج ۱، ص ۴۳، ۴۴ و ۴۷

۴ـ هاشم معروف الحسنی، پیشین

را مشایعت نمودند. امام حسن علیه السلام در این مشایعت خطاب به ابوذر چنین فرمود:

«یا عَمّاه، لولا أنّه لا یَنبَغی لِلمُودِّعِ اَنْ یَسکُتَ و لِلمُشیِّعِ اَنْ یَنْصرِفَ، لَقَصُرَ الکَلامُ و اِن طالَ الأسَفُ و قَد أتَی القومُ إلیك ما تَری فَضَعْ عنكَ الدنیا بتَذَکُّر فِراغِها وَ شِدّةِ ما اشتَدَّ مِنها بِرَجاء ما بعدَها وَ اصبِر حَتّی تَلقی نبیَّكَ و هو عَنكَ راضٍ»[1]؛ عمو جان! اگرچه حزن و اندوهم زیاد است، ولی کوتاه سخن می‌گویم، زیرا آن کس که مشایعت می‌کند، باید برگردد و آن را که تودیع و بدرقه می‌کنند، باید آرام باشد. اکنون که می‌بینی این‌ها با تو چنین می‌کنند، پس دل از دنیا برگیر و صابر و شکیبا باش، زیرا پاداش‌های بزرگ فردا (قیامت) در انتظار تو است. صبر کن تا پیامبرت را در آن جهان زیارت کنی، در حالی که آن بزرگوار از تو خشنود خواهد بود.

شرکت در جنگ

امام مجتبی علیه السلام در دورهٔ زمامداری امیرمؤمنان علی علیه السلام در راه برقراری حکومت عدل علوی کوشش‌های بسیار نمود. در «جنگ جمل» برای فراخوان و بسیج نیروهای مردمی به همراه «عمار یاسر» به کوفه رفتند و با خطابه‌ای پر شور، حدود ده هزار نفر را بسیج نمودند و در جنگ جمل، در بصره به یاری سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام شتافتند.[2]

در «جنگ صفین» نیز در کنار پدر بود، در اجتماع پر شکوه کوفیان به پا خاست و خطبه‌ای خواند و مردم را به شرکت در این پیکار سرنوشت ساز دعوت نمود.

حضور امام مجتبی علیه السلام در میان سپاهیان امام علی علیه السلام مایهٔ دلگرمی سپاهیان امام شد، چون که او سبط اکبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، او در رکاب پدر برای احیای حق و نابودی باطل شجاعانه می‌جنگید.

امام مجتبی علیه السلام در دورهٔ زمامداری

پس از شهادت مولای متقیان علی علیه السلام در روز بیست و یکم رمضان سال چهل هجری، مسلمانان در «مسجد جامع کوفه» تجمع کردند؛ مردم جهت شنیدن آخرین اخبار و مطالب

۱ـ حقایق پنهان، ص ۱۲۱ و ۱۲۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۸، ص ۲۵۳، ذیل خطبهٔ ۱۳۰

۲ـ دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۴۴ و ۱۴۵، قم، منشورات الشریف الرضی

نسبت به امام شهیدشان منتظر بودند که امام حسن مجتبی علیه‌السلام برفراز منبر رفت و چون خواست سخن بگوید، اشک از دیدگانش سرازیر شد و بغض گلویش را فشرد و نتوانست سخن بگوید. قدری درنگ کرد و سپس با حمد و سپاس خدا به تجلیل از فضایل پدر و معرفی خود و تحلیلِ اوضاع سیاسی ـ نظامی امت اسلامی پرداخت.

سخنان حضرت مجتبی علیه‌السلام چنان تأثیری بر دل‌ها نهاد که اشک‌ها برگونه‌ها جاری شد. بنابه نوشته «ابوالفرج اصفهانی» پس از این اجتماع بزرگ مردم در مسجد کوفه و سخنان حضرت مجتبی علیه‌السلام، «عبدالله بن عباس» به پا خاست و مردم را به بیعت با امام حسن علیه‌السلام دعوت نمود؛ مردم بی‌درنگ با حضرت بیعت کردند.[1]

امام حسن علیه‌السلام عبدالله بن عباس را برای فرمانداری بصره به آن دیار روانه کرد و «قیس بن سعد»، «سعید بن قیس» و «عبیدالله بن عباس» را به فرماندهی بخشی از نیروهای مسلح خویش برگزید و بسیاری از والیان و متصدّیان حکومتی را که در زمان پدر مسؤولیت داشتند، به جای خود ابقا نمود.

سیاست معاویه در برابر حکومت امام حسن علیه‌السلام

اخبار کوفه به شام رسید؛ «معاویه» با «عمرو عاص»، «قیس بن اشعث» و جمعی از بزرگان بنی‌امیه جلسه‌ای اضطراری تشکیل دادند و پس از شور و مشورت بدین شرح تصمیم گرفتند:

۱ـ تعدادی جاسوس به کوفه و اطراف آن فرستاده شود؛ این‌ها مأموریت داشتند که در قلمرو حکومت امام حسن علیه‌السلام آشوب و اغتشاش به راه اندازند و اخبار آن را به دمشق پایتخت امویان برسانند.

۲ـ با تطمیع و تهدید، نیروهای ارشد نظامی سپاه کوفه را از آن جدا کنند و به سوی اردوگاه معاویه بیاورند؛ با پول و وعده آنان را بخرند.

۳ـ در بین سپاهیان کوفه شایعه کنند که حسن خواهان واگذاری حکومت به معاویه است.

۴ـ این کارها وحدت و انسجام سپاه کوفیان را نابود می‌کند. مردم با این کارها خسته می‌شوند

۱ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۳۰، مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۶۲

و کم‌کم حمایت خویش از امام حسن مجتبی علیه‌السلام را دریغ می‌دارند.

امام حسن علیه‌السلام در برابر سیاست‌های معاویه ایستاد. به دستور آن حضرت دو جاسوس و آشوبگر را یکی در کوفه و دیگری در بصره شناسایی، دستگیر و محاکمه و اعدام کردند. پس از آنکه جاسوسان معاویه اعدام شدند، حضرت نامه‌ای بدین مضمون برای معاویه نوشت: ***امّا بعد، ای معاویه، تو توسّط برخی از نیروهایت در میان ما به جاسوسی پرداخته‌ای، گویا فتنه جنگ را دوست داری. البته شکی نیست؛ پس منتظر باش که با عنایت خداوند به سراغت خواهم آمد.***[1]

به نوشته‌ی «ابن اعثم کوفی»: بعد از شهادت امام علی علیه‌السلام کوفیان با امام مجتبی علیه‌السلام بیعت کردند حضرت دو ماه در کوفه ماند. بعد از دو ماه نامه عبدالله عباس از بصره به او رسید که مردم بصره با شما بیعت کرده‌اند و انتظار دارند که با زورگویی‌های معاویه مقابله بشود و آنان آماده‌اند تا در این راه به کمک شما بشتابند. بعد از این امام حسن علیه‌السلام برای معاویه نوشت که به حق گردن نهد.

به نوشته «ابن ابی الحدید»، امام حسن مجتبی علیه‌السلام پس از نامه نگاری‌ها و عدم حصول نتیجه، به معاویه نوشت: بین او و معاویه چیزی جز شمشیر حاکم نخواهد شد.[2]

بعد از این، معاویه خود را برای جنگ آماده کرد و به کارگزارانش نوشت و آنان را برای شرکت در جنگ دعوت کرد و با شصت هزار نیرو به سوی فرات حرکت نمود.

امام مجتبی علیه‌السلام از حرکت معاویه و سپاهیانش با خبر شد و به «حجر بن عدی» فرمود: مردم را در اجتماعی فرا بخواند. او مردم را فرا خواند و مردم جمع شدند و حضرت برای آنان سخنرانی نمود و آنان را به جهاد فرا خواند. هیچ کس به دعوت حضرت لبّیک نگفت. «عدی بن حاتم» از این سستی مردم ناراحت شد و گفت: من پسر حاتم هستم. این چه وضعیت زشتی است که بر شما حاکم شده است؟! آیا دعوت امام و فرزند پیامبرتان را پاسخ نمی‌گویید؟! سپس رو به امام مجتبی علیه‌السلام کرد و اطاعت خویش را اعلان نمود و نیز اطاعت قبیله خویش را بیان داشت و خود به سوی «نُخَیله» اردوگاه سپاه امام حسن علیه‌السلام روانه شد و بعد از وی دیگران همانند: «قیس بن سعد»،

۱ـ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۵ و ۴۶

۲ـ شرح نهج‌البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶

«معقل بن قیس» و «زیاد بن صعصعه» از آن حضرت حمایت کردند و لبیک گفتند و به سوی نخیله شتافتند. سپاهی در حدود دوازده هزار تن در نخیله فراهم شد و امام مجتبی علیه السلام تا «دیر عبدالرحمان» به همراه سپاه پیش رفت.[1]

در «دیر عبدالرحمان» امام مجتبی علیه السلام دستورات لازم را صادر کرد و فرماندهی این لشکر دوازده هزار نفره را به ترتیب به عبیدالله بن عباس، قیس بن سعد و سعید بن قیس سپرد و فرمود: شما راهی «مَسکِن» شوید و در برابر معاویه بایستید و در همان موضع بمانید تا خود با سپاه مدائن به آن ملحق شوم.

امام مجتبی علیه السلام به «ساباط» مدائن رفت و در آن جا به امام سوء قصد شد.

نگاهی به توان دو سپاه

امام حسن علیه السلام در تدارک جنگ با معاویه است، سپاه معاویه، بیش از شصت هزار نفر نیروی مجهز و آمادهٔ اجرای فرمان دارد، در حالی که سپاه کوفیان اندک، پراکنده، ناهمگون و چند دسته و به طور کلی ضعیف بودند. این ضعف سه عامل داشت:

۱ـ جریان حکمیت.

۲ـ نیرنگ‌های معاویه و عمروعاص

۳ـ خیانت فرمانده اول سپاه امام حسن، یعنی عبیدالله بن عباس.

در چند سال گذشته، بهترین شرایط پیروزی برای کوفیان در برابر شامیان در جنگ صفین پیش آمده بود.

حال که چند سال از این حادثه گذشته است و مردم کوفه سه جنگ جمل، صفین و نهروان را پشت سر گذاشته‌اند و بسیاری از دلاوران مانند عمار یاسر و مالک اشتر به شهادت رسیده‌اند و روحیه کوفیان با جریان حکمیت و جهالت ابو موسی اشعری و فریبکاری عمرو بن عاص و نیز با شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام به دست خوارج و... به پایین‌ترین حدّ ممکن رسیده است. در واقع جامعه کوفه از بهترین شرایط پیروزی به بدترین شرایط از نظر روحیه در این زمان تغییر

۱ـ مقاتل الطالبیین، ص ۷۰ و ۷۱

وضعیت داده است. در این شرایط اگر جنگی رخ دهد، احتمال پیروزی سپاهیان امام حسن علیه السلام اندک، بلکه قریب به صفر است. افکار عمومی کوفیان پذیرای جنگی دیگر، بعد از جنگ‌های «جمل»، «صفین» و «نهروان» نیست؛ سستی روز به روز بر آنان چیره و چیره‌تر می‌شد، دلیل این مدعا این سخن «ابن اثیر» است.

امام حسن علیه السلام برای سپاهیانش سخنرانی کرد و فرمود: «*ألا وَ إنّ معاویةَ دَعانا إلی أمرٍ لیس فیه عزٌّ و لا نَصَفَة، فَإن أرَدتُم الموتَ رَدَدناه علیه و حاکَمناه إلی الله عزوجل بظُبیَ السیوف و إن أرَدتُم الحیاةَ قَبِلناهُ و أخذنا لَکم المرضی*»؛ بدانید که معاویه ما را به چیزی که عزت و انصاف در آن نیست دعوت کرده است؛ حال شما اگر خواهان عزت و شرافتید و آماده کارزار با آنان، اعلان کنید و اگر جز این است بگویید. در پاسخ به این خواست امام مجتبی جملگی فریاد زدند. «*البقیّة، البقیّة*»؛ *ما می‌خواهیم زنده بمانیم، نمی‌خواهیم جنگ کنیم.*[1]

در هر حال، وضعیت سپاه امام حسن و وضعیت کوفیان به گونه‌ای بود که حضرت به ناچار برای رعایت مصالح عامّه مسلمانان و حفظ اسلام، از حکومت کناره‌گیری نمود.

بنا به نوشته «ابن اعثم کوفی»: امام حسن علیه السلام خواهر زاده معاویه «عبدالله بن حارث بن نوفل» را نزد معاویه فرستاد تا با او دربارهٔ ترک مخاصمه مذاکره کند. معاویه گفت: هر چه شرط و شروط داری بگو و من می‌پذیرم. عبدالله گفت: بعد از تو حکومت به حسن برسد، در این مدت هر سال مبلغ پانصد هزار درهم به او بدهی. خراج «دارا بگرد» و «فارس» را نیز به او بدهی. معاویه گفت: همهٔ شروطی که گفته‌ای می‌پذیرم. سپس کاغذ سفیدی را مهر کرد و به «عبدالله بن حارث» داد و گفت: ببر نزد حسن بن علی علیهما السلام، او هر چه خواست بنویسد. عبدالله نزد امام حسن علیه السلام بازگشت و جریان مذاکره را با حضرت در میان گذاشت. حضرت فرمود: آنچه به معاویه گفته‌ای که بعد از وفات او خلافت نصیب من شود، نیکو نیست و من خواهان این کار نیستم؛ اگر طالب خلافت بودم، امروز بدو نمی‌دادم.

سپس دبیر و کاتب خود را خواست و به او فرمود بنویس: *بسم‌الله الرحمن الرحیم. این*

۱ـ ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۴۰۶

مصالحه‌ای است میان حسن بن علی و معاویة بن ابی‌سفیان، من امر خلافت را به او وا می‌گذارم که چون وفات او نزدیک شد هیچ کس را ولی عهد نصب نکند. کار خلافت را به شورا گذارد. مسلمانان علی‌العموم امنیت داشته باشند. شیعیان و متعلّقان علی علیه‌السلام در امن باشند.[1]

امام مجتبی علیه‌السلام بعد از زمامداری

بعد از پیمان صلح و ترک مخاصمه، دو گروه به امام مجتبی علیه‌السلام اعتراض کردند، یک گروه معترضان وابسته به دشمن بودند و گروه دوّم شیعیان دلسوزی که از درک عمق فلسفه صلح، عاجز و ناتوان بودند.

گروه معترض وابسته به دشمن مانند «سفیان بن ابی لیلی»، «عبدالله بن زبیر» و... بودند. سفیان بن ابی لیلی به امام مجتبی علیه‌السلام عرض کرد: «***السلامُ علیكَ یا مُذِلَّ المؤمنین***»؛ سلام بر تو ای آنکه مؤمنان را خوار کرده‌ای! امام در پاسخ فرمود: وای بر تو ای خارجی! با من به خشونت سخن مگو، زیرا آن چیزی که باعث صلح شد، رفتار و کردار ناپسند و ناهنجار شما بود. شما پدرم را کشتید و سپس بر من خنجر کشیدید و خیمه‌گاه مرا غارت کردید. شما آن‌گاه که به جنگ صفین می‌رفتید، دینتان در جلو دنیایتان بود، ولی امروز دنیایتان مقدم بر دینتان است. وای بر تو! من دیدم که به مردم کوفه نمی‌شود اعتماد کرد، هر کس بخواهد به کمک آنان پیروز شود شکست خواهد خورد.[2]

عبدالله بن زبیر نیز به حضرت اعتراض کرد و قرارداد صلح را ناشی از ترس و زبونی آن حضرت بر شمرد. حضرت در پاسخ فرمود: وای بر تو! چه می‌گویی؟ مگر ممکن است؟ من فرزند شجاع‌ترین مردان عرب هستم. فاطمه سرور زنان جهان مرا به دنیا آورده است. وای بر تو! هرگز ترس و ناتوانی در من راه ندارد. علت صلح من وجود یارانی همانند تو بود که ادعای دوستی با من داشتید، ولی در دل نابودی مرا آرزو می‌کنید، چگونه به نصرت و یاری شما می‌شود اعتماد

۱ـ الفتوح همان، ص ۷۶۴ و ۷۶۵

۲ـ تذکرة الخواص، ابن جوزی، ص ۱۸۱؛حقایق پنهان ص ۲۱۳

کرد!؟[1]

اما گروه دوّم یعنی شیعیان دلسوزی که قادر به درک عمیق فلسفهٔ صلح امام مجتبی علیه السلام نبودند، از آنجا که اطلاّعات کافی و لازمی از اوضاع نداشتند، به این اقدام شجاعانه امام حسن علیه السلام خرده می‌گرفتند.

در این گروه افرادی همانند: «سلیمان بن صُرَد خزاعی»، «مالک بن ضمره»، «بشر هَمْدانی»، «حُجر بن عدیّ»، «عدی بن حاتم»، «ابو سعید عقیصا» وجود داشتند که بارها به امام مجتبی علیه السلام اعتراض کردند و حضرت در پاسخ فرمود: *«إنّي خَشيتُ أن يُجتَثَّ المُسلمونَ عَن وجهِ الأرض فأردتُ اَن يَكونَ لِلدّين ناعي»*[2]؛ ترسیدم ریشهٔ مسلمانان از زمین کنده شود و کسی از آنان باقی نماند؛ از این جهت خواستم با مصالحه‌ای که صورت گرفت، دین خدا حفظ گردد.

سلیمان بن صرد خزاعی از گروه شیعیان معترض، با ناراحتی تمام به امام حسن علیه السلام عرض می‌کند: *«السلام عليك يا مُذِلَّ المؤمنين»!* حضرت با حلم و بردباری خشم او را فرو می‌نشاند و می‌فرماید: شما یک طرف سکّه را می‌نگرید، سمت دیگر را نمی‌بینید، چون که عمق این عمل را درک نکرده‌اید ایراد می‌گیرید.

امام مجتبی علیه السلام فرمود: *«ولكنّي أشهِدُ اللهَ و إيّاكم إنّي لم اُرِد بما رأيتُم إلاّ حِقنَ دِمائِكُم و إصلاحَ ذاتِ بَينِكُم»*؛ هدف من از این کار حفظ خون شما شیعیان و اصلاح امور بود».[3]

موضع‌گیری امام در برابر معاویه

در قرارداد صلح آمده است که امام حسن علیه السلام مکلّف نباشد به معاویه «امیرالمؤمنین» بگوید. یعنی؛ خلافت او را به رسمیت نمی‌شناسد.

پس از آنکه امام حسن علیه السلام خود را کنار کشید و معاویه بر مسند حکومت تکیه زد، «فروة بن نوفل اشجعی» از حزب خوارج با پانصد نفر در نخیله کوفه تجمع کردند و قصد جنگ با معاویه را داشتند. امام مجتبی علیه السلام آماده می‌شد تا به مدینه برگردد. معاویه به امام حسن علیه السلام نوشت: فروة

۱ـ باقر شریف قرشی، حیاة الامام الحسن، ج ۲، ص ۲۸۰

۲ـ همان، ص ۲۷۶

۳ـ ابن قتیبه دینوری، الامامة و السیاسه، ص ۱۸۵ و ۱۸۶

بن نوفل خارجی با پانصد نفر رو به کوفه نهاده‌اند، به شما مأموریت می‌دهم که با لشکری که در اختیار دارید با او بجنگید و بعد به مدینه بروید. امام مجتبی علیه السلام در پاسخ نوشت: اگر بنا باشد من با کسی جنگ کنم، اول باید با تو جنگ کنم. من به خاطر مصلحت امت اسلامی و حفظ خون‌های مسلمانان، تو را رها کردم.[۱]

«شیخ صدوق» در کتاب «علل الشرایع» نوشته است: امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد با این شرط که او را امیرالمؤمنین نخواند.[۲] این جمله می‌رساند که حضرت در برابر معاویه تسلیم نشد، بلکه با توّجه به شرایط و موقعیت، امام مجتبی علیه السلام روش مبارزه را تغییر داد. این بار با روش جدیدی، نادرستی حکومت معاویه را برای مسلمانان آشکار نمود.

امام حسن علیه السلام بعد از کناره‌گیری از حکومت به مدینه رهسپار شدند و مدت ده سال در این شهر زندگی کردند و مدام در پی نشر فرهنگ اسلامی و بر ملا کردن شیطنت‌های دشمنان برآمدند. وجود امام مجتبی علیه السلام مایهٔ دلگرمی شیعیان و مانع پیاده شدن برخی از سیاست‌های ضد اسلامی حزب اموی بود. معاویه از پایگاه اجتماعی گستردهٔ امام حسن علیه السلام حساب می‌برد و بیمناک بود از اینکه امام حسن علیه السلام و شیعیان بر حکومتش قیام نمایند؛ به همین جهت جرأت نداشت پسرش یزید را جانشین خود معرفی کند، سرانجام دسیسه کرد و امام حسن علیه السلام را به شهادت رسانید و بعد از شهادت آن حضرت، یزید را جانشین خویش معرفی کرد.[۳]

معاشرت و اخلاق پسندیده

امام حسن مجتبی علیه السلام تجسّم عالی فضایل انسانی بود. او مقتدای پاکان و صالحان بود و خود بهره بسیار از خُلق و خوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشت.

«علاّمهٔ مجلسی» می‌نویسد: مردی از شام، به تحریک معاویه به امام مجتبی علیه السلام ناسزا گفت، امام علیه السلام صبر کرد تا سخن آن مرد شامی به پایان رسید. آن‌گاه حضرت تبّسمی کرد و به او سلام گفت و سپس فرمود: پیر مرد! فکر می‌کنم غریب هستی و در اشتباه افتاده‌ای؛ اگر به چیزی نیاز

۱ـ دکتر آیتی، بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۳
۲ـ علل الشرایع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۴۹
۳ـ همان، ص ۴۹

داری، برآورده کنیم، اگر راهنمایی می‌خواهی، راهنمایی‌ات کنیم. اگر گرسنه‌ای سیرت کنیم و... مرد شامی در برابر این خُلق عظیم امام مجتبی علیه السلام شرمنده شد و گریه کرد و گفت: «*أشهَدُ أنَّكَ خَليفةُ اللهِ في أرضِهِ، اللهُ أعلمُ حيثُ يَجعَلُ رسالَتَهُ وكُنتَ أنتَ و أَبوكَ أبغضَ خلقِ اللهِ إليَّ و الآنَ أنتَ أحبُّ خلقِ اللهِ إليَّ*»[1]؛ گواهی می‌دهم که تو جانشین خدا در زمین هستی، خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را کجا قرار بدهد تو و پدرت نزد من مبغوض‌ترین افراد بودید، ولی اکنون محبوب‌ترین افراد در نزدم هستید.

عبادت و خوف از خدا

امام مجتبی علیه السلام در زهد و عبادت نمونه بود، بیست و پنج بار پیاده برای انجام حج و عمره به مکّه معظمه عزیمت نمود.[2] سه بار تمامی دارایی‌هایش را با خدا تقسیم کرد و نصفش را به مستمندان بخشید.[3] هرگاه از مرگ یاد می‌کرد می‌گریست. با یاد قبر و محشر و عبور از پل صراط از خوف می‌گریست و گونه‌هایش از اشک تر می‌شد. در نماز بدنش از خشیت خداوند می‌لرزید و رنگش زرد می‌شد.

«جنادة بن ابی امیّه» می‌گوید: من وارد شدم بر حسن مجتبی علیه السلام در همان مرضی که با آن وفات نمود، گفتم: «*عِظْني يابنَ رسولِ‌الله*»؛ ای فرزند پیامبر موعظه‌ام کن. فرمود: «*استَعدَّ لِسَفَرِكَ وَ حَصِّل زادَكَ قَبلَ حُلولِ أجَلِكَ*» برای سفری که در پیش داری خود را آماده کن و توشهٔ این سفر را قبل از حرکت مهیّا کن «*وَ اعلَم أنّك تَطلُبُ الدّنيا و الموتُ يَطلُبك*»؛ و بدان که تو دنیا را می‌طلبی، در حالی که مرگ تو را می‌طلبد. «*ولا تَحمِل همَّ يومِكَ الّذی لَم يَأتِ علی يَومِک الّذی أنتَ فيه*» و اندیشه روزی را که هنوز نیامده است، بر خود تحمیل مکن «*وَاعلَم أنّکَ لا تَکسِبُ من المالِ شَيئاً فوقَ قُوتِک إلاّ کُنتَ فيه خازناً لِغيرِک*» و بدان که تو از اموال دنیا، هیچ چیزی را بیش از قُوت خودت کسب نمی‌کنی، مگر آنکه آن چیز را برای دیگران نگهداری نموده‌ای. «*وَاعلَم أنّ فی حَلالِها حِسابٌ و فی حَرامِها عِقابٌ و فی الشُّبُهاتِ عِتابٌ*» و بدان اموالی که از راه حلال کسب

۱ـ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴
۲ـ تاریخ خلفای سیوطی، ص ۱۹۰
۳ـ ترجمه الامام الحسن، ابن سعد، ص ۱۵۹

نموده‌ای حساب دارد و حرامش عقاب و در مشتبهات عتاب و سرزنش است، «***فأنزلِ الدنیا بِمنزلةِ المیتَةِ خُذ مِنها ما یَکفیک فَإن کان ذلک حلالاً کُنتَ قد زَهِدتَ فیها وإن کان حراماً لم یکن فیه وِزرٌ***» بنابراین دنیا را مانند مُرداری فرض کن که به اندازهٔ کفاف، آن هم در موقع ضرورت از آن برای خودت برداری. پس اگر آنچه، اخذ نموده‌ای حلال باشد، تو در این چیز، راه زهد و قناعت را در پیش گرفته‌ای و از عهده حساب کمتری بر آمده‌ای و اگر آنچه را از دنیا بر می‌داری از حرام باشد، دچار وزر و مواخذه نشده‌ای «***فَأخذتَ کما أخَذتَ مِن المیتَةِ وإن کان العتابُ فإنّ العتابَ یسیرٌ***»[1]؛ چون که از میته به قدر ضرورت برداشته‌ای و اگر از موارد شبهه باشد، دچار عتاب کمتری شده‌ای.

[مُرغی به باغ رفت و یکی میوه کند و خورد
ناگه ز دست چرخ به پایش رسید سنگ
خونین به لانه آمد و سَر زیرِ پَر کشید
غَلتید چون کبوترِ با باز کَرده جنگ
بگریست مرغِ خُرد که برخیز و سرخ کُن
مانندِ بالِ خویش، مَرا نیز بال و چنگ
نالید و گفت خون دل است این نه رنگ و زیب
صیّادِ روزگار، به من عَرصهَ کرد تَنگ
آخر تو هم ز لانه، پی دانه بَر پَری
از خون پَرِ تو نیز بدین سان کنند رنگ
در سبزه گر رَوی، کندت دستِ جور پَر
بَربام‌گر شوی، کُندت سنگِ فتنه لنگ
آهسته میوه‌ای بکن از شاخی و برو
در باغِ و مَرغزار، مَکن هیچ گه درنگ

۱ـ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸

میدانِ سعی و کار، شماراست بعد ازین

ما رَفتگان به نوبت خود تاختیم خَنگ[۱]

فلسفهٔ صلح

امام مجتبی علیه السلام بعد از شش ماه و اندی زمامداری، به ناچار با معاویه پیمان صلح امضا کرد و از حکومت کناره گیری نمود. این کار یکی از فرازهای سیاسی مهم حیات امام مجتبی علیه السلام است که برای بسیاری جای سؤال و ابهام است؛ چون که امام مجتبی علیه السلام امام و حاکم بر حق مسلمانان است، امّا معاویه جاه طلبی است که به ناحق خود را بر مسلمانان تحمیل نموده است.

برخی، همین جریان صلح را بهانه قرار داده‌اند و می‌گویند: سیاست امام حسن مجتبی علیه السلام سیاست سازش بود، ولی سیاست امام حسین علیه السلام سیاست انقلابی. آیا این سخن را می‌توان پذیرفت؟ ما کدام یک از این دو سیاست را الگوی خویش قرار دهیم؟

اینک در قالب دو پرسش وارد این بحث می‌شویم که:

۱ـ چرا امام مجتبی علیه السلام پیمان صلح را امضا نمود؟

۲ـ چرا امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو سیاست به ظاهر ناهمگون را دنبال نمودند؟

چرا امام مجتبی علیه السلام پیمان صلح را امضا کرد؟

با دقت در روایات و اسناد تاریخی، به این نتیجه می‌رسیم که امام مجتبی علیه السلام به دلخواه خویش با معاویه صلح نکرد، بلکه پیمان صلح بر آن حضرت تحمیل شد؛ یعنی شرایطی پیش آمد که حسن بن علی علیهما السلام از حکومت کناره گیری کرد. شرایط داخلی و خارجی به‌گونه‌ای بود که صلح، به عنوان یک مسأله ضروری و غیر قابل اجتناب بر آن حضرت تحمیل شد؛ به فرض، اگر به جای ایشان فرد مؤمن و آگاه و خردمند دیگری بود، چاره‌ای جز آنچه امام مجتبی علیه السلام انجام داد نداشت.

شرایط داخلی، به‌گونه‌ای بود که جنگ به نفع مسلمانان تمام نمی‌شد. از نظر شرایط خارجی

۱ـ دیوان پروین اعتصامی ـ مثنویّات و تمثیلات ـ خَنگ: اسب سفید خاکستری رنگ

نداشت.

شرایط داخلی، به‌گونه‌ای بود که جنگ به نفع مسلمانان تمام نمی‌شد. از نظر شرایط خارجی هم به نفع مسلمانان نبود، چون در صورت جنگ بین دو سپاه شام و کوفه، زمامداران روم فرصت را غنیمت می‌شمردند و به «دارالاسلام» حمله می‌کردند، این حمله احتمالی نه به نفع شامیان بود و نه به نفع کوفیان، بلکه در نهایت، زیان متوجّه تمامی مسلمانان آن زمان می‌شد. شاهد این سخن جمله‌ای است که مورّخ نامدار و معتبر جهان اسلام، «ابن واضح یعقوبی» در این مورد نوشته است: ***معاویه در سال چهل و یکم به شام بازگشت و خبر یافت که لشکر روم با سپاهیان بسیار و مردمی انبوه، راه جنگ را در پیش گرفته است، پس ترسید که او را از آنچه به تدبیر و رسیدگی آن نیازمند است باز دارد، کسی نزد وی فرستاد و بر صد هزار دینار با او صلح کرد*** [1]

بنابراین، اگر جنگی بین دو سپاه کوفه و شام اتفاق می‌افتاد، رومی‌ها به مسلمانان شبیخون می‌زدند و با آنان درگیر می‌شدند و برندهٔ این جنگ با توجّه به شرایط و موقعیت و با توّجه به درگیری‌های شامیان و کوفیان، سپاهیان رم بودند. پس از نظر شرایط خارجی، جنگ به نفع «دارالاسلام» نبود.

امّا از نظر شرایط داخلی: امام حسن علیه‌السلام یک جبهه نیرومند و قوی در برابر دشمن نداشت، از زمان خوارج و جریان حکمیّت ، روز به روز بر ناتوانی کوفیان در برابر شامیان افزوده می‌شد. امام حسن علیه‌السلام مردم را به جنگ با شامیان فرا می‌خواند، ولی مردم به فراخوانی آن حضرت پاسخ مثبت نمی‌دادند. آمادگی جنگی، ایثار و فداکاری در سپاه امام مجتبی علیه‌السلام به قدری نبود که حضرت کوفیان را به جنگی تمام عیار بر ضد شامیان سوق دهد. «شیخ مفید» درباره ترسیم یاران امام حسن علیه‌السلام می‌نویسد: اصحاب آن حضرت به چند گروه، تقسیم می‌شدند. گروهی، شیعیان علی بن ابی طالب علیه‌السلام بودند، گروهی خارجی و دشمن امام علی علیه‌السلام و نیز دشمن معاویه بودند، این گروه تنها با انگیزه جنگ با معاویه گرد امام مجتبی علیه‌السلام جمع شدند. گروه سوم، دنیا طلبانی که در پی غنائم جنگی بودند، این گروه آماده بودند که با گرفتن پول به اغتشاش و جنایات روی

۱ـ ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵

آورند. (این عده به گفته طبری بیست هزار نفر بودند و در منطقه‌ی «الحمراء» کوفه سکونت داشتند) گروه چهارم: شکاکان بودند که حق و باطل را تشخیص نمی‌دادند و کارشان ایجاد تردید بود. گروه پنجم: متعصبان قبیلگی، اینان بدون توجه به حق و باطل تابع عصبّیت قبیلگی بودند، اگر رؤسای قبیله به سویی حرکت می‌کردند، حتی به سوی باطل، آنان نیز به آن سوی می‌رفتند و بر ضد حق می‌جنگیدند.[۱]

از این شرایط، استفاده می‌شود که جنگ به مصلحت نبود، اگر چه صلح با معاویه هم مطلوب نبود، ولی اقدام به جنگ زیان بارتر بود. امام علی علیه‌السلام فرمود: «*لیس العاقلُ من یَعرِفُ الخیرَ من الشرّ ولکنّ العاقلَ من یَعرِفُ خَیرَ الشرَّینِ*»[۲]؛ عاقل آن نیست که خیر را از شر تشخیص بدهد، بلکه عاقل آن است که در بین دو شر، شرّ کمتر را تشخیص دهد و برگزیند.

هم اقدام به جنگ زیانبار بود و هم مصالحه با معاویه، لیکن با توجه به شرایط و موقعیت، دوّمی زیانش کمتر بود. سستی کوفیان از سویی، کمی نفرات و عدم حضور چشمگیر مردم از سوی دیگر و نتیجه درگیری احتمالی که کشته شدن شیعیان و یاران خالص امام مجتبی علیه‌السلام را در پی داشت، از سوی سوّم، و از جهت چهارم، افکار عمومی و سیاست‌های عوام فریبانهٔ معاویه موجب شد که امام حسن علیه‌السلام به سوی صلح روی آورد. امام مجتبی علیه‌السلام آن گاه که شنید برخی از بزرگان قبایل به سوی معاویه روانه شدند. خطاب به کوفیان فرمود:

«شما با پدرم مخالفت ورزیدید و کار را به حکمیّت کشاندید، در حالی که پدرم موافق حکمیّت نبود. او شما را به ادامه جنگ فرا می‌خواند و شما مخالفت می‌نمودید، تا اینکه آن حضرت به دیدار حق شتافت. پس از آن به سراغ من آمدید و بیعت کردید و قرار شد که با هر که نبرد کنم، نبرد کنید و با هر که صلح نمایم صلح بنمایید، اما امروز خبر رسیده است که بزرگان شما به سوی معاویه رفته و با او بیعت نموده‌اند، همین برای من کافی است، مرا در مورد دین و جانم فریب ندهید».[۳]

۱ـ شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۱۰، قم، نشر آل البیت ۲ـ مجلسی، بحارالانوار، طبع بیروت، ج ۷۵، ص ۶، ح ۵۸
۳ـ ابن ابی الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۲

امام مجتبی علیه‌السلام در سخن دیگری بیان داشت:

به خدا سوگند! من حکومت را تسلیم معاویه نکردم، جز اینکه یارانی برای نبرد با او پیدا نکردم. اگر همراهانی می‌داشتم شب و روز با او به نبرد می‌پرداختم. امّا من مردم کوفه را آزمودم و دانستم که فاسدهای آنان اصلاح نمی‌شوند، در آنان هیچ‌گونه وفایی نیست. نمی‌شود به تعهدات آنان اعتماد کرد. آنان در میان خود اختلاف دارند و چند دسته‌اند؛ می‌گویند: دل‌های ما با شما است، در حالی که شمشیرهایشان را بر روی ما کشیده‌اند و جهت کشتن ما آماده کرده‌اند.[1]

در چنین شرایطی، اگر امام مجتبی علیه‌السلام به جنگ با معاویه اقدام می‌کرد، همان عدهٔ اندک از شیعیان هم که بودند، کشته می‌شدند. خود حضرت در این باره بیان داشت. من ترسیدم که ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود، خواستم برای پاسداری و حفاظت از دین، نگاهبانی باقی بماند[2].

و نیز فرمود: «***فصالَحتُ بُقیا علی شیعتِنا خاصّةً من‌القتل فرأیتُ دفعَ هذه الحروبِ إلی یومٍ ما***»؛ مصالحه نمودم تا بخصوص شیعیان ما حفظ بشوند، پس مناسب دیدم جنگ به روزی دیگر محول گردد.[3] حضرت در سخنی دیگر، صلح خود را با صلح پیامبر علیه‌السلام در حدیبیّه و نیز مصالحه آن حضرت با قبایل «بنی ضمره» و «بنی اشجع» مقایسه نمود که در نهایت بفهماند که این صلح به نفع اسلام است و اعتراض‌ها مانند اعتراض موسی علیه‌السلام به حضرت خضر است که از فلسفه و حکمت کارهای او آگاه نبود.[4]

کوتاه سخن اینکه امام حسن علیه‌السلام صلح را پذیرفت زیرا:

اولاً: از نظر روحیه، سپاهیان آن حضرت در حد مطلوب نبودند. آنان به جهت حوادث گذشته، آمادگی برای شرکت در جنگ را نداشتند. مردمی که در سه جنگ جمل، صِفّین و نهروان خسارت‌های جانی و مالی فراوانی را متحمل شده بودند، خود را طلبکار حکومت می‌دانستند و

۱ـ حقایق پنهان، به نقل از احتجاج، ج ۲، ص ۱۲

۲ـ همان به نقل از حیاة الامام الحسن بن علی، باقر شریف قرشی، ج ۲، ص ۲۶۹

۳ـ ابی حنیفه‌ی دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۲۰، قم نشر الشریف الرضی

۴ـ شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن، مترجم، سید علی خامنه‌ای، مؤسسه انتشارات آسیا، ص ۲۶۹

اهل بیت علیهم السلام را مسؤول؛ وضع به گونه‌ای بود که خود آن حضرت بیان داشت که برخی از کوفیان آماده بودند تا حضرت را دستگیر و به سپاه معاویه تحویل دهند.[۱]

ثانیاً: عدم حضور مردم، در کنار حضرت و پذیرا نبودن افکار عمومی برای جنگ.

ثالثاً: خطر حمله رومیان نیز وجود داشت که در مجموع «دارالاسلام» در برابر «دارالکفر» شکست می‌خورد.

رابعاً: کوفیان چند دسته و متشتّت بودند، هماهنگ نبودند و با سپاه ناهمگون نمی‌شود کاری کرد.

خامساً: بر افراشتن پرچم مبارزه، همراه با حفظ شیعیان و خلع سلاح باند اموی در دراز مدت، از جمله پیامدهای مثبت حکمت و فلسفهٔ این صلح است.

با این کار شجاعانه امام مجتبی علیه السلام، بنی‌امیّه مفتضح شدند و مردم دانستند که آنان جز جاه طلبی و رسیدن به مال و مقام دنیا هدف دیگری ندارند.

چرا امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دو سیاست ناهمگون را دنبال نمودند؟

در آغاز، ذکر این نکته لازم است که به اعتقاد ما شیعیان، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هر دو امام و پیشوای معصوم هستند، هر دو به وظیفه خود به طور کامل و درست عمل نمودند؛ همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «*الحسنُ والحسینُ إمامان قاما أو قَعَدا*»؛ حسن و حسین هر دو امامند خواه قیام کنند و یا سکوت کنند؛ یعنی هر یک هر آنچه را که انجام دادند، همان درست و به صلاح مسلمانان است، خواه به فلسفه و حکمت کارشان پی ببریم و خواه از درک آن عاجز بمانیم. بنابراین اعتقاد، پاسخ اجمالی این سؤال این است که هر یک در ظرف زمانی خود به مصلحت جهان اسلام عمل کردند، زمان امام حسن علیه السلام صلح اقتضا می‌کرد و زمان امام حسین علیه السلام قیام خونین.

لیکن در پاسخ تفصیلی و مبسوط، بیان می‌داریم که موقعیّت و شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر جهان اسلام، در سال چهل و یکم با سال شصت و یکم هجری متفاوت بود؛ زیرا:

۱ـ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۰، خ ۴

اولاً: بین معاویه و یزید تفاوت‌هایی وجود داشت؛ معاویه با شیطنت و زیرکی خاصی که داشت در حل و فصل امور مسلمانان، قابل مقایسه با یزید نبود. معاویه ژست دینی می‌گرفت و خود را بر حق جلوه می‌داد و برخی از مشکلات را با مهارت بر طرف می‌کرد، ولی یزید جوانی خام، بی تجربه، لاابالی و بی‌اعتنا به شعایر دینی بود.

ثانیاً: از نظر جو فرهنگی و افکار عمومی، سال چهل و یکم با شصت و یکم هجری متفاوت بود.

از سال سی و ششم هجری تا سال چهلم، کوفیان سه بار در جنگ شرکت داشتند. جنگ تلفات مادی و انسانی زیادی بر آنان تحمیل نمود. مردم خود را طلبکار می‌دیدند و همهٔ مسؤولیت‌های پنج ساله گذشته را متوجه آل‌البیت علیهم‌السلام می‌کردند. افکار عمومی و جوّ فرهنگی حاکم در کوفه، خواهان معاهدهٔ صلح بود. کوفیان از جنگ بیزار بودند؛ ولی در سال شصت و یکم چنین نبود.

ثالثاً: بین موقعیّت امام حسن علیه‌السلام در سال چهل و یکم با موقعیّت امام حسین علیه‌السلام در سال شصت و یکم تفاوت وجود داشت. امام حسن علیه‌السلام رسماً خلیفهٔ مسلمانان بود، اگر در این مسند کشته می‌شد، می‌گفتند حاکم و خلیفهٔ مسلمانان کشته شده است و با توجه به فضای فرهنگی آن زمان، واکنش کشته شدن امام حسن علیه‌السلام به عنوان زمامدار سرزمین پهناور اسلامی، خوشایند نبود و دشمنان سوء استفاده می‌کردند.

رابعاً: از جمله عوامل قیام امام حسین علیه‌السلام مسأله بیعت کوفیان و اِصرار آنان برای مقاومت و ایستادگی در برابر یزید بود. امّا همین کوفیان، بیست سال قبل، آن گاه که امام حسن علیه‌السلام آنان را به جنگ با معاویه فرا خواند، یا پاسخ نمی‌دادند و مهر سکوت بر لب می‌نهادند و یا می‌گفتند: ***«البقیّة البقیّة»؛ ما می‌خواهیم زنده بمانیم، جنگ نباشد.***

خامساً: در زمان امام مجتبی علیه‌السلام شهادت راه حل نبود، ولی در سال شصت و یکم راه حل بود. توضیح اینکه، در سال چهل و یکم جوّ تبلیغاتی با توجه به زمینه‌های موجود آن زمان، به گونه‌ای بود که در صورت درگیری و شهادت امام مجتبی علیه‌السلام و یاران آن حضرت، نتیجه خوبی از

این شهادت عاید اسلام و مسلمانان نمی‌شد، بلکه باند اموی با در دست گرفتن افکار عمومی و با شیطنت‌های «معاویه»، «عمرو عاص»، «مغیرة بن شعبه»، «سمرة بن جندب»، «ابو هریره» و... به گونه‌ای تبلیغ می‌کردند که در اذهان مردم این گونه وانمود می‌شد که در این درگیری‌ها، حسن مجتبی علیه السلام مقصر بود، به تعبیر دیگر، در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام راه شهادت مسدود بود؛ امام حسین علیه السلام هم بعد از شهادت برادرش امام حسن علیه السلام به مدّت ده سال در زمان خلافت معاویه همان سیاست را ادامه داد، چراکه اگر اقدامی می‌کرد، با توجّه به شیطنت‌های معاویه، خون‌ها پایمال می‌شد؛ امّا به محض روی کار آمدن فرزندش یزید، حضرت مبارزه را شروع کردند.

این خود شاهد گویایی است که میان حکومت معاویه با یزید تفاوت‌هایی وجود داشت. در زمان معاویه قیام و مبارزهٔ مسلحانه به صلاح اسلام و مسلمانان نبود؛ به همین جهت، در این دوره بیست ساله، نه امام حسن علیه السلام به قیام مسلحانه روی آورد و نه امام حسین علیه السلام، امّا همین که یزید به خلافت رسید وضع و اوضاع عوض شد. چراکه یزید آشکارا می‌گفت:

«لَعِبَت هاشمُ بِالمُلکِ فَلا خَبَرٌ جاءَ ولا وحیٌ نَـزَل»

با این همه می‌توان گفت که امام حسن علیه السلام گرچه با معاویه پیمان ترک مخاصمه منعقد کرد و به ظاهر شمشیر را در نیام فرونشاند، لیکن با حرکت انقلابی ـ فرهنگی خویش مقدمّات نهضت عاشورا را فراهم نمود؛ از این رو قیام حسینی اول حسنی بود.

سیاست حسنی با خلع سلاح فرهنگی اموی راه را بر بنی‌امیه بست و دستان مرموز آنان را باز کرد و سرانجام با نهضت حسینی، بنی‌امیه منفور مردم شد و در زباله‌دان تاریخ مدفون گردید.

شب قدر و مقدرات

▣ مرکز پژوهش‌های صدا و سیما

«إنّا أنزَلناهُ فی لَیلَةِ القدر وَ ما أدریکَ مالَیلَةُ القدرِ لَیلَةُ القدرِ خیرٌ مـن ألفِ شـهرٍ تَـنَزَّلُ الملائکةُ والروحُ فیها بِإذنِ ربّهِم مِن کُلِّ أمرٍ سَلامٌ هِیَ حـتّیٰ مَـطلَعِ الفَـجرِ[1]؛ *مـا ایـن قـرآن عظیم‌الشأن را (که رحمت واسع و حکمت جامع است) در شب قدر نازل کردیم و چه تو را به عظمت این شب قدر آگاه تواند کرد، شب قدر(به مقام و مرتبه) از هزار ماه بهتر و بالاتر است در این شب فرشتگان و روح (جبرئیل) به اذن خدا (بر مقام ولایت نبی و امام عصر(عج) از هر فرمان (و دستور الهی و سرنوشت مقدرات خلق را) نازل مـی‌گردانـند، ایـن شب، رحـمت و سلامت و تهنیت است تا صبحگاه (شهود)*

شب قدر

«شب قدر» یا «لیلة القدر» مشهورترین نام این شب است.

مفسران دربارهٔ اینکه چرا این شب را «شب قدر» گفته‌اند و «قدر» به چه معناست، سه معنا را انتخاب کرده‌اند:

۱ـ قدر (شرف و منزلت)

«مرحوم طبرسی» گوید: «از آن رو به این شب، قدر گفته‌اند که دارای شرف و پایه‌ای بلند و

---

۱ ـ سورهٔ قدر

شأنی عظیم است. مثل اینکه گویند: مرد دارای قدر؛ یعنی دارای شرف و منزلت. چنان‌چه قرآن می‌فرماید: «وَ ما قَدَروا اللهَ حقَّ قَدرِه»، یعنی عظمت و شأن خدا را آن گونه که باید به جا نیاوردند. «ابوبکر ورّاق» گوید: «لأنَّ مَن لَمْ یَکُن ذا قدرٍ إذا اَحیاها صار ذاقدْر»؛ آن شب را، قدر نامیدند، از این رو که انسان‌ها با زنده داشتن آن به قدر و منزلت می‌رسند. دیگران نیز گفته‌اند: شب قدر است، زیرا کارهای خدایی را در آن شب پاداشی بزرگ و گران‌سنگ است. گروهی دیگر نیز گفته‌اند: شب قدر است، چون کتابی گرانبها بر پیامبری بلند مرتبه و گرامی، برای امتی بلند پایه با دستان فرشته‌ای گرانقدر نازل شده است.[1] در قدر و منزلت شب قدر همین بس که سورهٔ مبارکهٔ «قدر» در شأن آن نازل شده است.

۲ـ قدر (تنگی و ضیق)

یکی از معانی «قدر» ضیق و تنگی است.

این شب را از آن رو «قدر» گفته‌اند که زمین به واسطهٔ کثرت فرود فرشتگان در آن شب، تنگ می‌شود. زمین در این شب، سرشار از فرشتگانی است که تا سپیده دم، هم‌صدا با زمینیان به احیای آن شب می‌پردازند و به وظایف خویش می‌رسند. در این زمینه قرآن کریم می‌فرماید: «تَنَزَّلُ الملائکةُ و الروحُ فیها بِإذنِ رَبِّهِم مِن کُلِّ أمر».

۳ـ قدر (تقدیر و اندازه‌گیری)

بسیاری از دانشمندان این معنا را پذیرفته‌اند؛ چون در این شب، همه چیز اندازه‌گیری می‌شود، به آن شب قدر گفته می‌شود. از جمله مقدرات این شب، سرنوشت افراد، جامعه، حوادث و پیش آمدها، مانند جنگ، زلزله، پیروزی، شکست، سعادت و شقاوت و...است.

در این شب، سرنوشت افراد و جوامع و هر آنچه با سرنوشت انسان‌ها ارتباط دارد، بر اساس حکمت و مصلحت رقم می‌خورد.

«در او تقدیر و تفصیل کنند؛ هر کار که مشحون به حکمت است، نقص را بر او راه نبود و هر چه در آن سال خواهد بود از آجال و اقسام، در این شب تقدیر کنند».[2]

۱ـ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۸.

۲ـ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۳۰۳.

از حضرت امام رضا علیه السلام، روایت شده است که «...یُقَدَّرُ فیها ما یکونُ فی السنَةِ من خَیرٍ أو شَرٍّ أوْ مَضَرَّةٍ أو مَنفَعةٍ أو رزقٍ أو أجلٍ و لِذلک سُمِیَّتْ لَیلَةَ القَدْر»[1]؛ *این شب را لیلة القدر نامیده‌اند، چون آنچه مربوط به سال است، از قبیل خوبی، بدی، زیان، سود، روزی (معیشت) و مرگ و ولادت در آن شب اندازه گیری می‌شود.*

امام صادق علیه السلام، خطاب به «ابوبصیر» فرمودند: «یا أبا مُحمّد، یُکتَبُ وَفْدُ الحاجّةِ فی لیلةِ القدرِ و المَنایا والبلایا و الأرزاقُ و ما یکونُ اِلی مِثلِها فی قابِلٍ فَاطْلُبها فی إحدیٰ و ثلاثٍ»؛ *ای ابو محمد، در شب قدر حاجیان مشخص شده و پیشامدها و مرگ‌ها و روزی‌ها و آنچه مربوط به آن سال است تا سال آینده (شب قدر دیگر) رقم می‌خورد؛ پس آن را در شب بیست و یکم و بیست سوم ماه جستجو کن البته اینکه خداوند بر پایهٔ حکمت و مصلحت، تقدیر امور می‌فرماید، به شایستگی و ظرفیت و حال افراد و جوامع بستگی دارد.*

قدر، باران رحمتی است که در جویبار هر فرد و هر جمع به اندازه او جاری است. شخصیت افراد به گونه‌ای شکل گرفته که بعضی از آنان توان پذیرش جریان رودی وسیع از رحمت و برکت قدر را دارند و برخی دیگر، زمینه کمتری برای جذب رحمت و عنایت دارند؛ برخی، هیچ گونه آمادگی ندارند؛ تا آنجاکه زمینهٔ وجودشان چون سنگی سخت و نفوذناپذیر است.

حقیقت شب قدر از نوع حقایق قرآنی است و همان‌طور که قرآن شفاء و درمان است، شب قدر نیز این گونه است:

«و نُنَزِّلُ من القرآنِ ما هو شِفاءٌ و رحْمَةٌ للمؤمنینَ و لا یَزیدُ الظالمینَ إلاّ خَساراً».[2]

قرآن غذای سالم روح انسان هاست. این غذای دلپذیر برای روان سالم لذت بخش است. اما اگر کسی بیمار باشد، نه تنها از این سفره رنگین دلپذیر و غذای شفابخش بهره‌ای نمی‌برد، بلکه برای او مایهٔ آزردگی است. از این رو، در قسمت دوم، آیه کریمه می‌فرماید: و همین قرآن برای ستمکاران مایهٔ تباهی و زیان است. گفتیم که در شب قدر سرنوشت انسان‌ها بر اساس حکمت و مصلحت رقم می‌خورد. بی‌گمان، این تصمیم‌گیری دربارهٔ آیندهٔ اشخاص و امت‌ها باگذشته آنان

۱ـ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱۶.

۲ـ اسراء، آیه ۸۲.

پیوند خورده است، امّا اینکه در این شب چگونه تصمیم‌گیری و تقدیر می‌شود و چه مراحلی پشت سر گذاشته می‌شود و نقش عنصر انتخاب چیست؟ در صفحات بعد به آن خواهیم پرداخت.

آیا شب قدر با اختیار انسان منافات دارد؟

گفتیم که تمام مقدرات یک‌سالهٔ انسان در شب قدر مقدر می‌شود.

امّا این سؤال مطرح است که آیا خود انسان در مقدراتش نقشی دارد یا اینکه چه بخواهد و چه نخواهد، تلاش بکند یا نکند، مقدارتش در این شب رقم می‌خورد؟

[بحث عمیق درباره این مسأله، راه به مبحث جبر و اختیار می‌برد که خود حاوی مطالب و نکات ارزنده‌ای است که پرداختن به آن‌ها در این مقال نمی‌گنجد؛ اما جهت کامل بودن مطالب، داستانی زیبا از مثنوی معنوی [1] را در این باره می‌آوریم.

مولوی در این داستان، دزدی را مثال زده است که عملِ خلاف خود را به خواستِ الهی و جبر نسبت می‌دهد؛ صاحب باغ هم با استفاده نیکو و زیرکانه از جدل، تقاص و تنبیه نمودن او را به خواست الهی و جبر نسبت داده و با این منطقِ جدلی، از اصل اختیار دفاع می‌کند:

آن یکی می‌رفت بالای درخت — می‌فشاند آن میوه را دزدانه سخت

صاحب باغ آمد و گفت: ای دَنی [2] — از خدا شرمیت کو؟ چه می‌کنی؟

گفت: از باغ خدا، بندهٔ خدا، — گر خورد خرما که حق کردش عطا

عامیانه [3] چه ملامت می‌کنی — بخل بر خوان خداوند غنی؟

گفت: آی آیبک [4]، بیاور آن رسن — تا بگویم من جواب بوالحسن [5]

پس ببستش سخت آن دم بر درخت — می‌زد او بر پشت و ساقش چوب سخت

---

۱ ـ مثنوی معنوی ، دفتر پنجم ـ آفتاب معنوی ، دکتر وزین‌پور ، ص ۴۱۸ـ ۴۱۶.

۲ ـ دنی: پست و فرومایه ۳ ـ عامیانه: از روی نادانی

۴ ـ آیبک: کلمه ترکی و مشتق از آی به معنای ماه و بک معنای به مانند و مِثل است: مانند ماه. در اینجا این کلمه لقب غلام باغبان است و معادل فارسی آن «ماهسان» است

۵ ـ نام نامعینی است و مقصود دزد میوه‌هاست

گفت: آخر از خدا شرمی بدار / می‌کشی این بیگنه را زار زار
گفت: از چوب خدا، این بنده‌اش / می‌زند بر پشت دیگر بنده، خوش
چوب حق و پشت و پهلو آن او / من غلام و آلت فرمان او
گفت: توبه کردم از جبر، ای عیار[1] / اختیار است، اختیار است، اختیار
اختیارت اختیارش هست کرد[2] / اختیارش چون سواری زیر گرد
اختیارش اختیار ما کند / امر شد بر اختیاری مستَنَد[3]
جهد کن کز جام حق یابی نوی / بی‌خود و بی‌اختیار آنگه شوی[4]
آنکه آن می‌را بود کل اختیار / تو شوی معذور مطلق، مست‌وار[5]
کی کند آن مست جز عدل و صواب / که ز جام حق کشیده او شراب][6]

پس، آنچه مسلم و غیر قابل انکار است، نقش آشکار تلاش و فعالیت انسان در رقم زدن سرنوشت خویش در تمام زندگی و بویژه در شب قدر است.

البته نقش شب مقدس قدر و ماه مبارک در پررنگ کردن اعمال هم قابل انکار نیست؛ در اینجا برای اینکه بدانیم نقش اصلی شب قدر با خود انسان است، این بحث را با خوش‌بینی و تکیه بر ادلهٔ نقلی، یعنی آیات و روایات پی می‌گیریم.

تکیه بر ادلهٔ نقلی، از این جهت است که بحث مقدرات شب قدر، بیش از همه بر نقل متکی

---

۱ ـ عیار: در اینجا به معنای زیرک است

۲ ـ اختیار الهی اختیار آدمی را بوجود می‌آورد و اختیار او در پس ارادهٔ آدمی بسان سواری است که میان گرد وغبارِ حاصل از تاختن، از نظر ناپدید شده است

۳ ـ اختیار خداوندی است که پدید آورندهٔ اختیار ماست و امر و تکلیف متکّی به همان اختیاری است که به ما داده شده است

۴ ـ جام حق: جامی که از آن بادهٔ عشق الهی نوشند ـ نوی: تازگی ـ بکوش تا از جام حق کام جان را تازگی و خرمی بخشی، آن‌گاه است که حیات نو می‌یابی، اختیار و خواست خویش را به یکسو می‌نهی و دل به ارادهٔ محبوب ازلی می‌سپاری

۵ ـ بدین هنگام خواست و اختیارت در دست بادهٔ الهی قرار می‌گیرد و تو، چون مستی، معذور مطلق خواهی بود و در برابر اعمال خود مورد پرسش قرار نخواهی گرفت

۶ ـ آنکه از جام حق جانی تازه یافته، در ذات محبوب فانی شده و صفات او پذیرفته، نه بسان مستان از شراب انگوری است که ناشایست از او صادر شود، بلکه مستی است که جز دادگری و راستی نمی‌کند و جز نیکی روا نمی‌دارد

است. اینکه چه طور و چگونه تقدیر می‌شود، از رازهای پشت پرده‌ای است که بخشی از آن را با استفاده از کتاب و سنت می‌توانیم بفهیم، حتی اگر مدعی شویم که تنها راه، ادلّه نقلیّه است سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

ادله‌ای که نقش انسان را در مقدرات شب قدر ثابت می‌کند، به شرح زیر تقدیم می‌گردد:

۱ ـ حالات و دریافت‌های شخصی

کسانی که اهل دعا و راز و نیاز و اهل شب قدر هستند، نقش خویش را در شب قدر به خوبی دریافته‌اند. گاهی این حالات آن چنان ژرف و تأثیرگذار است که تا شب قدر آینده و بلکه تا آخر عمر، در همهٔ افکار، اخلاق، کردار و رفتار شخص رخنه کرده و آن را در یک خط و سیر معنوی قرار می‌دهد. دیگرانی هم که به این حد از معنویت راه پیدا نمی‌کنند، به فراخور حال خود از مجالس و محافل و شب زنده‌داری‌های شب قدر بهره‌برداری کرده و فیض معنوی می‌برند. ریشهٔ اصلی این دگرگونی‌ها و حالات، به خود افراد بر می‌گردد و اینکه تا چه حد خود را آمادهٔ بهره‌برداری از برکات شب قدر و فضیلت‌های آن کرده باشند.

اگر معنویاتی که در شب قدر نصیب انسان شده و در زندگی آن‌ها تحولی آفریده، هیچ ارتباطی با آنان نداشته باشد و تنها به خدا و فرشتگان و نویسندگان مربوط باشد ـ که هر چه بخواهند، برای هر کس بدون ملاحظهٔ حالاتش تقدیر کنند ـ در این صورت مقتضای حکمت و مصلحت این است که یا به هیچ کس هیچ ندهند و یا آنچه می‌دهند، به همه یکسان و علی السویه بدهند؛ در حالی که ما می‌دانیم همهٔ برکات خداوندی در شب قدر برای بندگان سرازیر می‌گردد و با اختلاف و تفاوت به آنان داده می‌شود؛ پس نتیجه می‌گیریم تنها دلیل این تفاوت، کارها و اعمال و میزان تلاش خود بندگان است و بس.

نتیجه اینکه یکی از راه‌های رسیدن به اینکه آیا افراد در مقدرات منتخب قدر، صاحب نقش هستند یا نه، این است که ببینیم چه اندازه دگرگونی در همین شب بابرکت در آنان ایجاد گشته است.

۲ ـ شناساندن شب قدر

خداوند تبارک و تعالی با نزول سوره‌ای خاص، شب قدر را به مردم معرفی فرموده است.

در دو آیهٔ این سورهٔ مبارکه فرموده است: ***قرآن در شب قدر نازل شده و فرشتگان در آن شب فرود می‌آیند.*** سپس افزوده است: ***شب سلامت است.*** و فرموده است: ***عمل صالح در او، برابر با عمل صالح در طول هزار ماه است.***

فردی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مراد و مقصود از اینکه شب قدر بهتر از هزار ماه است چیست؟ حضرت فرمودند: «وَالْعَمَلُ الصّالِحُ فیها مِنَ الصَّلاةِ وَالزَّکاةِ وَ اَنْواعِ الْخَیْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلف شهرٍ لَیْسَ فیها لَیْلَةُ الْقَدْرِ»[1]؛ ***کار شایسته از قبیل نماز و زکات، صدقات و انفاقات و، انواع خوبی‌ها در آن شب برتر از هر کار شایسته‌ای است که در مدت هزار ماه که شب قدر در آن نیست، انجام شود.***

اگر کارهای نیک بندگان و چند برابر پاداش آن تأثیری در مقدرات و سرنوشت افراد در شب قدر ندارد، از گفتن و دانستن آن چه سودی عاید بندگان می‌شود؟

اگر نزول قرآن در شب قدر و بیان کردن این مطلب، سود و زیانی را متوجه هیچ کس نمی‌کند، چه انگیزه‌ای در اعلام این شب نهفته است؟

اگر دانستن نزول فرشتگان، در نتیجهٔ تلاش افراد سودمند نباشد، چرا باید مردم در جریان آن باشند و دانستن آن چه گرهی از کار بندگان می‌گشاید؟

می‌دانیم که کار بیهوده حتی از افراد عادی و معمولی پسندیده نیست، چه رسد به پروردگار آسمان و زمین که هیچ کاری را بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌دهد.

حکمت معرفی شب قدر به عنوان شبی که قرآن در آن نازل شده و شبی که مقدرات در آن سامان داده می‌شود، این است که بنده سرنوشت و مقدرات خویش را به قرآن پیوند بزند و آن را سرمشق و سرچشمهٔ فکر و عمل خویش قرار بدهد، اگر کردارش موافق با قرآن و در جهت آن باشد، عمل‌کنندهٔ به آن سعادتمند است و اگر خدای نکرده مخالف با قرآن باشد، فاعل آن شقی خواهد بود.

۳ـ اجماع و سیره مسلمانان

می‌دانیم که همهٔ دانشمندان اسلام و مسلمانان از هر فرقه و گروهی، بر اهمیت شب قدر و

۱ـ اصول کافی، ج ۴، ص ۱۵۸.

احیای آن تأکید فراوان دارند و به شب زنده داری آن شب، اهتمام می‌ورزند. نقل شده که یکی از دانشمندان بزرگ اسلام، برای اینکه شب قدر را درک کند، یک سال تمام یعنی حدود ۳۵۷ شب، از سر شب تا به صبح شب زنده‌داری کرد.[۱]

این همه اقبال و توجّه به تشکیل اجتماعات با شکوه برای خواندن دعا و مناجات و راز و نیاز و تضرع و ابتهال، همراه گریه وزاری و استغفار، برخاسته از یک واقعیت انکارناپذیر است و آن دخالت انسان‌ها در سرنوشت خودشان است.

۴ـ سفارش امامان دین بر احیای شب قدر حتّی در حال بیماری

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر می‌فرماید:

«وَصَلِّ فِي كُلِّ وٰاحِدَةٍ مِنْهُمٰا مِئَةَ رَكْعَةٍ»؛ ***در هر یک از دو شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بخوان*** «وأحيِهِمٰا إنِ اسْتَطَعْتَ اِلَى النُّورِ»؛ ***تا می‌توانی آن دو شب را تا سپیده صبح شب زنده‌داری کن*** «وَاغتَسِل فيهما»؛ ***در آن دو شب غسل کن.***

ـ ابوبصیر عرض کرد اگر نتوانستم ایستاده نماز بخوانم؟

ـ فرمودند: نشسته بخوان.

ـ اگر باز هم نتوانستم؟

ـ خوابیده بخوان.

ـ اگر باز هم نتوانستم؟

ـ ایرادی ندارد که سر شب کمی بخوابی و باقی ماندهٔ شب را، به هر نحوی که می‌توانی به عبادت بپردازی، چون در ماه رمضان، درهای آسمان گشوده است، شیطان‌ها در زنجیرند و اعمال مؤمنان پذیرفته می‌شود.[۲]

از حدیث فوق، می‌توان تأثیر فراوان کارهای انسان را بر سرنوشت او ارزیابی کرد. می‌بینیم ابوبصیر که یک راوی زبردست و کارکشته در فن روایت است، با پیش بردن مرحله به مرحلهٔ

۱ـ فوائد الرضویه، ص ۱۰ ـ قصص العلماء، ص ۱۸ ـ سیمای فرزانگان، ج ۳.

۲ـ وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۳۲، ص ۳۵۴.

سؤال‌ها در صدد آن است که ژرفای شب قدر و اهمیت عمل در آن شب را به دست آورد؛ امام علیه السلام هم، چنان بر اهمیت عبادت در شب قدر پافشاری می‌فرمایند که رضایت نمی‌دهند بنده حتی اگر بیمار باشد، از نتیجهٔ اعمالِ صالح خویش محروم گردد.

نکته در خور توجهی که تأثیر انسان را مشخّص می‌کند، جمله پایانی امام علیه السلام است که آن را به عنوان ریشه و علت تأکید و تشویق بر عمل صالح بیان فرموده‌اند؛ آنجا که فرمودند: «وَ تُقْبَلُ اَعْمالُ الْمُؤمِنینَ»؛ ***اعمال مؤمنان در شب قدر پذیرفته می‌شود.***

۵ـ تشویق زیاد به دعاهای مأثور و راز و نیاز

می‌دانیم که دعاهای شب قدر، از طولانی‌ترین و پر محتواترین دعاهاست؛ دعاهایی مانند «جوشن کبیر»، «ابوحمزه ثمالی» و امثال آن‌ها، که اگر با حال و توجه خوانده شود، مایهٔ انقلاب و دگرگونی روحی است، ادعیه‌ای که انسان را با دریایی از معارف آشنا می‌کند. انسان با خواندن دعا از یک طرف، با یاد آوری لطف، گذشت، کرم، رحمت و بخشش بی‌پایانِ خدای مهربان او را در کنار و دستگیر خویش می‌بیند و نور امید در دلش می‌درخشد و از دیگر سو، با یاد آوردن سختی‌های جان کندن، تنگی و فشار قبر، گرفتاری‌های عالم برزخ، حساب و کتاب فردای قیامت، شعله‌های دردناک و سوزان دوزخ و حسابرسی دقیق در صحرای محشر، تمام وجودش، سرشار از ترس و نگرانی گردیده و آنچه عیش و نوش است فراموش کرده و گذشته خود و آنچه بوده و کرده است را با آنچه باید باشد می‌سنجد و زیانی که در گذشته متوجه وی شده است را در می‌یابد و علاوه بر شک و تردیدی که نسبت به راه و روش نا مطلوب خویش پیدا می‌کند، ندامت سراسر وجودش را پر کرده و تصمیمی سرنوشت ساز می‌گیرد و مسیر زندگی‌اش را دگرگون می‌کند. اگر هم به این مرحله نرسد، لااقل بر کردار خود بیشتر مواظبت خواهد داشت؛ زیرا بیم و امیدی که دستاورد شب قدر است در مراحل زندگی به یاری‌اش می‌شتابد.

در مقابل، اگر کسی از دعا رو برگرداند و شب قدر را هم به غفلت سپری کند، در همان جمود و غفلت، زندگی را به پایان خواهد برد و سرنوشتی شقاوت بار در انتظارش می‌باشد.

از گفتار فوق، این نتیجه به دست می‌آید که در واقع خود انسان وارد مسیر سرنوشت خویش

گشته و آن را تغییر می‌دهد.

گاهی برای پیمودن مسیر مقدرات، بر بال دعا و گاه بر بال عمل می‌نشیند؛ گر چه دعا هم نوعی عمل محسوب می‌شود. بنابراین، دعا در شب‌های قدر که یک کار اختیاری است منشأاثر است و در سرنوشت افراد دخالت دارد؛ به همین دلیل به آن سفارش اکید شده است. علاوه بر سفارش شفاهی بزرگان دین و علمای اسلام به خواندن دعاها در طول سال، در شب‌های قدر تأکید بیشتری بر این امر شده است؛ پس حتماً منشأ اثر است وگرنه کار لغو و بیهوده از بزرگان سر نمی‌زند.

۶ـ نکوهش بهره نبردن از شب قدر

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«من أدرَکَ لَیلَةَ الْقَدرِ، فَلَم یُغفَرْ له فأبعَدَهُ الله»[1]؛ ***از خداوند به دور باد و نفرین بر کسی که به شب قدر برسد و زنده باشد، اما آمرزیده نشود.***

با این حدیث نقش انسان در تعیین سرنوشت خود واضح‌تر می‌گردد و معلوم می‌شود که بدبختی و شقاوت مقدّر در شب قدر، نتیجهٔ کار خود بندگان است وگرنه از نظر منطقی ـ با توجه به شأن و مقام پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم ـ قابل قبول نیست که آن بزرگوار به خاطر انجام ندادن کاری بی‌اثر و بی‌خاصیت، سهل انگاران را نکوهش و مذمت فرمایند.

«انس بن مالک» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمودند: «اِنّ هذا الشهرَ قد حَضَرَکُم»؛ ***ماه مبارک به شما رو آورده است.*** «و فیه لَیلةٌ خیرٌ من ألفِ شهر»؛ ***در این ماه شبی است که برتر از هزار ماه است.*** «مَنْ حُرِمَها فَقَدْ حُرِمَ الْخیرَ کُلَّه»؛ ***هر کس از فیض شب قدر محروم گردد، از تمام خیرات بی‌نصیب مانده است.*** «وَلا یَحْرُمُ خَیرَها إلاّ محرومٌ»[2]؛ ***و محروم نمی‌ماند از برکات شب قدر، مگر کسی که خویشتن را محروم کرده است.***

۱ـ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۸۰، ح ۴۷

۲ـ کنز العمال، ج ۸، ص ۵۳۴، ح ۲۴۰۲۸.

روایات، بعضی از گناهان را مانع بهره‌برداری گناهکار از شب قدر دانسته‌اند، از جملهٔ آن کارها میخوارگی یا «دایم الخمر» بودن و نیز آزار پدر و مادر است.

۷ـ شب قدر مکمل اعمال صالح

یکی از دلایل تفضّل شب قدر به امت اسلام، کامل و پر کردن پیمانهٔ اعمال صالح مسلمانان و جبران کمبودهای آنان است، تا با دستی پر این جهان را ترک کنند. پیش از این گفتیم که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «لیلةُ القدرِ خیرٌ من ألفِ شهرٍ» فرمودند: ***مراد این است که انجام کار خوب در آن شب برابر عمل صالح در طول هزار ماه است.***

روایتی نیز از امام باقر علیه السلام وارد شده، در پاسخ به این پرسش که چرا شب قدر به وجود آمده و به عبارت دیگر فلسفهٔ شب قدر چیست؟ ایشان می‌فرمایند:

«و لولا ما یُضاعِفُ اللهُ للمؤمنینَ، لَمَا بَلَغُوا ولکنّ الله ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ یُضاعِفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ»؛ ***اگر خداوند کارهای مؤمنان را چند برابر نکند به سر حد کمال نمی‌رسند، اما از راه لطف کارهای نیکوی آن‌ها را چند برابر می‌فرماید تا کاستی‌ها یشان جبران شود.***

از این روایت و روایت قبلی به خوبی می‌توان فهمید که مبنا و اساس، عمل صالح خود بنده است؛ هنگامی‌که یک عمل صالح معمولی با زمانی پر برکت و مقدس همراه گردد، از ارزشی چند برابر برخوردار می‌شود و گاه همراه شدن یک عمل صالح با ولایت و اعتقاد و امامت می‌تواند انسان را به اوج شرافت برساند؛ پس، راز سعادتمند شدن انسان‌ها در شب قدر، عمل اختیاری صالحی است که با عنایت خداوند، برکت یافته و چند برابر می‌شود.

۸ـ نتیجه بخش بودن بعضی از اعمال در شب قدر

در روایات به پاره‌ای از اعمال سفارش شده که نتیجه ویژهٔ آن در شب قدر نهفته است:

۱ـ نماز

«انس بن مالک» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند:

«مَنْ صَلّی مِنْ اَوَّلِ شَهْرِ رَمَضانَ الی آخِرِهِ فی جَماعَةٍ فَقَدْ اَخَذَ بحظٍّ مِنْ لیلةِ القدر»[1]؛ کسی

۱ـ همان، ص ۵۴۵، ح ۲۴۰۹۰.

که از اول تا آخر ماه مبارک، در نماز جماعت حاضر شود، بهره‌ای از شب قدر نصیبش شده است.

۲ ـ افطاری دادن با مال حلال

«ابو شیخ ابن حیّان» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند:

«مَنْ فَطَّرَ صائِماً فی شهرِ رمضانَ مِنْ کَسبٍ حلالٍ صلَّتْ عَلیه الملائکةُ و لیالِی رمضانَ کُلّها و صافَحَهُ جبرائیلُ علیه السلام لیلةَ القدرِ و مَن صافَحَهُ جبرائیلُ علیه السلام یَرِقُّ قَلْبُهُ وَ تکثُرُ دموعُهُ...»[1]؛ *کسی که با مالی که از راه حلال به دست آورده، روزه‌داری را افطار دهد، در تمام شب‌های رمضان فرشتگان بر او درود فرستند و جبرئیل در شب قدر با وی مصافحه کند، نشانهٔ مصافحهٔ جبرئیل آن است که دل مصافحه شونده نرم و اشکش جاری می‌شود.*

۳ـ صدقه

در بارهٔ امام زین العابدین علیه السلام آمده است:

«کان اِذا دَخَلَ شَهْرُ رَمضانَ تَصدّقَ فی کلِّ یومٍ بِدِرْهَمٍ فَیَقُولُ: لَعَلّی اُصیبُ لیلةَ القدرِ»؛[2] *در هر روز ماه مبارک یک درهم صدقه می‌دادند، آن گاه می‌فرمودند: شاید با این کار، شب قدر را دریابم ـ و از آن بهره گیرم.*

«عبدالله بن مسعود» روایت می‌کند که شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله از نماز عشاء فارغ شد، مردی از میان صفوف برخاست و گفت:

ای مهاجران و انصار، مردی غریبم و بر هیچ چیز قدرت ندارم. مرا طعامی دهید.

رسول خدا گفت: ای فقیر، ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین ساختی.

بعد از آن فرمودند: غریبان چهار قسمتند:

۱ ـ مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نروند و نماز نخوانند.

---

۱ ـ الترغیب و الترهیب، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۴.

۲ ـ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۸۲

۲ـ مصحفی و قرآنی که در خانه‌ای باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند.

۳ـ عالِمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقّد وی نکنند و از او مسایل دینی سؤال نکنند.

۴ـ اسیران اهل اسلام که در میان کفار باشند، پس فرمود: کیست که مؤونه و غذای این مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلا خدا او را جای دهد؟

حضرت علی علیه‌السلام برخاست و دست سائل را گرفت و به حجرهٔ فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام رفت و گفت: ای دختر رسول خدا، در کار این میهمان نظری کن.

حضرت زهرا فرمود: در خانه طعام اندکی موجود است و حسن و حسین گرسنه‌اند و شما روزه دارید و آن طعام یک نفر را بیشتر کفایت نمی‌کند.

علی علیه‌السلام فرمود: آن را حاضر کن. فاطمه علیهاالسلام طعام را پیش آورد. حضرت امیر آن طعام را پیش میهمان نهاد و با خود گفت که اگر من از این طعام بخورم میهمان را کافی نباشد و اگر نخورم سبب خجالت میهمان شود، پس دست دراز کرد به سوی چراغ و چنان نشان داد که چراغ را اصلاح می‌کنم و آن را خاموش کرد و فاطمه علیهاالسلام را گفت در روشن کردن چراغِ دیگر تعلل کن تا میهمان از خوردن غذا فارغ شود و خود حضرت دهان را می‌جنباند تا مهمان تصور کند که علی غذا می‌خورد. و چون میهمان از غذا خوردن فارغ شد فاطمه علیهاالسلام چراغ را آورد و طعام همچنان برجای بود. امیرالمؤمنین فرمود: ای فقیر، چرا طعام خود را نخوردی؟ گفت: سیر شدم؛ پس علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و فضّه و همسایگان از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود.[1]

۴ـ شب زنده‌داری

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «مَنْ اَحیا لیلةَ القدر حُوِّلَ عَنه العذابُ إلی السَنَةِ القابلةِ»[2]؛ ***کسی که شب قدر را شب زنده‌داری کند، تا شب قدر آینده، عذاب دوزخ از او دور گردد.***

۱ـ تفسیر منهاج الصادقین، ج ۹، ص ۲۳۷

۲ـ بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۴۵

۵ـ غسل و شب زنده‌داری

امام موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمودند:

«مَنْ اغْتَسَلَ لیلةَ القدرِ و أحیاها الی طُلوعِ الفَجرِ خَرَجَ مِن ذنوبِه»[1]؛ ***کسی که در شب قدر غسل کرده و تا سپیده صبح شب زنده‌داری کند، گناهانش آمرزیده می‌شود.***

روایاتی که ذکر شد به خوبی دلالت دارند که برخی مقدرات و پاداش‌ها، مانند دور شدن عذاب دوزخ که در حدیث پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ذکر شده بود، نتیجهٔ کار خود بندگان است.

موارد فوق می‌تواند برای نشان دادن اینکه سرنوشت هر انسانی در شب قدر به دست خودش رقم می‌خورد، کافی باشد، ولی برای تکمیل بحث، نکاتی چند که خارج از چارچوب شب قدر و نشان دهندهٔ مؤثر بودن انسان در تعیین سرنوشت خویش است را مطرح می‌کنیم.

این بحث تکمیلی را در دو بخش انجام می‌دهیم:

۱ـ عمل و پاداش آن در ماه مبارک رمضان.

۲ـ عمل و پاداش آن، صرف‌نظر از زمان خاص.

۱ـ پاداش‌ها در ماه مبارک رمضان

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام فرمودند:

در ماه مبارک کارهای خوب پذیرفته و کارهای زشت بخشیده شده است. خواندن یک آیهٔ قرآن در این ماه، برابر با یک ختم قرآن در ماه‌های دیگر است. کسی که برادر خود را با یک لبخند شاد کند، در روز واپسین خداوند دلش را شاد کرده و مژدهٔ بهشت به او دهد. کسی که مؤمنی را در این ماه یاری کند، خداوند در روزی که قدم‌ها بر پل صراط می‌لغزند او را دستگیری کرده و از پل صراط عبورش خواهد داد. هرکس خشم خود را نگه دارد، خداوند در روز قیامت بر وی خشم نکند. هرکس درمانده‌ای را فریادرسی کند، خداوند در روز قیامت وی را از رسوایی بزرگ ایمن گرداند و رسوایش نکند. کسی که ستمدیده‌ای را یاری کند، خداوند او را در دنیا، در مقابل دشمنانش یاری کرده و در روز قیامت نیز، در موقف حساب و میزان یاریش فرماید.[2]

۱ـ همان، ج ۸۰، ص ۱۲۸

۲ـ همان، ج ۹۳، ص ۳۴۱

و در روایت دیگر امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمودند: کسی که ماه مبارک رمضان را روزه دارد و از حرام و تهمت زدن به دیگران اجتناب ورزد، خدا از او خشنود شده و بهشت را بر او واجب و حتمی می‌کند.[۱]

دو روایت بالا ارتباط محکم پاداش‌ها و اعمال بنده در ماه مبارک و نقش انسان در ترسیم سیمای درونی او را کاملاً آشکار نموده است.

۲ ـ پاداش عمل با صرف‌نظر از زمان خاص

آیات و روایات فراوانی هست که بعضی دگرگونی‌ها و پاداش‌های خاص را نتیجه کار بنده دانسته، یا عمل او را تنها عامل معرفی کرده‌اند.

نمونه‌ای از این آیات و روایات:

«اِنَّ اللهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقومٍ حتّی یُغَیِّروا ما بأنفُسِهِم»[۲]؛ ***در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد، تا آنان حال خود را تغییر دهند.***

«ظَهَرَ الفَسادُ فی البَرِّ وَالْبَحْرِ بما کسبتْ اَیدی الناسِ لِیُذیقَهُم بعضَ الذی عَمِلوا لَعلّهُم یَرجعُون»[۳]؛ ***به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.***

دعا دگرگون کننده سرنوشت

«ابن حبّان» و «حاکم» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که فرمود:

فقط دعاست که تقدیر و سرنوشت‌ها را دگرگون می‌کند و تنها نیکی است که مایهٔ افزایش عمر می‌گردد. گاهی شخص گناهی را مرتکب می‌شود و به واسطهٔ آن از روزی و نعمتی محروم می‌گردد.[۴]

دعا، برطرف کنندهٔ بلا

«عایشه» همسر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت روایت کرده:

---

۱ ـ همان، ص ۳۴۶
۲ ـ رعد، آیه ۱۱
۳ ـ روم، آیه ۴۱
۴ ـ تحفة الأحوذی، ج ۶، ص ۳۴۸، ح ۲۲۲۵

گریزی از سرنوشت و فقدان نیست، اما دعا برای آنچه پیش آمده و خواهد آمد سودمند است. دعاگاهی به پیشواز گرفتاری می‌شتابد؛ پس تا روز قیامت با یکدیگر در کشمکش هستند و دعا از تحقق بلا پیشگیری می‌کند.[۱]

مناجات

ای خدایی که تویی بنده نواز — می‌کنم قفلِ دلم پیش تو باز
تو خدایی و منم بندهٔ تو — بندهٔ عاصی و شرمندهٔ تو
هر کجا می‌روم و می‌گذرم — سایهٔ مِهر تو باشد به سرم
از پی قافله با حالت‌زار — خسته گردیدم و بی‌توشه و بار
ای خدا بندهٔ گم کرده رهم — هادیم باش و ببخشا گنهم

پافشاری در راز و نیاز

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَولا إلحاحُ المؤمنینَ علی طلب الرزقِ لَنقلَهُم من الحال الّتی هُم فیها إلی حالٍ اَضیقَ منه»[۲]؛ ***اگر مؤمنان به درخواست روزی از خدا اصرار نورزند، زندگی بر آنان تنگ آمده و معیشتشان رو به کاستی می‌نهد.***

بعید نیست که مراد از درخواست که در این حدیث شریف آمده، درخواست عملی نیز باشد. به عبارت دیگر، از خدا درخواست چیزی کردن، گاهی با زبان سر، گاهی با زبان عمل و گاهی با تلاش و به‌کار انداختن قوا و استعدادهای خدادادی است. مردم تلاشگر و پویا، شایستگی خویش را برای تفضّل بیشتر نعمات و وسعت معیشت نشان می‌دهند و خداوند هم به پاس این شایستگی، رفاه و آسایش و وسعت بیشتری به زندگی آنان عطا می‌فرماید. به همین خاطر امام علیه‌السلام می‌فرمایند اگر مؤمنان بر درخواست روزی اصرار نورزند (راه عافیت‌طلبی را پیشه کنند) زندگی بر آنان تنگ آمده و رفاه و آسایش آن‌ها رو به کاستی می‌گذارد.

۱ـ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۲۳ ۲ـ بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۹، ح ۷

ولایت در گرو کردار نیک

از جمله وصایای امام باقر علیه السلام به شیعیان و اولاد هاشم این است:

به خدا سوگند، ما نه از خدا طلبکاریم و نه با او پیوند خویشاوندی داریم، بلکه تنها راه نزدیکی به او فرمانبرداری است؛ اگر کسی از شما حق را فرمانبرداری کرده و عمل صالح انجام دهد، ولایت ما اهل‌بیت برایش سودمند خواهد بود، اما اگر نافرمانی کرده و گناه پیشه کند، از ولایت ما سودی نخواهد برد. هشدار! به ولایت مغرور نشوید [و اطاعت خدا را با تکیه بر ولایت کنار نگذارید].[1]

امام باقر علیه السلام سه بار این هشدار را تکرار فرمودند.

در این حدیث می‌بینیم که تنها معیار تقرب و نزدیکی به خدا همان عمل صالح خود فرد است؛ البته ولایت اهل بیت علیهم السلام بهترین پوشش دهندهٔ عمل صالح خواهد بود.

شیطان مهاردار شرابخوار

«قتاد بن عیّاش» از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمودند:

تا بنده آلوده به شراب نشده است، همواره در گشایش دینی به سر می‌برد، اما همین که شراب خورد، خداوند پرده حیای او را می‌درد و آبرویش را می‌برد و شیطان بر او مسلّط می‌شود و گوش، چشم و پایش را در اختیار خود گرفته و به سوی هر شرّی می‌کشاند و از هر چیزی بازش می‌دارد.[2]

کیفرهایی که در این روایت برای شرابخوار آمده است، نتیجه کار خود اوست. میخواره، شیطان را با دست خود بر خویشتن مسلط کرده تا او را به هر جا که خواهد ببرد.

روزه و شرب خمر

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به بالین بیماری که در حال احتضار و جان کندن بود رفتند، حضرت به او فرمودند:

۱ـ همان، ج ۷۵، ص ۱۸۷، باب وصایَ الباقر علیه السلام

۲ـ کنز العمال، ج ۵، فصل ۲، باب الخمر، ص ۳۴۶، ح ۱۳۱۶۵

بگو «أشهد أن لا اله الاّ الله». *گفت: نمی‌گویم و نخواهم گفت و پشیمانم از آنکه این کلمه را در طول عمرم گفته‌ام.*

این سخن را گفت و جان به مالک دوزخ تسلیم نمود.

از همسرش پرسیدند: *چرا همسرت بد عاقبت شد؟* گفت: *او نماز می‌خواند و روزه هم می‌گرفت، ولی هر شب تا ظرفی از شراب نمی‌نوشید به خواب نمی‌رفت.*

تقدیر با دارو و درمان

«حکیم بن حزام» گوید: به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: *آیا داروهایی که خود را با آن‌ها درمان می‌کنیم مانع از تقدیر الهی است؟* پیامبر گرامی فرمودند: *دارو و درمان، خود از مقدرات است.*

در توضیح حدیث فوق باید گفت، دوگونه سرنوشت در انتظار بیمار است: یکی اینکه با درد بماند و به پزشک مراجعه نکند که در این صورت بیماری او گسترش می‌یابد. راه دیگر این است که به پزشک و دارو و درمان رو آورده و با استفاده از نسخهٔ پزشک، سرنوشت پیشین را تغییر داده و با دارو و درمان تندرستی را به خود باز گرداند.

به هر دلیل، از این روایت استفاده می‌شود که بیماری را می‌توان به دارو و درمان تغییر داد و به تندرستی تبدیل کرد.

نتیجه کلی

آنچه از مجموع مباحث به دست می‌آید این است که با ملاحظه آیات و روایات و دریافت‌ها و مشاهدات، اطمینان کامل پیدا می‌کنیم که شب قدر هیچ‌گونه منافاتی با اختیار انسان ندارد و یقیناً، او در مقدرات و سرنوشتی که در شب قدر برایش رقم می‌خورد مؤثر است؛ حتی می‌شود گفت که نقش اصلی را به خود انسان سپرده‌اند تا آنچه بخواهد برای فردا و فرداهای خود ترسیم کند.

وداع با ماه خدا

▣ آیت‌الله جوادی آملی

ماه مبارک رمضان یک حقیقت و باطنی دارد که این حقیقت در قیامت ظهور می‌کند. ماه مبارک رمضان را امام سجاد علیه السلام عید اولیاء الله می‌داند. در صحیفهٔ سجادیه دعایی است به نام دعای وداع ماه مبارک رمضان.

این وداع برای کسی است که با ماه مبارک رمضان مأنوس بوده و ماه مبارک رمضان دوست او می‌باشد و الاّ آنکه با این ماه نبوده وداعی ندارد. انسان از دوستش و یا با کسی که مدتی مأنوس بود، خداحافظی می‌کند. آنکه اصلاً نمی‌داند چه وقت ماه مبارک رمضان آمد و چه وقت سپری شد، چرا آمد و چرا سپری شد، او وداعی ندارد. اما امام سجاد علیه السلام آخر ماه مبارک رمضان که شد، در حدّ یک ضجّه این دعا را می‌خواند.

در مقدمهٔ این دعا، حضرت سجّاد علیه السلام کلیات نعمت‌های الهی را می‌شمارد و اینکه بخشش‌های خدای سبحان ابتدایی است، نه از روی استحقاق.

رمضان بهترین بخشش خداوند

بعد از آن مقدمه می‌فرماید: یکی از بهترین بخشش‌های خداوند سبحان، ماه مبارک رمضان و روزهٔ در این ماه است: «و أنتَ جَعَلتَ مِنْ صَفایا تِلکَ الْوظائفِ وَ خصائصِ تِلکَ الْفُروضِ شهرَ رَمَضانَ... وَ قَد أقامَ فینا هذا الشَّهرُ مُقامَ حَمد و صَحِبَنا صُحبةَ مَبرور».[1]

---

۱ ـ صحیفه سجادیه، دعاء ۴۵، وداع ماه مبارک رمضان

خدایا، نعمت‌های فراوانی به ما دادی؛ یکی از آن برجسته‌ترین نعمت‌ها ماه مبارک رمضان است و یکی از بهترین فضیلت‌ها روزهٔ این ماه است که نصیب ما کردی. و هیچ زمانی به عظمت زمان ماه مبارک رمضان نیست، گذشته از آنکه شب قدر را در آن قرار دادی، این ماه را ظرف نزول قرآن کریم قرار دادی که این فیض در این ماه نازل شده است، اگر کسی با قرآن باشد همراه قرآن بالا می‌رود، و این را بر ملت مسلمان منت نهادی، زیرا دیگر ملل در ماه مبارک رمضان روزه نمی‌گرفتند و این نعمت را مخصوص مسلمین کردی.

و این ماه مبارک در بین ما اقامت داشت و جای حمد و ثنا بود؛ زیرا به همراه خودش رحمت آورد و رفیق بسیار خوبی برای ما بود. ما در صحبت با او به فضایل و نعمت‌هایی رسیدیم. دوستی بود که به همراهش رحمت و مغفرت و برکت آورد. اینکه رسول خدا ـ علیه آلاف التحیة والثناء ـ در خطبهٔ شعبانیه فرمود: «قَدْ أَقْبَلَ إِلیکُم شهرُ اللهِ بِالبَرَکةِ وَالرَّحْمَة وَ الْمَغفِرة»؛ *این ماه، برکت و رحمت و مغفرت آورد؛ کسی که رفیق این ماه بود، برکت و رحمت و مغفرت این ماه را هم دریافت می‌کند.*

رمضان ماه منفعت

«وَ اَربَحَنا أفْضَلَ اَرْباحِ العالَمین»؛ *«ماه رمضان» برترین سودهای جهانیان را به ما ارزانی داشت که هیچ تاجری در هیچ گوشهٔ دنیا نبرده است.* هیچ کسی در سراسر عالم به اندازهٔ ما از این ماه مبارک رمضان استفاده نکرد. اگر انسان یک مسافری است که سفر ابد در پیش دارد، ره‌توشهٔ آن سفر ابد را باید همین چند روز تهیه کند و اگر درهای آسمان به چهرهٔ مؤمن باز می‌شود و اگر مؤمن می‌تواند با وارستگی به باطن عالم راه پیدا کند و اگر بهترین فرصت ماه مبارک رمضان است؛ پس بهترین سود را ماه مبارک رمضان و اهلش دارند.

ماه حسابرسی

از «ابن طاووس» نقل شده است که فرمود: عده‌ای اول سالشان اول فروردین است. یک نوجوان اول سال او اول فروردین است که تلاش می‌کند لباس نو در بر کند؛ درخت‌ها اول سالشان فروردین است که لباس‌های نو و تازه در بر می‌کنند؛ اول سال یک کشاورز اول پائیز است که

درآمد مزرعه را حساب می‌کند؛ یک تاجری که کارگاه تولیدی دارد، اول سال را در فرصت دیگری تعیین می‌کند؛ اما آن‌ها که اهل سیر و سلوک‌اند، اول سالشان ماه مبارک رمضان است؛ حساب‌ها را از ماه مبارک تا ماه مبارک بررسی می‌کنند که ماه مبارک رمضان گذشته، چه درجه‌ای داشته و امسال چه درجه‌ای دارند؟ چقدر مطلب فهمیده و چقدر مسایل برای آن‌ها حلّ شده است؟ چقدر در برابر گناه قدرت تمکین داشته و چقدر در برابر دشمن، قدرت تصمیم دارند؟ ماه مبارک رمضان برای سالکان الی الله، ماه محاسبه است؛ لذا امام‌سجاد علیه السلام فرمود: هیچ کسی در سراسر جهان به اندازهٔ ما در این ماه استفاده نکرد.

هجران جانکاه

«ثُمَّ قَدْ فارَقَنا عِندَ تَمام وَقْتِهِ وَ انْقطاعِ مُدَّتِهِ وَ وَفاءِ عَدَدِهِ وَ نَحْنُ مُوَدِّعُوهُ»؛ این ماه بعد از آنکه پایانش فرا رسید، از ما مفارقت و هجرت کرد و ما را تنها گذاشت و ما الان این ماه را وداع می‌کنیم.

«وِداعَ مَن عَزَّ فِراقُه عَلَيْنا وَ غَمَّنا»؛[1] چه وداعی؟ وداع تشریفاتی؟ نه، وداع با یک دوست عزیزی که مفارقتش برای ما توانفرساست. آنکه اهل معنا بود خیرش در این ماه بیشتر شد؛ آنکه گرفتار گناه بود گناهش در این ماه کمتر شد. فرمود: ما کسی را وداع می‌کنیم که رفتنش برای ما عظیم و سخت است و ما را غمگین کرد؛ این ماهی بود که شب و روزش رحمت بود.

بزرگان فقه ما همچون «مرحوم صاحب جواهر» و «سید محمد کاظم» صاحب «عروة الوثقی» و دیگران (رضوان الله علیهم) در کتاب‌هایشان هست که در فضیلت روزه گرفتن، همین بس که انسان از نظر ترک بسیاری از کارها شبیه فرشته می‌شود. همین که انسان از شکم رها شد، یک مقدار به فرشته شدن نزدیک می‌شود. گفته‌اند شش روز اوایل ماه شوال را به عنوان بدرقه، روزه بگیرید. بعد از عید فطر، که عید فطر روزه‌اش حرام است، زیرا اگر کسی دوست عزیزی را بخواهد بدرقه کند، چند قدم به همراه او می‌رود؛ معنای وداع کردن، به دنبال او چند قدم رفتن است.

«وَ اَوْحَشَنا انصرافُه عَنّا»؛ و از اینکه منصرف شد و از ما فاصله گرفت، ما را به وحشت انداخت.

---

۱ ـ همان مأخذ

ما یک دوست رئوف و مهربان و پر برکتی را از دست می‌دهیم، لذا ما به وحشت افتادیم؛ آخر ماه مبارک رمضان که می‌شد احساس غربت می‌کردند. سلام بر تو ای عید اولیاء خدا

«وَلَزِمَنا له الذّمامُ الْمَحفُوظُ وَالْحُرمَةُ الْمَرعيةُ وَالْحقُّ المَقْضيُّ»؛ ما باید حقی که او به عهده ما دارد رعایت کنیم؛ حرمتی که در پیش ما دارد باید ارج بنهیم؛ باید به تعهدی که بین ما و اوست وفا کنیم.

سلام بر تو ای عید اولیاء خدا

«فَنَحنُ قائِلونَ اَلسّلامُ عَلَيْکَ يا شَهر اللهِ الأكبرَ وَ يا عيدَ أوليائِهِ»، آن‌گاه چون این دوست عزیز از ما مفارقت می‌کند، ما در آخر ماه مبارک این چنین می‌گوییم: سلام بر تو ای بزرگ‌ترین ماه که به خدا انتساب داری و سلام بر تو ای عید اولیاء الهی. این سلام تودیع است، چون تنها ماهی که اسمش در قرآن کریم است ماه مبارک رمضان است:

عارفان هر دمی دو عید کنند *عنکبوتان مگس قدید[1] کنند[2]*

کار عنکبوت آن است که بتند و با این تارها مگس صید کند و قرمه درست کند. کار عنکبوت آن است که مگس را ذخیره کند، قدید کرده و قرمه درست کند و کارش غیر از ذخیره کردن چیز دیگری نیست؛ اما عارف در هر دم و هر نفس دو عید دارد که سعدی گفت: هر نفسی که فرو می‌رود ممّد حیات است و چون بر می‌آید مفرّح ذات؛ پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب؛ لذا عارف در هر دم دوعید دارد.

علی ایِّ حالٍ، بهترین دمی که انسان دارد در ماه مبارک رمضان است که «**أنفاسکم فیه تسبیحٌ**»؛ نفس کشیدن در این ماه «سبّوح قدّوس» گفتن است؛ لذا امام سجاد می‌فرماید: سلام بر تو ای عید اولیای الهی. اینکه می‌بینیم در آخر ماه مبارک رمضان عید فطر می‌گیرند، چون جایزه‌های یک ماه را به ما می‌دهند؛ در حقیقت محصول ماه مبارک رمضان است. این ضیافة الله، آن لقاء الله را در بر دارد و عظمت از آن ماه شوال نیست، بلکه عظمت از آن ماه مبارک رمضان است که نتیجهٔ یک ماهه را در روز عید می‌دهند.

---

۱ ـ قدیدبه گوشت‌های مانده ذخیره لانه‌ها می‌گویند ۲ ـ دیوان سنائی غزنوی

روز عید است و من مانده در این تدبیرم که دهم حاصل سی روزه و ساغر گیرم

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یٰا اَکْرَمَ مَصْحُوبٍ مِنَ الاَوْقٰاتِ وَ یٰا خَیرَ شهرٍ فِی الأیّٰامِ وَ السّٰاعٰات».[1] امام سجاد چندین بار به این ماه سلام می‌کند. ماه اگر یک زمانی گذرا بود و باطن و سرّ و حقیقت و روح و جانی نداشت، این ولیّ الله که به او سلام نمی‌گفت. آیا این‌ها معاذ الله نظیر اشعار خیالی شعراست که بر خطابه‌های خیالی حمل شود که مثلاً به کوه و یا آثار مخروبه خطاب می‌کنند، یا نه این ماه یک حقیقتی دارد.

می‌گوید: ما خیلی دوست داشته و داریم، اما هیچ دوستی به عظمت این ماه نبود. یک ماهی که نه هیچ روزی مثل روزهای او بود و نه هیچ شبی مثل شب‌های او.

ماه چه و چگونه خواستن از خداوند

«اَلسَّلامُ عَلَیک مِن شهرٍ قَرُبَت فیهِ الاٰمٰالُ وَ نُشِرَتْ فیهِ الاَعْمالُ»؛ ***سلام بر ماه آرزوهای مشروع و اعمال مرفوع*** سلام ما بر تو ای ماهی که آرزوها در این ماه نزدیک شد و ما فهمیدیم که چه بخواهیم، لذا آرزوهای طولانی نمی‌طلبیم. و از طول امل آزاد شدیم و بر آمدن آرزوهای مشروع ما نزدیک شد. در همین دعای سحر ماه مبارک رمضان، امام سجاد علیه‌السلام به ما آموخت که به خدا عرض کنیم: خدایا، آن‌ها که تو را نمی‌شناسند و عبادت نمی‌کنند، آن‌ها را روزی می‌دهی و این همه مارو عقرب‌ها را خدا تأمین می‌کند، پس حیف است که انسان تمام حاجت‌ها را در محور مادّه و ما دّیات خلاصه کند. آن‌ها که اصلاً خدا را نمی‌شناسند و عبادت نمی‌کنند، نظیر این همه کفّار و منافقین، خداوند آن‌ها را در عالم تأمین می‌کند، پس آیا صحیح است انسان تلاش و کوشش خود را بر این صرف بکند که از خدا طبیعت و دنیا بطلبد؟

امام می‌فرماید: سلام بر این ماه که فهمیدیم در این ماه از خدا چه بخواهیم. آرزوهای طولانی نداشته باشیم، بلکه چیزی بخواهیم که برای ما بماند.

وقتی این آیه نازل شد: «وَ کَأَیِّن مِن دابَّةٍ لا تَحمِلُ رِزقَها اللهُ یَرزُقها»[2]، مهاجرین از مکه به مدینه هجرت کردند. چون این‌ها وقتی می‌خواستند از مکه به مدینه هجرت کنند، کسی به

۱ـ دعای وداع ۲ـ عنکبوت، ۶۰

آن‌هااجازه نمی‌داد تا اموالشان را هم منتقل کنند یا بفروشند و می‌گفتند: اگر خواستید از مکه به مدینه بروید باید با دست خالی بروید. وقتی این آیه نازل شد که هیچ جنبده‌ای، چه اهل پس‌انداز باشد یا نباشد، نیست که از جایی به جایی حرکت بکند، مگر اینکه خدا روزی او را می‌دهد؛ معنایش این است که همه در عالم روزی خدا را می‌خورند.

جنبده‌ها دوقسمت اند: بعضی اهل پس انداز و ذخیره‌اند مثل موش و مورچه‌ها ؛ بعضی آزادانه زندگی می‌کنند، مثل کبوترها، گنجشک‌ها، بلبل‌ها که این‌ها اهل ذخیره و پس‌اندازنیستند. در این آیه فرمود: هم آن موش و مورچه را که اهل پس اندازند خدا روزی می‌دهد، هم کبوتر و بلبل و گنجشک را که اهل ذخیره نیستند؛ اینطور نیست که فقط موش‌ها را خدا تأمین کند و بلبل‌ها را تأمین نکند، وقتی این آیه نازل شد، مسلمین از مکه به مدینه هجرت کردند. گفتند ما روزی‌مان را که از جایی به جایی حمل نمی‌کنیم، بالاخره خدای مکه خدای مدینه هم هست. اگر ما را در مکّه اداره می‌کند در مدینه هم اداره می‌کند. با دست خالی آمدند و در مسجدهای مدینه ماندند و مهاجر نامیده شدند ؛ خدا آن‌ها را تأمین کرد.

این چنین نیست که اگر انسان روح بلند نداشته باشد، به او خوش بگذرد و یا اگر روح بلند و عظیم داشت در جهان تلخکام باشد. انسان اگر ذهن و جانش را به چیز درستی مشغول نکند، او آدم را به چیز نادرستی مشغول می‌کند؛ تا آدم این نفس و ذهن و مرکز اندیشه را مشغول نکند او آدم را مشغول می‌کند ؛ فرمود: ما در این ماه فهمیدیم از خدا چه بخواهیم، اعمالمان باز و آرزوهایمان بسته شد. جلو آرزوهایمان راگرفتیم و دست به کار شدیم.

وداعی غم‌انگیز با یاری عزیز

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِن قرینٍ جَلَّ قَدرُه مَوْجُوداً وأفْجَعَ فَقدُه مَفْقُوداً»؛ ***سلام بر تو ای نزدیکی که وقتی بودی گرامی بودی و حال که در آستانه رفتن هستی، رفتنت فاجعه است و ما را غمگین می‌کند همچون کسی که عزیزترین عضو خانواده‌اش را از دست بدهد.***

«و مَرجوٍّ آلَمَ فِراقُه»؛ سلام بر تو ای تکیه گاه امید که در هنگام مفارقت، ما را متألّم و رنجور کردی. آن ماه که در جان انسان رسوخ داشت، وقتی از جان فاصله می‌گیرد جایش را غم پر

می‌کند. آن فهمیدن‌ها و صفای ضمیر دیگر نیست. آن نشاطی را که انسان در ماه مبارک رمضان برای نثار و ایثار دارد در غیر ماه مبارک رمضان ندارد. اگر انسان در این ضیافت حق از خدا، غنا و بی‌نیازی طلب کند، چیزی او را به خود متوجه و مشغول نمی‌کند؛ نه از کسی می‌ترسد و نه از بذل جان دریغ می‌کند.

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِن الیفٍ آنَسَ مُقبلاً فَسرَّ و اَوْحَشَ مُنْقَضیاً فَمَضَّ»؛[1] سلام بر تو ای دوست با الفت که وقتی آمدی، ما را مسرور کردی و وقتی رفتی، ما را گداختی و رفتی، داغ زدی و رفتی! این حرف، حرف یک انسانی است که با باطن روزه این ماه و با باطن لیلهٔ قدر در تماس بوده است.

وداع با ماه رقّت قلوب و قلّت ذنوب

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ مِنْ مُجاوِرٍ رَقَّت فیهِ القُلُوبُ وَ قَلَّت فیهِ الذُّنُوب»؛ ***سلام بر تو ای همسایهٔ عزیز که در مجاورت و جوار رحمت تو بودیم. تو همسایه‌ای بودی که در این مدت دل‌ها رقیق می‌شد و گناهان کم.***

در مناطق ییلاقی و در سرزمینی که سبز و خرم است چشمه معدنی می‌جوشد، چون با املاح و رسوبات همراه است، این آب زلال نیست که راه خود را طی کند و راه باز کند و تشنه‌ها را سیراب کرده و به مقصد برسد، بلکه با رسوبات و املاح همراه است. این آب زلال است که وقتی از چشمه می‌جوشد راه خود را باز می‌کند و راه کسی را هم نمی‌بندد؛ همهٔ این درخت‌ها و گیاهان تشنهٔ سر راه را هم سیراب می‌کند تا به دریا برسد، این خاصیت آب زلال است که اصلاً به دنبال تشنه می‌رود تا سیرابش کند. سرش را به سنگ می‌زند و تلاش و کوشش می‌کند که خود را به تشنه‌ها برساند اما اگر این آب رسوبی باشد همین که می‌جوشد راه خود را می‌بندد. بعد از چند سال در آن مزرع، تلّی از سنگ پیدا شده و همهٔ آن سرزمین‌های سبز، خشک می‌شود و از او چیزی روئیده نمی‌شود.

این آب وقتی زلال و صاف نباشد جلوی خودش را هم می‌بندد؛ افکار و اندیشه در دل‌ها هم همین طور است، اگر زلال باشد از جان می‌جوشد، با زبان و قلم منتشر می‌شود، به گوش و چشم می‌رسد و از آنجا به دل‌های دیگران می‌رسد؛ لذا یکی از القاب عالِم «ماء معین» است که ریشه اصلی آن

---

۱ ـ «مض» آن درد گدازنده را گویند. همچون رنجش از گداختگی آهن سرخ شده‌ای که به انسان اصابت کند

دربارهٔ حضرت ولی عصر(عج) است که یکی از القاب مبارک آن حضرت «ماء معین» است: «قل أرأیتُم اِن أصبحَ ماءُکم غَوراً فَمَن یأتیکُم بِماءٍ مَعین».[1]

ماءِ معین یعنی آب جاری ؛ آبی که چشم، آن را می‌بیند. علم و عالم را ماء معین می‌گویند، چون مانند چشمه زلال است که می‌جوشد. حرفی که می‌زند، چیزی که می‌نویسد، علمی است که از جان او تراوش کرده و به گوش و چشم شخصی رسیده است و او می‌فهمد و به دیگری می‌گوید، دیگری هم می‌فهمد و به بعدی می‌گوید.

این مانند یک چشمه زلالی است که بالاخره به اصلش می‌رسد اما افکار و اندیشه و خیالات باطل مانند همان رسوبات و املاح معدنی‌اند که همان جا قلب را می‌بندند؛ کم کم این قسیّ می‌شود، وقتی که دل بسته شد، نه چیزی از آنجا سرایت می‌کند و به دیگران می‌رسد و نه حرف دیگران به آنجا می‌رسد. نه حرف او در غیر مؤثر است و نه حرف غیر در او مؤثر می‌باشد. امام سجاد علیه السلام فرمود: دل‌ها در این ماه نرم و رقیق و گناهان در این ماه کم می‌باشد.

ماه پیروزی بر شیطان

«اَلسَّلامُ عَلَیک مِن ناصرٍ اَعانَ عَلی الشیطانِ وَ صاحبٍ سَهَّلَ سُبُلَ الإحسانِ»؛ ***سلام بر تو ای رفیقی که کمک کردی تا ما بر شیطان مسلط شدیم. انسان در این ماه بر شیطان مسلط می‌شود. به خاطرات شیطانی گوش فرا نمی‌دهد. تو برای ما مصاحب خوبی‌بودی که ما توانستیم بر شیطان پیروز شویم.***

ما نه تنها در بُعد سلبی از دست شیطان نجات پیدا کردیم که کار بد نکردیم، بلکه در بُعد اثباتی هم پیروز شدیم. راه‌های خیر را خوب و به آسانی طی کردیم. اگر در غیر ماه مبارک رمضان کار خیر را به سختی انجام می‌دادیم، در این ماه به آسانی انجام دادیم، تو باعث شدی که ما راه احسان را با سهولت طیّ کردیم.

ماه آزادی

«اَلسلام علیک مٰا أکثَر عتقاءَ اللهِ فیکَ»؛ ***سلام بر تو ای ماهی که چقدر بنده‌ها را خدا در***

---

۱ ـ سوره ملک ، آیه ۳۰.

این ماه آزاد کرده است. خدا آن‌ها را که گرفتار آتش و رذائل اخلاقی بودند، از دست این بندها آزاد کرد و نعمتی بهتر از آزادی نیست.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «مَن رَفَضَ الشهوات فصار حُرّاً»؛[1] اگر کسی شهوت را ترک کند، آزاد می‌شود و نعمتی بالاتر از آزادی و آزادگی و حریت نیست که انسان گرفتار شهوت و غضب و بردهٔ هوی نباشد و زمامش را به دست هوسش نسپرد.

«وما أسعدَ مَن رَعیٰ حُرمَتَک بک»؛ ***چقدر سعادتمند شد آن کسی که احترام تو را حفظ کرد و مواظب بود تا در این ماه حرف بد نزند، خیال و گناه بد نکند.***

ماه محو کننده گناه

«السلامُ علیک ما کان أمحاکَ للذّنوب واَشتَرک لأنواع العُیوب»؛ ***سلام بر تو ای حقیقت ماه مبارک رمضان که تو محو کننده گناه هستی و پوشاننده‌تراز هر چیزی نسبت به عیوب انسان.*** عیب را می‌پوشانی و گناه را محو می‌کنی.

اول پوشاندن و ستر و بعد مغفرت است. خدای سبحان اول می‌پوشاند، که آبروی انسان محفوظ باشد، بعد می‌بخشد. این ستّار زمینه آن غفار را فراهم می‌کند. انسان تا بتواند آبروی دیگران را حفظ کند، خدا هم آبروی او را حفظ می‌کند، مؤمن حق ندارد کاری بکند که ذلّت آور باشد.

«السلام علیک ما کان اَطْوَلَکَ علی المجرمین»؛ ***سلام بر تو ای ماه مبارک رمضان که برای افراد تبهکار خیلی طولانی هستی و رمضان برای او حکم چندین ماه است.***

«وَاَهْیَبَکَ فی صدورِ المؤمنین»؛ ***ماه مبارک رمضان در دل‌های مؤمنان با یک هیبت و ابهّت و جلال و هیمنه و شکوه تلّقی می‌شود.***

وداع با ماه بی رقیب

«السلام علیک من شهرٍ لاتُنافِسُهُ الأیّامُ»؛ ***سلام بر تو ای ماهی که هیچ ماهی با تو مسابقه و رقابت ندارد.***

---

۱ ـ امالی، شیخ مفید، مجلس ۶، حدیث ۱۴

در منافسه وقتی انسان می‌دود و مسابقه می‌دهد، نفس نفس می‌زند تا به مقصد برسد. خدای سبحان هم فرمود برای گرفتن فضائل، منافسه بدهید: «فلیتنافسِ المتنافسون»؛ *شما نفس نفس بزنید تا آن شیء نفیس و ارزنده را بگیرید.* هیچ ماه و ایام و لیالی و لحظاتی با تو منافسه نمی‌کند و رقابت ندارد. تو پیشگامی و همه یازده ماه به دنبال تواند. این چنین نیست که انسان بگوید در ماه مبارک رمضان حرف‌ها را می‌شنوم و بعداً عمل می‌کنم. اگر فعلاً عمل نشود بعداً هم عمل نمی‌شود؛ چون زمان‌های دیگر آن قدرت را ندارد که با ماه مبارک رمضان در کسب توفیق انسان رقابت کنند.

«السلام علیک غیرَ کریهِ المُصاحَبَةِ و لا ذَمیمِ المُلابَسةِ»؛ سلام بر تو، در این مدتی که مهمان ما بودی یا ما در خدمت شما بودیم، هیچ رنجی ندیدیم. از مصاحبت با شما خسته نشدیم. در خدمت شما بودیم و لذت بردیم، ذمّ، کراهت و مانند آن از شما مشاهده نکردیم. تو مهمان خوبی برای ما بودی.

«السلام علیک کما وَفدتَ علینا بالبَرَکاتِ و غَسلتَ عنّا دَنَسَ الخطیئات».

سلام بر تو ای ماه گرامی مبارک رمضان که برکت آوردی، ما را شستشو کردی و رفتی و بعداً اگر آلوده شدیم به دست خود آلوده شده‌ایم والّا تو ما را تطهیر کردی و رفتی. ما احساس سبکی می‌کنیم.

مهمان بی زحمت

«السلام علیک غیرَ مُوَدَّعٍ بَرَماً و لا مَترُوک صیامُه سَأماً»؛ سلام بر تو که در هنگام تودیع، ما احساس خستگی نکردیم. انسان وقتی مهمان را با تشریفات پذیرایی می‌کند، خود در این مدت خسته می‌شود؛ امّا ایشان می‌فرماید ما خسته نشدیم، ما از روزه گرفتن که پذیرایی تو بود خسته نشدیم و رنجی احساس نکردیم، بلکه برای ما گوارا بود.

«السلام علیک مِن مطلوبٍ قَبلَ وقته و محزونٍ علیه قَبلَ فوته»؛ سلام بر تو، قبل از اینکه بیایی ما انتظار تو را داشتیم والان هم هنوز نرفته‌ای مقداری مانده است، ولی همین که می‌خواهی بروی ما را غمگین کرده‌ای.

«السلام عیلک کَم مِن سوءٍ صُرِفَ بک عنّا و کَم مِن خیرٍ أُفیضَ بک علینا»؛ سلام بر این مهمان گرانقدری که به برکت تو، خدا خیلی از بلاها را از ما برداشت و خیلی از برکات را به ما داد. ما در حقیقت مهمان تو بودیم، نه تو مهمان ما.

«السلام علیک و علی لیلةِ القَدرِ التی هیَ خیرٌ من ألفِ شهر»؛ این زیارتنامه است، این سلام تودیع است، سلام بر تو ای ماه، سلام بر لیلة القدرت، آن شب قدری که از هزار ماه ـ تقریباً هشتاد سال ـ بالاتر است.

«السلام علیک ما کان أحرَصَنا بالأمسِ علیک وأشدَّ شَوقَنا غداً إلیک».

سلام بر تو ای ماهی که ما دیروز خیلی حریص بودیم که شما بیایی و فردا هم خیلی مشتاقیم که زیارتتان کنیم؛ این طور نیست که به عنوان یک اداء وظیفه این مراسم تودیع را انجام بدهیم.

«السلام علیک و علی فَضلِک الذی حُرِمناه و علی ماضٍ من بَرَکاتِک سُلِبناه»؛ سلام بر تو و فضیلت تو، سلام بر تو و برکات تو.

«اللهم إنّا أهلُ هذا الشهرِ الذی شَرَّفْتَنا به وَ وَفَّقتَنا بِمَنِّک له حینَ جَهِلَ الأشقیاءُ وقتَه و حُرِموا لِشقائِهم فَضلَه»؛ خدایا آن توفیق را دادی که ما اهل این ماه باشیم، در حالی که عدّه‌ای از فضیلت این ماه محروم شدند و منشاء حرمان آن‌ها نیز شقاوتشان بود که به سوء اختیار خود آنان فراهم شد. «و أنت وَلیُّ ما آثَرتَنا به من معرفتِه و هَدیتَنا له من سُنّتِه»؛ پروردگارا، تو مولی و سرپرست مایی، در آنچه ما را برای شناخت آن برگزیده‌ای و راهنمائی نموده‌ای که روش آن را طی نماییم.

«و قد تَوَلَّینا بتوفیقک صیامَه و قیامَه علی تقصیرٍ و أدَّینا فیه قلیلاً من کثیر». و در پرتو توفیق تو، به روزه و نماز آن با اعتراف به تقصیر نایل آمدیم و اندکی از وظایف بسیار را ادا نمودیم.

«اللهم فلک الحمدُ إقراراً بالإسائةِ و اعترافاً بالإضاعةِ و لک من قُلوبِنا عَقْدُ النَّدَمِ و مِن ألسِنَتِنا صِدقُ الاعتذار».

پروردگارا، تو را در حالی ستایش می‌کنم که به بدرفتاری خود اقرار و به ضایع نمودن نعمت احکام تو و عمر خویش اعتراف داریم. و برای توست از طرف دل‌های ما پیمان پشیمانی و از ناحیهٔ

زبان پوزش‌طلبی صادقانه.

«فَأجُرنا علی ما أصابَنا فیه من التفریطِ أجراً نَستَدرِکُ به الفضلَ المرغوبَ فیه و نَعتاضُ به من أنواعِ الذُخرِ المَحروصِ علیه».

پس اجر مصیبت بر تفریط در این ماه را چیزی قرار ده تا به وسیله آن، فضیلتی که مورد رغبت است نائل آییم و به جای آن از انواع ذخایری که بر آن تشویق شده عوض به دست آوریم.

«و أوجِب لنا عُذرَک علی ما قَصَّرنا فیه من حقِّک».

و از باب: کتب ربّکم علی نفسه‌الرحمة. پذیرش پوزش را برای ما مقرر نما تا حق تقصیر شده شما بخشوده گردد.

«و ابلُغ بأعمارِنا ما بین أیدینا من شهرِ رمضانَ المُقبِل فإذا بَلَّغتَناهُ فأعِنّا علی تَناوُلِ ما أنت أهلُه مِن العبادةِ و أدِّنا إلی القیام بما یَستَحِقّه من الطاعةِ» و عمر ما را تا ماه مبارک آینده طولانی بفرما و هنگامی که ما را به آینده آن رساندی ما را کمک فرما تا آنچه در خور شماست عبادت نمائیم و آنچه سزاوار توست طاعت کنیم «و أجرِ لنا من صالحِ العملِ ما یکونُ دَرَکاً لحقّک فی الشهرین من شُهور الدهر»؛ و توفیق انجام کار نیک را بطور جاری و مستمر بهره ما فرما تا آنچه حق و شایسته شما است در تمام ماه مبارک رمضان که در مدت عمر ما پیش می‌آید جبران شود.

«واجبُر مُصیبتَنا بشهرنا و بارِک لنا فی یومِ عیدِنا و فِطرِنا».

پروردگارا، هجران ماه مبارک را که مصیبت ماست جبران فرما و برای ما در روز عید فطر برکت مقرر نما...

و با سپری شدن این ماه ما را از هر تباهی بیرون بیاور ... .

و هر پاداشی که به افراد شایسته و واجد شرایط این ماه مرحمت می‌کنی، به ما نیز لطف فرما، زیرا فضل تو تمام شدنی نیست، بلکه همواره جوشان است.

و ثواب همه کسانی که تا قیامت در آن ماه روز می‌گیرند یا عبادت می‌کنند برای ما ثبت فرما...آمین.

شهید مفتح مظهر وحدت حوزه و دانشگاه

▣گروه تدوین

شهید «آیت‌الله دکتر مفتح» درسال ۱۳۰۷هـ ش در خانواده‌ای روحانی در «همدان» به دنیا آمد. شهید مفتح از کودکی در مجالس وعظ و خطابه پدر خویش شرکت می‌نمود و بعضاً در این مجالس بنا بر سنت زمان، پامنبری می‌کرد.

شهید مفتح در حین گذراندن دورهٔ دبستان مقدمات علوم عربی و ادبیات را نزد پدر خود آموخت و سپس به مدرسهٔ مرحوم «آیت الله العظمی آخوند ملا علی» رفته و تحصیلات خویش را ادامه داد. استعداد فراوان و عشق زیاد شهید به تحصیل، باعث شد که به زودی مراحل تحصیل را گذرانده و در سال ۱۳۲۲ برای ادامهٔ تحصیل به «حوزهٔ علمیهٔ قم» مهاجرت کند.

در حوزه علمیهٔ قم از محضر اساتید بزرگی همچون «حضرت امام خمینی قدس سره»، «علامهٔ طباطبایی»، «آیت الله داماد»و «آیت‌الله حجت» استفاده کرد. در کنار تحصیل در حوزه، به تحصیل علوم جدید پرداخت و موفق به اخذ درجه دکترا در رشته فلسفه گردید.

ایشان علاوه بر تحصیل، عنصری بسیار فعال در مسایل اجتماعی و سیاسی بودند.فعالیت‌های ایشان در مسایل اجتماعی و سیاسی و آشنایی که از نزدیک با حوزه و دانشگاه داشتند سبب گردید به اهمیت وحدت حوزه و دانشگاه پی ببرند.

مقالهٔ ایشان تحت عنوان «وحدت مسجد و دانشگاه» که در سال‌های حدود ۱۳۴۰ در نشریه «مکتب اسلام» چاپ شده است، به خوبی نشانگر نوع تفکر و تلاش علمی استاد در زمینه ایجاد

این وحدت می‌باشد.

علاوه بر این، شهید مفتح در زمینه‌های دیگر همچون تربیت نسل تحصیل کرده، اشاعهٔ معارف اسلامی، مبارزه با رژیم طاغوت، کوشش در جهت ایجاد حکومت اسلامی و فعالیت فرهنگی با شیعیان لبنان و مبارزان فلسطین، همکاری علمی در دعوت از اندیشمندان و نویسندگان معروف جهان اسلام و تحقق عملی وحدت شیعه و سنی و... فعالیت داشته‌اند.

کوشش‌های شبانه روزی استاد مفتح، پس از پیروزی انقلاب نیز با شدتی بیشتر دنبال شد. وی علاوه بر عضویت در شورای انقلاب با درخواست دانشجویان «دانشکده الهیات» و بعد از مشورت با «استاد مطهری» سرپرست دانشکدهٔ الهیات شدند. تصمیم وی بر آن بود که دانشکده الهیات را تبدیل به مکانی جهانی برای رشد افکار و ایده‌های متعالی اسلام بنمایند. بنابراین با برنامه‌ریزی درسی جدید، اولین سنگ «انقلاب فرهنگی» را در این مملکت بنا نهاد.

نظر وی این بود که دانشکده باید به محل برخورد آراء و عقاید مختلف و تجزیه و تحلیل آنان تبدیل شود. بر این اساس دانشکده الهیات به صورت مکانی برای مبادلات علمی و فرهنگی در آمده و محل تجمع علم دوستان و متفکران و دانشجویان گردیده بود.

دکتر مفتح در ادامه سالیان دراز کوشش و تلاش برای وحدت «فیضیه» و دانشگاه در سالگرد شهادت «آیت الله حاج سید مصطفی خمینی» اقدام به تشکیل سمینار وحدت حوزه و دانشگاه در دانشکده الهیات نمودند که این اولین سمیناری بود که تحت این عنوان برگزار می‌شد.

بالاخره پس از یک عمر رنج، شکنجه، سعی، تلاش، فعالیت و تبعید و زندان در راه خدا، در ساعت ۹ صبح روز سه شنبه ۲۷ آذر ماه ۱۳۵۸ به دست منحرفان «گروه فرقان» در خون خود غلتید و عمامهٔ غرق به خونش در دانشکده افتاد. دست سرنوشت تابلوی خونین و زیبایی را از وصلت بین روحانی و دانشجو ترسیم کرده بود: «عمامه‌ای خونی در دل دانشکده».

فرازهایی از فرمایشات حضرت امام خمینی‌ﷺ پیرامون شهید مفتح

رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی پیام مهم و بلندی به مناسبت شهادت استاد شهید صادر فرمودند که در بخشی از آن چنین فرموده‌اند: «جناب حجة الاسلام، دانشمند

محترم، آقای مفتح و دو نفر پاسداران عزیز اسلام (رحمة الله علیهم) به فیض شهادت رسیدند و به بارگاه ابدیت بار یافتند و در دل ملت و جوانان آگاه ما حماسه آفریدند و آتش نهضت اسلامی را افروخته‌تر و جنبش قیام ملت را متحرک‌تر کردند. خدایشان در جوار رحمت واسعهٔ خود بپذیرد و از نور عظمت خود بهره دهد.

امید بود از دانش استاد محترم، از زبان و قلم او، بهره‌ها برای اسلام و پیشرفت نهضت برداشته شود و امید است از شهادت امثال ایشان بهره‌ها برداریم. من شهادت را به این مردان برومند اسلام تبریک و به بازماندگان آنان و ملت اسلام تسلیت می‌دهم.

بحمد الله در این نهضت اسلامی، این تحول بزرگ حاصل شد که هیچ یک از این دو طایفه (روحانی و دانشگاهی) خودشان را از دیگری ان شاء الله جدا نمی‌دانند.

سد عظیمی که بین فیضیه و دانشگاه کشیده بودند، آن سد را شما شکستید.

این دو مرکز (حوزه ودانشگاه) باید باهم باشند و این دو مرکز باید علم و عمل و تهذیب را به منزلهٔ دو بالی بدانند که با یکی نمی‌توان پرید.

ان شاءالله خداوند تبارک و تعالی این قدمی که وحدت بین دانشگاه و روحانیون است، این قدم را مبارک کند. و توجه به این داشته باشید که حالا که شما نزدیک به هم دارید می‌شوید، نقشه‌هایی که برای جدا کردن شما از هم هست بیشتر به کار می‌افتد».[1]

متن یادداشت «مقام معظم رهبری» در دفتر یادبود، در محل شهادت آیت‌الله دکتر مفتح

«یاد شهید عزیز، مرحوم آیت الله مفتح، آن شمع پر سوز و گداز و روشنی بخش، آن روحانی پر جد و جهد و صبور، آن مبلغ دانا و سخنور، آن مبارز شجاع و خستگی‌ناپذیر و آن شخصیت متواضع و محبوب گرامی باد. او که با خون خود، سخن خود، تلاش خود، هدف و راه خود را امضا کرد و صحت و حقانیت این همه رابه ثبت رسانید.

۱ـ فرازهایی از بیانات امام خمینی در سخنرانی ۲۷ آذر ۵۹ به مناسبت سالگرد شهادت دکتر مفتح و روز وحدت روحانی و دانشجو

اکنون که در نقطهٔ عروج او بر روی زمینی که پیکر پاک و خون آلود او و دو پاسدار شهیدش را در لحظهٔ آخر در آغوش داشته است قرار گرفته‌ام، بر سعادت آن عزیزان چشم حسرت گشوده و سرنوشتی آن‌چنان خونین و صادقانه در راه خدا را برای خود آرزو می‌کنم و با همهٔ دل بر آنان درود می‌فرستم.

خداوند آن عزیز و یارانش را با شهدای صدر اسلام محشور فرماید»

حوزه و دانشگاه، پایگاه وحدت

«بمناسبت بیستمین سالگرد شهادت آیت الله مفتح»

▣ حجةالاسلام محمد اکرم عارفی

ضرورت و جایگاه وحدت

«وحدت» واژه‌ای مقدس و قابل احترام در فرهنگ انسانی و اسلامی‌است. اسلام که اساس نظام فکری و عملی‌اش بر توحید و یگانگی استوار گشته، «وحدت» را در تمامی ابعاد فکری و عملی انسان ملحوظ داشته است.

وحدت از نگاه دین

دین همان‌طور که تمامی انسان‌ها را در سطح عام عضو خانواده واحدی می‌داند که از پدر و مادر یگانه‌ای آفریده شده‌اند[1]، در سطح خاص نیز همهٔ مؤمنان را به وحدت و همیاری فراخوانده است.

تعابیری همچون «**إنّ هذه أُمَّتُکم أُمَّةً واحدةً**»[2] و «**إنّما المؤمنونَ إخوةٌ**»[3] و «**اعتَصِموا بِحَبل اللهِ جمیعاً ولا تَفَرّقوا**»[4] عموماً تبیین کنندهٔ ایجاد و تحکیم روابط تنگاتنگ در میان صفوف مؤمنان هستند.

---

۱ ـ «یا أیّها الناسُ إنّا خلقناکم من ذکر و أُنثی وجعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إنّ أکرمکم عندالله أتقاکم إنّ الله علیمٌ خبیر».

۲ ـ انبیاء، ۹۲

۳ ـ حجرات، ۱۰

۴ ـ آل عمران، ۱۰۳

از میان «امت واحده» نخبگان فکری و علمی جامعه که جایگاه رهبری معنوی را در میان امّت احراز کرده‌اند، مسؤولیت سنگین‌تری در اجابت پیام‌های وحدت خواهی دین دارند؛ چه اینکه چند دستگی دانشمندان و رهبران فکری جامعه، منجر به چند دستگی امت گردیده و سرانجام جامعه به سوی ویرانی و رویارویی تمام عیار کشیده خواهد شد.

حضرت امام علی علیه السلام در این باره فرموده است: «زَلَّةُ العالِمِ کانکسارِ السفینةِ تَغرَقُ و تُغرِقُ».[1] همانند کشتی در هم شکسته است که هم خودش را در دریا غرق می‌کند و هم جامعه‌اش را. تصویری که از عالمان و دانشمندان در فرهنگ دینی ترسیم شده است، محبت، همیاری، همسویی، مسؤولیت‌شناسی و از خودگذشتگی دانشمندان را منعکس می‌سازد؛ چنان چه در کلام ارزشمند حضرت امام علی علیه السلام آمده است: «واعلَموا أنَّ عبادَاللهِ المستحفظینَ عِلمَه، یَصونونَ مَصونَهُ و یُفَجِّرونَ عُیونَه، یتواصَلونَ بالوِلایةِ و یَتَلاقَونَ بالمَحبّةِ و یَتَساقَونَ بکأسٍ رَویّةٍ و یَصدُرون بِریَّةٍ؛ لاتَشوبُهم الرَیبَةُ ولا تُسرِعُ فیهم الغِیبَةُ علی ذلک عَقدَ خَلقَهم و أخلاقَهم، فَعَلَیهِ یَتَحابّون و به یَتَواصَلون»[2]؛ *بدانید که آن گروه از بندگان خدا که پاسدار علم اویند، رازهایش را نگه می‌دارند و چشمه‌هایش را جوشان می‌سازند. پیوندشان با هم براساس ولایت و دیدارهایشان با عشق و محبت است. جام های سیراب‌ساز را به یکدیگر می‌نوشانند و سیراب بیرون می‌شوند. در روابطشان نه شائبه‌ای از بدبینی و شک راه می‌یابد و نه غیبت نفوذ می‌کند. سرشت و خویشان بر این ویژگی‌ها پرورش یافته و بر این اساس است تمامی دوستی‌ها و پیوندهاشان.*

امروز که در سایه رهبری بی‌بدیل حضرت امام(ره)، نظام جمهوری اسلامی در کشور مستقر گردیده و احکام و دستورات اسلامی جزء قانون رسمی نظام قرار گرفته است و زمینه برای حضور نیروهای متدین و اندیشمندان دینی به خوبی فراهم آمده است، عالمان و دانشمندان حوزوی، وظایف جدیدی در جامعه و دولت بر دوش دارند. نقش جدید حوزوی‌ها در نظام سیاسی

۱ـ میزان الحکمة، ج ۸، ص ۴۰۱، ح ۱۴۰۶۷

۲ـ فرهنگ آفتاب، عبدالمجید معادیخواه، ج ۷، نشر ذره، ۱۳۷۳، ص ۳۷۱۱

جمهوری اسلامی، آنان را تا سطح عالی‌ترین مقامات اجرایی، قانونگذاری و قضایی ارتقا بخشیده است. اکنون حوزویان تنها وظیفهٔ پژوهش و بیان احکام دین را به عهده ندارند، بلکه وظیفهٔ مهم‌تر دیگری هم دارند که «تحقق دین» باشد.[۱]

رسالت «تحقق دینی» حوزویان، الزاماً آن‌ها را به سمت پذیرش مسؤولیت‌های رسمی در نهادهای آموزشی، اجرایی و قضایی سوق داده است. از طرف دیگر دانشگاهیان بخش عمده نیروهای انسانی فعّال در داخل دولت را تشکیل می‌دهند. حضور دو قشر حوزوی و دانشگاهی در ساختار دولت و آمیختگی آنان در نهادهای تابعه، وجود همکاری‌های بیشتر و مطلوب‌تر این دو قشر را ضروری تر می‌سازد؛ زیرا همیاری دو نیروی موجود در داخل نظام، بر موفقیّت و حسن اجرای سیاست‌های دولت تأثیر به سزایی خواهد داشت و برعکس، رقابت و تنش آنان در داخل ساختار نظام، سبب عدم کارایی نظام خواهد شد.

آثار وحدت سیاسی

۱ ـ هماهنگی در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها

۲ ـ اجرای مطلوب برنامه‌ها

۳ ـ حاکمیت یافتن قانونگرایی نه جناح‌گرایی

۴ ـ ارایه چهره خدمتگذار از دولت اسلامی

۵ ـ مسدود شدن راه بر عناصر نفوذی

آثار دوگانگی سیاسی

۱ ـ پراکندگی و ناهماهنگی در تصمیم‌گیری

۲ ـ ضعف در اجرای برنامه‌ها

۳ ـ رشد جناح بازی

۴ ـ تضییع سرمایه‌های مادی

۵ ـ بدبین شدن مردم به دولت

---

۱ ـ رسالت، ۲۶ آذر، ۱۳۷۶، ص ۶، گفتگو با مهندس سید جعفر مرعشی

۶ـ نفوذ عناصر فرصت‌طلب و در بین جناح‌ها

وحدت از نگاه اجتماع

جامعه موجودی بی‌روح و خنثی نیست که در برابر مسایل فکری و عملی مختلف، هیچ‌گونه واکنشی از خود نشان ندهد؛ بلکه جامعه موجودی زنده و فعال است که از گروه‌های مختلف انسانی تشکیل یافته و دارای ذوق‌های فکری، هنری و عملی گوناگون در داخل خود می‌باشد. آنچه به این ذوق‌ها، سلیقه‌ها و تمایلات متنوع و گاهی متضاد، قدرت مهار می‌بخشد و مانع از هم گسیختگی اجتماع می‌گردد. وجود یک فرهنگ عمومی قوی در ساختار جامعه است تا نوعی هماهنگی و همسویی در میان مردم به وجود آورد. هرگاه جامعه از لحاظ فرهنگ عمومی دچار از هم گسیختگی گردد، بحران هویت آن را فراگرفته و جوّ ناامنی و ناهنجاری در میان افراد آن به وجود آمده و رشد خواهد کرد.

برای رهایی جامعه از بحران هویت و شکل‌گیری فرهنگ مطابق با ارزش‌های اسلامی و ملی، شایسته است قبل از همه تولیدکنندگان محصولات فکری و فرهنگی، به باورهای مشترک و همسان دست یابند. تا زمانی که این هماهنگی، در سطح مقامات و نهادهای فکری و فرهنگی بالاتر به وجود نیاید، همفکری در سطوح پایین‌تر نیز شکل نخواهد گرفت؛ مثلاً اگر دانشگاهیان ما بدون در نظر داشتن فرهنگ ملی، به‌گسترش و ترویج محصولات فکری فرهنگی غرب و شرق که براساس «اومانیسم» و «سکولاریسم» بنیان‌گذاری شده، بپردازند و حوزویان هم به ترویج فرهنگ اسلامی مبتنی بر «خدا محوری» و «حق‌محوری»، چگونه می‌توان انتظار داشت که مشکلی در اجتماع به وجود نیاید؟

این اصل را همگان قبول دارند که «تأثیر علوم انسانی در اداره جوامع انکارناپذیر است»[1]؛ به همین جهت تولیدکنندگان اندیشه و فرهنگ ـ حوزه و دانشگاه ـ باید همسو و هم‌جهت با یکدیگر حرکت نموده و جامعه را به سمت انسجام و همگرایی ارزشی و فرهنگی سوق دهند تا جامعه از خطر گسیختگی فرهنگی مصون بماند.

---

۱ ـ حداد عادل، پیام حوزه، سال اول، ش سوم، پاییز ۱۳۷۳، ص ۶۷

فرهنگ و باورهای مشترکی که در سایه وحدت حوزه و دانشگاه متولد می‌شوند، دارای ویژگی‌های ذیل خواهند بود:

- اصالت دادن به ارزش‌های اسلامی و دینی
- احترام به فرهنگ و دستاوردهای معنوی ملّی
- استفاده از دستاوردهای مثبت بشری
- دور بودن از ناهنجاری‌های فرهنگی غرب و شرق

سیر تاریخی روابط حوزه و دانشگاه

الف) دوران وحدت علوم

دو اصطلاح «حوزه» و «دانشگاه» از اصطلاحات نسبتاً جدید است که طی یک قرن اخیر، پس از اینکه دانشگاه به عنوان یک مرکز آموزشی و علمی از دنیای غرب وارد جامعه ما شد، مصطلح گردیده است. قبل از ورود «دانشگاه» به معنای جدید و غربی آن، مراکز آموزشی و علمی در کشور تحت نام مدرسه و نظامیه و ... یاد می‌شدند.

پیش از این در اسلام، تمام رشته‌های علمی در مراکز واحدی تدریس می‌شد و تفاوتی بین دانشجویان رشته‌های علمی مختلف وجود نداشت، اکثر دانش پژوهان، رشته‌های مختلف علمی مانند فقه، اصول، تفسیر، طب، ریاضی و نجوم را با هم فرا می‌گرفتند؛ زیرا اسلام از همان آغاز به تمام این رشته‌های علمی اهمیت داده و آن‌ها را به رسمیت شناخته بود. در حدیثی از حضرت امام علی علیه‌السلام آمده است که: «**العلوم أربعة: الفقه للأديان والطبّ للأبدان والنحو للّسان والنجوم لمعرفة الأزمان**»[1]

حضرت امام صادق علیه‌السلام، در تشویق به فراگیری انواع علوم و معارف فرمود است: «**تَعلَّموا ماشئتم أنْ تَعلَّموا فلن يَنفَعكُم الله بالعِلم حتّى تَعْمَلوا به لأنّ العلماءَ هِمَّتُهم الرِّعايَةُ والسُّفهاءَ همَّتُهم الرِّوايةُ**»[2]؛ ***هر اندازه که دلتان می‌خواهد بیاموزید، اما [بدانید که] تا به علم عمل نکنید***

۱ـ میزان الحکمة، ج ۸، ص ۴۰۲۲، ح ۱۴۱۲۲ ۲ـ میزان الحکمه، ج ۸

خداوند هرگز از آن به شما سودی نمی‌رساند؛ زیرا که دانایی به عمل کردن اهتمام می‌ورزند و نادانان به روایت کردن.

تأکید ائمه معصومین علیهم‌السلام و پیشوایان دینی در امر فراگیری دانش‌های گوناگون، باعث رونق یافتن این علوم در تاریخ اسلام گردید و از مدارس و نظامیه‌ها، نام‌آورترین دانشمندان، متفکران، ادیبان، فیلسوفان، ریاضی‌دانان، اخترشناسان، محدثان، مفسران، متکلمان، شاعران، فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان، پزشکان و ... بیرون آمدند؛ دانشمندانی همچون فارابی، ابن سینا، ابوریحان بیرونی، خواجه نصیرالدین توسی، شیخ الطائفه توسی، شیخ صدوق و صدها چهره دیگر.[1]

این روند در سده‌های بعد ـ عصر تیموریان، صفویه و قاجاریه ـ نیز ادامه داشت و بین مراکز آموزشی علوم و حوزه‌های دانش دینی انفکاکی وجود نداشت.[2]

ب) دوران جدایی علوم

مقطع دوم در تاریخ تحولات علوم و چگونگی روابط مراکز علمی با یکدیگر از زمان مشروطیت آغاز می‌شود. این مقطع، مقطع جدایی علوم دینی از علوم جدید است که بر اثر سیاست‌های دولت و رجال تأثیر پذیرفته از علوم تجربی، مراکز علمی ـ آموزشی جدیدی به نام «دانشگاه» در کشور تأسیس شد. به گفته یکی از نویسندگان، سیر تحول علوم تجربی در غرب و نفوذ آن در مشرق زمین، محفل های جدیدی را در تحصیل و تدریس به وجود آورد. این محافل نه در شیوه‌های آموزشی با حوزه‌های دینی مشابهت داشتند و نه در روش‌های کاربردی؛ از این‌رو، غالب دانش‌پژوهان این دو محفل علمی، از زبان یکدیگر بی‌اطلاع بودند.[3]

ج) بازگشت مجدد به سوی وحدت

در دوران سلطنت رژیم پهلوی، شکاف عمیقی بین حوزه و دانشگاه به وجود آمده بود، به‌طوری که هم دانشگاهیان از حوزویان اظهار تنفّر می‌کردند و هم حوزویان از دانشگاهیان. در

---

۱ ـ فصلنامه اندیشهٔ حوزه، سال اول، ش دوم، پاییز ۱۳۷۴، ص ۸ به نقل از سیر حکمت در اروپا

۲ ـ پاسدار اسلام، ش ۱۶۸، آذر ۱۳۷۴، ص ۱۹

۳ ـ حوزه، سال سوم، ش م ۱۸، دی ۱۳۶۵، ص ۵

این زمان چند تن از علماء و روشنفکران برجسته دینی، با درک عمیق از فضای خصومت‌آمیز حوزه و دانشگاه، احساس مسؤولیت نموده و بدون در نظر داشتن جوّ عمومی با قبول تمامی اتهامات، اولین حرکت منظم و سازمان یافته را جهت نزدیکی این دو مرکز آموزشی آغاز نمودند. دهۀ ۵۰ دهۀ تلاش بری بهبودی روابط بین حوزه و دانشگاه بود، شهید دکتر مفتح در این باره می‌گوید:

«به یاد دارم در همان موقع که قم بودم، من و جمعی از دوستان تزی داشتیم و آن تز «روحانیت غیر حرفه‌ای» بود، یعنی دانشجوی علوم دینی در دوران تحصیل، ناچار از کمک مالی یک دانشجو (هزینه تحصیل) برخوردار باشد، ولی بعد به یک مرحله‌ای که رسید به یک کار متناسب بپردازد. مثل آنچه خود ما و بعضی از دوستان همفکر به آن پرداختیم. منظور من از تدریس در دانشگاه و فعالیت‌های روحانی و دینی، فقط براساس مسؤولیت و نه براساس نفع‌بری بوده است؛ و می‌بینیم که لزوم دارد و چقدر در جامعه مؤثر است».[1]

این حرکت که عملاً از سوی شهید مفتح، شهید مطهری، دکتر بهشتی و جمعی دیگر آغاز شده بود، با سخنرانی امام در اواخر سال ۱۳۵۶ شتاب بیشتری یافت. حضرت امام در اولین سخنرانی پس از شهادت فرزندش شهید مصطفی خمینی با قاطعیت تمام فرمود:

«من گله‌ام از آقایان هم این است که آقایان هی جدا نکنند این جناح‌ها را از خودشان، جدا نکنند این جناح‌ها را، این جناح‌ها را با هم ربط بدهند. از این طرف هم روحانیون باید قدر این جمعیتی که برای اسلام دارند کار می‌کنند، برای اسلام دارند چیز می‌نویسند بدانند. این‌ها را باید بیاورند توی کار. آقایان، گوشتان را باز کنید. نگویید که این دانشگاه‌های، عرض کنم که فاسق، فاجر و کذا. دائماً جدا نکنید؛ آن‌ها شما را جدا کنند که این نمی‌دانم مرتجع است و قدیمی. کی آخوند مرتجع است؛ آخوند در صف اول پیشروها واقع است. این مرتجع است؟... نه خیر، غلط است این‌ها، هر دو با هم دست برادری بدهید، دست برابری بدهید، مسایلتان را طرح بکنید».[2]

---

۱ ـ وحدت دو قشر روحانی و دانشگاهی، شهید مفتح، نشر حجت، ص ۱۵

۲ ـ صحیفۀ نور، ج ۱، ص ۲۶۵

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، گام‌های مؤثرتر و جدی‌تری در مسیر وحدت این دو قشر برداشته شد که به تدریج تأثیرات ارزنده‌ای در مراکز دانشگاهی برجای گذاشت. فضای خالی از معنویت دانشگاه، به فضایی معنوی مبدل شد؛ چنان چه در گزارش‌های خبری ایام اعتکاف سال ۱۳۷۶ آمده است:

«... دیروز در اولین روز از ایام البیض بیش از ۹۰۰ تن از طلاب و دانشجویان مدارس علمی و دانشگاه‌های تهران در مراسم اعتکاف مسجد دانشگاه تهران شرکت کردند».[۱]

عوامل اختلاف (تأثیرگذار بر دوگانگی)

با توجه به اینکه در گذشته، مراکز و رشته‌های مختلف علمی مکمل یکدیگر بودند و یا حداقل معارض با همدیگر نبودند؛ به نظر می‌رسد عواملی چند در جدایی حوزه و دانشگاه و به وجود آمدن جوّ بدبینی میان آن دو نقش داشته‌اند.

۱ ـ تز جدایی دین و علم در مغرب زمین و تأثیر آن بر فضای دانشگاهی

یکی از اساتید برجسته و صاحبنظر دانشگاهی در این باره گفته است: «مسلّم است که یکی از علل مهم جدایی حوزه و دانشگاه همین افتراق علم و دین در مغرب زمین است. دانشگاه، در کشورها براساس علوم پدید آمده در چهار قرن اخیر اروپا تأسیس، و مسأله جدایی علم و دین، به‌طور طبیعی به کشور ما منتقل شد».[۲]

۲ ـ استعمار

حضرت امام‌ﷺ در این باره چنین فرموده است:

«نقشهٔ جهانخواران و عمّال آنان، جداکردن این دو طبقهٔ مؤثر، متفکر در زمان رژیم طاغوتی بود، و مع‌الاسف موفق شد و کشور را به تباهی کشاند و آن نقشه بار دیگر در دست اجراست؛ که با غفلت جزئی رو به تباهی خواهیم رفت».[۳]

---

۱ ـ جمهوری اسلامی، ۲۴ آبان (برابر با ۱۴ رجب) ۱۳۷۶، ص ۳

۲ ـ پیام حوزه (سخنان دکتر حداد عادل)، سال اول، ش سوم، پاییز ۱۳۷۳، ص ۶۵

۳ ـ تبیان، ش ۱۵، ص ۲۸۳

۳ ـ استبداد داخلی

حضرت امام خمینی در ضمن بر شمردن خطاهای رضاشاه، به دو مورد که مربوط به علما می‌گردد اشاره می‌فرماید: «یکی که از همه بالاتر بود سلب نفوذ روحانیت بود که این برای مملکت از همه بدتر بود ... خطای دیگر آن‌ها بدبین کردن تودهٔ جوان به روحانیین بود، که دولت با تمام قواکوشش در آن کرد، که به واسطه آن، تفکیک قوه روحیه و عادیه از یکدیگر گردید و زیان‌های کمرشکن به کشور وارد شد».[۱]

راهبردهای عملی ایجاد وحدت

اکنون که دریافته‌ایم ریشه جدایی و دوگانگی حوزه و دانشگاه عموماً در عوامل بیرون از حوزه و دانشگاه قرار دارد، می‌توانیم با اعتماد به ارزش‌های داخلی حوزه و دانشگاه و توجه به ضرورت‌های جامعه و دولت، موانع موجود را از سر راه برداشته و به سوی یکدلی بیشتر حرکت نماییم. برای رسیدن به این مرحله لازم است که روی سه محور سرمایه‌گذاری شود:

اول ـ ایجاد فضای دوستی و محبت: اولین گام در مسیر رسیدن به هماهنگی و وحدت صحیح این است که ذهنیت‌های دو طرف نسبت به همدیگر بدبینانه نباشد؛ یعنی حداقل وجود و حضور دو طرف را در جایگاه خودش پذیرفته باشیم؛ چنان‌چه حضرت امام فرموده است: «لازم است طبقات محترم روحانی و دانشگاهی با هم احترام متقابل داشته باشند».[۲]

در روایات نیز دربارهٔ احترام دانشمندان سفارش بسیار زیاد شده است. حضرت امام علی علیه‌السلام فرموده است:

«**من وَقَّر عالِماً فقد وَقَّر ربَّه**»[۳] و در جای دیگر می‌فرماید: «**إذا رأیت عالِماً فکُن له خادِماً**»[۴]

زیرا احترام و بزرگداشت همدیگر، محبت و صمیمیت به بار می‌آورد و صمیمیت، به دنبال خود وحدت و همبستگی را به ارمغان می‌آورد.

---

۱ ـ در جستجوی راه امام از کلام امام، دفتر شانزدهم، ص ۳۷ و ۴۳۶

۲ ـ تبیان، ش ۱۵، ۲۶۹

۳ ـ میزان الحکمة، ج ۸، ص ۳۹۷۸، ح ۱۳۹۰۱

۴ ـ همان، ج ۸، ص ۳۹۷۸، ح ۱۳۹۰۰

دوم- مشارکت فکری - فرهنگی: همکاری دو جانبهٔ حوزه و دانشگاه در فعالیت‌های فکری و فرهنگی، زیربنای اصلی وحدت آن دورا تشکیل می‌دهد واین به چند صورت قابل اجرا است.

الف) ریشه‌شناسی علوم دانشگاهی

«دکتر حداد عادل» می‌گوید:

«آنچه ما در راه وحدت حوزه و دانشگاه از لحاظ علوم انسانی احتیاج داریم، همین ریشه‌شناسی علوم انسانی غربی است؛ مثلاً در روانشناسی باید بدانیم رفتارگرایی چه مبانی فلسفی دارد و آیا می‌توانیم با آن بینشی که در اسلام راجع به انسان داریم، صد در صد با مبانی فلسفی رفتارگرایی موافق باشیم»[1]؟

ب) روش‌شناسی علوم و تلفیق روش‌ها

حضرت امام در این باره فرموده است:

«فرهنگ دانشگاه‌ها و مراکز غیر حوزوی به صورتی است که با تجربه و لمس واقعیت، بیشتر عادت کرده است تا فرهنگ نظری و فلسفی. باید با تلفیق این دو فرهنگ و کم کردن فاصله‌ها، حوزه و دانشگاه در هم ذوب شوند تا میدان برای گسترش و بسط معارف اسلام وسیع‌تر گردد».[2]

ج) اسلامی‌کردن دانشگاه

اسلامی کردن دانشگاه به دو صورت قابل تصور است: یکی اینکه متون آموزشی دانشگاه را دربارهٔ علوم انسانی، براساس علوم اسلامی تنظیم نمایند، یا حداقل نظریات اسلامی را در کنار نظریات دیگر دانشمندان غربی جزء متن اصلی قرار دهند. دوم آنکه: دروس ویژه اسلامی‌در بخش‌های اخلاق، عقاید و عبادات در دانشگاه‌ها تدریس شود تا معنویت در دانشگاه‌ها تعمیم یابد.

د) آسیب‌زدایی فرهنگی

دانشگاه براساس تخصص خود، سیاست توسعهٔ کشور را در بخش‌های صنعتی و فنی به پیش

---

۱ - پیام حوزه، سال اول، ش سوم، پاییز ۱۳۷۳، ص ۶۷

۲ - تبیان، ش ۱۵، ص ۲۹۳

خواهد برد، اما از سوی دیگر رشد صنعت و تکنولوژی، فرهنگ اجتماعی خاصی را تولید می‌کند که با ارزش‌های اسلامی سازگاری ندارد که فروپاشی نظام خانوادگی، رشد فردیت‌گرایی، مصرف‌گرایی و معنویت‌زدایی از جمله عوارض آن است. حوزه می‌تواند در تنظیم صحیح برنامه توسعه با دانشگاه همکاری نموده و مانع از پیامدهای نامطلوب صنعت در کشور گردد.

سوم ـ سازمانی ـ ساختاری: گام دوم در تلاش برای رسیدن به وحدت، گام سازمانی و عملی است که تشکیلات حوزه و دانشگاه را به هم مرتبط ساخته و پیوندی مستحکم میان دو مرکز به وجود می‌آورد و موفقیت این گام در گرو تحقق دو طرح عملی عمده است:

۱ ـ ایجاد شورای علمی ـ اداری مشترک: وحدتِ واقعی، زمانی می‌تواند نهادینه شود که از پشتیبانی اجرایی خوبی برخوردار باشد، و چنین پشتوانه‌ای تنها با ایجاد یک سازمان و مجمع مشترک حوزوی و دانشگاهی قابل تحقق است. این مجمع مافوق، سیاست‌های مشترکی را برای حوزه و دانشگاه پیشنهاد نموده و دو طرف را به اجرای آن‌ها تشویق و حمایت می‌نماید. مراکز حوزوی و دانشگاهی از طریق سازمان اداری مشترک، در جریان مسایل علمی دو طرف قرار گرفته و ضمن کمک و مشارکت در برنامه‌های یکدیگر بر نحوه فعالیت‌ها نیز نظارت خواهند کرد. ارتباط مستقیم و نهادینهٔ دو مرکز، سوء تفاهمات و یا توطئه‌های دشمنان را نیز به خوبی خنثی می‌کند و بدین طریق، از شایعه‌سازی و تبلیغات سوء احتمالی، در روابط دو طرف جلوگیری به عمل می‌آید.

۲ ـ تبادل نیرو: ایجاد سازمان و یا شورای عالی مشترک، راه مبادله علمی ـ فرهنگی و گفت‌وگوهای سازنده را میان حوزه و دانشگاه باز نموده و سرانجام، دو مرکز را به صورت دو مجموعهٔ مکمل یکدیگر درمی‌آورد. مبادلهٔ نیرو نه تنها یک ضرورت علمی و تخصصی در سطح جامعه است که یک ضرورت دینی نیز می‌باشد؛ چه اینکه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «**تَناصَحوا فی العلم ولا یَکتُم بعضُکم بعضاً فإنّ خیانةً فی‌العلم أشدُّ من خیانةٍ فی المال**»[1]؛ ***در علم با یکدیگر یکرنگ باشید و دانش خویش را از هم پنهان مدارید؛ زیرا خیانت***

---

۱ ـ میزان الحکمة، ج ۸، ص ۴۰۰۲، ص ۱۴۰۳۱

المال»[1]؛ *در علم با یکدیگر یکرنگ باشید و دانش خویش را از هم پنهان مدارید؛ زیرا خیانت در علم بدتر از خیانت در مال است.*

به هر حال وحدت پایدار و مطلوب حوزه و دانشگاه، بدون تلاش و برنامه‌ریزی فکری و عملی قابل تحقق نیست که امید است با مساعدت های متولیان و دلسوزان برجستهٔ دو طرف، در دو زمینه فکری و عملی همگی به سمت یک وحدت همه جانبه برویم.

۱ـ میزان الحکمة، ج ۸، ص ۴۰۰۲، ص ۱۴۰۳۱

قدس موطن آرزوهای مسلمین

«به مناسبت روز جهانی قدس»

▣ مهدی قاسمی*

چهرهٔ یهود در قرآن

ملت قهرمان و مسلمان فلسطین، هرگز جنایت‌ها و اهانت‌های گروهی یهودی جنایت پیشه را فراموش نخواهند کرد. انواع تجاوزات، نیرنگ‌ها، توطئه‌ها و کشتارهای جمعی و آوارگی و بی‌خانمانی، حاصل عملکرد یهودهای صهیونیستی است که بیش از نیم قرن است، بخشی از سرزمین‌های اسلامی‌را اشغال و تحت سلطهٔ خود در آورده‌اند.

در این نوشتار، قصد شمارش عملکرد شرم آور صهیونیست‌ها را نداریم، چرا که اینان بی‌مهابا، هرگونه جنایتی را در مقابل چشم جهانیان انجام می‌دهند و کسی هم متأسفانه عمل آنان را تقبیح نمی‌کند.

در این مقال سعی شده است ابتدا چهرهٔ یهود در قرآن را به تصویر کشیده و سپس، با چشم‌اندازی تاریخی به ساکنان اصلی بیت المقدس، عملکرد مسلمانان در بیت‌المقدس و تقسیم یهود به مذهبی و غیر مذهبی، نیم نگاهی نیز به مذاکرات سازش داشته باشیم.

یهودیان را «عبرانی» و «عبری» گفته‌اند که این وجه تسمیه، مأخوذ از کلمهٔ «عبر» یعنی عبور

---

*ـ کارشناس ارشد علوم سیاسی

ابراهیم، جدّ بزرگشان، از «نهر فرات» می‌باشد. همچنین ایشان را اسرائیلی و بنی اسرائیل خوانده‌اند، این نامگذاری به «اسرائیل» پیامبر خدا، یعنی حضرت یعقوب می‌رسد. اسرائیل مرکّب از دو کلمهٔ عبری (اسرا) به معنی بنده و (ئیل) به معنی خدا می‌باشد که روی هم به معنی عبدالله یعنی بندهٔ خداست.[۱]

یهود بندهٔ خدا یا عبد دنیا؟

در طول تاریخ بشر، مردمی در پول‌دوستی و جمع آوری مال همچون قوم یهود دیده نشده است. قوم یهود برای رسیدن به این مقصود، تمام راه‌های مشروع و غیر مشروع را پیموده‌اند؛ این مسأله، به نظر می‌رسد که به طرز عقیدهٔ یهود که خود را ملت برگزیدهٔ خدا می‌پندارند، ارتباط داشته باشد؛ زیرا معتقدند باید بر جهان استیلاء یابند و مال و ثروت، ابزار مهمی برای رسیدن به این هدف و مقصود است. یهودی‌ها هم اکنون نیز، سکّان دولت‌های بزرگی را به وسیلهٔ ثروت‌هایی که اندوخته‌اند در دست دارند و با تحرک اقتصادی خود بر سیاستمداران تأثیر مستقیم می‌گذارند؛ در آمریکا که بزرگ‌ترین کشور سرمایه داری جهان است و در شماری از کشورهای اروپایی، گروه‌های نفوذ یهودی فعال ما یشاء می‌باشند.

علت اصلی تفکر مادی یهود، عدم اعتقاد آنان به معاد است، قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوا قوماً غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِم قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَما یَئِسَ الْکُفّارُ مِنْ اَصْحابِ الْقُبُورِ»[۲]؛ با یهودیان که سزاوار خشم و غضب پرودگار شده‌اند، معاشرت و دوستی نکنید و آنان را یاری ننمایید، زیرا ایشان امید و آرزویشان از ثواب عالم آخرت، به علت انکار آن قطع شده است. و نیز می‌فرماید: «وَلَتَجِدَنَّهم اَحْرَصَ الناسِ عَلیٰ حَیٰوةٍ و مِنَ الذین اَشْرَکُوا یَوَدُّ اَحَدُهُم لَوْ یُعَمَّرُ اَلْفَ سَنَةٍ و ما هو بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذابِ اَنْ یُعَمَّرَ وَاللهُ بَصیرٌ بِما یَعمَلون»[۳]؛ یهود حریص‌ترین مردم به زندگی و دنیا طلبی هستند و از اینکه دنیا طلب محض هستند، حریص‌تر از مشرکین خواهند بود. آن‌ها به جهان آخرت اعتقادی ندارند و هر یک از آنان

۱ـ عفیف عبدالفتاح طبّاره، یهود از نظر قرآن، ترجمهٔ علی منتظمی، انتشارات بعثت، ص ۱۱

۲ـ ممتحنه، ۱۳

۳ـ بقره، ۹۶

می‌خواهد که عمری طولانی نزدیک به هزار سال داشته باشد، ولی بر فرض اینکه چنین آرزویی تحقق یابد، هرگز از عذاب دردناک پروردگار و کیفر اعمالشان رهایی نخواهند یافت.

براساس همین دنیاطلبی است که امروز صهیونیزم سیاسی تحت اشراف آمریکا نیرنگ «صلح خاورمیانه» را علم کرده و در صدد است با دادن امتیازات ناچیز، پیمان‌های اقتصادی کلانی با کشورهای منطقه امضاء و ثروت‌های بی‌کران خاورمیانه را تحت نفوذ و سلطه خود در آورد.

یهودیان به سبب حرص و ولع دنیایی، از سوی خداوند مجازات شده و غذاهایی که قبلاً برای ایشان حلال بود را خداوند حرام گردانید، چنان‌که می‌فرماید: «**فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذ ین هادُوا حرَّمنا عَلَیهمْ طَیِّباتٍ أُحِلَّت لَهُمْ وبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبیلِ الله کثیراً. وَاَخذِهِمُ الربّوٰا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ واَکْلِهم أموالَ الناس بِالباطلِ وَأعْتَدنا لِلکافرینَ مِنْهُم عَذاباً أَلیماً**»؛ این یهودیان در اثر ارتکاب ستم‌ها و مفاسد، استحقاق آن را یافتند که خداوند پاکیزه‌هایی راکه قبلاً برایشان و بر پیشینیانشان حلال بود برای مجازات بر آنان حرام گرداند. خوردن مال مردم از راه حرام، مانند رشوه خواری تقلب در داد و ستد، کم‌فروشی واحتکار و از همه مهم‌تر رباخواری را مباح می‌دانستند.[1]

یهود تنها جماعتی است که نظام مالی و اقتصادی جدید را بر اساس ربا خواری بنیان گذاری نموده است، چنان که خاندان «روچیلد» یهودی که در قرن گذشته می‌زیسته‌اند و در اروپا و آمریکا پراکنده شده بودند، همان کسانی هستند که نظام اقتصادی جهان را بر پایهٔ رباخواری بنیان نهادند و اغلب یهودیانی که در مراکز اقتصادی دنیا وجود دارند، از راه معاملات ربوی دادوستد می‌کنند و بدین وسیله به دولت‌ها وام می‌دهند، آن‌گاه سیاست خویش را نیز به دولت‌های وام گیرنده تحمیل می‌نمایند.

۱ ـ پیشینهٔ بیت‌المقدس

الف) ساکنان اولیه بیت المقدس

حدود پنج هزار سال پیش گروهی از «یبوسی‌ها» همراه قبایل دیگر کنعانی از جزیرةالعرب به سرزمین فلسطین کوچ کرده و به رهبری «ملیک صادق» در گوشه‌ای از آن سرزمین شهری به نام

۱ـ نساء، ۱۶۱ ـ ۱۶۰

«یبوس» بنا نهادند. سلطان آن مردم، مردی صلح طلب بود و برای عمران و آبادانی آنجا تلاش می‌کرد، از این‌رو، مردم آن‌جا به خاطر اینکه سلطانشان صلح دوست بود، نام یبوس را تغییر داده و آن را «اورسالم» یعنی ***شهر سالم و دوستدار صلح*** نام نهادند.

اورسالم که در زبان عبری اورشالم خوانده شد، هفده بار مورد محاصره قرار گرفت، چندین بار با خاک یکسان شد و مردم آن از دم تیغ گذشتند. پیش از میلاد مسیح «پمبیوس» سردار رومی اورسالم را فتح کرد و آن‌جا را به ویرانه‌ای مبدّل نمود. در سال ۷۰۰م هم «طیطوس» چنان آن‌جا را در هم کوبید و ویران ساخت که از اورسالم فقط تل خاکستری باقی ماند. در سال ۶۱۴ میلادی ایرانی‌ها به او رسالم که نام «ایلیا» به خود گرفته بود حمله کرده و همهٔ معابد و کلیساهای آن را ویران کردند، ولی رومی‌ها به رهبری «هرقل» آن جا را از تصرف ایرانی‌ها خارج کردند.

به‌طور کلی، می‌توان گفت این شهر پانزده قرن در دست یبوسی‌ها یعنی کنعانیانی قرار داشت که از جزیرة العرب آمده و پایه‌گذار اصلی آن بودند؛ سپس چهار قرن در دست بنی اسرائیل و چند قرن در دست ایرانی‌ها و دو قرن در دست یونانی‌ها و اشکانی‌ها و چهار قرن در دست رومی‌ها بود و در تمام این مدت، مردم بومی آن یعنی کنعانیان و یبوسیان همچنان در آن جا ساکن بوده و زندگی می‌کرده‌اند.

بنابراین، روشن می‌گردد که اورسالم توسط کنعانیان و یبوسیان عرب ساخته شده و بنای آن کوچک‌ترین ربطی به قوم یهود ندارد. عهدنامهٔ مسلمانان با مردم آن شهر نیز، نشان می‌دهد، که اکثریت ساکنان این شهر را یبوسی‌ها و کنعانی‌ها که مسیحی شده بودند تشکیل می‌داده‌اند و یهودی‌هایی که با اشغال و تصرف عدوانی به آن‌جا وارد شدند، به عنوان ساکنان رسمی و اصلی اورسالم شناخته نمی‌شدند تا در عهدنامه، نامی از آنان ذکر گردد.

ب) بیت‌المقدس (اورسالم) در دست مسلمانان

پس از فتح مسالمت‌آمیز «اورسالم» یا «ایلیا» به دست مسلمانان، به حکم اینکه قرآن مجید آن‌جا را پر برکت نامیده و نخستین قبلهٔ مسلمانان نیز بوده، نام این شهر به بیت المقدس تغییر یافت. هنگام تصرف شهر توسط مسلمانان، با وجود رفتار پسندیده مسلمانان، شهر هنوز از

ویرانی‌های گذشته رنج می‌برد؛ مسلمانان با ورود خود آبادی کامل شهر را آغاز کردند و مسیحیان هم که از آزادی کامل برخوردار شده بودند، همدوش مسلمانان به تعمیر خرابی‌های کلیسای «قیامت» و کلیسای «عذرا» پرداختند. در سال هفتاد و پنج هجری، خلیفهٔ وقت ساختمان «مسجد الاقصی» را تجدید و تکمیل کرد و تا آن‌جا با مسیحیان خوشرفتاری نمود که آنان را در ساختمان مسجد شرکت داد.

هنگام تصرف شهر که بدون جنگ و خونریزی انجام گرفت، خلیفهٔ دوم برای تحویل گرفتن شهر، از مدینه به «ایلیا» آمد و ضمن ملاقات با اسقف‌ها و رهبران مذهبی عهدنامه‌ای نوشته و امضا کردند. این عهدنامه در نوع خود بی‌نظیر است؛ چراکه برخلاف حملات پیشین یهودی‌ها به شهر اورسالم که با ویرانی و کشتار مردم شهر همراه بود، مسلمانان به جان و مال و کلیسا و صلیب و مریض و سالم و همهٔ افراد آنان امان می‌دهند و اجازه نمی‌دهند کلیساهای آنان اشغال شود و یا آن‌ها را ویران کنند.

یکی از دستآوردهای دنیای امروز، آزادی بیان عقیده و مذهب است که غربی‌ها آن را نتیجهٔ مبارزات و تلاش‌های دوران روشنگری خود می‌دانند، در حالی که در این امان نامه آزادی مذهب، دین و عقیده برای مردم اورسالم تضمین شده است؛ قسمتی از عهدنامه چنین می‌باشد: ***هم چنین امان می‌دهد که کسی با صلیب و دارایی آنان کاری نداشته باشد و آنان در مسایل مذهبی آزاد باشند و به کسی آزار نرسد...هر کس بخواهد از آن‌جا بیرون رود آزاد است و اگر بخواهد در همان جا ساکن گردد آزاد است و هرکس بخواهد با رومی‌ها برود و یا نزد کسان خود برگردد آزاد است.***[1]

فی‌الواقع، می‌توان ادعا کرد جز در دوران کوتاهی از تاریخ اسلام، کمتر می‌توان از تعصّب و عدم تسامح مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان سراغ گرفت و جز در عصر «متوکل» و «معتصم» که عناد و دشمنی با «معتزله» و معتقدان مذاهب دیگر شدت گرفت، در دوران‌های دیگر رعایت حال مسیحیان و اهل ذمّه، از سیاست‌های روشن دولت‌ها و حاکمان اسلامی بوده است.

۱ـ برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: تاریخ طبری، جلد ۳، ص ۶۰۹

در سال ۶۲۵ هـ (۱۲۲۸ م) بر اثر لشکرکشی مجدّد صلیبی‌ها و قراردادی که با پادشاه عصر امضاء کردند، بیت‌المقدس به صلیبی‌ها تحویل داده شد ؛ اما در سال ۶۴۲ هـ (۱۲۴۴ م) مسلمانان دوباره بیت‌المقدس را از سلطهٔ غربی‌ها خارج و به ساکنان آن اجازه دادند که با کمال آزادی، در کنار مسلمانان زندگی کنند. از سال ۱۵۱۷ میلادی، بیت‌المقدس تحت اداره حکومت عثمانی درآمد و همچنان در دست آنان قرار داشت، تا آن که در سال ۱۹۱۷ امپریالیزم انگلیس با همکاری متفقین و سربازان انقلابی عرب! آن‌جا را تصرف کرد ؛ بدین ترتیب، از سال پانزده هجری تا ۱۳۳۷ هـ ـ جز در مدت یک قرن ـ دوازده و نیم قرن، بیت‌المقدس در دست مسلمانان بوده و پیروان مذاهب گوناگون از آزادی کامل مذهبی و رفت و آمد در آن شهر برخوردار بوده‌اند.

۲ ـ پیدایش جنبش صهیونیزم

در اوایل دههٔ شصت قرن نوزدهم، بعضی از متفکران یهود برای فعالیت در راه بازگشت به فلسطین و عمران آن دعوت خود را آغاز کردند. اولین آن‌ها «هیرش کالیشر»[1] خاخام[2] یهودی بود که این دعوت را در کتاب «در جستجوی صهیون» در سال ۱۸۶۱ آغاز کرد. چند تن دیگر از یهودیان متفکر نیز، آثاری در این رابطه به رشته تحریر آورده و زمینه مهاجرت هر چه بیشتر یهودیان و تشکیل دولت صهونیستی را در اذهان آماده کردند.

صهیونیزم مذهبی و صهیونیزم سیاسی

در میان متفکران یهودی، دو گونه اندیشه و طرز فکر را می‌توان مشاهده کرد، برخی از آن‌ها روحیه مذهبی داشتند و بیشتر جنبهٔ عرفان یهودی را مطرح می‌کردند و آرزوی بزرگ اینان قیام قائم یهودیت بود.

براساس این اصل، در هنگام ظهور قائم در آخرالزمان، سلطنت خداوند که تمام اقوام و قبایل زمین، با او میثاق بسته‌اند برای تمام بشریت تحقق خواهد یافت و تمام بشریت، به سوی

۱ـ Hirsch Kalischer .

۲ ـ خاخام:(عبری) عنوان علما به پیشوایان مذهبی یهود، معنی آن برابر است با معنی کلمه حکیم در عربی. فرهنگ معین، ص ۱۳۸۴ ـ فرهنگ عمید، ص ۸۱۶

سرزمین‌هایی که تورات، سرگذشت ابراهیم و موسی علیهما السلام را در آن مکان‌ها ذکر کرده، روان خواهند شد؛ در دوره‌ای نزدیک‌تر به زمان ما ـ در قرن نوزدهم ـ هدف «عشاق صهیون» ایجاد یک کانون روحانی جهت نشر عقاید و فرهنگ یهودی در سرزمین صهیون بود. جالب توجه است که این صهیونیزم مذهبی که فقط در بین گروه‌های محدودی رایج بود، هرگز به دشمنی با مسلمانان ـ که خود را به عنوان وابستگان به ذرّیهٔ ابراهیم و پیرو دین او تلقی می‌کردند ـ برنخاست. این صهیونیزم روحانی، بیگانه و به دور از هر نوع برنامهٔ سیاسی برای ایجاد یک دولت و یا هر نوع سلطه‌ای بر فلسطین بود و هرگز رفتاری دالّ بر علاقه به درگیری بین جوامع یهودی و مردم عرب ـ مسلمان یا مسیحی ـ در پیش نگرفت.[۱]

اما صهیونیزم سیاسی با «تئودور هرتزل»[۲] زاده شد که دکترین[۳] خود را از سال ۱۸۸۲ م تدارک می‌دید. او این تئوری را در کتاب خود «دولت یهود» مدون ساخت و پس از اولین کنگره صهیونیست جهانی در شهر «بال» سویس ۱۸۹۷م به کاربرد عملی آن پرداخت. هرتزل برخلاف صهیونیست‌های مذهبی، نسبت به خدا مطلقاً شکّاک بود؛ او که اشتغال خاطرش عمدتاً نه مذهبی بلکه سیاسی بود، مسأله صهیونیزم را به شکلی جدید مطرح ساخت که به طور کلی می‌توان عناوین اصلی طرز تفکر سیاسی او را در مطالب زیر خلاصه نمود:

۱ـ یهودیان سراسر دنیا ـ در هر کشوری که باشند ـ مجموعاً یک قوم را تشکیل می‌دهند.

۲ـ یهودیان، غیر قابل جذب و ادغام در ملت هایی هستند که در بین آنان زندگی می‌کنند و در آنان تحلیل نمی‌روند (نژاد پرستی).

۳ـ یهودیان همه وقت و همه جا تحت آزار و ظلم بوده‌اند.[۴]

راه حل‌هایی که تئو دور هرتزل از عناصر فوق استخراج می‌کند: نفی و رد ادغام یهودیان در ملت‌های دیگر، ایجاد نه تنها یک کانون و مرکز فرهنگی برای اشاعهٔ ایمان یهودی، بلکه یک

۱ـ گارودی روژه، پرونده اسرائیل و صهیونیزم سیاسی، ترجمهٔ دکتر نسرین حکمی، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۶۹

۲ـ Theodor Hertzl .

۳ـ دکترین: (فرانسه) (به ضم دال و کاف، کسرراء و فتح یاء) مسلک، عقیده، رای، نظریه، فکر. فرهنگ عمید، ص ۹۵۷

۴ـ گارودی، پیشین

دولت یهودی که تمام یهودیان جهان در آن مجتمع شوند می‌باشند.

نکته سوم اینکه این دولت باید در یک محل خالی و بی‌مدعی مستقر شود، این بدان معناست که نباید به مردم بومی اهمیت داد و آن‌ها را به حساب آورد. در فرمول بندی هرتزل، به حضور مردم فلسطین، نه در کتاب او و نه در مجالس پایه گذاری نهضت جهانی صهیونیزم هیچ گونه اشاره‌ای نشده است. عدم وجود مردم فلسطین، از اصول مسلم و اساس صهیونیزم سیاسی است و این اصل مسلم، ریشه و منشأ تمام جنایات بعدی آنان است. خانم «گلدمایر» در «روزنامه ساندی تایمز» (۱۵ ژوئن ۱۹۶۹) اعلام می‌کند: ***فلسطینی وجود ندارد، این طور نیست که تصور کنیم که یک خلق فلسطینی در فلسطین وجود داشته که خود را به عنوان یک خلق فلسطینی تلقی می‌کرده‌اند و ما آمده‌ایم آنان را بیرون کرده و کشورشان را گرفته‌ایم، آنان اصلاً وجود ندارند.***[۱]

«پروفسور بنزیون دینر»[۲] که ***اولین وزیر آموزش ملی دولت اسرائیل*** و دوست صمیمی «داوود بن گورین» ***بنیانگذار دولت اسرائیل*** بود، در سال ۱۹۵۴ در مقدمهٔ کتاب «تاریخ هاگاناه»[۳] از انتشارات سازمان صهیونیزم جهانی می‌نویسد: ***در کشور ما جا برای کسی به جز یهودیان نیست؛ ما به اعراب خواهیم گفت: بیرون. اگر موافق نباشند یا مقاومت کنند، ما آنان را بیرون خواهیم کرد.***[۴]

این ادعا در حالی صورت می‌گیرد که پس از «بیانیه بالفور» (۱۹۱۷ م) پس از بیست سال فعالیت صهیونیزم سیاسی برای «بازگشت»، بعد از اولین امواج مهاجرت کسانی که از برنامه‌های صهیونیزم روسیه، لهستان و رومانی گریخته بودند، طبق سرشماری انگلیسی‌ها در ۳۱ دسامبر ۱۹۲۲ م، تعداد ۷۵۷۰۰۰ (هفتصد و پنجاه و هفت هزار نفر) درسرزمین فلسطین ساکن بوده‌اند که از این عده ۶۶۳۰۰۰ (ششصدو شصت و سه هزار نفر) عرب (۵۹۰۰۰۰ عرب مسلمان و ۷۳۰۰۰ عرب مسیحی) و ۸۳۰۰۰ یهودی بوده‌اند، یعنی ۸۸٪ عرب و ۱۱٪ یهودی.

۱ـ گارودی، پیشین، ص ۳۸

۲ـ Benzion Dinur

۳ـ هاگاناه سازمان یهودی «دفاع از خویش که توسط انگلیس برای دفاع از گروه‌های یهودی وعلیه مردم عرب این منطقه تشکیل شد، از گروه‌های تروریستی اسرائیلی حمایت می‌کرد و پس از تشکیل دولت اسرائیل کادرهای ارتش اسرائیل از این افراد انتخاب شدند

۴ـ گارودی، پیشین، ص ۳۹

هرتزل پس از تلاش‌های زیاد، بالاخره توانست حمایت رسمی انگلستان را جلب کند ؛ این حمایت به صورت اعلامیه بالفور که در دوّم نوامبر ۱۹۱۷ به شکل نامه‌ای از «بالفور» ***وزیر خارجه انگلستان*** به «لرد رو چیلد»[۱] ***ثروتمند یهودی انگلیس*** صادر شد تبلور یافت. این اعلامیه در عین حال موفقیت مساعی صهیونیست‌های انگلیس و رهبرشان «حییم وایزمن»[۲] را نشان می‌داد.

در اعلامیه بالفور به صراحت آمده است: ***دولت شاهنشاهی انگلستان، نظر لطف مخصوصی به تشکیل وطن ملی یهود در فلسطین دارد و در آینده‌ای نزدیک، نهایت سعی و کوشش در راه رسیدن به این هدف و تسهیل و سایل آن مبذول خواهد شد.***[۳]

۳ـ صهیونیزم سیاسی و سوء استفاده تاریخی از تورات

«خانم گلدمایر» و «بگین» می‌گویند: ***این زمین به ما وعده داده شده بود و ما بر آن حق داریم.***[۴]

«موشه‌دایان» نیز می‌گوید: ***اگر بر تورات مسلّطیم، اگر خود را قوم تورات می‌دانیم، بایستی بر سرزمین‌های توراتی نیز مسلط شویم. سرزمین‌های قضات و ریش سفیدان، بیت‌المقدس، حبرون، اریحا و باز هم جاهای دیگر.***[۵]

آنان پیوسته یک ادعای ارضی و یک «حق الهی» مالکیت بر فلسطین را ادعا می‌کنند. آنان می‌گویند همه چیز بر ما مجاز می‌شود، وقتی «قوم برگزیدهٔ» خداوند و عامل مطلق باشیم، بر این اساس شکنجه و بدرفتاری، تروریسم، تهدید و ارعاب و دستگیری‌ها، نقل و انتقال اجباری و تبعید دسته جمعی، انهدام اموال و مصادرهٔ آن‌ها و قتل‌های دسته جمعی را برای خود محفوظ می‌دارند؛ بارزترین این نمونه همانا کشتار «دیر یاسین» است: در ۹ آوریل ۱۹۴۸ با روش خاص

۱ـ برای اطلاع بیشتر ر .ک: روچیلاها، ترجمه رضا سندگل، منیژه اسلامبولچی، انتشارات وزارت ارشاد

۲ـ إحییم یا خئوم واتیسمان Chaim Weizmann] در روسیه به دنیا آمد. نخست به عنوان دانشمند شیمیدان وارد صحنه شد وی غیر از کنگره اول، در همه کنگره‌های صهیونیستی حضور داشت. در ۱۹۰۴ به انگلستان آمده و اندکی بعد یکی از برجسته‌ترین چهره‌های صهیونیستی‌انگلستان شد

۳ـ رحمانی، شمس الدین، جنایت جهانی، انتشارات پیام نور، ۱۳۶۹، تهران، ص ۱۴۶

۴ـ لوموند، شمارهٔ ۱۵، اکتبر ۱۹۷۱

۵ـ گارودی، پیشین

نازی‌ها در «اورادور»، ۲۵۴ نفر سکنهٔ این دهکده (مردها، زن‌ها، بچه‌ها، سالمندان) به وسیلهٔ گروه مسلح «ایرگون» به ریاست «مناخیم بگین» کشته شدند، بگین در کتاب خود تحت عنوان «قیام تاریخ ایرگون» می‌نویسد: *بدون پیروزی دیریاسین دولت اسرائیل نیز وجود نمی‌داشت*. وی می‌نویسد: *«هاگاناه» حمله‌های پیروزمندانه‌ای در جبهه‌های دیگر نیز داشته است، اعراب وحشت زده فرار می‌کردند در حالی‌که فریاد می‌زدند: دیریاسین!*

این مفهوم و وعده‌ها و حربه‌های تحقق آن، مثل واژه «قوم برگزیده» و «اسرائیل بزرگ، از نیل تا فرات»، اساس ایدئولوژیک صهیونیزم سیاسی را تشکیل می‌دهد. استعمارگران همهٔ زمان‌ها و همهٔ اقوام همواره برای ضمیمه‌سازی‌ها و غصب و تصرفات و سلطه‌گری‌های خود توجیهی تراشیده‌اند، معمولاً بهانه آنان یک «برتری» فرهنگی بوده است که به مهاجم و غاصب، به اصطلاح یک *مأموریت تمدن بخش از طرف «نژاد» خود برای دیگران را* اعطا می‌کرده است و بهانهٔ مذهبی پوششی برای سلطهٔ یک گروه اجتماعی بر دیگری بوده است.

اندیشهٔ *قوم برگزیده* از نظر تاریخی و سیاسی جنایت آفرین است؛ چه همواره تهاجمات، توسعه‌طلبی‌ها و سلطه‌گری‌ها را مقدس وانمود کرده است. اندیشه قوم برگزیده از نظر مذهبی غیر قابل تحمل است؛ چه هرجا که برگزیدگان باشند «طرد شدگان» هم هستند.

۴ـ سیاست رژیم صهیونیستی

الف: داخلی (نژادپرستی و قتل و کشتار)

پس از آغاز سیل مهاجرت یهودیان به فلسطین، صهیونیست‌ها باخرید زمین‌های اعراب و تشکیل دار و دسته‌های مسلح تروریستی، بنیهٔ مالی و نظامی جنبش صهیونیستی‌را به منظور آمادگی برای رویارویی نهایی با اعراب بومی تقویت نمودند و سرانجام، پس از سرکوب قیام‌ها ـ گارد یهودی‌ها در زره پوش‌های انگلیسی مردم را قتل و عام می‌کردند ـ باکمک و مساعدت‌های بریتانیا استقلال دولت اسرائیل را اعلام کردند. صهیونیست‌ها پس از پایان جنگ دوم جهانی و در بحبوبهٔ اغتشاشات تقسیم مجدد جهان بین فاتحین، ماهرانه از عدم ثبات و توازن جهان سود جستند و با فعالیت‌های شدید دیپلماتیک و تبلیغاتی و سوء استفاده از وجدان‌های معذب

اروپاییان در اثر کشتار یهودیان، خود دست به کشتار قومی دیگری زده و سرزمین فلسطین را غصب کردند.

در زمان عهدنامهٔ تقسیم فلسطین که تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ میلادی به وسیلهٔ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسید (با فشار آمریکا و انگلیس) ـ یهودیان بعد از آن همه مهاجرت به فلسطین ۳۲٪ جمعیت فلسطین را تشکیل می‌دادند و ۵۶٪ زمین‌ها را در اختیار داشتند ـ دولت صهیونیست ۵۶٪ از مساعدترین زمین‌های این سرزمین را در یافت کرد. در فاصلهٔ زمانی بین تقسیم در نوامبر ۱۹۴۷ و پایان عملی استعمار انگلیس بر فلسطین (انگلستان بر فلسطین قیمومیت داشت)[1] در ۱۵ مه ۱۹۴۸، گروه‌های مسلح صهیونیست سرزمین‌های منطقهٔ مختص به اعراب مثل «یافا» و «سن ژان داکر» را اشغال کردند، اما برای دولت صهیونیستی زمین کافی نبود، بایستی این زمین را از ساکنانش خالی می‌کرد تا از آن نه تنها یک مستعمرهٔ سنتی استثمار کارگر ارزان بومی بسازد، بلکه شهرک‌های مهاجرنشینی در آن ایجاد کند که مهاجرین یهودی جانشین ساکنان محلی شوند. در اولین جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۴۹ صهیونیست‌ها ۸۰٪ کشور را در اختیار داشتند و ۷۷۰۰۰۰ (هفتصد و هفتاد هزار) فلسطینی بیرون رانده شدند.

ب: سیاست خارجی

توسعه‌طلبی: ***ما یلم به شما تذکر دهم که قبل از اینکه خیلی دیر شده باشد، هر از چندگاهی به برنامه «فلسطین بزرگ» (اسرائیل بزرگ) مراجعه کنید. برنامهٔ کنفرانس بال باید شامل واژه «فلسطین بزرگ» یا واژه «فلسطین و سرزمین‌های مجاور» باشد وگرنه بی‌معناست؛ چه شما نخواهید توانست ۱۰ میلیون یهودی را در سرزمینی به مساحت ۲۵۰۰۰ کیلومتر مربع بپذیرید.***[2] این نامه خطاب به تئودور هرتزل از طرف یکی از دوستان نزدیک و مشاورین وی به نام «داوید تریج» در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۸۹۹ کمی بعد از برگزاری کنگره صهیونیزم جهانی نوشته شده

۱ـ جهت اطلاع بیشتر ر. ک کتاب بذرهای توطئه (گزیدهٔ اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس) ترجمهٔ دکتر حسین ابوترابیان، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰

۲ـ گارودی، پیشین، ص ۱۳۱

است. تمام تاریخ تهاجمات و توسعه‌طلبی‌های حکومت اسرائیل، از همین منطق وحشیانه صهیونیزم سیاسی سرچشمه می‌گیرد.

«بن گورین» با صراحت می‌گفت: ***مسأله ما حفظ وضع موجود نیست، وظیفه ماست که دولتی متحرک در جهت توسعه هرچه بیشتر ایجاد کنیم.***[۱]

«بن گورین» از سال ۱۹۳۷ مرزهای اسرائیل را براساس مراجع توراتی طرح کرده است؛ به عقیدهٔ او سرزمین اسرائیل باید پنج منطقه را دربر گیرد: جنوب لبنان تا رودخانهٔ لیتانی (که بن گورین آن‌را «بخش شمال اسرائیل غربی» می‌خواند)، جنوب سوریه و ماوراء اردن (آنچه که امروزه اردن خوانده می‌شود)، فلسطین و صحرای سینا. آنان حتی شهر «حمص» در سوریه را با شهر «حمات» که در سفر اعداد (باب ۳۴، آیات ۱، ۲ و ۸) مرز شمالی کنعان را مشخص می‌سازد یکی دانسته‌اند، برخی دیگر این شهر را حتی در ترکیه می‌دانند.

اصولاً اندیشه یک جنگ پیش گیرنده که در آن ایدهٔ گسترش مرزها محقق شود منطق نظام صهیونیستی‌است. در ۱۲ اکتبر ۱۹۵۵ مناخیم بگین اعلام می‌کند: ***من عمیقاً معتقدم بدون لحظه‌ای تردید باید یک جنگ پیش گیرنده علیه دولت‌های عرب به راه انداخت، بدین ترتیب ما به دو هدف خواهیم رسید: ابتدا تخریب قدرت اعراب و سپس، گسترش مرزهای خودمان.***

جنگ پیش گیرنده در سال ۱۹۶۷ (جنگ شش روزه) با عملیاتی شبیه به عملیات فاشیست‌های ژاپنی انجام شد (در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۴۱ ژاپنی‌ها بدون اعلان جنگ در «پرل هاربور» ناوگان آمریکایی اقیانوس آرام را غافلگیر و تخریب کردند) در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ هواپیماهای جنگی اسرائیل، بدون اعلان جنگ هواپیماهای مصری را بر روی خاک در فرودگاه نابود کردند.[۲]

صهیونیست‌ها پس از این جنگ، سرزمینی سه بار بزرگ‌تر از آنچه در تقسیم سال ۱۹۴۷ به آنان اختصاص داده شده بود را اشغال کردند، اما اشتهای آنان برای فتوحات جدید بیشتر شد. ضمیمه سازی «بیت‌المقدس» و «ارتفاعات جولان» در قرار داد ننگین «کمپ دیوید» و اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲ غیر منتظره نبود؛ زیرا سیاست رژیم صهیونیستی‌مبنی بر توسعه ارضی

۱ـ گارودی پیشین، ص ۱۳۳

۲ـ گارودی، پیشین، ص ۱۳۶

است.

۵ـ مذاکرات سازش، وداع با آرمان فلسطین

در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ (۲۲ شهریور ۱۳۷۲) قرارداد «اُسلو» میان نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و «یاسر عرفات» رئیس حکومت خودگردان «ساف» به امضا رسید که دوره پنج ساله‌ای را برای انتقال قدرت حکومتی و تحقق خودمختاری فلسطینیان آغاز کنند.

این قرارداد از ماه مه ۱۹۹۴ باید اجرا می‌شد و در سال ۱۹۹۹ (۱۳۷۸) حکومت فلسطینی رسماً اعلام می‌گردید. مذاکرات صلح باید در دوره سوم عقب‌نشینی شروع می‌شد. اسرائیل که متعهد شده بود دست به عقب‌نشینی‌های متوالی در منطقه باختری «رود اردن» و «نوار غزه» بزند (تنها از طریق سه عقب‌نشینی)، هنوز به عقب‌نشینی دوم اقدام نکرده است و قرار عقب‌نشینی ۱۳٪ این مرحله را مشروط به اعلام ۳٪ آن به پارک طبیعی، بدون سلطه فلسطینی‌ها می‌داند.

کرانه باختری رود اردن به سه منطقه تقسیم شده است که بخشی تحت کنترل حکومت خودگردان محسوب می‌شود و قسم دیگر تحت کنترل اسرائیل و قسمت آخر تحت کنترل انحصاری حکومت خودگردان در می‌آید و ۳٪ آن به حالت ابهام باقی می‌ماند. این‌ها شروطی است که اسرائیل قبل از عقب‌نشینی مرحله دوم مطرح می‌کند.

قرارداد بعدی که به «گریلند ریور» معروف است، چیزی جز بهانه‌جویی اسرائیل و حضور آمریکا در منطقه تحت حکومت فلسطین را در پی ندارد. پاره‌ای از مفاد قرارداد وای ریور که در ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ (اول آبان ۱۳۷۷) در کاخ سفید و حضور رئیس جمهور آمریکا، «شاه حسین، سلطان اردن» و امضای نخست‌وزیر اسرائیل و رئیس تشکیلات خودگردان (عرفات) رسید به این قرار است:

سازمان‌های تروریستی غیر قانونی شناخته شده و مبارزه علیه آن‌ها صورت گیرد. طرف فلسطینی افراد خاصی که مشکوک به اقدامات تروریستی هستند را بازداشت، تعقیب و مجازات نماید.

طرف فلسطینی نام افراد پلیس خود را در اختیار طرف اسرائیلی بگذارد.

هرگونه واردات، ساخت، کسب و مالکیت سلاح های گرم در مناطق تحت حاکمیت قضایی فلسطین جرم باشد. سلاح های غیر قانونی جمع‌آوری شود و آمریکا از طرف فلسطین در این مورد موافقت کرد که در اجرای برنامه کمک نماید.

کمیته اجرایی سازمان آزادی بخش فلسطین به رئیس جمهور آمریکا قول داد که مواد ضد اسرائیلی منشور ملی فلسطین را لغو کند.

کمیته‌هایی که در طول روند مذاکرات شکل می‌گیرند، همگی آنان با نظارت آمریکا و حضور اسرائیل رسمیت می‌یابند.

همه این موارد، حاکی از ذلت حکومت خودگردان برای به دست آوردن حکومتی است که با موافقت آمریکا و اسرائیل پایه‌ریزی شود. در متن پیمان وای‌ریور حتی به یک مورد کلمه صلح برنمی‌خوریم و در عوض چهل مورد امتیاز، آن هم فقط برای اسرائیل در نظر گرفته شده است.

بعد از حضور رئیس جمهور آمریکا در اوایل آذر ماه سال جاری در فلسطین اشغالی، عرفات و شورای مرکزی سازمان آزادی بخش فلسطین در حضور رئیس جمهور آمریکا و هیأت همراه وی، به نشانه موافقت با لغو بندهای ضد اسرائیلی منشور ملی فلسطین، دست‌های خود را بلند کردند. منشوری که سی‌وچهار سال پیش با هدف مبارزه مسلحانه علیه اسرائیل به وجود آمد و در بندهای آن مبارزه با رژیم صهیونیستی تا ساقط کردن آن تأکید شده بود. این منشور که در سال ۱۳۴۷ تنظیم و تصویب شده است از سی‌وسه بند تشکیل شده که عرفات به موجب تعهد خود به صهیونیست‌ها باید بیست‌وهشت بند آن را حذف نماید. یک نگاه گذرا بر این بندها نشان می‌دهد که حکومت خودگردان با حذف نکات مورد نظر رژیم صهیونیستی، حتی موجودیت فلسطینیان در داخل فلسطین را نیز انکار می‌کند.

مهم‌ترین موضوعات مطروحه در این بندها شامل مطالب و محورهای زیر است:

فلسطین، میهن ملت فلسطین است.

فلسطین سرزمینی غیرقابل تفکیک است.

ملت فلسطین صاحب حق شرعی و قانونی برای زندگی در سرزمین فلسطین است.

یهودیانی که تا قبل از اشغال فلسطین در آنجا زندگی می‌کرده‌اند، فلسطینی به شمار می‌روند.

مبارزه مسلحانه تنها راه آزادی فلسطین است.

ملت فلسطین به سوی یک انقلاب مردمی برای آزادی میهن خود پیش خواهد رفت.

عملیات چریکی، هسته جنگ آزادیبخش ملت فلسطین است.

وحدت عربی به آزادی فلسطین و آزادی فلسطین به وحدت عربی می‌انجامد.

تقسیم فلسطین در ۱۹۴۷ و تأسیس اسرائیل، باطل است.

پدیده اسرائیل مغایر با حق ملت فلسطین برای زندگی در داخل سرزمین خود است.

ادعای وجود رابطه تاریخی میان یهودیان و فلسطین واهی است.

یهودیان یک ملت واحد نیستند، بلکه اتباع وارداتی کشورهای دیگر به فلسطین هستند.

صهیونیسم حرکتی سیاسی و وابسته به امپریالیسم است.

صهیونیسم یک جنبش نژادپرست، توسعه‌طلب، فاشیست و تجاوزکار است.

موارد فوق بخشهایی از نکات ضد صهیونیستی‌منشور فلسطین است، لذا همان‌گونه که ملاحظه می‌شود حذف بسیاری از این بندها به منزله چشم‌پوشی از موجودیت، هستی و حق حیات ملت فلسطین خواهد بود. در حقیقت با مطالعه منشور فلسطین و دقت در آنچه که باید حذف شود، بهتر می‌توان به عمق خیانتی که تشکیلات خودگردان عرفات علیه حقوق و هستی ملت فلسطین تدارک دیده است واقف شد. تأکید «کلینتون» بر پایتخت بودن ابدی بیت‌المقدس برای اسرائیل و سفر به غزه و استقبال عرفات از وی تازه‌ترین حلقه خیانت رهبری ساف به آرمان آزادی قدس شریف می‌باشد. شورای ساف با هشتاد و یک رأی موافق و هفت رأی مخالف اقدام به لغو این بندها نمود. قرارداد «وای ریور» بر پایه خروج نیروهای اسرائیلی از کرانه غربی‌رود اردن می‌باشد، ولی نتیجه را برای صهیونیست‌ها به جا می‌گذارد، زیرا آنان پس از لغو بندهای ضد صهیونیستی‌منشور ملی فلسطین، نه تنها اقدام به عقب‌نشینی نکردند، بلکه شروط جدیدی را مطرح کردند:

«بیل کلینتون» رئیس جمهور آمریکا به منظور به راه انداختن مجدد روند سازش در اجلاس سه جانبه‌ای با یاسر عرفات رهبر ساف و «بنیامین نتانیاهو» نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی شرکت کرد.

به گزارش دفتر نخست‌وزیر رژیم اشغالگر قدس نتانیاهو در این دیدار برای اجرای بندهای قرارداد مذکور ده شرط به شرح زیر اعلام کرده است که به نظر می‌رسد که عرفات در سرزمین‌های خودگردان نقش ژاندارم صهیونیست‌ها را ایفا می‌کند.

مقام معظم رهبری با بینش عمیق خود نسبت به مواضع غاصبین و مزدوران آن‌ها فرمودند:

«دستگاه‌های آمریکا و رئیس جمهور آمریکا تلاش خودشان را گذاشته‌اند که مسأله فلسطین را از صورت مسایل دنیای اسلام و خاورمیانه به کلی حذف کنند و اصلاً مسأله‌ای به نام فلسطین و آرمان فلسطین و نهضت فلسطین، دیگر باقی نماند. این یکی از اهداف بسیار مهم آن‌هاست. برای خاطر این، مسافرت می‌کنند، حرکت می‌کنند، تلاش می‌کنند. آدم‌های ضعیف‌النفس و خیانت پیشه و حقیر هم که در بین فلسطینی‌ها هستند، مثل همه ملت‌های دیگر که آدم‌های این‌طوری دارند و متأسفانه جوامع بشری در بیشتر ادوار تاریخ، گرفتار انسان‌های حقیر مرعوبند، آن‌ها هم تسلیم شده‌اند و آمده‌اند منشور ملی فلسطین را جلویشان گذاشته‌اند. هرجا که مبارزه‌ای با صهیونیست‌ها و اشغالگران و آدم‌کشان مردم فلسطین و جنایتکاران نسبت به فلسطین هست، می‌خواهند آن را حذف کنند. حذف کردند! حالا چنان‌چه آن را از روی کاغذ حذف کنند، مگر ممکن است انگیزه دفاع از کشور فلسطین و هویت فلسطینی از دل فلسطینی‌ها برود ... .

مگر تا حالا که جوانان مسلمان در انتفاضه فلسطین یا در کشور لبنان به خاطر خدا، به خاطر مسؤولیت الهی دفاع از سرزمین اسلامی، جان خودشان را به خطر می‌انداختند، به خاطر منشور فلسطین این کارها را می‌کرده‌اند که حالا اگر شما منشور به اصطلاح ملی فلسطین را دستکاری کردید، آن‌ها دست بردارند؟!».

اصلاح قرارداد وای ریور[1]

طرف‌های اسرائیلی و فلسطینی پس از چندین هفته مذاکرات فشرده، بر سر اصلاحات جدید در قراداد «وای ریور» به توافق رسیدند. قرارداد جدید، به دو طرف یک‌سال فرصت می‌دهد تا توافق‌نامهٔ نهایی را امضاء کنند.

متن توافق‌نامه هشت ماده‌ای عرفات و «باراک» نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی به‌طور خلاصه چنین می‌باشد:

۱ ـ طرفین باید ظرف مدت یک‌سال به توافق دست یابند.

۲ ـ عقب‌نشینی نیروهای صهیونیستی‌طی سه مرحله و تحت یک سیستم پیچیده صورت می‌گیرد.

۳ ـ زندانیان فلسطینی در چند مرحله آزاد خواهند شد.

۴ ـ طرفین توافق کردند از اقدامات یکجانبه خودداری کنند.

۵ ـ مقامات تشکیلات خودگردان متعهد می‌شوند افراد مظنون به اقدامات تروریستی را دستگیر، سلاح‌های غیرقانونی را ضبط و تعداد نیروهای پلیس فلسطینی راکاهش دهند.

۶ ـ کمیته‌ای برای رسیدگی به امور آوارگان تشکیل شود.

۷ ـ ساخت بندر جدید در نوار غزه.

۸ ـ از اول اکتبر (۹ مهرماه ۱۳۷۸) تردّد فلسطینی‌ها از نوار غزه به سمت الخلیل منطقه تحت حمایت رژیم صهیونیستی ممنوع باشد.

قرار است در مذاکرات آیندهٔ مقام‌های فلسطینی و رژیم صهیونیستی، در مورد تعیین وضعیت نهایی کشور مستقل فلسطینی، مسایل زیر مورد بحث قرار گیرد:

ایجاد یک کشور مستقل فلسطینی و تعیین حدود اختیارات، وضعیت نهایی مرزهای کشور فلسطین، وضعیت بیت‌المقدس، سرنوشت آوارگان فلسطینی، آینده شهرک‌های یهودی‌نشین و

۱ـ نقل از روزنامه‌ی انتخاب، یکشنبه ۱۴ شهریور ماه ۱۳۷۸، ش ۱۲۱

کنترل منابع آب؛ اما با توجه به مسایل پیچیده‌ای همچون وضعیت بیت‌المقدس و بازگشت آوارگان فلسطینی، چشم‌انداز مذاکرات روشن به نظر نمی‌رسد، همچنان که در مورد روند سازش، باراک ـ نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی‌که وی را به‌گرگی که هنوز دندان‌های زهرآلودش را نشان نداده است توصیف کرده‌اند ـ از عرفات خواسته است تا عملیات استقرار نیروهای فلسطینی به جای ارتش اشغالگر در مناطق کرانهٔ غربی متوقف شده و مسایل اساسی و پیچیده‌ای مانند قدس، پناهندگان، شهرک‌سازی، دولت آینده فلسطین، آبراه‌ها، گذرگاه‌ها و اختلاف مرزی و غیره را مطرح ننماید.[1]

۶ـ انتفاضه

انتفاضه قیام مردم فلسطین در سرزمین‌های اشغالی است. مردم فلسطین پس از تشکیل دولت اسرائیل، یا آواره شدند و یا در سرزمین‌های خود که تحت اشغال و حاکمیت رژیم صهیونیستی‌درآمد، باقی ماندند. در سال ۱۹۸۷ قیام مردم فلسطین به صورت یکپارچه در درون سرزمین‌های اشغالی با پرتاب سنگ به سوی سربازان اشغالگر آغاز شد که نشان دهنده یأس مردم از اقدامات دیپلماتیک کشورهای عربی و گروه‌های سازشکاری مانند ساف است. «جنبش جهاد اسلامی» که شاخه انشعابی «اخوان المسلمین» است و به رهبری دکتر «فتحی شقاقی» در سال ۱۹۸۰ تشکیل گردید، از گروه‌های فعّال در مبارزه مردم فلسطین علیه اسرائیل غاصب است. تشکیل این جنبش را می‌توان از بازتاب‌های انقلاب اسلامی دانست که از اصولی مانند جهاد، شهادت و فداکاری در راه هدف بهره می‌گیرند، در واقع می‌توان گفت «جهاد اسلامی» که معتقد به شیوه مبارزه مسلحانه است در به راه انداختن انتفاضه نقش مهمی داشته و از رهبران آن محسوب می‌شود.

یکی دیگر از گروه‌های مبارزی که پس از شروع انتفاضه به وجود آمد حماس (حرکت مقاومت اسلامی) بود که به زودی به صف مبارزات مردم پیوست. رهبر معنوی حماس «شیخ احمد

۱ـ نشریه‌ی نداء القدس، سال سوم، ۷۸/۴/۳۱ (نشریه‌ی جنبش جهاد اسلامی)

یاسین» می‌باشد.

غاصب بودن رژیم صهیونیستی از نظر حقوق بین‌الملل

بر طبق حقوق بین‌الملل، تعریف معمولی کشور بر اسرائیل صدق نمی‌کند. زیرا هر دولت دارای سه خصوصیت ویژه است که اسرائیل، فاقد هر سه ویژگی فوق است: **۱ ـ مردم ۲ ـ سرزمین مشخص ۳ ـ حکومت**

۱ ـ مردم: با وجود کثرت یهودیان فعلی در فلسطین بر کسی پوشیده نیست که آنان به این کشور تعلق ندارند، آنان بیگانه‌اند و از چهار گوشه جهان برخلاف میل مردم بومی این کشور که با زور آواره شده‌اند، آمده‌اند؛ بنابراین به هیچ وجه تعریف مردم دربارهٔ آنان صدق نمی‌کند، تا چه رسد که آنان را مردم فلسطین بنامیم.

۲ ـ سرزمین مشخص: کشور اسرائیل، مرزهای مشخصی ندارد. تمامیت ارضی سرزمین‌های اشغالی نیز، با مردم اصلی فلسطین و کشورهای عرب همسایه مورد منازعه است. در حقوق بین‌الملل یک اختلاف و مشاجره، در مورد یک سرزمین می‌تواند اصل سرزمین را انکار کند.

۳ ـ حکومت: نسبت به مسأله حکومت هم واضح است که از نظر تعریف، حکومت باید نمایندهٔ مردم کشور باشد. در این‌جا نیز حکومت اسرائیل نمایندهٔ مردم فلسطین نیست؛ اگر بود. آنان را آواره نمی‌کرد.

پیرامون انتخابات

▣ مهدی قاسمی*

پیشگفتار

ششمین دورهٔ انتخابات مجلس شورای اسلامی پیش روی ماست. با توجه به حضور گسترده ملت ایران در صحنه‌های مختلف سیاسی ـ اجتماعی به نظر می‌رسد شرکت مردم در انتخابات دور ششم با عنایت به فضای سیاسی موجود پررنگ‌تر و چشمگیرتر هم باشد. حضور فعال و شاداب گروه‌های سیاسی در صحنهٔ رقابت، موجب داغ شدن به اصطلاح تنور انتخابات شده و آراء بیشتری را به صندوق‌ها سرازیر خواهد کرد.

آنچه در این میان قابل تذکر و تأمل می‌باشد این است که رقابت در یک محیط سالم و بستر مناسب صورت گیرد؛ از این‌رو بر نخبگان جامعه لازم است تا در شرایط کنونی حداکثر تلاش و توان خود را به کار بگیرند تا فضای سالم رقابت بر سر انتخابات سایه افکند.

خصیصه چنین دورانی ظهور گروه‌های منفعت‌طلب با انگیزه‌های قدرت مدارانه است که هر گروه سیاسی سعی می‌کند، حضور خود را در سطوح بالای حاکمیت افزایش دهد. طبعاً این ویژگی تا آنجا که در چهارچوب منافع ملی و به صورت قانونمند انجام پذیرد طبیعی به نظر می‌رسد. اما اگر گروه‌گرایی در شکلی متجلی گردد که اساس نظام و ارکان آن را تضعیف کند، بدون

*ـ کارشناس ارشد علوم سیاسی

شک به نفع هیچ‌کس نخواهد بود و هیچ نظامی اجازه چنین فعالیتی را نخواهد داد؛ چه خوب است گروه‌های سیاسی، سخنان حکیمانه رهبر فرزانهٔ انقلاب را در این خصوص محور فعالیت خود قرار داده به عنوان «منشور وحدت» آن را سرلوحهٔ کار خویش قرار دهند!

نظر به اهمیت حضور سرشار و با نشاط مردم در این دوره از انتخابات، سعی شده تا مطالبی در این زمینه تهیه و تنظیم گردد. هدف از نگارش این مقاله آشنایی هرچه بیشتر طلاب عزیز و مردم کشور با فلسفه انتخابات است. ممکن است برخی از مردم علیرغم اینکه برای چندمین بار به پای صندوق‌های رأی رفته‌اند، اما هنوز هدف غایی و علت نهایی آن‌را ندانند. در این نوشتار ابتدا نگاهی به برخی از اصول انتخابات از منظر قانون اساسی خواهیم داشت سپس فلسفهٔ انتخابات را در چند محور بررسی خواهیم کرد.

انتخابات از منظر قانون اساسی

چندین اصل در قانون اساسی جمهوری اسلامی به‌طور مشخص ناظر بر انتخابات است. *اصل سوّم* مقرر می‌دارد که دولت موظف است برای نیل به اهداف جمهوری اسلامی که عبارت از اصول پنجگانهٔ دین و نیز کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت او در برابر خداست، همهٔ امکانات خود را به کار برد: در *بند هشتم اصل سوم* یکی از این امور: «مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش» ذکر شده است.

بدیهی است اولین ابزارِ اعمال مشارکت عامهٔ مردم، انتخابات است تا بدین طریق کلیهٔ آحاد جامعه با رأی مستقیم خود، نظر خویش را در تصمیم‌گیری و ادارهٔ امور کشور اعلام و اعمال کنند. همچنین *اصل ششم* قانون اساسی به صراحت اعلام می‌دارد که در ایران، امور کشور باید به اتکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخاب رئیسِ جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.

در *اصل شصت و دوم* آمده است: «مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که به‌طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند، تشکیل می‌گردد». به نظر می‌رسد در این اصل، قانونگذار سه نکته را مورد تأکید قرار داده است: اول آنکه نمایندگان مجلس شورای اسلامی باید

برگزیدگان ملت باشند و یا به بیان دیگر، مقدمات انتخابات باید به نحوی صورت پذیرد که نتایج انتخابات بیانگر خواستهٔ مردم باشد؛ بدیهی است که هرچه تنوع دیدگاه‌های داوطلبان نمایندگی بیشتر باشد، امکان آنکه نتیجهٔ انتخابات بیشتر منعکس کننده نظرات عموم باشد، افزایش می‌یابد.

دوم آنکه نمایندگان ملت با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند؛ بدین ترتیب مردم بدون حضور واسطه، نظر شخصی و تمایل قلبی خود را اعلام می‌دارند. بدین ترتیب نتایج آرای انتخابات با صحت و دقت بیشتری مبیّن نظرات عموم مردم خواهد بود.

سوم آنکه نمایندگان ملت با رأی مخفی انتخاب می‌شوند. تأکید قانونگذار بر مخفی بودن رأی به دلایل مختلفی است، چراکه در رأی‌گیری مخفی، رأی دهنده بدون ملاحظه کاری از ناظران حاضر در محل رأی‌گیری می‌تواند تمایل قلبی و نظر حقیقی خود را اعلام دارد و بدین ترتیب، آزادی در انتخاب افزایش می‌یابد و هدف اصلی انتخابات که ادارهٔ امور کشور به اتکا و خواست و نظر مردم است، تأمین می‌گردد. همچنین رأی‌گیری مخفی حربه‌ای است که حتی در شرایطی که دولت‌ها به سمت خودکامگی و استبداد پیش می‌روند، ملت بتواند با رأی‌گیری مخفی، بدون واهمه از انتقام‌گیری دولت خودکامه، آرای خود را هرچند که مخالف نظر حکمرانان باشد اعلام دارد.

در *اصل شصت و سوم* تصریح شده است که انتخابات مجلس باید به نحوی انجام گیرد که کشور هیچ زمانی بدون مجلس نباشد. قانون اساسی به عنوان تضمین‌کنندهٔ حقوق مردم تلاش می‌کند روزنه‌هایی را که در آن امکان تعطیل حقوق مردم وجود دارد مسدود نماید. تعطیلی مجلس، یعنی عدم حضور مردم در عرصه‌های مختلف که در نهایت، منجر به تصمیم‌گیری عده‌ای خاص به جای رأی و نظر عموم مردم می‌شود.

انتخابات راهکاری برای استیفای حقوق مردم

الف) حاکمیتِ شاهان

حاکمیت و فرمانروایی در طول تاریخ یکی از نهادهای اصلی در جوامع بشری بوده است؛

فی‌الواقع حکومت بازتاب شخصیت انسان است. انسان به عنوان موجودی اجتماعی برای برطرف کردن نیازهای مادی و معنوی خود نیازمند حکومت بوده است. بنابراین هیچ جامعه‌ای را نمی‌توان یافت که در زیر سایهٔ حاکمیتی قرار نداشته باشد. در گذشته‌های دور حکمرانان، خود را از مقولهٔ خدایان می‌دانستند و هیچگونه اختیار و حرمتی برای مردم قایل نبودند. فرعون یک نمونه از این خدایان بود که می‌گفت: «اَنَا رَبّکُم الأعلی فَاعْبُدونِ»[1]. در این نوع حاکمیت شخص سلطان، دارای حق الهی فرمانروایی بود؛ به همین جهت فرمانبری و پیروی از پادشاه بر مردم قلمرو او واجب بود. این اندیشه در همهٔ کشورهای عالم فراگیر شده بود، چه در جامعه‌های اروپایی که در زیر سایهٔ مسیحیت می‌زیستند و چه در کشورهای اسلامی‌چون ایران و عثمانی، مبنای حاکمیت، حق الهی پادشاهان بوده است.

ب) حاکمیتِ مردم[2]

اما مسیر تاریخ همواره در یک جهت نبوده و دگرگونی‌هایی را با خود به همراه داشته است. در اروپا از قرن پانزدهم، رنسانس آغاز می‌شود. از این هنگام احترام به انسان به عنوان یک موجود دارای حق و اختیار مورد توجه اندیشمندان و فلاسفه غرب قرار گرفت. آموزه‌های کلیسا که حرمت انسانی و خواسته‌های بشری را نادیده می‌گرفت مورد تردید قرار گرفت و اروپاییان به فکر بازگشت به دوران تمدّن یونان باستان که در آن مردم سالاری و دموکراسی مورد احترام بود افتادند.

سیصد سال فلاسفه و اندیشمندان غرب در تلاش و تکاپو بودند تا اینکه انسان جایگاه واقعی خویش را به دست آوَرَد و حقوق طبیعی خود را بازیابد. قرن هیجدهم که اوج اندیشه‌های بزرگان فکر و فیلسوفان انسان‌گراست، به نام «قرن روشنایی» یا «عصر روشنگری» نام گرفت، زیرا انسان

---

۱ ـ نازعات، ۲۴

۲ ـ در نظام جمهوری اسلامی که به عنوان الگوی جدیدی از نظام‌های سیاسی توسط حضرت امام‌ﷺ به جهان عرضه شد، مبنای حاکمیت هم مردم‌اند و هم با توجه به ایمان مذهبی مردم مبنای حاکمیت الهی است. جهت مطالعه بیشتر در این زمینه ر . ک: مقالهٔ منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، فصلنامهٔ علوم سیاسی، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم ویژهٔنامه یکصدمین سالگرد میلاد حضرت امام خمینی‌ﷺ از همین قلم

توانست در پرتو افکار و آموزش‌های تازه، دوران جهالت و تبعیض را کنار بگذارد.

با اوجگیری تلاش فلاسفه و حقوقدانان، نخست در انگلستان طرفداران آزادی به قدرت رسیدند و پادشاه انگلیس صریحاً اعلام کرد که آزادی‌های مردم باعث تقویت حکومت است و بر همین پایه، مجلس که از نمایندگان مردم تشکیل می‌شد، بخش اصلی قدرت را در دست گرفت.

از آن زمان، آرام آرام شیوه‌های گزینش و انتخاب نماینده و فنون مربوط به آن راه تکامل را در پیش گرفت و به صورت نظامی منسجم در آمد و کم کم، وارد شبکهٔ حقوق اکثر کشورها، از جمله کشورهای اسلامی گردید. در ایران نیز از زمان مشروطیت مؤلفه‌های مدرنیته مانند پارلمان، تفکیک قوا، انتخابات و ... وارد کشور گردید.

در این زمینه لازم به ذکر است که با توجه به نقش عقل در سیرهٔ عقلا و عرف در احکام اسلام، نظیر احکام سیاسی و اقتصادی و جزایی و نیز، براساس نظر برخی از فقها و اصولیان، قوانینی که عقلا اختیار می‌کنند چنان‌چه با ارزش‌های دینی در تضاد نباشند، به عنوان احکام عقلی و عقلایی اسلام، مورد امضای شارع است؛ امام خمینی‌ﷺ در این مورد می‌فرمایند: «اسلام در این‌گونه امور سیاسی چیزی مخالف بنای عقلا نیاورده، مگر آنچه واجد مفسده‌ای بوده است».[1]

مبنای حاکمیت در اسلام

با نگاهی گذرا به تاریخ اندیشه‌های سیاسی، بویژه در زمینهٔ دولت و جامعه و حکومت، روشن می‌گردد که انسان به عنوان عنصر مبنایی اجتماع، به صورت افراط و تفریط مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

گاهی انسان به صورت موجودی بی‌ارزش، تحت حاکمیت شاهان بوده و گاه آن‌چنان مورد تأیید و تمجید قرار گرفته که تنها تصویری که از زندگی سیاسی او ترسیم گردیده، تصویری صددرصد مادی بوده است. امام علی‌ؑ در کلامی شیرین می‌فرمایند: «لاٰ تریَ الجٰاهِلَ اِلاّ مُفْرِطاً اَوْ مُفَرِّطاً»[2]؛ ***جاهل در کارها یا افراط می‌کند یا تفریط.***

---

۱ ـ کتاب بیع، ج ۳، ص ۱۲۰

۲ـ نهج البلاغه، حکمت ۷۰

آری، انسان آن‌گاه که تحت حاکمیت حاکمان ظالم بود؛ به خاطر جهل به حقوق طبیعی و انسانی‌اش بود و حال که هرگونه حاکمیت معنوی و الهی را نمی‌پذیرد(اومانیسم) به‌خاطر بی‌توجهی به بُعد معنوی خویش است؛ این در حالی‌ست که انبیاء الهی در تلاش برای برپایی جامعه‌ای متعادل بوده‌اند که در آن انسان با آزادی از هرگونه قید و بند، با دو بال مادی و معنوی به سوی رشد و کمال خویش حرکت کند. انبیاء مدعی بودند هیچ انسانی حق حکومت کردن بر مردم را ندارد و آن‌ها که برای خود اقتدارات فایقه و حاکمیت عالی قایل هستند و در حقیقت به‌گونه‌ای داعیهٔ خدایی دارند، باطلند و خود نیز برای خویش رسالتی جز از جانب خدا قایل نبودند.

انبیاء عظام الهی علیهم‌السلام، بنیانگذار انقلابی عظیم در زمینه دولت و جامعه و حکومت بودند و تفکر نوینی به بشر در زمینه‌های سیاسی دادند و انسان را از قید اسارت قدرت‌های جبّار حاکم رهانیدند و مفاهیم صحیح آزادی و عدالت و امنیت و صلح و حکومت را تفهیم کردند. مردم که عنصر اصلی جامعه و حکومت‌اند تکیه‌گاه اساسی دعوت انبیاء هستند و مخاطبین انبیاء در قرآن با کلمهٔ «ناس» که همان مردم باشند تعبیر شده است. انبیاء از میان مردم برانگیخته شده‌اند و اصولاً مردم و ارادهٔ آن‌ها را مظهر ارادهٔ خدا معرفی می‌کنند: «**و نُریدُ أن نَمُنَّ عَلَی الذین استُضعِفوا فی الأرض و نَجْعَلَهُم أئمّةً و نَجْعَلَهُم الوارثین. و نُمکِّنَ لَهُم فی الأرضِ و نُرِیَ فرعونَ و هامانَ و جُنُودَهما مِنْهُم ما کانوا یَحْذَرونَ**»[1]؛ اراده کردیم کسانی را که روی زمین به حال خواری و محرومیت به عبودیت کشانده شده‌اند، رهین منّت و احسان خویش گردانیم و ایشان را به پیشوایی و حاکمیت رسانیم و از چنان مقام و موقعیتی برخوردار نماییم که در برابر همهٔ دشمنی‌ها و موانع پایدار بمانند و فرعون و هامان و سپاهیانشان را به روزگاری بنشانیم که همواره از آن می‌ترسیدند.

بنابراین، قرآن کریم با بازگو کردن جریان‌های خودکامه و استبدادی که حقوق سیاسی ـ

۱ـ قصص، ۶ـ ۴

اجتماعی ـ اقتصادی مردم را نادیده گرفته و خود را راعی و مردم را رعیت و بندهٔ خود به حساب می‌آوردند، به شدت مبارزه کرده و از ارادهٔ حاکم بر تاریخ که همانا حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش است، سخن به میان آورده است.

لذا می‌توان گفت انسان با داشتن سه ویژگی، می‌تواند مبنای حاکمیت قرار گیرد:

الف) داشتن اختیار و حق انتخاب

داشتن اختیار و حق انتخاب برای انسان از اصول خدشه‌ناپذیر آموزه‌های دینی است. اختیار است که به انسان شرافت و کرامت می‌بخشد، انسانِ دست بسته، هرگز نمی‌تواند مورد مؤاخذه قرار گیرد؛ از طرفی انسان جانشین خدا بر روی زمین است؛ «**اِنّی جاعلٌ فی الأرضِ خلیفةً**»[۱]، پس منطقی است که جانشین خدا در روی زمین دارای کرامت و شرافت ذاتی باشد، چراکه آن‌را از پروردگار خود به ارمغان گرفته است.

در جهان بینی اسلامی، حق آزادی و اختیار در همه حال برای فرد به عنوان حق غیرقابل سلب، ثابت و محفوظ است: «**فَمَنْ شاءَ فلیُؤمِن و مَن شاءَ فَلْیَکفُر**»[۲] و نیز «**اِنّا هدیناهُ السَّبیلَ اِمّا شاکراً و اِمّا کَفُوراً**».[۳]

ب) برابری انسان‌ها:

اصل مساوات و برابری انسان‌ها پایهٔ نظام اجتماعی اسلام است. می‌توان ادعا کرد ادیان و مکتب‌های فلسفی دیگر در این حد برای برابری انسان در زمینه‌های سیاسی اجتماعی حقوقی و اقتصادی، ارزش قایل نشده‌اند. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «**الذّي خَلَقَکُم مِنْ نفسٍ واحِدةٍ و خَلَق مِنها زَوْجَها و بَثَّ مِنْهُما رجالاً کثیراً و نِساءً**»[۴]؛ ***خدایی که همهٔ انسان‌ها را از یک تن خلق کرد و سپس زن‌ها و مردهای بسیاری از آن آفرید، حال که انسان‌ها همه از یک تن خلق شده‌اند، پس در تکوین خویش چه برتری نسبت به هم دارند؟***

امام علی علیه‌السلام در عهدنامهٔ خود به «مالک اشتر» حقوق طبیعی و فطری همهٔ انسان‌ها را یکسان

۱ـ بقره، ۳۰
۲ـ کهف، ۱۸
۳ـ انسان، ۳
۴ـ نساء، ۱

شمرده و مؤمن و غیر مؤمن را مخلوق خدا، و در استفاده از حقوق شهروندی برابر می‌داند؛ «اِمّا اَخٌ لَکَ فیِالدّین أو نظیرٌ لک فی الخلق ... ».[۱]

ج) حق تعیین سرنوشت:

حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش نتیجهٔ منطقیِ اصل اعتقادی «آزادی و اختیار انسان» و حاکمیت او بر سرنوشت خویش است که به حکم مشیّت الهی او آزاد و مختار و مسؤول و حاکم بر سرنوشت خویش آفریده شده و به او شرافت و کرامت ذاتی و شایستگی خلافت الهی داده شده و هم اوست که باید در عمل این شایستگی را به اثبات رساند؛ در حقیقت آزادی و اختیار انسان از سنت‌های الهی است و نوع رفتار انسان در جهان از اراده و اختیار انسان ناشی می‌شود: «إنَّ الله لا یُغیِّرُ ما بِقَوْمٍ حتّی یُغَیِّروا ما بِاَنْفُسِهِم».[۲]

بنابراین می‌توان گفت انسان با داشتن این خصایص که جانشین خدا در روی زمین است و دارای نفخه و روحی الهی است «و نَفَختُ فیه مِنْ روحي»[۳] و از آنجاکه انسان‌ها همه در آفرینش مساوی و برابرند و دارای اختیار و آزادی‌اند و می‌توانند سرنوشت اجتماعی خویش را تعیین نمایند، چنین انسانی با این ویژگی‌ها که خداوند برای او مقرر کرده، مبنای حاکمیت در یک نظام دینی است.

چنین نظامی بالمآل ضمن رعایت کلیه حقوق انسانی، نیازهای معنوی آحاد مردم را نیز برآورده می‌کند.

جایگاه انتخابات

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا در یک جامعه سیاسی، دست به انتخابات می‌زنیم؟ هدف از برگزاری انتخابات چیست؟

همچنان‌که گذشت با منسوخ شدن حاکمیت الهی شاهان، مردم دارای حق تعیین سرنوشت شدند. به عبارت دیگر استدلال می‌شد که همهٔ افراد بشر، هم از لحاظ ناموس خلقت و هم از

---

۱ ـ نهج‌البلاغه، نامهٔ ۵۳
۲ ـ رعد، ۱۱
۳ ـ ص، ۷۲

جهت حقوق فردی با هم برابرند، لذا دلیلی ندارد در میان مردمی که همه با هم برابرند، یکی بی‌جهت بر دیگران مسلط باشد و بر آن‌ها حکمرانی کند. پس قدرت حاکمیت و حکومت متعلق به همهٔ افراد است. «جان لاک» انگلیسی در این باره می‌گوید: *همهٔ افراد بشر طبیعتاً در وضعی برابر هستند و مآلاً از قدرت و اقتدار حقوقی یکسانی برخوردارند و احدی بر دیگری ممتاز نیست و حقیقتی از این امر مسلم‌تر نیست که آدمیزادگان از یک گوهرند، همه به‌طور یکسان در برابر مواهب طبیعت، زاده می‌شوند و همه از استعدادهای یکسانی برخوردارند؛ بنابراین باید نسبت به هم در وضعی برابر باشند و هیچ‌گونه فرمانروایی و فرمانبری میان آنان نباشد».*[1]

حال که همهٔ مردم به لحاظ ناموس خلقت در وضعی برابر قرار دارند، چگونه باید حاکمیت خود را اعمال کنند؟ آیا همه انسان‌های برابر و مساوی می‌توانند حکومت کنند؟ آیا همهٔ مردم، قادرند هر روز در امور جاری کشور خود سهیم باشند؟ البته می‌توان گفت در یونان باستان و قبل از میلاد مسیح علیه‌السلام یک چنین نظام سیاسی که تصمیماتش نشأت گرفته از حضور همهٔ مردم باشد، به صورت نسبی وجود داشته است حکومت «آتن» تا جایی که به گروه قلیل شهروندان مربوط می‌شد در واقع دمکراسی تمام عیاری بود که شاید نظیرش را در تاریخ مدوّن ملت‌ها نتوان یافت ... شمار شهروندان دارای حق رأی از چهل پنجاه هزار تن در نمی‌گذشت، ولی این چهل پنجاه هزارتن تسلط کامل بر کارهای حکومتی داشتند؛ چون همگی آنان عضو مجلس ملی آتن بودند و مستقیماً در حل و فصل امور شرکت می‌کردند و همین مجلس، عالی‌ترین مرجع حاکمیت ملی نیز بود ... .[2]

بنابراین، اگر شرایطی فراهم شود که در آن مردم هر روز مستقیماً در امور جاری کشور و محل خود دخالت کنند، به آن حاکمیت مستقیم می‌گویند. در این صورت مردم باید بتوانند در هر لحظه گرد آیند، برای هر مسأله‌ای قانون وضع کنند و آن را به اجرا در آورند؛ مثلاً اگر لازم شد در

۱ـ و. ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمهٔ علی رامین، تهران انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲، ص ۲۰۳

۲ـ جهت مطالعهٔ بیشتر در این زمینه ر.ک: حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب: انتشارات زمستان ۱۳۷۷ چاپ چهارم، ص ۴۱ـ ۳۹

مورد محاکمهٔ دزدی تصمیم گرفته شود، همهٔ مردم جمع شوند و در این مورد نظر دهند، از آنجا که این امر در جوامع امروزی دشوار است، حاکمیت مستقیم مردم به حاکمیت غیرمستقیم تبدیل می‌شود؛ ***یعنی مردم از طریق تعیین نمایندگانی، به آنان اختیاری می‌دهند تا در مجالس مقننه به نمایندگی از آن‌ها به اعمال حاکمیت بپردازند. مأموریت نمایندگان تصمیم‌گیری از سوی ملت یا مجموعهٔ یک ملت است. به این نوع حاکمیت غیرمستقیم «حاکمیت ملی» نیز گفته می‌شود.***

انتخابات، مجرایی برای انتقال حق

حق تعیین سرنوشت و مشارکت در امور سیاسی یکی از طبیعی‌ترین حقوق افراد است. در انتخابات، مردم حق حاکمیت را که مربوط به همهٔ آنان است برای مدتی به افرادی که انتخاب می‌کنند منتقل می‌سازند. دولت و مجلس که این حقوق به آن‌ها انتقال یافته، به صورت اقتداری مشروع به وضع و اجرای قانون می‌پردازند؛ پس در حقیقت این مردم هستند که با رأی خود کسانی را بر می‌گزینند تا به جای آن‌ها مدت معینی تصمیم‌گیری نمایند. ***نکته مهم در این قضیه این است که نمایندگان لازم است در ارتباط دایم با موکلین خود، یعنی مردم باشند تا بتوانند در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور، نظر مردم را بدانند و مشکلات آنان را منعکس سازند؛ در غیر این صورت نماینده تکلیف خود را به خوبی انجام نداده است.***

بین حق و تکلیف تلازم منطقی وجود دارد، یعنی هر حقی ایجاد تکلیفی می‌کند؛[1] وقتی که مردم حق تصمیم‌گیری در همهٔ امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را که خود باید رأساً اعمال کنند، به وکلا یعنی نمایندگان می‌سپارند، این امر تکلیفی را به گردن نمایندگان می‌گذارد که به جای مردم در این امور تصمیم بگیرند. حال کسی که به جای دیگری در امور مهم کشور که با سرنوشت همهٔ افراد در ارتباط است تصمیم می‌گیرد، آیا نباید به‌طور دایم با موکلین خود در تماس باشد تا بتواند نظر آنان را در مسایل مختلف بداند و براساس آن تصمیم بگیرد؟

---

۱ ـ جهت مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به حکومت و مشروعیت، استاد محمدتقی مصباح یزدی، کتاب نقد، سال دوم، شمارهٔ هفتم، تابستان ۷۷، ص ۴۲

برخی از نمایندگان متأسفانه، پس از انتخاب شدن دیگر رأی دهندگان را نمی‌شناسند، تا دورهٔ بعد که دوباره می‌خواهند انتخاب شوند. این فلسفه انتخابات نیست، چرا که مردم برای مدت معینی (مثلاً چهار سال) حق تصمیم‌گیری در امور کشور را از خود سلب و به نمایندهٔ برگزیده می‌سپارند؛ فی‌الواقع این حق مردم است که بدانند نمایندگان از طرف آنان چه تصمیمی می‌گیرند. اگر تصمیمات گرفته شده و قوانین وضع شده با خواست‌ها و نیازهای مردم سازگاری نداشته باشد، طبعاً مورد پذیرش مردم نیز نخواهد بود. قانونگذار حتماً لازم است به باز خورد آن توجه داشته باشد و نظر مردم را بداند و آن‌طور که مردم می‌خواهند تصمیم بگیرد.

البته در نظام جمهوری اسلامی، علاوه بر اینکه شرکت در انتخابات حقی است که مردم از آن برخوردارند و برای مدت معینی به نمایندهٔ خود واگذار می‌کنند، یک تکلیف دینی نیز محسوب می‌شود. این امر سبب شور و نشاط بیشتر و مشارکت فعال‌تر مردم در انتخابات می‌گردد.

انتخابات، منبعی برای کارآیی نظام

حال که نقطهٔ عزیمت در سیاست حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت است، مردم از طریق انتخابات، بستر اجرای امور را فراهم و حاکمیت قانون توسط زمامداران را میسّر می‌سازند. و به استناد رأی مردم و اعتماد و پشتیبانی آنان، برنامه‌های متنوع خود را اجرا می‌کنند. مجرای انتخابات مانند کانالی است که بحر موّاج انسان‌ها را به حوضچهٔ دولت پیوند زده و رفتار دولت را با مطالبات مردم هماهنگ می‌کند؛ بسته بودن این مجرا بوروکراسی دولت را به ماندابی[1] تبدیل می‌کند که مأمن و مجرای هر جانوری خواهد بود.

انتخابات طریقی جهت گزینش صالحان

«انتخاب» در لغت به معنای نخبه‌گزینی است. همان‌طور که در بازار رقابت اقتصادی بهترین بنگاه‌ها امکان ادامهٔ حیات می‌یابند، در بازار رقابتِ سیاسی هم وضع می‌تواند بر همین منوال باشد؛ در این میدان نیز کسانی که شایستگی و لیاقت خود را برای ادارهٔ امور عمومی جامعه اثبات کرده باشند و در جهت مصالح و منافع ملی گام برداشته باشند، نه در جهت منافع شخصی و

۱ـ مانداب مساوی با مانده آب، جایی که آب آن راکد و متعفّن باشد. فرهنگ معین، ص ۳۷۱۹

گروهی، و بیشترین سعادت و بهروزی را برای مردم خواسته باشند، امکان بقا و ارتقاء پیدا می‌کنند و کسانی که کمتر کار مثبت انجام داده و همچنین بی‌کفایتان و نالایقان از صحنه حذف می‌شوند؛ فی‌الواقع گزینش و انتخاب به صورت منظم به مردم این امکان را می‌دهد تا افراد شایسته و لایق و صالح را انتخاب و بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم سازند.

انسان‌های بی‌لیاقت و فرومایه که در اثر رابطه، بر سرنوشت مردم حاکم می‌شوند، بزرگ‌ترین عامل زوال دولت‌ها به حساب می‌آیند به فرمودهٔ امام علی علیه‌السلام: «إِذا مَلَکَ الأَراذِلُ هَلَکَ الأَفاضِلُ»[1]؛ ***آنگاه که لئیمان حاکم گردند، صاحبان فضیلت هلاک می‌گردند.***

اصولاً وقتی گزینش و انتخاب به دست مردم صورت گیرد، احتمال خطا در آن کمتر است. امام خمینی قدس‌سره در این باره می‌فرمایند: ***«برنامه ما این است که رجوع کنیم به آراء مردم، مردم یکی را تعیین کنند، برای اینکه رئیس جمهور باشد، ما هم رأیمان را علناً به مردم اظهار می‌کنیم، که آقا آنکه من می‌خواهم این است، شما میل دارید به این رأی بدهید، میل ندارید خودتان آزادید، قهراً مردم وقتی آزاد هستند، یک نفر صالح را انتخاب می‌کنند و آراء عمومی نمی‌شود خطا بکند».***[2]

انتخابات راهی به سوی رشد سیاسی

همان‌گونه که طفلی صغیر بر سر دو راهی زندگی، اراده و انتخاب خود را می‌آزماید و از این راه به رشد و بلوغ فکری می‌رسد، شهروندان نیز در امور مربوط به زندگی سیاسی، وقتی که با آزادی دست به انتخاب می‌زنند، بر انبار و ذخیره تجارب سیاسی خود می‌افزایند. هر انتخابات گامی است به سوی رشد سیاسی؛ چراکه بحث‌ها و مجادلات سیاسی اوج می‌گیرد و تیراژ روزنامه‌ها بالا می‌رود و به‌طور کلی وسایل ارتباط جمعی با بحث و مناظره آگاهی‌ها و اطلاعات مردم را افزایش می‌دهند. مردم در مسیر آزمایش انتخاب و گزینش قرار می‌گیرند و خطاهای قبلی را اصلاح می‌کنند. کسی که دایماً برایش تصمیم‌گیری می‌شود ولو آنکه تحت سیادت فردی صالح و صلاح‌اندیش هم باشد، در عالم صَغارت باقی می‌ماند و همیشه وجودی تَبَعی و طفیلی خواهد

۱ـ فهرست غرر، ص ۳۴۸، ح ۸۰۳۶

۲ـ صحیفهٔ نور، ج ۴، ص ۱۲۱

بود. سیاست یک میدان همگانی است که در آن انسان‌ها از مجرای داد و ستد عقل‌ها و تجربه‌ها در عرصهٔ عمومی رشد می‌یابند و تکامل پیدا می‌کنند.

انتخابات شاخصی برای رضایت عمومی

سیاست نوین دارای این پیش‌فرض است که حکومت شوندگان از حکومت کنندگان راضی‌اند و اطاعت فرامین بالایی‌ها از روی ترس و اجبار نیست. هنگامی که مردم به پای صندوق‌های رأی می‌روند و مسؤولین اجرایی و قانونگذاری را انتخاب می‌کنند. نتیجهٔ انتخابات را می‌پذیرند و به آن گردن می‌نهند. اگر هم ثمرهٔ کارشان مطلوب نبود، تنها خود را باید ملامت کنند و در دوره‌های بعد، نمایندگان مطلوب‌تری را بر سریر قدرت بگمارند. انسانی که از سر انتخاب و رضایت، دست به گزینش می‌زند، می‌تواند هم مسؤولیت و هم نتایج اخلاقی کار خود را بپذیرد. در نتیجه، کس دیگری را مسؤول احیاناً نابسامانی‌ها نخواهد شناخت و مسأله شورش نیز منتفی خواهد شد. به همین خاطر است که در کشورهای دمکراتیک که مردم در انتخاب آزاد هستند، ضریب امنیتی بالاست و هیچ‌گونه شورش و انقلابی به چشم نمی‌خورد.

انتخابات در کلام امام خمینی‌ﷺ

امام خمینی‌ﷺ شرکت در انتخابات را حق همهٔ آحاد جامعه می‌دانند و مشارکت در تعیین سرنوشت اجتماعی را برای تمام اقشار مردم، اعم از زن و مرد به‌طور یکسان لازم می‌بینند: «***باید همهٔ شما در این امر [انتخابات] نظر داشته باشید، در امور سیاسی نظر داشته باشید، برای اینکه امور سیاسی مخصوص یک طبقه نیست، همان‌طوری که مردها باید در امور سیاسی دخالت کنند و جامعه خودشان را حفظ کنند، زن‌ها هم باید دخالت کنند و جامعه را حفظ کنند. زن‌ها هم باید در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی همدوش مردها باشند؛ البته با حفظ آن چیزی که اسلام فرموده است***».[1] و نیز می‌فرماید:

«***همان‌طور که من مکرر عرض کرده‌ام و سایرین هم گفته‌اند، انتخابات در انحصار هیچ‌کس***

۱ـ صحیفهٔ نور، ج ۱۸، ص ۲۶۴

نیست، نه در انحصار روحانیین است، نه در انحصار احزاب است، نه در انحصار گروه‌هاست، انتخابات مال همهٔ مردم است، مردم سرنوشت خودشان دست خودشان است و انتخابات برای تحصیل سرنوشت شما ملت است».[۱]

انتخابات از دیدگاه امام باید از هرگونه تحمیل و اجبار به دور باشد، زیرا امام به قدرت تشخیص و انتخاب صحیح مردم اعتقاد داشتند؛ از این‌رو بر مسؤولان لازم است به انتخاب و رأی مردم اعتماد کرده و آن را محترم شمرند و در هیچ مسأله‌ای نباید رأی و اندیشه‌ای را به هر بهانه و توجیهی بر مردم تحمیل کرد؛ «همان‌طور که بارها گفته‌ام مردم در انتخابات آزادند و احتیاج به قیّم ندارند و هیچ فرد و یا گروه و دسته‌ای حق تحمیل فرد و یا افرادی را به مردم ندارد. جامعه اسلامی ایران که با درایت و رشد سیاسی خود، جمهوری اسلامی و ارزش‌های والای آن و حاکمیت قوانین خدا را پذیرفته‌اند و به این بیعت و پیمان بزرگ وفادار مانده‌اند، مسلّم، قدرت تشخیص و انتخاب کاندیدای اصلح را دارند. البته مشورت در کارها از دستورات اسلامی است و مردم با متعهدین و معتمدین خویش مشورت می‌نمایند و افراد و گروه‌ها و روحانیون، در حد تذکرات قبلی در حوزهٔ خود می‌توانند کاندیدا معرفی نمایند، ***ولی هیچکس نباید توقع داشته باشد که دیگران اظهار نظر و اظهار وجود نکنند».***[۲]

۱ـ همان، ص ۲۴۵

۲ـ همان، ج ۲۰، ص ۱۹۴

فصل دوّم

سوژه‌های سخن

پاداش آخرین پیامبر الهی

▣ سید محمدجواد فاضلیان*

یکی از ویژگی‌های پیامبران الهی این است که در مقابل انجام رسالت خویش از مردم در جهت منافع شخصی و قومی خود چیزی طلب نمی کردند و تعلیم و تزکیه آن‌ها را مشروط به گرفتن امتیازی نمی‌ساختند و با سرافرازی اعلام می‌داشتند که پاداش ما با پروردگار است.

خدای تعالی در مقام دلداری به رسول گرامی اسلام به بخشی از تاریخ پیامبران پیشین در سوره مبارکه شعرا اشاره می‌کند. این آیات در پنج فراز از این سوره با آیاتی تقریباً یکسان تکرار شده‌اند تا حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و پیروان او به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند.

حضرت نوح علیه السلام

درباره حضرت نوح علیه السلام چنین می‌خوانیم:

«وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزیزُ الرَّحیمُ(۱۰۴)كَذَّبَت قَومُ نوحٍ المُرسَلینَ (۱۰۵) اِذ قالَ لَهُم اَخوهُم نوحٌ اَلا تَتَّقونَ(۱۰۶) اِنّی لَكُم رَسولٌ اَمینٌ(۱۰۷) فَاتَّقوُا اللهَ وَ اَطیعونِ(۱۰۸) وَ ما اَسئَلُكُم عَلَیهِ مِن اَجرٍ اِن اَجرِیَ اِلاّ عَلیٰ رَبِّ العٰلَمینَ(۱۰۹)».

و همانا خدای تو خدای بسیار مقتدر و مهربانست* قوم نوح هم کافر شده و پیغمبران خدا را تکذیب کردند* هنگامی که (مهربان) برادرشان نوح آن‌ها را گفت آیا خدا ترس و متقی نمی‌شوید؟ و از کفر و عصیان اعراض نمی‌کنید؟* من برای شما رسولی امین و خیرخواهی

---

*ـ کارشناس ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی

مشفق هستم پند مرا بشنوید و از خدا بترسید و راه طاعت وی پیش گیرید * و من اجری از شما برای رسالت نمی‌خواهم و چشم پاداش جز به خدای عالم ندارم.*

حضرت هود علیه السلام و قوم عاد

درباره حضرت هود علیه السلام چنین آمده است:

«وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزيزُ الرَّحيمُ(۱۲۲) كَذَّبَت عادٌ المُرسَلينَ(۱۲۳) اِذ قالَ لَهُم اَخوهُم هـودٌ اَلا تَتَّقونَ(۱۲۴) اِنّی لَكُم رَسولٌ اَمينٌ(۱۲۵) فَاتَّقوا اللهَ وَ اَطيعونِ(۱۲۶)وَ ما اَسئَلُكُم عَلَيهِ مِـن اَجـرٍ اِن اَجرِیَ اِلاّ عَلیٰ رَبِّ العٰلَمينَ(۱۲۷)».

حضرت صالح علیه السلام و قوم ثمود

سخن حضرت صالح علیه السلام نیز با قوم خودش این چنین است:

«وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزيزُ الرَّحيمُ(۱۴۰) كَذَّبَت ثَمودُ المرُسَلينَ(۱۴۱) اِذ قالَ لَهُم اَخوهُم صٰلِحٌ اَلا تَتَّقونَ(۱۴۲) اِنّی لَكُم رَسولٌ اَمينٌ(۱۴۳) فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَطيعونِ(۱۴۴)وَ ما اَسئَلُكُم عَلَيهِ مِـن اَجـرٍ اِن اِجرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ العٰلَمينَ(۱۴۵)».

حضرت لوط علیه السلام

حضرت لوط علیه السلام نیز که با انحراف شدید اخلاقی مردم زمان خویش مبارزه می‌کرد سخنش همین بود:

«وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزيزُ الرَّحيمُ(۱۵۹) كَذَّبَت قَومُ لوطٍ المُرسَلينَ(۱۶۰) اِذ قالَ لَهُم اَخوهُم لوطٌ اَلا تَتَّقونَ(۱۶۱) اِنّی لَكُم رَسولٌ اَمينٌ(۱۶۲) فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَطيعونِ(۱۶۳)وَ ما اَسئَلُكُم عَلَيهِ مِن اَجرٍ اِن اَجرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ العٰلَمينَ(۱۶۴)».

حضرت شعیب علیه السلام و اصحاب اَیکَه

حضرت شعیب علیه السلام نیز که مردم را به رعایت تقوا، انصاف و روابط مالی و اقـتصادی بـدون خیانت دعوت می‌کرد، چنین می‌گفت:

«وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ العَزيزُ الرَّحيمُ(۱۷۵) كَـذَّبَت اَصحابُ الأيكةِ المـرسلين(۱۷۶) إذ قـالَ لَـهم شُعَيبٌ ألا تَتَّقون(۱۷۷) اِنّی لَكُم رَسولٌ اَمينٌ(۱۷۸) فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَطيعونِ(۱۷۹)وَ ما اَسئَلُكُم عَلَيهِ مِن

اَجرٍ اِن اَجرِیَ اِلّا عَلیٰ رَبِّ العٰلَمینَ(۱۸۰)»[۱]

پیامبر اسلام ﷺ نیز همچون انبیای قبل از خویش، هیچ‌گونه چشمداشتی از مردم نداشت. با اینکه پس از بی‌مهری‌ها، دشمنی‌ها، تهمت‌ها، آزارها و توطئه‌ها، توانست مردم را به اسلام دعوت کند و در این راه آن چنان بر خود سخت می‌گرفت که بر او وحی شد که ما قرآن را بر تو نازل نکرده‌ایم تا خود را به مشقّت اندازی، بلکه برای یاد آوری کسانی است که اهل خوف و خشیت باشند.[۲] ویژگی این پیامبر چنین بود که خدا درباره او فرمود: «لَقد جاءَکُم رَسولٌ مِن أنفِسکم عزیزٌ علیه ما عَنِتُّم حریصٌ علیکم بالمؤمنینَ رؤوفٌ رّحیم»،[۳] یعنی پیامبری از خود شما به سویتان آمده (و در میان شما مبعوث شده) است که هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد، برای او سخت ناراحت کننده است و به شدت از رنج‌های شما رنج می‌برد و دیگر اینکه سخت به هدایت شما علاقمند است و به مؤمنان رؤوف و مهربان است.

اما پیامبر اسلام از طرفی ماموریت الهی داشت تا «مودّت اهل بیت» خود را از مردم بخواهد در حالی که این «درخواست پاداش از مردم» جزء و بلکه «*رکن رسالت و مأموریت*» اوست!

«قُل لا أسئلکم علیه أجراً إلّا المودّة فی القربیٰ ومن یقترف حسنةً نَزِد له فیها حُسنا إنّ الله غفورٌ شکورٌ»[۴]؛ *بگو من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودّت ومحبّت مرا در حق خویشاوندانم منظور دارید و هر که کار نیکو انجام دهد، ما بر نیکویی‌اش بیفزاییم که خدا آمرزنده و پذیرندهٔ شکر بندگان است.*

این پاداش که همانا «مودت اهل بیت» است نه فقط حدیث نبوی یا حتی قدسی، بلکه در «متن وحی» و بخش تکمیلی آخرین و کامل‌ترین دین است و رسالت بدون درخواست مودت، ماموریّتی ناتمام است، چرا که اصلِ «امامت» در بستر مودّت اهل بیت می‌روید واین، نه خواستهٔ پیامبر ﷺ بلکه خواستهٔ خدای سبحان و یکی از مهم‌ترین تکالیف دینی ـ سیاسی مردم

۱ـ تمامی آیات مربوط به پنج پیامبر از سوره مبارکهٔ شعرا است در ترجمه‌ها به آیات ۱۰۴ تا ۱۰۹ مراجعه شود

۲ـ طه، ۱ ـ ۳

۳ـ توبه، ۱۲۸

۴ـ شوری، ۲۳

مسلمان و مومن است.

امّا این توصیهٔ «وحیانی» و الهی، پاداشِ رسالت آخرین پیامبر نیست، چراکه هرگز مردم در چنین شأن و مقامی نبوده‌اند که پاداشی در خور انبیای عظام الهی بدهند و شأن والای پیامبران نیز، بسی عظیم‌تر بود از اینکه جز خدا از کس دیگری مطالبهٔ اجر و مُزد کنند.

اما از آنجا که ممکن بود مردم گمان کنند که این درخواست، براساس عواطف شخصی و خانوادگی پیامبر ﷺ است، آیاتی دیگر این توهّمات را دفع می‌کنند و داوری‌های نابجا را پاسخ می‌دهند.

خدای سبحان می‌فرماید: «**قُل ما سألتکم من اَجرٍ فَهُوَ لکُم إن أجریَ إلّا علی اللهِ و هو علی کلِّ شیءٍ شهید**»[1]؛ ***یعنی بگو آنچه من از شما مزد رسالت خواستم، آن هم برای شما باشد (بهره و برکات آن به خودتان باز می‌گردد) پاداش رسالت من، تنها بر خداست و بس و او بر هر چیز دانا و آگاه است.***

و نیز در سوره‌ای دیگر به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «**قُل ما أسئلکم علیه مِن أجرٍ الاّ مَن شاءَ أن یتَّخِذَ إلی ربِّه سبیلاً**»[2]؛ ***یعنی ای رسول بگو: من از شما امت، مزد رسالت نمی‌خواهم. اجر من همین بس، که هرکه بخواهد راه خدای خود پیش گیرد.***

در «تفسیر مجمع‌البیان» شأن نزول آیات ۲۳ تا ۲۶ سوره شوری نقل شده است که حاصل آن چنین است: هنگامی که پیامبر ﷺ وارد مدینه شد و پایه‌های اسلام محکم گردید، انصار گفتند: ما خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسیم و عرض می‌کنیم که اگر مشکلات مالی پیدا شد، اموال ما بدون هیچ‌گونه قید و شرطی در اختیار تو قرار دارد؛ هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند، آیه «**قل لا أسئلکم علیه اجراً...**» نازل شد و پیامبر ﷺ بر آن‌ها تلاوت کرد؛ سپس فرمود: نزدیکان مرا بعد از من دوست بدارید. آن‌ها با خوشحالی و رضای خاطر از محضرش

۱ـ سبأ، ۴۷، با استفاده از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای

۲ـ فرقان، ۵۷ با استفاده از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای

بیرون آمدند.[۱]

«قُل إنّما أعِظُکُم بِواحدةٍ أن تَقُومُوا لله مثنیٰ و فُرادیٰ ثمّ تتفکّروا ما بِصاحِبِکم من جِنّةٍ إن هُوَ إلاّ نذیرٌ لکُم بینَ یدی عذابٍ شدیدٍ* قُل ما سَأَلتُکُم من أجرٍ فَهُو لکُم إن أجریَ إلاّ علی اللهِ و هُوَ عَلی کلِّ شیءٍ شَهیدٌ».[۲]

۱ـ تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۰۲

۲ـ سبا، ۴۷ـ ۴۶

علی علیه‌السلام و زیبایی‌ها

▣ حجةالاسلام محمد مهدی ماندگار

مقدمه

بحث از زیبایی‌های دین و معصومین علیهم‌السلام علیرغم اینکه مورد علاقه و استقبال جامعه، بخصوص نسل جوان می‌باشد کمتر به آن پرداخته شده است. با وجود اینکه میل به زیبایی‌ها فطری و خدادادی است و انسان‌ها به اقتضای این میل فطری در سنین مختلف، در کارها و در هر انتخابی به دنبال زیباترین هستند. بنابراین، بدیهی است که اگر برای این میل فطری، الگوهای جامعی طرح شود، پذیرش این الگوها با شدّت و قوّت بیشتری صورت می‌پذیرد.

اینکه الگوها، چگونه الگو شدند و استفاده از الگوها چگونه باید باشد، سؤال مهمی است که باید به آن پاسخ داده شود. مقاطع عمر هر انسانی به سه بخش عمده تقسیم می‌شود:

الف ـ دوران ضعف نخست که دوران ناتوانی و یا پیدایش توانایی‌ها و رشد آن‌ها می‌باشد و عمدتاً نوجوانان در عالم تخیّل و رؤیا، خود را به دوران توانمندی وعده می‌دهند.

ب ـ دوران قوت و توانایی که دوران جوانی است که به دوران اوج توانمندی‌ها و شکوفایی استعدادها نیز معرفی شده است.

ج ـ دوران ضعف و ناتوانی‌ها انسان وقتی در سراشیبی عمر قرار می‌گیرد روز به روز ناتوانی او بیشتر می‌شود و تنها حسرت عدم استفاده کافی از فرصت‌ها، نصیب او خواهد بود.

نکتهٔ قابل توجه اینکه انسان‌هایی که الگو و مجمع زیبایی‌ها شدند، این موفقیت را مرهون استفادهٔ بهینه از دوران قوّت و توانایی، یعنی دوران جوانی می‌دانند، (حدوداً ۱۵ الی ۳۵ سالگی). دورانی که متأسفانه برای کثیری، دوران غفلت نیز می‌باشد یعنی در زمانی که می‌تواند از اوج توانایی‌ها کمال استفاده را داشته باشد، با نهایت غفلت، این موقعیت را از دست می‌دهد.

۱ـ زیباترین ولادت

در عالم خلقت تاکنون ولادتی به زیبایی ولادت علی علیه السلام مشاهده نشده است و چنان‌چه این تولد با نحوه تولد حضرت عیسی بن مریم علیه السلام مورد مقایسه قرار گیرد، ابعاد این زیبایی بیشتر نمود پیدا می‌کند آنجا که به حضرت مریم علیها السلام خطاب شد که از بیت المقدس خارج شو و برای تغذیه به درخت خشک خرما تکیه زن[1]، ولی به فاطمه بنت اسد علیها السلام الهام شد که وارد خانه کعبه شود و با تناول طعام بهشتی، آماده وضع حمل حضرت علی علیه السلام گردد.[2]

۲ـ زیباترین نام

بنابر روایات متعدد، نام حضرت، مشتق از نام خداوند است[3] که این دعا نیز شاهد بر این مدّعا است: «یا عالی بِحَقِّ علیّ»[4].

۳ـ زیباترین معلّم

با وجود اختلاف سِنّی بین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام (حدوداً ۳۰ سال) و با وجود اینکه حضرت علی علیه السلام از لحظهٔ تولد، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا نشده بود، اولین معلّم ایشان، وجود خاتم النبیّین صلی الله علیه و آله است که خود حضرت رابطهٔ تربیتی خود و پیامبر صلی الله علیه و آله را به رفتار بچّه شتر نسبت به مادر تشبیه می‌فرماید[5]، یعنی در همهٔ حالات و همهٔ رفتارها، معلم و مربّی ایشان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

۱ـ مریم، ۲۵
۲ـ سنة الهدایه، ص۱۲۹
۳ـ محتضر حسن بن سلیمان حلی، ص۲۱۸، بحار الانوار، ج ۳۵، ص۸
۴ـ بحار الانوار، ج۴۴، ص۲۴۵
۵ـ نهج البلاغه، ترجمهٔ شهیدی، خطبهٔ ۱۹۲، ص ۲۲۲

۴ـ زیباترین اسلام

از لحاظ روانشناسی، «سبقت»؛ خود، نمودی از زیبایی است و تاریخ گواهی می‌دهد که حضرت علی علیه‌السلام اولین مردی بود که به آیین اسلام مشرّف شد.

۵ـ زیباترین ایثار

بعض قبایل عرب که طاقت و تحمّل دعوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را نداشتند، در «دارالندوة» به صورت دست جمعی تصمیم به قتل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گرفتند (از هر قبیله یک شمشیرزن)، تا بتوانند قصهٔ قتل و ترور را با خونبها حل کنند و کار به مخاصمه نیانجامد. به خواست خداوند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از توطئه آگاه شدند و مأمور به هجرت گردیدند، لذا حضرت علی علیه‌السلام مأمور شد برای دو کار در مکه بماند؛ یکی خوابیدن در بستر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با وجود توطئهٔ ترور و دوم ردّ امانات مردم مکّه که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سپرده بودند.

برای این ایثارِ زیبایِ حضرت، آیه نازل شد: «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَشري نَفسَهُ ابْتِغاءَ مَرضاتِ اللهِ»[1].

۶ـ زیباترین اخلاص (به خاطر فرو نشاندن خشم)

یکی از مواردی که انسان‌ها به راحتی در دام نفس امّاره و شیطان قرار می‌گیرند، زمانی است که قوهٔ خشم و غضب آنان به جوش آمده و بر آن‌ها مستولی می‌گردد. حضرت علی علیه‌السلام در نبرد با پهلوان نامدار عرب، «عمرو بن عبدود» در جنگ احزاب، وقتی بر او مسلّط شد، وی نسبت به ساحت مقدس حضرت جسارت کرد، ولی حضرت از روی سینهٔ او برخاسته و در میدان مبارزه چند قدمی راه رفته، بعد سر از بدنش جدا کردند. وقتی علت آن را از حضرت، سؤال کردند، حضرت در پاسخ تعبیری به این مضمون مطرح فرمودند که ترسیدم از لحظه جسارت به بعد، چون عمرو اسباب خشم و غضب مرا فراهم کرد، ادامهٔ نبرد من با وی به خاطر فرونشاندن خشم باشد، لذا دور میدان راه رفتم تا خشم فرونشیند و جهادم فقط و فقط برای رضای خدا باشد. این جهاد خالصانه باعث شد که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در فضیلت این نبرد بفرمایند: «لَضَربةُ

۱ـ بقره، ۲۰۷

علیٌّ یومَ الخندقِ أفضلُ من عبادةِ الثقلَینِ».[۱]

۷ـ زیباترین هشدار

معروف است که روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کوچه عبور می‌کردند، زنی را دیدند که کیسه‌ای بر دوش دارد و با خود از علی علیه‌السلام شکوه می‌کند که نان‌آور او در جنگ، در رکاب علی علیه‌السلام شهید شده و فرزندان او بی‌سرپرست مانده‌اند. حضرت علیه‌السلام به محض دیدن این وضعیت و شنیدن این کلمات، بی‌درنگ به کمک این زن شتافتند و بار او را به منزل رسانده و برای او و فرزندانش آذوقه تهیه کردند. هنگام بازگشت این زن را مأمور آماده کردن خمیر نموده و خود به روشن کردن تنور پرداختند و وقتی شعله‌ها برافروخته شد، صورت مبارک خود را روی آتش گرفته فرمودند: «ذُقِ یا علیُّ هذا جَزاءُ مَنْ ضَیَّعَ الأَرامِلَ وَ الیتامیٰ»، سوزندگی آتش را بچش تا بی‌سرپرستان و ایتام را فراموش نکنی. وقتی زن مشغول پختن نان شد، حضرت با سرگرم کردن بچه‌های یتیم او، ضمن گذاشتن خرما به دهانشان، با ایشان بازی می‌کردند تا قصور کمک جبران شده و رضایت آنان جلب شود. سرانجام با تذکر همسایگان، زن و اهل خانه متوجه می‌شوند که کسی که امشب در خانه آن‌هاست همان مولایی است که از او شکایت می‌نمودند. پس از تنبه از حضرت عذر خواهی می‌کنند و بدین‌سان حضرت به علت قصور خود، از ایشان طلب بخشش می‌نمایند[۲].

۸ـ زیباترین ترجیح خدا بر غیر خدا

انسان‌ها در زندگی گاهی بر سر دو راهی قرار می‌گیرند که یک راه، رضای خدا و راه دیگر راه غیر خداست که رضایت پروردگار در آن نیست و اسباب سخط پروردگار را فراهم می‌کند[۳] که در زندگی روزمرّهٔ ما بسیار اتفاق می‌افتد. از جمله مسایل خانوادگی، کسب، معاشرت با دیگران، اداری و غیره.

۱ـ مستدرک حاکم، ج۳، ص۳۴، شرح تجرید قوشچی، ص۳۸۳، شرح المقاصد تفتازانی، ج۵، ص۲۹۸، کنز العمال، ج۱۱، ص۶۳۲، ینابیع المودّة، ج۱، ص۱۰۹، سنة الهدایه، ص۴۴۴

۲ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص۱۱۵، بحار الانوار، ج۴۱، ص۵۲

۳ـ من طلبَ رِضیَ الله بسُخط الناس کفاه الله اُمورَ الناس، و من طلبَ رِضیَ الناس بسُخط الله وَکله الله إلی الناس. «بحار الانوار، ج۷۱، ص۲۰۸، اختصاص، ص۲۲۵»

حضرت علی علیه‌السلام در یکی از این‌گونه موقعیت‌ها که برادر نابینای ایشان «عقیل بن ابیطالب» از حضرت سهم بیت المال خود را زودتر از دیگران مطالبه کرد، خداوند و رضای او را بر برادر و خشنودی وی ترجیح داد و برای اینکه به همه جهانیان درس داده باشد، آهن گداخته را بر دست برادر گذاشت تا هم او را متنبه ساخته و هم همهٔ کسانی که غیر خدا را بر خدا ترجیح می‌دهند، بیدار کرده باشد[1].

۹ ـ زیباترین تربیت

حضرت تربیت‌های گوناگونی داشتند. اول: تربیت فرزندانی مثل امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام که سید جوانان بهشت و حضرت زینب علیهاالسلام و ام‌کلثوم علیهاالسلام که الگوی زنان عالم هستند. دوم: تربیت یارانی مثل کمیل بن زیاد، مقداد، اباذر، سلمان، و ... . سوم: تربیت مدیرانی مثل مالک اشتر نخعی و ... .

این تربیت‌های خصوصی حضرت بوده که نیاز به توضیح ندارد. تربیت عمومی حضرت هم مخصوص زمان خودش نبوده است و کلمات و سیرهٔ آن حضرت معلّم همه بشریت است و به اذعان مسلمان و غیر مسلمان، کلماتشان همچون گوهر ناب، می‌تواند راهگشای همه عالم باشد.

۱۰ ـ زیباترین صبر و بردباری

از جمله اصولی که در زندگی معصومین علیهم‌السلام و بزرگان مشهود است، تقسیم امور به أهَم و مهم و تقدیم أهَم بر مهم است. از آنجا که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در امر خلافت و جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف به وجود آمد و نتیجه اختلاف حذف امیرالمؤمنین علیه‌السلام از جانشینی و انتخاب شخصی دیگر به جانشینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شد، حضرت با تمام قدرت الهی که داشت به جهت اینکه حفظ توحید و نبوت را نسبت به حفظ جانشینی خود (که آن هم به امر الهی بود)، أهَم می‌دانست، زیباترین صبر را در تاریخ به نمایش گذاشت و با وجود همهٔ بی‌مهری‌ها که به ساحت مقدس آن حضرت، و همسر گرامی آن حضرت به وقوع پیوست، در جهت تحکیم توحید و نبوت و در جهت حفظ اصل اسلام تلاش کرد و حتی در این راستا، به کمک و یاری و مشاورهٔ

۱ـ مناقب ابن شهرآشوب، ج۲، ص۱۰۸، بحار الانوار، ج۴۱، ص۱۱۳

«خلفای ثلاث» نیز پرداخت که به اعتراف خود «خلیفهٔ دوم»: «لولا عليٌّ لَهلَكَ عُمَرُ»[۱] و یا در جای دیگر گفت: «أعوذُ باللهِ من معضلةٍ ليس لها أبوالحسن»[۲]، پناه می‌برم به خدا از مشکلی که در آن ابوالحسن به داد من نرسد.

حضرت نفرمود اکنون که من نیستم، هیچ چیز نباشد، بلکه معتقد بود که اگرچه من نیستم، باید اصل اسلام بماند، لذا به توصیهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نهایت صبر و بردباری را انجام داد.

۱۱ ـ زیباترین انتخاب

انتخاب‌های انسان در زندگی به منزلهٔ اهداف میانی و واسطه‌ای انسان است که چنان‌چه با هدف عالی (به کمال رسیدن) مطابقت داشته باشد و هم‌جهت باشد، این انتخاب انسان را به آن هدف می‌رساند و مشکل بزرگ در زندگی انسان‌ها به خصوص جوان‌های جامعه، نیز همین است که هدف عالی در زندگی دارند. امّا انتخاب‌های زندگی از قبیل، انتخاب دوست، شغل، رشته، همسر، خوراک، پوشاک، و... سنخیت با آن هدف ندارد، لذا با هر انتخابی، مسیرشان عوض می‌شود. حضرت زیباترین و جامع‌ترین را در هر مورد دارد، از جمله انتخاب حضرت زهرا علیها السلام به عنوان همسری که نیاز به توضیح ندارد. یا در مورد انتخاب دوست می‌فرماید: «كان لي فيما مَضىٰ أخٌ في اللهِ و كان يُعظِمُهُ في عَيني صِغَرُ الدنيا في عينِهِ»[۳]. و چنان‌چه بخواهیم می‌توانیم همه انتخاب‌های حضرت را تحقیق کنیم و به زیبایی آن برسیم.

۱۲ ـ زیباترین کلمات و سخنان

آن قدر کلمات حضرت، مخصوصاً آنچه در نهج البلاغه جمع شده است زیبا و کامل و جامع

۱ـ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۲، ص۲۰۴، مغنی قاضی القضاة، ج۲۰، ص۱۳، مغنی ابن قدامة، ج۹، ص۶۲، الاستیعاب، ج۳، ص۳۹، مناقب خوارزمی، ص۳۹، ریاض النضره طبری، ج۲، ص۱۹۵، مطالب السؤول، ص۱۳، ینابیع المودّة، ص۷۵، ارجح المطالب، ص۱۲۴، فرائد السمطین، ج۱، ص۳۵۰، سنة الهدایه، ص۳۵۹

۲ـ فضائل الصحابه احمد بن حنبل، ج۲، ص۶۴۷، الاستیعاب، ج۲، ص۱۱۰۲، صفة الصفوه، ج۱، ص۱۲۱، کفایة الطالب، ص۹۵، اسد الغابه، ج۴، ص۲۲، ذخائر العقبیٰ، ص۸۲، طبقات ابن سعد، ج۲، ص۱۰۲، تهذیب التهذیب، ج۱، ص۳۳۷، صواعق المحرقه، ص۷۶، ینابیع الموده، ص۲۱۱، نور الابصار شبلنجی، ص۷۴، ارجح المطالب، ص۱۲۱، کنزالعمال، ج۵، ص۲۴۱، الاصابه، ج۴، ص۲۷۰، صراط المستقیم بیاضی، ج۱، ص۲۲۴، بناء المقالة الفاطمیه، ص۱۷۴ و ص۲۰۲

۳ـ نهج البلاغه، ترجمهٔ شهیدی، کلمات قصار ۲۸۹، ص ۴۱۴

است که آن را «**أخ القرآن**»[1] و بالاترین کلمات بعد از قرآن می‌دانند.

روزی بعضی از اصحاب حضرت نشسته بودند و در مورد اهمیت حروف الفبا صحبت می‌کردند.آن‌ها حرف الف راکاربردی‌ترین حرف مطرح کردند که حضرت وارد شدند و خطبه‌ای بدون الف برای ایشان قرائت فرمودند و در مورد دیگر خطبه‌ای بدون نقطه و موارد بسیار دیگر مثل ***خطبه همام (صفات متقین)، خطبه جهادیه، خطبه شقشقیه.***

۱۳ ـ زیباترین ارتباط با خدا (نماز و مناجات)

حضرت علی علیه‌السلام از آن جهت که خدا را با چشم دل دیده بود و با تمام وجود درک می‌کرد و به عظمت و قدرت او پی برده بود، نمازش و مناجاتش به درگاه خدا با دیگران خیلی تفاوت داشت، لذا مشهور است که علی علیه‌السلام را در نخلستان‌های مدینه روی زمین افتاده می‌دیدند و به حضرت زهرا علیهاالسلام خبر می‌دادند که علی علیه‌السلام از دنیا رفته است و حضرت در پاسخ می‌فرمود که حضرت از لذت مناجات با خدا مدهوش شده. این خاندان به جای عشق ورزیدن به غیر خدا، تنها به او عشق می‌ورزیدند و طبیعی است که عاشق و معشوق هرچه ارتباطشان بیشتر شود، نیاز به خلوت و صحبت، راز و نیاز با یکدیگر بیشتر دارند و از این ارتباط هم لذت می‌برند و آرامش نیز پیدا می‌کنند که خداوند می‌فرماید: «**أَقِمِ الصلٰوةَ لِذِكري**»[2] و در جای دیگر: «**ألا بِذكرِ اللهِ تَطمئنُّ القلوبُ**»[3] و در جای دیگر: «**يا أيّتها النفسُ المطمئنّةُ * ارجعي إلىٰ ربِّكِ راضيةً مرضيّةً * فَادخُلي في عِبادي * و ادخُلي جنّتي**»[4]. شاید بتوان این‌گونه استفاده کرد که ارتباط با خدا از طریق نماز و مناجات، زمینه‌ساز اطمینان و آرامش درونی و زمینه‌ساز داخل شدن در بندگان خاص خدا و بهشت خاص می‌باشد.

۱۴ ـ زیباترین رسیدگی به ایتام و مستمندان

طبق فرمایش رسول گرامی اسلام که فرمود: «**الخَلقُ عِيالُ الله**»[5] انسان می‌تواند به سپاس

۱ـ مقدمهٔ نهج البلاغهٔ فیض الاسلام، ص ب
۲ـ طه، ۱۴
۳ـ رعد، ۲۸
۴ـ فجر، ۲۷ - ۳۰
۵ـ بحار الانوار، ج۷۴، ص۳۱۶

نعمت‌های خداوند، رسیدگی به ایتام و مستمندان و همه مخلوقات خدا داشته باشد، امّا به نحوی که این رسیدگی را برای ادای بدهی خود به خدا انجام دهد، نه برای شهرت پیدا کردن و موقعیت کسب کردن. لذا حضرت این رسیدگی را در نیمه‌های شب با چهره غیر قابل شناسایی انجام می‌دادند و بعد از شهادتشان بر دیگران آشکار شد که پدر یتیمان، سرپرست بینوایان، علی علیه‌السلام بوده است.

۱۵ ـ زیباترین انفاق

«وَ یُطْعِمونَ الطَّعامَ علیٰ حُبِّهِ مسکیناً و یتیماً و أَسیراً، إنّما نُطعِمُکُم لِوَجْهِ الله لا نُرید مِنکُم جَزاءاً و لا شُکوراً»[1] سوره انسان و این آیه به پاس زیباترین انفاقی بود که حضرت به همراه خانواده خود، یعنی حضرت زهرا علیهاالسلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام و فضّه انجام دادند و سهم افطار سه روز خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند.

۱۶ ـ زیباترین عفو و گذشت

مشهور است که حضرت بعد از اینکه ضربت خوردند و ابن ملجم مرادی دستگیر شد، ضمن اینکه از سهم شیر خود برای ابن ملجم اسیر نیز، مقداری ارسال کردند، به فرزندان خود فرمودند: اگر من از دنیا رفتم می‌توانید ابن ملجم را آزاد کنید و ببخشید و می‌توانید او را قصاص کنید و در صورت دوم، تنها یک ضربه به او وارد کنید و اگر چنان‌چه خود نیز سلامتی را بازیافتم می‌دانم با او چگونه رفتار کنم.

۱۷ ـ زیباترین وصیت

وصایای بزرگان حاوی نکاتی است که حاصل عمر آنان محسوب می‌شود و وصایای حضرت به فرزندانشان نیز این‌گونه می‌باشد که چند جمله را به عنوان نمونه مطرح می‌کنیم:

«اُوصیکُما و جمیعَ وُلْدي وَ أهلي وَ مَنْ بَلَغَهُ کتابي بِتَقوَی اللهِ وَ نَظْمِ اَمْرِکُم ... اللهَ اللهَ فی الأیتامِ فلا تُغِبّوا أَفواهَهُم و لا یَضیعوا بِحضرَتِکُم ... اللهَ اللهَ فی القرآن لا یَسْبِقُکُم بِالعملِ به غیرُکم. اللهَ اللهَ فی الصَلوةِ فإنّها عَمودُ دینِکم».[2]

۱ـ انسان، ۹

۲ـ نهج البلاغه، ترجمهٔ شهیدی، نامه‌ها ۴۷، ص ۳۲۱

۱۸ ـ زیباترین مُلاقات با خدا به جهت زیباترین بندگی

ملاقات با خدا پایان عمر انسان در این دنیاست و هرچه این ملاقات با ارزش‌تر باشد، نشان از زیبایی بندگی دارد.

در روایات متعدد به مزیت‌های ذیل اشاره شده است که:

دعا کنید مرگ شما به شهادت باشد[1] که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «**أَشرَفُ الموتِ قَتلُ الشهادَةِ**»[2]. وامیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «**ارزُقنی أشرفَ القتلِ فی سَبیلِكَ**»[3].

دعا کنید مرگ شما در حال نماز باشد. دعا کنید مرگ شما در شب قدر باشد. دعا کنید مرگ شما در حال سجده باشد. دعا کنید مرگ شما در مسجد باشد. دعا کنید مرگ شما در وقت سحر باشد. دعا کنید مرگ شما در حال روزه باشد.

و این افتخار نصیب مولای متقیان شد که «***آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری***» و همهٔ این ارزش‌ها را در شهادت حضرت می‌بینیم.

۱ـ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۹، و ص ۱۷۴

۲ـ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۷

۳ـ بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۲۳۹

منزلت حضرت مریم علیهاالسلام

▣ حجةالاسلام عبدالرحمن انصاری

پروردگار مهربان چون بندگانش را بسیار دوست دارد و سعادت و کامیابی آن‌ها را می‌خواهد، تمام ابزار و وسایلی را که به‌گونه‌ای در راه رسیدن بندگانش به مراحل کمال نقش داشته در اختیار آنان قرار داده است.

از جمله عوامل بسیار مؤثر در طریق سعادت و رسیدن به کمال، معرفی الگوها و نمونه‌های برجسته و ممتاز است؛ الگوهایی که انسان می‌تواند موفقیت‌ها و شکست‌های آنان را با دقت بررسی کند و با مطالعهٔ اعمال و روش‌ها و صفات پسندیدهٔ آنان، زندگی خود را مانند آنان بسازد. خداوند در قرآن مجید راجع به پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «وَلَكُم فی رَسولِ اللهِ اُسوةٌ حسنةٌ».[1]

بیان ویژگی‌ها و صفات و کارهای ارزشمند مردان و زنان الهی، در قرآن کریم براساس همین منظور است. در اینجا به‌طور خلاصه دربارهٔ عظمت و صفات اخلاقی حضرت مریم علیهاالسلام مطالبی مطرح می‌شود، به امید آنکه علاقمندان بتوانند در حرکت به سمت کمال و ترقّی، از زندگی آن بانوی بزرگ بهرهٔ لازم را بگیرند.

۱ـ احزاب، ۲۱

فضایل حضرت مریم علیهاالسلام

حضرت مریم از بانوان نمونه و برجسته‌ای است که خداوند از او به عظمت و بزرگی یاد می‌کند و او را از هرگونه آلودگی منزّه می‌دارد و به عنوان برترین زنان جهان به حساب می‌آورد. بانویی که شایستگی تربیت یکی از بزرگترین پیامبران الهی (حضرت عیسی علیه‌السلام) را در دامان خود پیدا بکند، قطعاً دارای فضایل و کمالات بسیاری است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

تولد حضرت مریم علیهاالسلام

نام مادر حضرت مریم علیهاالسلام «حنّه» و نام پدرش «عِمران» بود؛ سال‌ها بود که این زن و شوهر (حنّه و عمران) دارای فرزندی نمی‌شدند. روزی همسرِ عمران زیر درختی نشسته بود، پرنده‌ای را دید که به جوجه‌های خود غذا می‌دهد، این حالت، عشق به فرزند را در دل او شعله‌ور ساخت و از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که او باردار شد.

از برخی روایات استفاده می‌شود که خداوند به «عمران» وحی فرستاده بود که پسر پر برکتی را به وی خواهد بخشید که پیامبر قوم بنی‌اسرائیل می‌شود و عِمران این جریان را با همسر خود (حنّه) در میان گذاشت؛ از این‌رو هنگامی‌که باردار شد، نذر کرد که فرزندش خدمتگزار خانهٔ خدا (بیت‌المقدس) شود، اما به هنگام تولد متوجه شد که فرزندش دختر است؛ از این‌رو نگران شد که حالا وظیفه‌اش در قبال آن نذر چیست، زیرا در آن زمان، خدمتکاران «بیت‌المقدس» از میان پسران انتخاب می‌شدند و سابقه نداشت که دختری به این عنوان انتخاب گردد.[1]

قرآن مجید در سورهٔ آل عمران به این نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«إذ قالتِ امرأةُ عِمرانَ ربِّ إنّي نذرتُ لک ما في بَطني مُحرّراً فَتَقَبَّلْ منّي إنّک أنت السميع العليم[2]؛ ***(به یاد آورید) هنگامی‌که همسر عمران عرض کرد: خداوندا، آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم تا آزاد شده [از مشاغل دنیا] و پرستشگر تو باشد، پس از من بپذیر که***

---

۱ ـ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۹۴ ـ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۳۵ ـ المیزان، ج ۳، ص ۱۹۸

۲ ـ آل عمران، ۳۵

تو شنوا و دانایی.

* فلمّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إنّي وَضعتُها أُنثی واللهُ أعلمُ بما وَضَعَتْ و لیس الذَّکرُ کالأُنثی و إنّي سَمَّیْتُها مریمَ و إنّي أُعیذها بکَ و ذرّیّتَها من الشیطان الرجیم»[1]؛ *ولی هنگامی‌که فرزندش را بزاد (و او را دختر یافت) عرض کرد: خداوندا، من او را دختر آوردم، ولی خدا به آنچه او به دنیا آورد آگاه‌تر بود. (سپس گفت) پسر همانند دختر نیست [و دختر نمی‌تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد] و من او را مریم[2] نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه‌های) شیطانِ رانده شده، در پناه تو قرار می‌دهم.*

واژه «محرّر» از مادهٔ «تحریر» گرفته شده که به معنای آزاد ساختن است و به فرزندانی گفته می‌شود که برای خدمتِ در معبد تعیین می‌شدند تا نظافت و خدمات آن را به عهده بگیرند و به هنگام فراغت، مشغول نیایش و عبادت پروردگار شوند. به این جهت آن‌ها را «محرّر» می‌گفتند و از هرگونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند و این را برای خود افتخار می‌دانستند.

مریم خدمتگزار بیت‌المقدس

مادر مریم تصور نمی‌کرد که دخترش بتواند خدمتگزار «بیت‌المقدس» باشد، چون تا آن زمان سابقه نداشت که دختر برای این کار انتخاب شود، ولی چون مریم بانویی شایسته و پاکدامن بود، خداوند وی را به خدمتگزاری در معبد پذیرفت: «فَتَقَبَّلَها ربُّها بِقَبولٍ حسنٍ و اَنبَتَها نَباتاً حسناً»[3]؛ *پس خداوند، او (مریم) را به نیکویی پذیرفت و او را نیکو بار آورد [و پرورش داد].*

مشاهده می‌شود که خداوند حضرت مریم علیها السلام را به گونه‌ای بسیار شایسته برای خدمت در معبد پذیرفت که این خود دلیل آشکاری بر عظمت مقام آن بانوی بزرگ است.[4]

---

۱ ـ آل عمران، ۳۶

۲ ـ مریم کلمه‌ای است عبری؛ یعنی خدمتگزار پروردگار. و عده‌ای می‌گویند: به معنای زن عبادت‌کننده است

۳ ـ آل عمران، ۳۷

۴ ـ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۹۸ ـ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۳۶

پذیرایی با غذای بهشتی

بعد از آنکه خداوند حضرت مریم علیها السلام را به خدمتگزاری معبد پذیرفت و او در معبد مشغول انجام وظیفه و عبادت شد، «حضرت زکریّا» که شوهر خاله حضرت مریم بود، براساس قرعه‌ای که بین بزرگان بنی‌اسرائیل زده شد، کفالت و سرپرستی او را عهده‌دار گردید.[۱]

حضرت زکریا علیه السلام گاهی برای ملاقات با حضرت مریم علیها السلام به معبد می‌رفت. هر بار که با او ملاقات می‌کرد، غذای مخصوصی در آن‌جا می‌دید. از او می‌پرسید: این غذا را از کجا آورده‌ای؟ پاسخ می‌داد: این از ناحیه خداست، خداوند هرکس را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد.

«وَکَفَّلَها زکریّا کُلَّما دخَل علیها زکرّیا المحرابَ وَجَدَ عندَها رزقاً قالَ یا مریمُ أنّیٰ لکِ هذا قالت هُو مِن عندِالله إنّ الله یرزُقُ من یشاءُ بغیر حساب».[۲]

مریم تحت سرپرستی حضرت زکریّا بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت و بندگی خدا گردید که به گفتهٔ ابن عباس، مفسّر بزرگ، هنگامی‌که حضرت مریم نُه ساله شد، روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها را به عبادت مشغول بود. او آن چنان در عبادت و پرهیزکاری پیش رفت که از دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت.[۳]

در این‌جا این سؤال مطرح می‌شود که غذای حضرت مریم علیها السلام چه بوده است؟ آنچه که از

---

۱ ـ پدر مریم پیش از تولد او چشم از جهان فرو بست و مادر وی او را به بیت‌المقدس، نزد دانشمندان وعلمای یهود آورد و گفت: این کودک هدیهٔ بیت‌المقدس است، سرپرستی او را یک نفر از شما به عهد بگیرد. گفت‌وگو در میان دانشمندان بنی‌اسرائیل درگرفت، هرکس می‌خواست افتخار سرپرستی مریم را عهده‌دار شود. لذا تصمیم بر قرعه گرفتند. برای انجام قرعه به کنار نهر آمدند و قلم‌ها و چوب‌هایی که به وسیلهٔ آن قرعه می‌زدند حاضر کردند و نام هر یک از بزرگان بنی‌اسرائیل بر یکی از قلم‌ها نوشته شد. هر قلمی که در آب فرو می‌رفت بازنده بود. تنها قلمی که روی آب باقی می‌ماند برنده قرعه محسوب می‌شد، قلمی که نام زکریّا بر آن بود در اعماق آب فرو رفت و سپس روی آب آمد و بقیه قلم‌ها در آب فرو رفتند. بر این اساس سرپرستی مریم به زکریّا واگذار شد.

قرآن دربارهٔ این سرپرستی، کلمه «کفّلها» به کار برده، چون «کفالت» در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به دیگری است. لذا به افرادی که سرپرستی کودکی را عهده‌دار می‌شدند «کافل» یا «کفیل» گفته می‌شد. این کلمه هرگاه به صورت ثلاثی مجرد (کفل بدون تشدید) استعمال شود، به معنای به عهده گرفتن سرپرستی است و هنگامی‌که به صورت ثلاثی مزید (کفّل) استعمال شود، به معنای انتخاب کفیل برای دیگری است. در این‌جا در حقیقت خداوند زکریا را برای کفالت مریم انتخاب نمود. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۹۸ و ص ۴۱۲؛ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲ ـ آل عمران، ۳۷

۳ ـ مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۴۳۶

روایات استفاده می‌شود این است که یک نوع میوه بهشتی بوده که در غیر فصل خودش برای مریم از جانب خداوند فرستاده می‌شد؛ اگر زمستان بود، میوهٔ فصل تابستان فرستاده می‌شد و اگر تابستان بود، میوه زمستانی برایش حاضر می‌شد.

برای حضرت زهرا علیها السلام نیز چنین واقعه‌ای اتفاق افتاد.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد خانهٔ زهرا علیها السلام شد در حالی‌که چند روز بود در خانهٔ آن حضرت غذایی یافت نمی‌شد، ناگاه غذای فراوان مخصوصی نزد او مشاهده کرد، از دخترش پرسید: این غذا از کجاست؟ فاطمه علیها السلام عرض کرد: از جانب خداست، زیرا هرکس را بخواهد بدون حساب روزی می‌بخشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این اتفاق همانند اتفاق زکریّا است که در کنار محراب مریم علیها السلام آمد و غذای مخصوص در آن‌جا دید.[1] حضرت مریم علیها السلام به جهت عشق و علاقهٔ به خدا و عبادت و عرفان و خدمت در معبد و صفات و کمالاتی که داشت، با غذاهای بهشتی که از جانب خدا برای او فرستاده می‌شد، پذیرایی مخصوص می‌شد.

البته، این پذیرایی یکبار نبود، بلکه در موارد متعددی اتفاق افتاد.

مکالمهٔ با فرشتگان

حضرت مریم علیها السلام از آن چنان مقام والا و کم نظیری برخوردار بود که صلاحیّت ارتباط و گفت‌وگو با فرشتگان را پیدا کرد. فرشتگان با او سخن می‌گفتند و سخنان او را می‌شنیدند؛ از این بالاتر او فرشتگان را می‌دید و فرشتگان نیز او را می‌دیدند و او را از مقام بزرگی که پیش خدا دارد و اینکه او برترین زنان جهان است، با خبر می‌ساختند.

«و إذ قالتِ الملائكةُ يا مريمُ إنّ اللهَ اصطفاكِ و طهَّركِ و اصطفاكِ على نساءِ العالَمين * يا مريمُ اقنُتي لربّكِ واسجُدي واركَعي مع الراكعين»[2]؛ ***و هنگامی‌که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است. ای مریم، عبادت خدا کن و سجده نما و با رکوع کنندگان رکوع نما.***

---

۱ ـ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، دار المنشور، ص ۱۸۶ ۲ ـ آل عمران، ۴۲ و ۴۳

منظور از «اصطفاء»، آن است که خداوند وی را برگزید تا در معبد، خدا را عبادت کند و منظور از «مطهّره» بودن آن است که او دارای مقام عصمت است و از هر خطا و اشتباه و گناهی مصون و محفوظ است[1].

مریم بسی به نام بود لیکن رتبت یکی است مریم عذرا را

برترین زنان عالم

باید توجه داشت که حضرت مریم علیها السلام برترین بانوی زمان خود بوده و این موضوع با آنچه دربارهٔ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رسیده است که او برترین بانوی جهان است، منافاتی ندارد.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد: منظور پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: فاطمه برترین زنان جهان است؛ آیا این است که برترین زنان عصر خود می‌باشد؟ حضرت فرمود: او مریم است که برترین بانوی عصر خود است، اما فاطمه علیها السلام برترین بانوی جهان از اولین تا آخرین است[2].

آیا حضرت مریم علیها السلام یکی از پیامبران خداست؟

حضرت مریم علیها السلام از آن‌چنان مقام و عظمتی برخوردار است که برخی از مفسران، مانند «قرطبی» دربارهٔ او راه افراط رفته و معتقد شده‌اند که مریم علیها السلام دارای مقام نبوت است، چون فرشتگان فراوانی بر او نازل شده و او را از وحی با خبر کرده‌اند و از راه الهام، مسأله صفوه و طهارت او را به او اعلام نموده و بشارتِ مادر پیغمبر شدن را به او داده‌اند و چون مریم، وحی فرشته‌ها را تلقی کرده، فرشته‌ها بر او وارد شده و گفت‌وگوی آن‌ها از مرتبهٔ مشافهه به مشاهده رسیده، پس پیامبر است؛ زیرا گمان کرده‌اند فرشتگان بر هر کس نازل شوند و وحی بیاورند و او فرشته‌ها را ببیند، پیامبر است که البته این نظریه صحیح نیست و حضرت مریم علیها السلام دارای مقام نبوت تشریعی نبوده است؛ بلی، اگر منظور «قرطبی» و همانند ایشان آن است که او دارای مقام «نبوت إنبایی» یعنی گرفتن اخبار از فرشتگان است، صحیح است و همهٔ علما و حکما و محققان اهل تفسیر این را پذیرفته‌اند.

---

۱ ـ تفسیر المیزان، ج ۳، ص ۲۰۵

۲ ـ بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۶

صدّیقه بودن حضرت مریم علیهاالسلام

حضرت مریم صدیقه بوده، قرآن می‌فرماید:

«أُمُّه صدّیقةٌ»[۱]؛ ***مادر او (حضرت عیسی) صدیقه بود.***

او سخنان غیب را تصدیق می‌کرد و این صدیق بودن و صحّه گذاشتن خداوند بر این موضوع نشان دهندهٔ آن همه فضایلی است که در وی موجود بود؛ حضرت مریم نه تنها «صادِق، مُصدّقه و صَدیق» است، بلکه «صدّیق» است که به معنای مبالغه در تصدیق می‌باشد.

صدّیقین چه کسانی هستند؟

صدّیقین گروهی هستند که با انبیا و صالحین و شهدا همراه و هم قافله‌اند. اینان قافله سالار کوی حقّند.

افراد عادی، چه زن و چه مرد، در نماز و نیایش‌ها و عباداتشان از خداوند مسئلت می‌کنند راه کسانی که به آنان نعمت داده‌ای به ما نشان بده: «إهدنا الصراطَ المستقیمَ * صراطَ الّذین أنعمتَ علَیهم»؛ ***ما را به راهی که سالکان آن را نعمت داده‌ای، هدایت فرما.***

آن گاه خداوند در سورهٔ نساء «مُنعَمٌ علیهم» را مشخص کرده و می‌فرماید:

«و مَن یُطِعِ اللهَ والرسولَ فأُولئک مع الّذین أنعَمَ اللهُ علیهم من النبیّینَ والصدّیقینَ والشهداءِ والصالحینَ و حَسُنَ أُولئکَ رفیقاً»[۲]؛ ***کسی که مطیع خدا و رسولش باشد، او همسفر قافله‌ای است که خدا نعمتشان داده است، چون نبّیین، صدّیقین، شهدا و صالحین.*** و بعد در ادامه می‌فرماید: «و حسن اولئک رفیقاً»؛ ***این‌ها رفقای خوب و همسفران شایسته‌ای هستند؛*** چراکه «سَل عن الرفیقِ قبلَ الطریق»[۳]؛ ***پیش از انتخاب راه از همراهان بپرس.***

اگر انسان بیفتد، آن‌ها دست گیرند. اگر در مسیر افراط و تفریط قرار گیرد، او را تعدیل می‌کنند و اگر احساس خستگی کند، تقویتش می‌کنند.

یکی از صدّیقین مریم است که همراهی با او اختصاص به زنان ندارد، بلکه همه نمازگزاران دعا

۱ـ مائده، ۷۵ ۲ـ نساء، ۶۹

۳ـ نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱

می‌کنند که راه صدّیقین را به ما نشان بده که مریم هم جز و صدّیقین است.

سرّ اینکه مریم علیهاالسلام صدّیقه است، آن است که او آنچه که دیگران باور نداشتند، تصدیق کرد و حقیقتی را صحّه گذاشت که دیگران آن را بعید می‌شمردند و روی همین جهت زبان به تهمت وی گشودند؛ در حالی که مریم برای قبول این امر غیر عادی (حامله شدن از طریق پیک الهی) آیت و علامت هم مطالبه ننمود و آن را پذیرفت.

صبر در برابر نعمتها

▣ گروه تدوین

مقدمه

در خصوص صبر از زوایه‌های مختلف مانند، معنای صبر، ریشه‌های صبر، انواع صبر (در طاعت، معصیت، مصیبت)، آفات، مترادفات، متضادها، آثار دنیوی و اخروی، راه‌های کسب صبر، راه‌های مبارزه با بی‌صبری، اسوه‌های صبر در قرآن، در تاریخ، در انقلاب، در دفاع مقدس، در میان بانوان تاریخ و... می‌توان بحث کرد.

از جمله موارد صبر، صبر در مقابل اعطای نعمت‌های الهی است که بعضی آن را اسباب تعظیم و برخی فقدان آن را اسباب تحقیر بندگان از ناحیه ذات اقدس الهی می‌دانند، در حالی‌که نه وجود نعمت‌ها موجب تعظیم است و نه فقدانشان موجب تحقیر، بلکه نوع استفاده از نعمت به عنوان یک وسیلهٔ امتحان الهی، مهم است. چنان‌چه در راه کسب رضای الهی مصرف شود مایه رشد و هدایت خواهد بود و چنان‌چه در راه کسب غضب و سخط الهی و معصیت خالق صرف شود مایهٔ خسارت و ضلالت خواهد بود؛ چنان‌چه سوره فجر آیات ۱۵ ـ ۱۶ دلالت بر این معنا دارد: «فأمَّا الإنسانُ إذا مَا ابتَلیهُ ربُّهُ فأکرَمَهُ و نَعَّمَهُ فیقولُ رَبّی أکرمَنِ * و أمّا إذا مَا ابتلیه فَقَدَر علیه رزقَهُ فیقولُ ربّی أهانَن».

به انسان اگر محنت آید نصیب — سپس نعمتی یابد آن بی‌شکیب

در آن حال مغرور و سرمست و شاد — بگوید خدایم گواهی نهاد

چو بر امتحان سازد او را فقیر — به چنگال محنت نماید اسیر
بگوید که من را کنون کردگار — به ذلت براندست وکردست خوار

لذا در آیه دیگر خداوند تبارک و تعالی به پیامبر اکرمﷺ و مؤمنین سفارش می‌کند که چشم به نعمت‌های ظاهری که به دیگران داده شده ندوزید که این‌ها جلوه‌های حیات دنیای فانی و برای امتحان است ...: «**و لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیکَ إلی ما مَتَّعنا به أزواجاً منهم زَهرَةَ الحیوةِ الدنیا لِنَفْتِنَهم فیه و رزقُ ربِّکَ خیرٌ و أبقی**».[1]

یکی از بزرگان حوزه در نصیحت به خواص چنین سفارش می‌کرد که ***اگر می‌خواهید دنیا و مظاهر دنیا شما را اذیت نکند، باید از دنیا بزرگ‌تر شوید.*** برای توضیح این مطلب باید گفت که اگر جوانی به یاد دوران کودکی خود بیفتد، گاهی یک اسباب بازی چنان چشم او را می‌گرفته که تمام آرزویش تحصیل آن بوده، چراکه اسباب بازی در نظرش بزرگ بوده و خود کوچک، ولی بعد از گذشت سال‌ها، به این حالت خود می‌خندد، چراکه حال بزرگ شده است و آن اسباب‌بازی در نظر او حقیر می‌نماید، ولی همین جوان در مقابل مظاهر دنیاکه در اختیار دیگران است، اعم از ماشین و خانه و...باز آه می‌کشد، چراکه آن‌ها را بزرگ می‌بیند و خود کوچک شده است.

انسان‌ها مادامی که نعمتی را ندارند، اولاً آرزویش را می‌کنند و از خداوند طلب می‌کنند و در این مطلب خود، خداوند را مُعطی می‌دانند و ثانیاً هم به عنوان سپاس به درگاه خداوند، نیّت می‌کنند که چنان که دارای آن نعمت شوند از برکات آن، دیگران را بهره‌مند سازند، امّا همین انسان‌ها بعد از اینکه از ناحیهٔ ذات اقدس خداوند نعمت به آن‌ها عنایت می‌شود دو دسته می‌شوند:

دسته اول: کسانی که در برابر نعمت مغرور می‌شوند و در نتیجه، هم از معطی (خداوند) غفلت می‌کنند و هم از بهره‌مند ساختن دیگران؛ بنابراین خود را بی‌نیاز احساس می‌کنند و همین بی‌نیازی نسبت به خداوند، وسیلهٔ طغیان آن‌ها می‌شود. لذا خداوند می‌فرماید: «**کلاّ إنَّ الإنسانَ لَیَطغیٰ أن رآهُ استغنیٰ**»[2] و همین غرور باعث هلاکت آن‌ها می‌شود.

۱ـ سوره طه، ۱۳۱ ۲ـ علق، ۶

دشمن طاووس آمد پرّ او ای بسی شَه را بکشته فَرِّ او

دسته دوم: کسانی که در برابر نعمت، صبر دارند و دچار غرور نمی‌شوند؛ لذا هم شکر معطی به جا می‌آورند و هم از این نعمت، دیگران را بهره‌مند می‌سازند، یعنی در واقع، از این نعمت در جهت رشد خود استفاده کرده و در جهت فخر فروشی بر دیگران از آن استفاده نمی‌کنند، حتی اگر نعمت معنوی نیز باشد آن را به عنوان «سرّالله» مخفی نگه می‌دارند و از افشای آن سرباز می‌زنند. نمونه بارز این معنا، حکایتی است که در احوالات «میرزای قمی(ره)» ذکر شده است.

در «دار السلام عراقی» از «آقا حسین کزازی» نقل کرده که بعد از وفات میرزای قمی شخصی از اهل «شیروان قفقازیه» همیشه ملازم و خدمتگزار مقبره مرحوم میرزا بود، بدون توقع اجر و عوضی. یک روز از او سؤال کردند که چه چیز وادار کرده ترا بر این خدمت مجانی؟ گفت: من از اعزّهٔ اهل شیروان بودم و ثروت زیادی داشتم، پس به قصد زیارت بیت الله الحرام و زیارت قبور ائمه انام(س) از بلد خود حرکت نمودم و بعد از فراغ از حج و زیارت قبور مدینهٔ منوره به قصد زیارت ائمه عراق به کشتی نشستم، در حین سوار شدن به کشتی همیان من افتاد میان دریا، امید من قطع شد و حیران ماندم که چه کنم؟ بعضی از اثاثیه خود را فروختم و گذران کردم تا خودم را به نجف اشرف رساندم، رفتم میان حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و متوسل به آن بزرگوار شدم. در خواب دیدم آن بزرگوار به من فرمود غصه مخور برو به قم و همیانت را از عالم جلیل میرزا ابوالقاسم قمی مطالبه کن.

بیدار شدم و تعجب نمودم که همیان من به دریای عمان افتاده، چگونه به من می‌رسد؟ رفتم به قم درب منزل میرزای قمی. خادمش گفت: آقا در خواب است، صبر کن تا از خواب بیدار شود گفتم من مرد غریبی هستم و ارادهٔ حرکت دارم خادم به طریق تعرّض گفت: خودت درب خانه را بزن؛ چون درب را کوبیدم، صدای میرزا بلند شد: یا فلان، صبر کن الساعه آمدم و مرا به اسم خواند تعجب من زیاد شد ناگاه جنابش در را باز کرد و عین همیان سربستهٔ مرا از زیر عبا بیرون کرد و به من داد و فرمود: برو به ولایت خود و تا زنده هستم به احدی خبر ندهی. پس همیان را گرفتم و دستش را بوسیدم و رفتم به شیروان.

یک روز قصهٔ خود را به جهت عیالم نقل کردم. تعجب زیادی کرد و گفت: اگر چنین شخص جلیلی را دیدی باید مادام الحیوة ملازم خدمتش می‌شدی. برگشتم به قم شنیدم که از دنیا رحلت فرموده، پس قصد کردم همیشه ملازم و خادم قبر شریفش باشم.[۱]

نتیجه اینکه نعمات خداوند وسیله امتحان است و انسان نباید به صرف آنچه داده شده خوشحال باشد که فرمود «وَ لا تَفْرَحوا بِما آتاکُم».[۲] چون نوع استفاده مهم است.

معلم اخلاق «ملااحمد نراقی» در کتاب شریف «معراج السعادة» فصلی[۳] را به بیان صبر در حال رفاه و نعمت اختصاص داده، مضمون کلام ایشان این است که صبر در برابر رفاه و نعمت سخت‌تر از صبر در برابر بلا و مصیبت است، چون انسان در برابر مصیبت و بلا، چاره‌ای جز صبر ندارد، ولی انسانی که در رفاه و نعمت قرار دارد با اختیار و توان، از غرور و از سوء استفاده خودداری می‌کند؛ لذا اگر انسان در برابر رفاه و نعمت صبر نکند و با فرو رفتن در آن‌ها غرق شود و به آن‌ها مغرور شود، هچچنان که گفته شد، طاغی و یاغی می‌شود. در جای دیگر خداوند می‌فرماید: اولاد و اموال که می‌تواند وسیله شکرگزاری انسان باشد وسیله هلاکت می‌شود و همین هم به دلیل بی‌صبری در برابر این دو نعمت است. «یا أیّها الذین آمَنوا لا تُلهِکُم أموالُکُم و لا أولادُکُم عن ذکرِالله».

امّا علائم صبر در برابر نعمت عبارتند از:

۱ ـ عدم اطمینان به نعمت بلکه اذعان و اطمینان به عاریه و امانتی بودن آن.

۲ ـ غرق نشدن در نعمت و تلذذ از آن.

۳ ـ عدم فخر فروشی و تکبر در برابر دیگران به واسطه نعمت.

۴ ـ اداء حقوق الهی نعمت.

۵ ـ اداء حقوق مردمی و انسانی نعمت.

این علایم چیزی جز معنای شکر نعمت نیست و به تأیید قرآن، کم هستند بندگانی که شاکر

۱ـ منتخب التواریخ، خراسانی، ص ۱۸۴ ۲ـ حدید، ۲۳

۳ ـ معراج السعادة، ص ۶۱۶

نعمت‌های خدای قادر متعال باشند: «و قلیلٌ من عبادی الشَّکُور».[۱]

طبیعی است کسی که این دید و نگاه را در برابر نعمت داشته باشد، نسبت به داشته‌های دیگران حسرت نمی‌خورد، لذا قرآن می‌فرماید: عده‌ای، روزی که مال فراوان قارون را دیدند حسرت خوردند و روزی که گرفتاری او را مشاهده کردند، خوشحال بودند از اینکه مثل قارون نیستند: «قال الذین یُریدُون الحیوةَ الدّنیا یا لَیتَ لَنا مثلَ ما اُوتیَ قارونَ إنّه لَذو حظٍّ عظیم».[۲]

۱ـ سبا، ۱۳ ۲ـ قصص، ۷۹

بیداری وجدان از عوامل اصلی توبه

گروه تدوین

مقدمه

بحث توبه از مباحث اخلاقی، تربیتی و اجتماعی است که دامنه گسترده‌ای دارد و ریز مباحثی همچون: معنای توبه، فضیلت توبه، حقیقت توبه، صفات تائب، آثار اجتماعی، فردی و روانی توبه، عوامل توبه، شرایط تحقق توبه، توفیق توبه ... را شامل می‌شود که ماه مبارک رمضان به‌خصوص شبهای قدر، فرصتی مناسب برای طرح آن می‌باشد. از جمله موارد قابل بحث، عوامل توبه می‌باشد که بعضی از آن‌ها عبارتند از:

شناخت، احساس گناه، بیداری وجدان، ادب، تقویت اراده...

بیداری وجدان فردی و اجتماعی که از نتایج فعالیت نفس لوّامه است، از جمله عواملی است که به شهادت نمونه‌های تاریخی توانسته و می‌تواند منشأ تحولات عمیق و سرنوشت‌ساز در افراد و جوامع باشد. در سوره قیامت خدای تبارک و تعالی به نفس لوّامه قسم یاد می‌کند چرا که این نفس ملامتگر، نقش بیدار کننده وجدان را در انسان ایفا می‌کند که این بیداری به بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم برای محسنین (نیکوکاران) موجب تشدید حرکت و هم برای مُسیئین (گناهکاران) وسیله ندامت و پشیمانی می‌شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصیت به ابن مسعود می‌فرمایند: «**یَابنَ مَسْعُودٍ أکْثِر مِن الصّالحاتِ والبِرِّ، فإنَّ الُمحْسِنَ والمُسیءَ یَنْدَمَان. یقولُ الُمحْسِنُ: یالَیتَنی ازْدَدْتُ من الحَسَنات و یقولُ**

المُسيءُ: قَصَّرْتُ، و تَصْديقُ ذلک قولُه تعالی، و لا أُقْسِمُ بالنَّفسِ اللّوّامةِ»[۱]؛ *ای ابن مسعود، هرچه بیشتر در انجام اعمال شایسته و نیک بکوش، زیرا [روزی فرا می‌رسد که] هم نیکوکار و هم گنهکار پشیمان خواهند شد. نیکوکار [در آن روز] خواهد گفت: ای کاش به نیکی‌های بیشتری کوشیده بودم و گنهکار خواهد گفت: [در طاعت خدا و ترک معصیت] کوتاهی کردم. و این [ملامت خویشتن] را وحی الهی تصدیق می‌کند، آنجا که فرمود: سوگند به نیروی درونی سرزنش گر!*

آیات قرآن نیز در موارد زیادی تحریک وجدان را وسیله تنبّه انسان‌ها قرار داده و می‌فرماید: «ألَم يَأنِ للذين آمنوا أن تخشَعَ قلوبُهم لذِكرِالله»[۲]؛ *آیا زمان آن نرسیده که ایمان آورندگان، دل‌هایشان به یاد خدا خاشع گردد.*

«ألَم يعلَم بأنّ اللهَ يَرىٰ»؛

ندانست آیا که پروردگار ببیند عمل‌های او آشکار.

«أفلا يتُوبُون إلى اللهِ و يَستغفِرونَهُ و اللهُ غفورٌ رحيمٌ»[۳]؛ *آیا نباید به سوی خدا بازگشت و توبه کنند وطلب آمرزش نمایند؟ که خدا بخشنده و مهربان است.*

انبیاء الهی نیز برای هدایت و تربیت منکرین حقیقت، از این شیوه استفاده می‌کردند؛ به عنوان نمونه، حضرت ابراهیم علیه السلام در مقابل کسانی که بت‌های متفاوت می‌پرستیدند و منکر خدای یگانه بودند. بعد از به کارگیری شیوه‌های مختلف از جمله شکستن بت‌ها، وقتی از ایشان پرسیدند: چه کسی این کار را مرتکب شده است؟ حضرت علیه السلام به هدفِ بیدار کردن وجدان های خفته ایشان، از آن‌ها خواست از خدایان خود و بت بزرگ سؤال کنند، همان‌هایی که می‌پرستند و در مقابلشان کرنش می‌کنند! و چه زیبا قرآن ترسیم می‌کند که در این هنگام، بت‌پرستان به خود فرو رفته و با اذعان به اینکه این خدایان توان سخن ندارند سرشکسته شدند که خدایانی که

---

۱ ـ مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۳۵۲

۲ـ حدید، ۱۶ ـ همین آیه بنا بر نقل ... وسیله بیداری وجدان فضیل بن عیاض قرار گرفت و او را از منجلاب گناه و معصیت نجات داد و به خاطر لبیک گفتن به دعوت حق در این آیه، به همان خواسته‌هایی که از راه حرام دنبالش بود، از راه حلال دست یافت

۳ - مائده، ۷۳

قدرت دفاع از خود نداشته و حتی توان سخن گفتن را ندارند چگونه می‌توانند قابل پرستش باشند؟ «قالوا مَن فَعَلَ هذا بِآلهَتِنا إنّه لَمِن الظالمین ـ قالوا سمِعنا فَتیً یَذکُرُهُم یُقال له اِبراهیم ـ ... قالوا ءَاَنْتَ فَعلتَ هذا بآلِهَتِنا یا إبراهیمُ ـ قالَ بَل فَعَلَهُ کبیرُهم هذا فَاسئَلوهُم اِن کانوا یَنطِقون ـ فَرَجَعوا إلی أنفُسِهِم فَقالوا إنّکم أنتُم الظالمون ـ ثمّ نُکِسوُا علی رئوسِهم لَقَد علمتَ ما هـؤلاء ینطقون»[1]؛ *قوم ابراهیم گفتند: کسی که چنین کاری کرده، همانا بسیار ستمکار است. گروهی گفتند: شنیدیم جوانی از مخالفت با بت‌ها سخن می‌گفت که او را ابراهیم می‌گفتند. قوم گفتند: او را حاضر سازید در حضور جماعت تا بر این کار گواهی دهند. به او گفتند: ای ابراهیم تو با خدایان ما چنین کردی؟ ابراهیم در مقام احتجاج گفت: بلکه این کار را بزرگ آن‌ها کرده است. شما از این بت‌ها سؤال کنید، اگر سخن می‌گویند؟ آن‌گاه با خود فکر کرده و به خود گفتند: حقاً که شما (که این بت‌ها را می‌پرستید) ستمکارید. پس در مقابل حجت ابراهیم سر به زیر انداختند و گفتند: تو می‌دانی که این بت‌ها را نطق گویایی نیست.*

ائمه معصومین علیهم‌السلام که هادیان و مربیان جامعه هستند نیز با الهام از آیات الهی، بیدار کردن وجدان های خفته را از موثرترین شیوه‌ها معرفی فرموده‌اند و لذا در موارد متعدد این مضمون از همه معصومین علیهم‌السلام نقل شده است که:

«مُوتوا قبلَ أن تَموتوا، حاسِبوا قبل أن تُحاسَبوا، وَبِّخوا قَبلَ أن تُوَبَّخوا».

خطاب‌های این‌گونه بدین منظور است که توجه به حالت مرگ و مرحله پاسخگویی در دادگاه عدل الهی و محاسبهٔ اعمال و توبیخ انسان‌ها، نفس خفته را بیدار می‌کند که به گونه‌ای عمل کن که توان پاسخ‌گویی در آن موقعیت‌های حساس را داشته باشی و تا فرصت باقی است، به جبران گذشته و تدارک آینده بپرداز که با فرا رسیدن مرگ، فرصت‌ها پایان یافته و تو می‌مانی و عواقب اعمال گذشته، به عبارت دیگر، توجه به خجالتِ حاصله از رسوایی در قیامت، حتی توجه به رسوایی در دنیا، می‌تواند پتکی باشد برای بیداری وجدان‌های خفته، همچنان‌که در حکایت

---

۱ ـ انبیا، ۶۵ ـ ۵۹

معروفِ «توبه نصوح» به وضوح بیان شده است[۱].

البته، بیدار شدن از خواب غفلت نیز توفیق می‌خواهد، چه بسا انسان‌هایی که نسیم‌های رحمت زیادی بر روح خفته از غفلت آن‌ها وزید و بیدار نشدند و از طرف دیگر، انسان‌هایی بودند که با وزیدن نسیم رحمتی از خواب بیدار شده و ره صد ساله را در یک شب پیمودند و در زمرهٔ توابین نام ایشان درخشید؛ لذا باید از خداوند خواست که توفیق بیداری وجدان و توبه به ما عنایت فرماید، همچنان که امام سجاد علیه السلام در دعایی که به «ابوحمزه ثمالی» تعلیم فرمود، این‌گونه از خدا طلب می‌نماید:

«سَیِّدي أخرِجْ من قَلبی حُبَّ الدُنیا واجمَعْ بَینی و بینَ المصطفی و آلِه خِیَرَتِک من خَلِقک و خاتَمِ النبیّین محمدٍ صلی الله علیه و آله وانقُلنی إلی درجةِ التوبةِ إلیک».

در اینجا لازم است به عنوان خاتمه بحث به نکته‌ای مهم اشاره شود و آن اینکه، از جمله عواملی که مانع از راه اندازی محکمهٔ وجدان است، نا امیدی از رحمت الهی است، در حالی‌که سفارش آیات و روایات به همهٔ بندگان این است که گناهی بزرگ‌تر از نا امیدی از رحمت الهی نداریم و اگر بنده بداند که با وجود هر خطایی که انجام داده، درهای رحمت الهی به روی او باز می‌باشد، هر چند قاتل حضرت حمزه عموی گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا کفن دزد و ... باشد این توجه به لطف و رحمت خداوند به بندگان گنهکار، او را امیدوار به محاکمه خود در این عالم و قبل از مرگ می‌کند و احساس می‌کند که قابلیت و فرصت برای اصلاح را دارد، لذا خدای تبارک و تعالی خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«و إذا سئلک عبادی عنّی فَإنّی قریبٌ أُجیبُ دعوةَ الدّاعِ إذا دَعانِ فَلیَستَجیبوا لی و لیُؤمِنوا بی لَعَلَّهم یَرشُدون».[۲]

و یا در حدیث قدسی آمده است: **«لو عَلِمَ المُدبِرون عنّی کیف اشتیاقی بهم لماتوا شوقاً».**

---

۱ ـ از جمله حکایات قابل طرح در این موقعیت می‌باشد، حکایتهایی مثل مَنفلوّتی، پیر چنگ نواز (دفتر اول ۱۹۶۱)، سحره فرعون(دفتر اول ۱۶۱۵)، کفن دزد و... را می‌توان نام برد.

۲ـ بقره، ۱۸۶

توبه نصوح

در روزگاران گذشته مردِ زن نمایی بنام نصوح زندگی می‌کرد. شکل و قیافه او همچون زنان بود و مردیِ خود را مخفی کرده بود. همه مردم او را به عنوان زن می‌شناختند؛ او از این موقعیت خود سوء استفاده کرد و در حمام زنانه به دلاّکی مشغول شد. او دختران امرا و فرماندهان را نیز شستشو می‌داد. این شخص به زشتی کار خود آگاه بود و بارها توبه می‌کرد و از خدا می‌خواست که از آن وضع خطرناک نجات یابد، ولی طغیان هوای نفس، توبهٔ او را می‌شکست. او روزی نزد یک مرد ربانی رفت و به او گفت: در دعاهایت، من را نیز یاد کن و برای نجاتم دعا کن. مرد ربانی دانست که او گنهکار و آلوده است، ولی راز او را به کسی نگفت؛ که از صفات مردان الهی رازداری است. مرد ربانی، او را از یاد نبرد و برای نجاتش دعا کرد و دعایی که از دل پاک خیزد، به اجابت خواهد رسید.

روزی نصوح، در حمام مشغول دلاکی و کیسه کشی بود که ناگهان گفتند: گوشوارهٔ دختر شاه که بسیار گران قیمت است، گم شده است. همه زنها به جست و جوی آن پرداختند و در گرمابه را بستند که کسی بیرون نرود. نخست بازجویی را از رخت پیچ‌ها شروع کردند، ولی آن گوهر پیدا نشد. سپس با جدّیت، همه جا را گشتند و حتی گوش و دهان زن‌ها را گشتند. باز پیدا نشد. سرانجام اعلان کردند هر کس که در حمام است، باید برهنه گردد. خدمتکار حمام همهٔ زن‌ها را جستجو کرد. در این موقعیت نصوح لحظه به لحظه، مضطرب‌تر می‌شد و با خود می‌گفت: نزدیک است که طبل رسوایی‌ام در بام جهان به صدا در آید. اما به خاطر وابستگی و آشنایی او با دختر شاه، به او احترام می‌گذاشتند و جست و جوی او را به تأخیر می‌انداختند. نصوح آن‌چنان هراسناک شد که چهره‌اش زرد و لب‌هایش کبود گشت. گویی مرگ را در مقابل چشمش می‌دید. در حالت تشویش و نگرانی، روی به خداوند آورد و به خلوت رفت و گفت: خدایا، بارها به سوی تو آمدم و توبه عذر آوردم، ولی نفس کافر مرا به بیراهه برد و توبه‌ام در هم شکست! چقدر گنهکار و روسیاهم! چقدر آلوده و زشتکارم و اینک، نزدیک است که رسوا گردم و در کام مرگ قرار گیرم! خدایا لطفی کن و بر جگر سوخته‌ام مرهمی بگذار و ای کاش مادرم مرا نمی‌زاییدا! ای کاش شیر درنده‌ای مرا می‌دریدا! ای خدا چنین وضع دشواری هرگز سراغ هیچ انسانی نرود! به دامن رحمت

تو پناه آورده‌ام!

ای خدا آن کن که از تو می‌سزد — که ز هر سوراخ، نادم می‌گزد
جان سنگین دارم و دل آهنین — ورنه خون گشتی در این درد حنین[1]

پرودگارا، اکنون به سراغ من می‌آیند، به فریادم برس! اگر این‌بار پرده مرا کنار نزنی، هرگز سراغ گناه نمی‌روم. من توبه جدّی می‌کنم. توبه‌ام را بپذیر.

گفت: یارب بارها برگشته ام — توبه‌ها و عذرها بشکسته‌ام
در جگر افتاده استم صد شرر — در مناجاتم ببین خون جگر
کاشکی مادر نزادی مر مرا — یا مرا شیری بخوردی در چرا!
گر مرا این بار ستّاری کنی — توبه کردم من زِهَر ناکردنی
نوحه‌ها می‌کرد او بر جان خویش — روی عزرائیل دیده پیش پیش
ای خدا و ای خدا چندان بگفت — کان در و دیوار با او گشت جفت

در همین لحظه از شدّت ناراحتی از هوش رفت و بر زمین افتاد.

چون شکست آن کشتی او بی‌مراد — در کنار رحمت دریا فتاد
جان به حق پیوست چون بیهوش شد — موج رحمت آن زمان در جوش شد

و با خود می‌گفت:

من بمردم یک ره و باز آمدم — من چشیدم تلخی مرگ و عدم
توبه‌ای کردم حقیقت با خدا — نشکنم تا جان شود از تن جدا
بعد از این محنت کرا باردگر — پا رود سوی خطر الاّ که خر

هنوز او را بازرسی نکرده بودند که ناگهان صدایی بلند شد که گوهر گرانبها پیدا شد! همه زن‌ها غریو شادی سر دادند و کف زدند و از همان صدا نصوح به هوش آمد.

زن‌ها از هر سو نزد او آمدند و متواضعانه از او طلب حلیّت کردند و گفتند: ببخشید که ما به تو بدگمان شدیم.

۱ـ حنین: ناله و نوحه.

بس حلالی‌ها از او می‌خواستند — وز برای عذر بر می‌خواستند

نصوح با خود می‌گفت: این فضل و رحمت الهی بود که به فریادم رسید و گرنه آنچه به من می‌گفتند، بسیار بدتر از آن هستم. فقط خدای پرده پوش می‌داند که من چه فرد آلوده‌ای هستم؛ رحمت او گناه مرا پوشید و گناهانم را نادیده گرفت و از این بنده روسیاه درگذشت.

نام من در نامه پاکان نوشت — دوزخی بودم ببخشیدم بهشت
عفو کرد آن جملگی جرم و گناه — شد سفید آن نامه و روی سیاه
آفرین‌ها بر تو بادا ای خدا — ناگهان کردی مرا از غم جدا
گر سرِ هر موی من گردد زبان — شکرهای تو نیاید در بیان [1]

نصوح به این ترتیب نجات یافت و توبه خود را حفظ کرد و به سوی خداوند پر گشود و از مؤمنان پاکباز گردید. حتی پس از مدتی دختر شاه، قاصدی نزد او فرستاد و او را دعوت کرد که به دلاّکی در حمام ادامه دهد. او در پاسخ گفت: من بیمار هستم و دیگر نمی‌توانم آن کار را انجام دهم.

---

۱ ـ مثنوی معنوی، دفتر پنجم، نسخه مرحوم میر خانی

جایگاه پدر و مادر کجاست؟

▣ حجة الاسلام محمد شهمراد

گرچه عواطف انسانی و مسألهٔ حق‌شناسی به تنهایی برای احترام والدین کافی است، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسایلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد و هم عاطفه آن را به وضوح در می‌یابد، سکوت روا نمی‌دارد، بلکه به عنوان تأکید در این گونه موارد هم، دستورات لازم را صادر می‌کند و در مورد احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله‌ای این مقدار اهتمام دیده می‌شود، به پنج مورد از آیات به عنوان شاهد اشاره می‌شود:

۱ـ «لا تَعبُدونَ إلاَّ اللّهَ وَ بِالوٰالِدَینِ إحساناً»[۱]؛ *جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید.*

۲ـ «وَ اعبُدُوا اللّٰهَ وَ لا تُشرِکوا بِه شَیئاً و بِالوٰالِدَینِ إحساناً»[۲]؛ *و خدا را بپرستید و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.*

«ألاّ تُشرِکوا بِه شَیئاً وَ بِالوٰالِدَینِ إحساناً»[۳]؛ *چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.*

«وَ وَصَّینَا الإنسانَ بِوٰالِدَیهِ حَمَلَتهُ أُمُّه وَهناً عَلیٰ وَهنٍ وَ فِصٰالُهُ فی عامَینِ أنِ اشکُرلی وَ لِوٰالِدَیکَ إلیَّ المَصیرُ»[۴]؛ *و ما به انسان دربارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش او را با*

۱ـ بقره، ۸۳
۲ـ نساء، ۳۶
۳ـ انعام، ۱۵۱
۴ـ لقمان، ۱۴

ناتوانی از روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری، هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمل می‌شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛(آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به جا آور که بازگشت (همهٔ شما) به سوی من است.

«وَ قَضیٰ رَبُّکَ أَلاّ تَعبُدوا إلاّ إیّاهُ وَ بِالوالِدَینِ إحساناً إمّا یَبلُغَنَّ عِندَکَ الکِبَرَ أَحَدُهما أو کِلاهُما فَلاتَقُل لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنهَرهُما وَ قُل لَهُما قَولاً کَریماً. واخفِض لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحمةِ وَ قُل رَبِّ ارحَمهُما کَما رَبَّیانی صَغیراً»[1]؛ *پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار و بر آن‌ها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر و بگو: پروردگارا، همان‌گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار بده.*[2]

نکاتی که از آیات فوق استفاده می‌کنیم:

۱ ـ خداوند جایگاه پدر و مادر را در رتبه بعد از خود قرار داده است.

۲ ـ همچنان که حق خداوند مجهول است، حق پدر و مادر نیز مجهول است.

۳ ـ همچنان که انسان هر چه تلاش کند نمی‌تواند حق خداوند را ادا کند و تنها در مسیر بندگی خداوند باید قرار گیرد، در مورد پدر و مادر چنین است که حق ایشان با کمک‌های مختلف قابل ادا نیست و باید در مسیر اطاعتشان قرار بگیریم.

۴ ـ همچنان که ادای حق معصومین، به عنوان پدر معنوی امت در حال حیات و ممات یکسان است، ادای حق والدین نیز در حال حیات و ممات یکسان است و تنها شکل آن فرق می‌کند.

۵ ـ ادای حق والدین از امور فطری و انسانی است، نه اینکه در خصوص مسلمین یا مؤمنین باشد، زیرا که فرمود: «و وصّینا الإنسانَ...» و نفرمود: «و وصّینا المسلم».

۶ ـ همچنان که شکر خدا از اسباب برکت است، شکر والدین نیز از اسباب برکت است.

۱ـ اسراء، ۲۳ و ۲۴

۲ـ تمام آیات این مقاله از ترجمه قرآن آیة الله مکارم استفاده شده است.

۷ـ همچنان که در آخرت از بسیاری از حقوق سوال می‌شود، بالأخص از حق پدر و مادر سؤال خواهد شد. زیرا می‌فرماید: «و إلیَّ المصیر».

۸ـ همچنان که انسان می‌بایست در برابر خداوند متعال متواضع باشد، در برابر پدر و مادر نیز باید کمال تواضع را داشته باشد؛ «واخفِض لهما جَناحَ الذُّلّ...».

۹ ـ جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می‌فرماید: «بالوالدین»، ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می‌نماید تا انسان را متوجه ایثارگری‌ها و حق عظیم او سازد. «حَمَلَتْهُ اُمُّهُ...».

۱۰ ـ در قرآن کریم حقوق پدر و مادر، چندین بار با تکرار آمده، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر است. این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است که فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان، پدر و مادر را مخصوصاً به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش کرده‌اند.

۱۱ ـ «قضاء» که در آیه شریفه آمده، مفهوم مؤکدی از امر دارد و امر و فرمان قطعی و محکم را می‌رساند.

۱۲ ـ مطلق بودن احسان که هر گونه نیکی را در بر می‌گیرد.

۱۳ ـ مطلق بودن والدین که مسلمان و کافر را شامل می‌شود.

۱۴ ـ نکره بوده احسان که در این گونه موارد، برای بیان عظمت می‌آید.

۱۵ ـ شکر در آیات با فعل مضارع که نشانهٔ تداوم و استمرار است آمده، یعنی همچنان که شکر خداوند، همیشگی و در همه حال است، احسان به پدر و مادر نیز این گونه است تا انسان مسیر تکامل خود را طی کند.

۱۶ ـ در چهار سوره از قرآن که آیات آن ذکر شد، نیکی به والدین بلافاصله بعد از توحید قرار گرفته، این هم ردیف بودن دو مسأله، بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قایل شده است.

احسان به پدر و مادر کفاره گناهان است

اسلام یکی از راه‌های سودمند برای جبران گناهان را احسان به مادر می‌داند و نیکی در حق او را سبب خشنودی خداوند و آمرزش معاصی می‌شمارد.

مردی به حضور رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و گفت. یا رسول الله، در مدت عمرم گناه بسیار کرده‌ام و هر کار زشتی مرتکب شده‌ام. آیا راه توبه به روی من باز است و خداوند توبه مرا خواهد پذیرفت؟

رسول خدا فرمود: آیا مادر و پدرت زنده هستند؟ گفت: آری، پدرم زنده است.

فرمود: برو به او نیکی کن تا جبران گناهانت شود.

وقتی آن مرد خداحافظی کرد و از در بیرون رفت، رسول خدا فرمود: ای کاش مادرش زنده بود[1].

کنایه از اینکه اگر مادرش زنده بود و او در حق مادرش احسان می‌کرد، خیلی زودتر جبران گناهانش می‌شد.

نبی محترم روزی به منبر — سخن می‌گفت اندر حق مادر
که مادر باب غفران جنان است — تو را احسان به مادر شد معین
جوانی ناگه از جا جست برپا — که تکلیف مرا ای شه بفرما
که دارم مادری پیرو کهنسال — شب و روزم بود جویای احوال
پیاده بردمش تا کعبه بر دوش — نکردم خدمت او را فراموش
کنون گویی که دارد حقی از من — بیان کن یا رسول الله ذوالمن
بفرمود ار ده و نه بار دیگر — بری او را که گردد بیست بیشتر
نباشد مزد بی‌خوابی یک شب — که پستانت نهاد از مهر بر لب

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«ایُّ الأعمال أفْضَلُ؟ قال الصلاةُ لِوَقْتِها وَ بِرُّ الوالِدَینِ و الجِهادُ فی سبیل الله عَزَّوجل»[2].

۱ـ بحارالانوار، جلد ۷۴، ص ۸۲

۲ـ کافی، ج ۲، ص ۱۵۸

شیخ انصاری و مادر

شیخ اعظم، مادرش را تا نزدیک حمام به دوش می‌گرفت و او را به زن حمامی سپرده می‌ایستاد، تا او را به خانه برگرداند. هر شب به دست بوسی مادر می‌آمد و صبح با اجازه او از خانه بیرون می‌رفت. پس از مرگ مادر به شدت می‌گریست، فرمود: گریه‌ام برای این است که از نعمت بسیار مهمی چون خدمت به مادر محروم شدم. شیخ پس از مرگ با کثرت کار و تدریس و مراجعات، تمام نمازهای واجب عمر مادرش را خواند، با آنکه مادر ایشان از متدّینه‌های روزگار بود[1].

آبروی اهل دل از خاک پای مادر است
هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است
آن بهشتی را که قرآن می‌کند توصیف آن
صاحب قرآن بگفتا زیر پای مادر است
گرمی آغوش مهرش را ندارد آفتاب
مهربان‌تر دیگر از مادر خدای مادر است
از دم روح‌القدس عیسی پدید آمد اگر
باز هم پرورده در ظل همای مادر است
قدر و جاهی را که در اسلام دارا شد «اویس»
از کمال طاعت و خدمت برای مادر است
امر او را داد رجحان بر ملاقات نبی
چون رضای مصطفی هم در رضای مادر است
بسکه محبوب است مادر داشتن بر هر کسی
مصطفی را دخترش زهرا، به جای مادر است

۱ـ نظام خانواده در اسلام

من که از مهر علی جان و دلم دارد صفا

این صفای باطن من از صفای مادر است

بهترین منظر به چشم و دل مرا سیمای اوست

خوش‌ترین آواز در گوشم صدای مادر است[1].

مردی در کنار کعبه به ابوذر گفت: چرا به چهرهٔ علی علیه‌السلام زیاد نگاه می‌کنی؟ ابوذر جواب داد: حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند:

«النَظَرُ الی عَلي بن ابی‌طالب عِبادةٌ، والنَظَرُ إلیٰ الوالِدَینِ بِرأفَةٍ و رَحَمَةٍ عِبادَةٌ»[2].

در آخر متذکر می‌شویم که تا می‌توانیم باید به پدر و مادر خدمت کنیم، چه زمانی که در دنیا هستند و چه زمانی که از دنیا رفته‌اند؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«ما یَمْنَعُ الرَّجُلَ مِنْکُمْ أن یَبِرَّ والِدَیه حَیَّیْنِ وَ مَیِّتینِ»؛ *چه مانعی در راه شماست که به پدر و مادر نیکی کنید؟ زنده باشند یا مرده.*

از حضرت پرسیدند: برای پدر و مادر از دنیا رفته چه کنیم؟ امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **«یُصَلِّی عَنْهُما وَ یَتَصَدَقُ عَنْهما وَ یَحُجُّ عَنْهُما وَ یَصُومُ عَنْهُما»؛[3] *از جانب آن‌ها نماز خوانده شود، صدقه بدهند، حج به جا بیاورند و روزه بگیرند.***

۱ـ سید رضا مؤید، گلواژه، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۸۵ ۲ـ بحار، ج ۷۴، ص ۴۵

۳ـ کافی، ج ۲، ص ۱۵۹

شرحی مختصر بر موضوعات دعاهای ماه مبارک رمضان

روز شانزدهم تا سی‌ام

«قسمت دوم»

▣ تهیه و تنظیم:

حجج اسلام

سید حسن میرحسینی

سید علی حسینی یزدی

دعای روز شانزدهم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ وَفِّقْني فيهِ لِمُوافَقَةِ الأَبْرارِ، وَ جَنِّبْني فيهِ مُرافَقَةَ الأَشْرارِ، وَ آوِني فيهِ بِرَحْمَتِكَ إِلىٰ دارِ الْقَرارِ، بِإِلٰهيَّتِكَ يا إِلٰهَ الْعالَمينَ».

ترجمه:

خدایا، امروز مرا به هماهنگی و همدلی با نیکان، موفق بدار و از رفاقت و دوستی بَدان، دور گردان و مرا با رحمت خویش، در سرای ماندگار، منزل و پناه بده، به حق خدائیت، ای خدای جهانیان.

موضوعات

۱ - همراهی با نیکان

۲ - دوری از اشرار

۳ - نعمت بهشت

ابرار (نیکان)

نیکان در قرآن

«وَ ما عِندَ اللهِ خَيرٌ لِلأَبرار».[۱] «إنَّ الأَبْرارَ لَفي نَعيمٍ * علىٰ الأَرائِكِ يَنظُرون».[۲] «إنَّ الأَبْرارَ يَشْرَبونَ مِنْ كأسٍ كانَ مِزاجُها كافوراً».[۳] «كَلاّ إنَّ كتابَ الأَبْرارِ لَفي عِلّيّين».[۴]

موجبات برّ (نیکی)

ایثار: «لَنْ تَنالوا البِرَّ حَتّى تُنْفِقوا ممّا تُحِبُّونَ».[۵]

بخشش، سخن نیکو، صبر در مصائب: «ثَلاثٌ مِنْ اَبْوابِ البرِّ: سَخاءُ النَّفْسِ وَ طيبُ الكَلامِ وَ الصَبْرُ عَلىٰ الأَذىٰ».[۶] «امام علی علیه‌السلام»

آثار برّ

رستگاری: «تَناجَوْا بِالبِرِّ وَ التَّقوىٰ».[۷]

افزایش عمر: «لا يَزيدُ في العُمْرِ إلاّ البِرُّ».[۸] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

افزایش روزی: «البِرُّ وَ صَدَقَةُ السِّرِ يَنْفيانِ الفَقْرَ».[۹] «امام باقر علیه‌السلام»

نشانه‌های ابرار

دوستی برای خدا، دشمنی برای خدا، رفاقت برای خدا، متارکه برای خدا، تعصب برای خدا، رضایت برای خدا، عمل برای خدا، دعوت به سوی خدا، خوف برای خدا، نیکی برای خدا: علامةُ البارِّ فَعَشْرَةٌ: يُحِبُّ في الله، وَ يُبْغِضُ في الله، ويُصاحِب في الله، وَ يُفارِقُ في الله، وَ يَغضِبُ في الله، وَ يَرْضىٰ في الله، وَ يَعْمَلُ لله، وَ يَطْلُبُ إلَيهِ وَ يَخْشَعُ خائِفاً مَخوفاً طاهِراً مُخلِصاً مُسْتَحْيِياً مُراقِباً وَ يُحْسِنُ في الله.[۱۰] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

۱ـ آل عمران، ۱۹۸
۲ـ مُطَفّفین، ۲۲ و ۲۳
۳ـ انسان، ۵
۴ـ مُطَفّفین، ۱۸
۵ـ آل عمران، ۹۲
۶ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۹
۷ـ مجادله، ۹
۸ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۶
۹ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۸۱
۱۰ـ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۲۱، تحف العقول، ص ۲۱

اشرار (بدترین‌ها)

ویژگی‌های اشرار

پیشوایان جور: «إنّ شَرَّ النّاسِ عند الله إمامٌ جائرٌ ضَلَّ و ضُلَّ به...». [۱] «امام علی علیه‌السلام»

آخرت فروشان: «شَرُّ النّاسِ مَنْ باعَ آخِرَتَهُ بِدنیاهُ وَ شَرٌّ مِن ذٰلكَ مَنْ باعَ آخِرَتَه بِدُنیا غَیرِه. [۲] «امام علی علیه‌السلام»

عوامل ناامنی برای مردم: «شَرُّ النّاسِ مَن یَتَّقیهِ النّاسُ مَخافَةَ شَرِّه». [۳] «امام علی علیه‌السلام»

لجبازان: «شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَقْبَلُ العُذْرَ». [۴] «امام علی علیه‌السلام»

متجاهرین به گناه: «شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یُبالي أنْ یَراهُ النّاسُ مُسیئاً». [۵] «امام علی علیه‌السلام»

افراد بدون گذشت: «شَرُّ النّاسِ مَنْ لا یَعْفو عَنِ الزَّلَّةِ و لا یَسْتُرُ العَورَة». [۶] «امام علی علیه‌السلام»

عیبجویان: «شَرُّ النّاسِ مَنْ کانَ مُتَتَبِّعاً لِعُیوبِ النّاسِ». [۷] «امام علی علیه‌السلام»

بدکاران: «شَرُّ النّاسِ الطَّویلُ الأَمَلِ». [۸] «امام علی علیه‌السلام»

منافقین: «مِنْ شَرِّ النّاسِ عندَ الله عَزَّوَجَل یومَ القِیامَةِ، ذُوالْوَجْهَین». [۹] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

علمای فاسد: «قیلَ للنبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَیُّ النّاسِ شَرٌّ؟ قالَ: العُلَماءُ إذا فَسَدوا». [۱۰] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

قرآن‌خوان‌های بی‌عمل: «إنَّ مِنْ شِرارِ النّاسِ رَجُلٌ فاجِرٌ جَریٌّ یَقْرَأُ کتابَ اللهِ تَعالیٰ لا یَرْعَوي إلیٰ شَیءٍ مِنْهُ». [۱۱] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

فحش دهندگان: «إنَّ مِنْ شَرِّ عِبادِ اللهِ مَنْ تُکْرَهُ مُجالَسَتُهُ لِفُحْشِه». [۱۲] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

سخن‌چینان تفرقه‌افکن: «ألا أُخْبِرُکُمْ بِشِرارِکُمْ؟ قالوا: بَلیٰ یا رَسولَ الله. قالَ: المَشّاؤونَ بِالنَّمیمَةِ، المُفَرِّقونَ بَیْنَ الأَحِبَّةِ». [۱۳] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

۱ـ غررالحکم
۲ـ غررالحکم
۳ـ غررالحکم
۴ـ غررالحکم
۵ـ غررالحکم
۶ـ غررالحکم
۷ـ غررالحکم
۸ـ غررالحکم
۹ـ بحارالانوار، ج۷۵، ص۲۰۴
۱۰ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص۱۳۸
۱۱ـ کنزالعمال، خبر ۲۹۱۰۴
۱۲ـ کافی، ج۲، ص۳۲۵
۱۳ـ بحارالانوار، ج۷۵، ص۲۱۲

نکات

۱ ـ توفیق امری است خدایی که به هر کس نمی‌دهند.

۲ ـ همنشینی و مصاحبت با نیکان توفیق می‌خواهد.

۳ ـ موافق فرموده، نه مرافق. چون رفیق نیکان شدن معلوم نیست، خودش حتماً از آنان شود. دل‌های موافق یعنی هماهنگ، یعنی من مثل آنان شوم. لذا در جمله بعدی «مرافقة الاشرار» دارد، یعنی نگهدار مرا از رفاقت بااشرار.

به نظر می‌رسد رفیق شدن با اشرار کفایت می‌کند برای منحرف شدن انسان، اما برای انسانِ کامل شدن، رفاقتِ تنها با نیکان کفایت نمی‌کند، بلکه باید همراه، همگام و هماهنگ آن‌ها بود، به عبارت ساده‌تر طبع انسان به مخالفت بیشتر تمایل دارد تا اطاعت خدا، لذا در منحرف شدنش، رفاقت با اشرار کافی است. اما در هدایت شدن، سربالایی است که به راحتی به دست نمی‌آید. چون در قسمت اول که «وَفِّقْني» فرموده کار مشکلی است و سربالایی است. هم کنترل شدید و هم دنده سنگین و هم گاز زیاد لازم دارد. اما در رفاقت با اشرار که سراشیبی است با توجه به فطرت پاکی که به انسان‌ها داده است، فقط کنترل و دنده سنگین کفایت می‌کند، گاز لازم نیست، نگهداری کفایت می‌کند.

۴ ـ پناه دادن به دیگران از روی اختیار و عطوفت و مهربانی است، نه از روی اجبار.

۵ ـ شخص درمانده و بی‌پناه احتیاج به محبت و مهربانی دارد.

۶ ـ پناهگاه مطمئن، آرامش بخش شخص بی‌پناه است.

دعای روز هفدهم ماه مبارک رمضان

أَللّٰهُمَّ اهْدِني فيهِ لِصالِحِ الأَعْمالِ، وَاقْضِ لي فيهِ الحَوائِجَ وَالآمالَ، يا مَنْ لا يَحْتاجُ إلىٰ التَّفْسيرِ وَ السُّؤال، يا عالِماً بِما في صُدورِ الْعالَمينَ، صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرينَ.

ترجمه:

«خدایا! مرا امروز به کارهای شایسته راهنمائی کن و حاجت‌ها و آرزوهایم را برآور، ای که

به توضیح و طلب بندگان، نیاز نداری و از آنچه درون سینهٔ جهانیان نهفته است آگاهی، بر پیامبر و دودمانش که پاکند، درود فرست».

موضوعات

۱ - هدایت به سوی اعمال صالح

۲ - بر آورده شدن خواسته‌ها

عمل صالح

آثار و نقش عمل صالح

رفع درجات: «وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصّالِحاتِ فَأُولٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلىٰ».[۱]

شعار مؤمنان: «الْعَمَلُ شِعارُ الْمُؤْمِنِ».[۲] «امام علی علیه‌السلام»

همراه اهل یقین: «الْعَمَلُ رَفيقُ الْمُؤْمِنِ».[۳] «امام علی علیه‌السلام»

برترین جاودانگی: «الْعَمَلُ أَكْمَلُ خَلَفٍ».[۴] «امام علی علیه‌السلام»

علامت ایمان: «الدّينُ ذُخْرٌ وَ الْعَمَلُ دَليلٌ».[۵] «امام علی علیه‌السلام»

دخول در بهشت: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ».[۶]

برترین اعمال

مشکل‌ترین: «أَفْضَلُ الأعْمالِ أَحْمَزُها».[۷] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

خلاف میل: «أَفْضَلُ الأعمالِ ما أَكْرَهتَ عَلَيهِ نَفْسَكَ».[۸] «امام علی علیه‌السلام»

برای خدا: «أَفْضَلُ الْعَمَلِ ما أُريدَ بِهِ وَجْهُ الله».[۹] «امام علی علیه‌السلام»

عمل مداوم: «خَيْرُ الْعَمَلِ أَدْوَمُهُ وَ إِنْ قَلَّ».[۱۰] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

۱ـ طه، ۷۵
۲ـ غررالحکم
۳ـ غررالحکم
۴ـ غررالحکم
۵ـ غررالحکم
۶ـ نساء، ۱۲۴
۷ـ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۱
۸ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص ۶۹
۹ـ غررالحکم
۱۰ـ مجموعهٔ ورّام، ج ۲، ص ۱۲۳

اطعام کردن: «أَخَذَ رَجُلٌ بِلِجامِ دابَّةِ رَسُولِ اللهِ فَقالَ یا رَسُولَ الله! أَيُّ الأَعْمالِ أَفْضَلُ؟ قالَ: إِطْعامُ الطَّعامِ وَ إِطْیابُ الْکَلامِ».[1] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

شاد کردن مؤمنین: «لَیسَ مِنَ الأَعْمالِ عِندَ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ الإیمانِ أَفْضَلُ مِنْ إِدْخالِ السُّرُورِ عَلَی الْمُؤْمِنینَ».[2] «امام صادق علیه السلام»

کسب علم برای خداوند: «سَئَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَفْضَلِ الأَعْمالِ؟ فَقالَ: الْعِلْمُ بِاللهِ وَ الْفِقْهُ في دینِهِ».[3] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

نماز اول وقت: «الصَّلوةُ عَلَی میقاتِها».[4] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

نیکی به پدر و مادر، حفظ زبان از آزردن مردم، رعایت انصاف با مردم، ذکر و یاد خداوند: «سَیِّدُ الأَعْمالِ ثَلاثُ خِصالٍ إِنْصافُكَ النّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَ مُواساتُكَ الأَخَ في اللهِ عزَّ وَجَلَّ وَ ذِکْرُ اللهِ تَعالَی عَلَی کُلِّ حالٍ».[5] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

مهم‌ترین شرایط پذیرش عمل

تقوی: «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقینَ».[6]

آگاهی و عقل: «قَلیلُ الْعَمَلِ مِنَ الْعاقِلِ مَقْبُولٌ مُضاعَفٌ وَکَثیرُ الْعَمَلِ مِنْ أَهْلِ الْهَوی وَ الْجَهْلِ مَرْدُودٌ».[7] «امام کاظم علیه السلام»

اخلاص در عمل: «إِنَّكَ لَنْ یُتَقَبَّلَ مِنْ عَمَلِكَ إِلاّ ما أَخْلَصْتَ فیهِ».[8] «امام علی علیه السلام»

یقین: «لا خَیْرَ في عَمَلٍ إِلاّ مَعَ الْیَقینِ وَ الْوَرَعِ».[9] «امام علی علیه السلام»

خوش‌خویی، حلم و بردباری: «ثَلاثَةٌ مَنْ لَمْ تَکُنْ فیهِ لَمْ یَقُمْ لَهُ عَمَلٌ: ... وَ خُلْقٌ یُداري بِهِ النّاسَ وَ حِلْمٌ یَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجاهِلِ».[10] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

۱ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۱۲
۲ـ بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۳۱۳
۳ـ مجموعهٔ ورام، ج ۱، ص ۸۲
۴ـ کنز العمال، خ ۴۳۶۵۳
۵ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۱
۶ـ مائده، ۲۷
۷ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۰۱
۸ـ غررالحکم
۹ـ غررالحکم
۱۰ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۲

مهم‌ترین موانع پذیرش اعمال

شرک، عقوق والدین، فرار از جهاد: «ثَلاثَةٌ لا يَنْفَعُ مَعَهُنَّ عَمَلٌ: الشِّرْكُ بِاللهِ وَ عُقُوقُ الْوالِدَيْنِ وَ الفِرارُ مِنَ الزَّحْفِ». [1] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

بد خواهی نسبت به مؤمنین: «وَ لا يَقْبَلُ مِنْ مُؤْمِنٍ عَمَلاً وَ هُوَ يُضْمِرُ في قَلْبِهِ عَلىٰ الْمُؤْمِنِ سُوءاً». [2] «امام صادق علیه السلام»

شک و تردید: «لا يَنْفَعُ مَعَ الشَّكِ وَ الجُحُودِ عَمَلٌ». [3] «امام باقر علیه السلام»

اصرار بر معصیت: «لا وَاللهِ لا يَقْبَلُ اللهُ شَيْئاً مِنْ طاعَتِهِ عَلىٰ الإصْرارِ عَلىٰ شَيءٍ مِنْ مَعاصيهِ». [4] «امام صادق علیه السلام»

آرزوها

آرزوهایی که رحمت هستند: «الآمالُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتي». [5] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

آرزوهای باطل که موجب غفلت هستند: «اتَّقُوا باطِلَ الأَمَلِ». [6] «امام علی علیه السلام»

آرزوهای باطل

مانع بصیرت و واقع بینی: «الأَمانِيُّ تُعْمي عُيُونَ الْبَصائِرِ». [7]

زمینه ساز تسلط شیطان: «الأَمَلُ سُلْطانُ الشَّياطينِ عَلىٰ قُلُوبِ الْغافِلينَ». [8] «امام علی علیه السلام»

زایل کننده عقل، از یاد برنده آخرت، غفلت‌زا، حسرت آور: «إنَّ الأَمَلَ يُذْهِبُ الْعَقْلَ وَيُكَذِّبُ الْوَعْدَ وَيَحُثُّ عَلىٰ الْغَفْلَةِ وَيُورِثُ الْحَسْرَةَ فَأَكْذِبُوا الأَمَلَ». [9] «امام علی علیه السلام»

آثار آرزوهای طولانی

بی‌عملی: «مَنِ اتَّسَعَ أَمَلُهُ، قَصُرَ عَمَلُهُ». [10] «امام علی علیه السلام»

دوری از خدا، قساوت قلب: أَوْحَىٰ اللهُ تَعالىٰ إلىٰ مُوسىٰ علیه السلام «يا مُوسىٰ! لا تُطِلْ في الدُّنيا

۱ـ کنزالعمال، خ ۴۳۸۲۴
۲ـ کافی، ج۸، ص۳۶۵
۳ـ کافی، ج۲، ص ۴۰۰
۴ـ کافی، ج۲، ص۲۸۸
۵ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص۱۷۳
۶ـ غررالحکم
۷ـ غررالحکم
۸ـ غررالحکم
۹ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص۲۹۵
۱۰ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص ۴۲۱

أَمَلَكَ فَيَقْسُوَ قَلْبُكَ وَقاسي الْقَلْبِ مِنّي بَعيدٌ».[۱]

غفلت از مرگ وآخرت: «...أمّا طُولُ الأَمَلِ فَيُنْسي الْآخِرَةَ».[۲] «امام علی علیه‌السلام»

سرگردانی در دنیا: «اَلْأَمَلُ كَالسَّرابِ يُغِرُّ مَنْ رَآهُ وَ يُخْلِفُ مَنْ رَجاهُ».[۳] «امام علی علیه‌السلام»

آثار آرزوهای کوتاه

استفاده از دنیا برای آخرت: «تَزَوَّدْ مِنَ الدُّنيا بِقَصْرِ الأَمَلِ».[۴] «امام باقر علیه‌السلام»

جدّیّت در عمل: «وَ لَوْ أَخْلَيْتَ قَلْبَكَ مِنَ الْأَمَلِ لَجَدَدْتَ في الْعَمَلْ».[۵] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

توفیق در زهد: «اسْتَجْلِبْ حَلاوَةَ الزَّهادَةِ بِقَصْرِ الْأَمَلِ».[۶] «امام باقر علیه‌السلام»

نکات

۱ ـ راه رفتن در تاریکی انتظار هرگونه خطر می‌رود. حوزه فعالیت‌های عملی انسان را محدود می‌کند اما هر چه زیادتر باشد خطرها را بهتر تشخیص می‌دهد. آنکه گفته «اهدنی» یعنی نور هدایت را به قدری بر من ساطع کن که اعمال صالحت را بتوانم تشخیص دهم تا جزء مومنین قرار گیرم همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ».[۷]

۲ ـ استجابت با بر آوردن فرق می‌کند. استجابت نسبت به دعاهایی است که شما به زبان جاری می‌کنی که در مقابل، جواب این دعاها به اجابت آن‌هاست، اما بر آوردن حاجت اعم از آنچه شما به زبان جاری کردی و در ذهن داری و یا مصلحت توست و در ذهن هم نداری را شامل می‌شود. لذا حوائج را به تنهایی نیاورده، بلکه آرزوها را هم که خیلی از وقت‌ها بر زبان جاری نمی‌شود، نیز آورده و از کلمه «اِقْضِ» استفاده کرده است.

۳ ـ سحر بهترین وقت مناجات: از نظر قرآن کریم بهترین زمان برای مناجات و استغفار سحر می‌باشد. لذا در اوصاف مؤمنان می‌فرماید: «وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ[۸]».

با فضیلت‌ترین سحرها، سحر شب جمعه است، لذا وقتی فرزندان یعقوب تقاضای دعا از پدر

۱ـ بحارالانوار، ج۱۳، ص۳۳۲
۲ـ بحارالانوار، ج۷۰، ص۷۸
۳ـ غررالحکم
۴ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۱۶۴
۵ـ بحارالانوار، ج۷۳، ص۱۱۲
۶ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۱۶۴
۷ـ نحل، ۹۷
۸ـ ذاریات، ۱۸

خود نمودند به آن‌ها وعده فرمود، در سحر شب جمعه برای شما طلب آمرزش می‌کنم «سَوفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ[۱]»[۲].

۴ - حالات انسان در دعا. حالات انسان در دعا و سؤال تفاوت دارد. اول انسان باید دعا کند و از خداوند سؤال داشته باشد چنان‌که در روایت می‌خوانیم که خداوند به حضرت موسی وحی فرمود «يا مُوسىٰ! سَلْني كُلَّ ما تَحتاجُ إِلَيْهِ حَتّىٰ عَلَفَ شاتِكَ، وَ مِلْحَ عَجينِكَ»[۳]؛ ***ای موسی تمام نیازهایت را از من بخواه، گر چه علف گوسفندان ونمک غذایت باشد.***

اما گاهی حالات بسیار بالایی برای انسان پدید می‌آید که دیگر امور خود را به خداوند واگذار می‌کند و از خداوند سؤال نمی‌کند. چنان‌چه حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی در آتش قرار گرفت جبرئیل به او فرمود: از خدا بخواه تا تو را نجات دهد. راضی نشد، فرمود: «حَسْبي مِنْ سُؤالي عِلْمُهُ بِحالي»[۴].

دعای روز هیجدهم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ نَبِّهْني فيهِ لِبَرَكاتِ أَسْحارِهِ وَ نَوِّرْ فيهِ قَلْبي بِضياءِ أَنْوارِهِ، وَ خُذْ بِكُلِّ أَعْضائي إِلىٰ اتِّباعِ آثارِهِ، بِنُورِكَ يا مُنَوِّرَ قُلُوبِ الْعارِفينَ».

ترجمه:

«خدایا! مرا در این ماه، نسبت به برکت‌های سحرهایش، متنبه و بیدار گردان. و دلم را به روشنی فروغ سحرگاهانش، روشن ساز و تمام اعضاء و جوارحم را برای پیروی آثار برکات این ماه مسخّر فرما، به حق پرتو ذاتت، ای روشنی بخش دل‌های عارفان!...».

موضوعات

۱ - درک برکات رمضان

۲ - روشنی قلب

۱ـ یوسف، ۹۸

۲ـ بحارالانوار، ج۱۲، ص۲۸۰

۳ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۰۳

۴ـ بحارالانوار، ج۷۱، ص۱۵۶

قلب

قلب در روایات

مرکز عواطف: «مَوْضِعُ الْعَقْلِ الدِّمَاغُ وَالْقَسْوَةُ وَالرِّقَّةُ فِي الْقَلْبِ».[۱] «امام صادق علیه السلام»

سرچشمه حکمت: «اَلْقَلْبُ يَنْبُوعُ الْحِكْمَةِ».[۲] «امام علی علیه السلام»

گنجینه زبان: «اَلْقَلْبُ خازِنُ اللِّسَانِ».[۳] «امام علی علیه السلام»

رهبر بدن: «إنَّ مَنْزِلَةَ الْقَلْبِ مِنَ الْجِسْمِ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَامِ مِنَ النَّاسِ».[۴] «امام صادق علیه السلام»

ظرف خداوند: «إنَّ للهِ فِي الْأَرْضِ أَوَانِيَ، أَلاَ وَهِيَ الْقُلُوبُ».[۵] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

انواع قلب، آفات وامراض قلب

قلب سلیم: «وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ».[۶]

قلب مطمئنه: «اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ الله الَا بِذِكْرِ الله تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».[۷]

قلب نورانی: «سُئِلَ رَسولُ الله صلی الله علیه و آله عَنْ شَرْحِ الصَّدْرِ مَا هُوَ؟ فقال: نُورٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبِ الْمُؤمِنِ فَيَنْشَرِحُ لَهُ صَدْرُهُ».[۸]

قلب بیمار: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ».[۹]

قلب مهر خورده: «كَذلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ».[۱۰]

قلب فاقد معرفت: «قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا».[۱۱]

قلب منحرف: «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ».[۱۲]

قلب سخت (قسی): «مَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ».[۱۳] «امام علی علیه السلام»

۱ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۲۵۴
۲ـ غررالحکم
۳ـ غررالحکم
۴ـ بحارالانوار، ج۷، ص۵۳
۵ـ کنزالعمال، خبر ۱۲۲۵
۶ـ الشعراء، ۸۷ - ۸۹
۷ـ رعد، ۲۸
۸ـ مجمع البیان، ج۴، ص۳۶۳
۹ـ بقره، ۱۰
۱۰ـ غافر، ۳۵
۱۱ـ اعراف، ۱۷۹
۱۲ـ صف، ۵
۱۳ـ بحارالانوار، ج۷۰، ص ۵۵

قلب مرده: «مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ».[۱] «امام علی علیه السلام»

درمان امراض قلب

یاد خدا: «أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللهِ (أَيْ بُنَيَّ) وَلُزُومِ أَمْرِهِ وَ عِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ».[۲] «امام علی علیه السلام»

یاد مرگ، تلاوت قرآن: «إِنَّ هٰذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدَأُ كَمَا يَصْدَأُ الْحَدِيدُ إِذَا أَصَابَهُ الْمَاءُ قِيلَ: وَمَا جَلَاؤُهَا؟ قَالَ: كَثْرَةُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَتِلَاوَةُ الْقُرْآنِ».[۳] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

هم نشینی اهل معرفت: «لِقَاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ».[۴] «امام علی علیه السلام»

موعظه و پند: «أَحْيِ قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ».[۵] «امام علی علیه السلام»

اطعام مساکین، دلجوئی از ایتام: «إِذَا أَرَدْتَ أَنْ يَلِينَ قَلْبُكَ فَأَطْعِمِ الْمِسْكِينَ وَ امْسَحْ رَأْسَ الْيَتِيمِ».[۶] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

پرهیزگاری: «إِنَّ تَقْوَىٰ اللهِ دَوَاءُ دَاءِ قُلُوبِكُمْ».[۷] «امام علی علیه السلام»

نکات

۱ ـ ساعت‌های شبانه روز با هم فرق می‌کنند، چنان‌چه اینجا از برکات سحر نام می‌برد معلوم می‌شود ساعت سحر با ساعت‌های دیگر روز و شب از برکات خاصی بر خوردار است.

۲ ـ نزول برکات الهی در سحرها به صورت ویژه است.

۳ ـ برای استفاده بهتر از این برکات احتیاج به آگاهی است.

۴ ـ روزه گرفتن و سحر بیدار بودن بدون آگاهی، هیچ خاصیتی بجز بی‌خوابی و تحمل گرسنگی و تشنگی ندارد.

۵ ـ نورانیت و برکات سحرها در قلب شب زنده داران است.

۶ ـ اگر نورانیت الهی در قلب جای نگرفت، حتماً ظلمت شیطان در آن هست و فقط با وجود نور است که از تاریکی خبری نخواهد بود.

۱ـ نهج البلاغه، ح ۳۴۹
۲ـ نهج البلاغه، ر ۳۱
۳ـ کنزالعمال، خ ۴۲۱۳۰
۴ـ غررالحکم
۵ـ نهج البلاغه، ر ۳۱
۶ـ مشکاة الانوار، ص ۱۶۷
۷ـ نهج البلاغه، خ ۱۹۸

۷ـ از خصوصیت نور، قدرت ذخیره شدن آن است، لذا اگر قلب مخزن مناسبی باشد می تواند با نور ذخیره شده سحرها بر ظلمت علقه‌های مادی غلبه کند.

۸ـ همان‌گونه که اعضاء انسان هر کدام در مقابل نور آفتاب به مقدار ظرفیت خود انرژی کسب می‌کنند. همچنین است در مقابل نور الهی که هر کدام به مقدار مسؤولیت خود از نور برکات نازله الهی مستفیض می‌شوند و تقویت می‌گردند.

دعای روز نوزدهم ماه مبارک رمضان

أَللّٰهُمَّ وَفِّرْ فيهِ حَظّي مِنْ بَرَكاتِهِ وَ سَهِّلْ سَبيلي إلىٰ خَيْراتِهِ وَ لا تَحْرِمْني قَبُولَ حَسَناتِهِ يـا هادياً إلىٰ الْحَقِّ الْمُبينِ.

ترجمه:

«خدایا! در این روز، بهره‌ام را از برکاتش فراوان گردان و راهم را به خیرات آن آسان ساز و از پذیرفته شدن حسناتش محرومم مکن، ای راهنما به سوی حق آشکار».

موضوعات

۱ ـ طلب بهره وافر از برکات رمضان

۲ ـ هدایت به سوی خیرات رمضان

۳ ـ سهمی از حسنات مقبول

هدایت

اقسام هدایت

تکوینی: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ».[1]

تشریعی: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَ إِمَّا كَفُوراً».[2]

۱ـ طه، ۵۰ ۲ـ انسان، ۳

خداوند چه کسانی را هدایت می‌کند؟

مؤمنین: «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ».[۱]

توبه کنندگان: «يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ».[۲]

تمسك جویان به خدا: «مَن يَعتصِمْ بِالله فقد هُديَ إلىٰ صراط مستقيم».[۳]

جهادگران: «وَالّذينَ جاهَدوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا».[۴]

اهل تقوا: «هُديَ مَن أشعرَ قَلبَه بالتقوىٰ».[۵] «امام علی علیه السلام»

صابران: «هُديَ مَنِ ادَّرَعَ لباسَ الصبرِ واليقين».[۶] «امام علی علیه السلام»

مخلصین: «هُدىً مَن أخلصَ الإيمانَ».[۷] «امام علی علیه السلام»

نهی کنندگان از منکر: «ومَن أنكره بالسيف لِتَكونَ كلمةُ الله هي العُليا وكلمةُ الظالمين هي السُفلىٰ فذلك الّذي أصابَ سبيلَ الهُدىٰ».[۸] «امام علی علیه السلام»

عالمان: «مَنِ اسْتَرشدَ عَلِمَ، مَن عَلِمَ اهْتَدىٰ، مَنِ اهْتَدىٰ نَجا».[۹] «امام علی علیه السلام»

خداوند چه کسانی را هدایت نمی‌کند؟

ظالمان: «إنّ اللهَ لاَ يَهدي القومَ الظالمين».[۱۰]

کافران: «إنّ الله لا يَهدي القومَ الكافرين».[۱۱]

اهل فسق: «إنّ الله لا يَهدي القومَ الفاسقين».[۱۲]

اسراف کنندگان: «إنّ الله لا يَهدي مَن هو مُسرِفٌ كَذّابٌ».[۱۳]

دروغگویان: «إنّ الله لا يَهدي مَن هو كاذبٌ كفّارٌ».[۱۴]

۱ـ تغابن، ۱۱
۲ـ رعد، ۲۷
۳ـ آل عمران، ۱۰۱
۴ـ عنکبوت، ۶۹
۵ـ غررالحکم
۶ـ غررالحکم
۷ـ غررالحکم
۸ـ نهج البلاغه، ح ۱۰
۹ـ غررالحکم
۱۰ـ قصص، ۵۰
۱۱ـ مائده، ۶۷
۱۲ـ منافقون، ۶
۱۳ـ غافر، ۲۴
۱۴ـ زمر، ۳

پیروان هوای نفس: «کیف یَستطیعُ الهُدی مَن یَغلبهُ الهَوی».[۱] «امام علی علیه‌السلام»

بهترین وسیلهٔ هدایت

قرآن: «إنّ هذا القرآنَ یَهدي لِلَّتي هِيَ أقْوَمُ».[۲]

اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إنّي تارکٌ فیکم الثقلینِ کتابَ الله و عَترتي أهلَ بیتي، و إنّهما لن یَفترقا حتّیٰ یَرِدا عَلَيّ الحوضَ».[۳] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

«إنّي تارکٌ فیکم الثقلینِ ما إن أخذتم به لن تَضِلّوا، کتابَ الله و عِترتي أهلَ بیتي».[۴] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

نکات

۱ ـ در مقابل اقیانوس بی‌کران لطف الهی در خواست زیاد داشتن عیب نیست و باعث ظلم به دیگران هم نمی‌شود، مثل بارانی است که هر که ظرف بزرگ‌تری بردارد، آب بیشتری نصیبش می‌شود.

۲ ـ این بهره بیشتر به کسانی داده می‌شود که درخواست کننده باشند.

۳ - ثمراتی که از برکات سحرهای این ماه به دست می‌آید، معلوم نیست همه مورد قبول خداوند باشد، لذا در این فراز از دعا عرضه می‌دارد خدایا از پذیرفته شدن و مورد قبول قرار گرفتن این ثمرات مرا محروم نکن.

۴ - زیادی ایمان در پرتو تلاوت قرآن: یکی از نشانه‌های تأثیر تلاوت قرآن افزون شدن ایمان است. قرآن کریم می‌فرماید: «إذا تُلِیَت علیهم آیاتُه زادَتْهم إیماناً»[۵]؛ ***مؤمنان کسانی هستند که هر گاه آیات الهی بر آن‌ها تلاوت می‌شود ایمان آن‌ها زیاد می‌شود.*** حال چه اینکه دیگران بر انسان تلاوت کنند یا اینکه خود انسان برای خودش تلاوت کند که البته ظهور آن در معنای اول است.

۱ـ نهج البلاغه، ن ۷
۲ـ اسراء، ۹
۳ـ صحیح مسلم، ج۷، ص۱۲۲
۴ـ معالم المدرستین
۵ـ انفال، ۲

دعای روز بیستم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَفْتَحْ لي فيهِ أَبْوابَ الْجِنانِ، وَ أَغْلِقْ عَنّي فيهِ أَبوابَ النّيرانِ، وَ وَفِّقْني فيهِ لِتِلاوَةِ الْقُرْآنِ، يا مُنْزِلَ السَّكينَةِ في قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ».

ترجمه:

خدایا! در این روز درهای بهشت را به رویم بگشای و درهای آتش‌ها را به رویم ببند، و توفیق تلاوت قرآن را در این روز به من عطا کن، ای فرود آورندهٔ وقار و آرامش در دلهای مؤمنان.

موضوعات

۱ -گشوده شدن درهای بهشت

۲ - بسته شدن درهای جهنم

۳ - توفیق تلاوت قرآن

بهشت و دوزخ

شرایط و موجبات ورود به بهشت

توحید: «قولُ (لا إله إلاّ الله) ثَمَنُ الجنّة».[1] «امام صادق علیه السلام»

ولایت: «اللهُ جلّ جلالُه يقول: (لا إله إلاّ الله) حِصني فمن دَخل حِصني، أَمِنَ من عذابي ... بِشروطها و أنا مِن شروطِها ...».[2] «امام رضا علیه السلام»

عمل صالح: «ثَمَنُ الجنّةِ العملُ الصالح».[3] «امام علی علیه السلام»

ترس از خدا و مخالفت با خواهش‌های نفسانی: «و أمّا من خافَ مَقامَ ربِّه و نَهى النفسَ عن الهَوىٰ * فإنّ الجنّةَ هي المَأوىٰ».[4]

زهد: «ثَمَنُ الجنّةِ الزهدُ في الدنيا».[5] «امام علی علیه السلام»

۱ـ توحید صدوق، ص ۲۱ ـ ۲۵

۲ـ همان

۳ـ غررالحکم

۴ـ نازعات، ۴۰ ـ ۴۱

۵ـ غررالحکم

توفیق در امتحان الهی: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الجَنَّةَ و لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْساءُ والضَّرّاءُ».[۱]

تحمل سختیهای دنیا: «بالمكارهِ تُنالُ الجَنّةُ».[۲] «امام علی علیه السلام»

تقوی: «الجَنّةُ دارُ الأتقياء».[۳] «امام علی علیه السلام»

اطاعت از پروردگار: «الجَنّةُ جَزاءُ المطيع».[۴] «امام علی علیه السلام»

صبر: «مَن سَأل اللهَ الجَنّةَ و لم يَصبِرْ على الشدائد فقد اسْتَهزءَ بنفسه».[۵] «امام رضا علیه السلام»

اولین بهشتیان

اهل‌بیت: «إنّ رسولَ اللهِ صلی الله علیه و آله قال لِعليٍّ: إنّ أوّلَ أربعةٍ يَدخُلونَ الجَنّةَ: أنا و أنت و الحسنُ و الحسينُ».[۶] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

شهداء: «أوّلُ من يَدخُلُ الجَنّةَ شهيدٌ».[۷] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

فقراء: «أوّلُ من يَدخُلُ الجُنّةَ مِنْ خَلْقِ اللهِ، الفقراءُ».[۸] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

نیکوکاران: «أوّلُ أهلِ الجَنّةِ دُخولاً إلى الجَنّةِ أهلُ المَعروفِ».[۹] «امام باقر علیه السلام»

اسباب دخول در جهنم

تکبر، عجب، اخلاق بد: «ثَلاثَةٌ مِنْ خَلائِقِ أهْلِ النّارِ: الْكِبْرُ وَ العُجْبُ وَ سُوءُ الْخُلُقِ».[۱۰] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

ظلم، نپرداختن حقوق واجب مال، فخر فروشی و گردنکشی با وجود فقر: «أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النّارَ أَميرٌ مُتَسَلِّطٌ لَمْ يَعْدِل، وَ ذو ثَرْوَةٍ مِنَ الْمالِ لَمْ يُعْطِ الْمالَ حَقَّهُ وَ فَقيرٌ فَخورٌ».[۱۱] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

۱ـ بقره، ۲۱۴
۲ـ غررالحکم
۳ـ غررالحکم
۴ـ غررالحکم
۵ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۳۵۶
۶ـ ارشاد مفید، ج ۱، ص۴۳
۷ـ تنبیه الخواطر، ج ۱، ص۵۷ و عیون، ج۲، ص۲۸
۸ـ کنزالعمال، خ ۱۶۶۳۶
۹ـ بحارالانوار، ج۷۴، ص۴۰۷
۱۰ـ میزان الحکمه، ج۲، ص ۱۷۰
۱۱ـ بحارالانوار، ج۷۳، ص ۲۹۰

گناه: «إنّه مَنْ يَأتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإنّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَموتُ فيها و لا يَحْيىٰ».[۱]

پیروی از شیطان: «لأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُم أَجْمَعينَ».[۲]

نفاق، شرک، سوء ظن نسبت به خداوند: «وَ يُعَذِّبُ الْمُنافِقينَ وَ المُنافِقات و الْـمُشرِكينَ وَ الْمُشرِكات الظانّينَ باللهِ ظَنَّ السّوءِ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السّوءِ وَ غَضِبَ اللهُ عَلَيهِم و لَعَنَهُم و أَعدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً».[۳]

کفر، عناد، منع کار خیر، شک در مسألهٔ قیامت: «أَلْقِيا في جَهَنَّمَ كُلَّ كفّارٍ عَنيدٍ * مَنّاعٍ لِلخَير مُعْتَدٍ مُريبٍ».[۴]

تکذیب وعدهٔ حق، دنیاپرستی: «فَوَيْلٌ يَومَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ * الَّذينَ هُمْ في خَوْضٍ يَلْعَبونَ * يَومَ يُدَعّونَ إلىٰ نارِ جَهَنَّمَ دَعّاً».[۵]

فتنه‌گری: «إنّ الذينَ فَتَنوا المؤمنينَ و المؤمنات ثُمّ لَمْ يَتوبوا فَلَهُمْ عَذابُ جَـهَنَّمَ و لَـهُمْ عَذابُ الْحَريق».[۶]

برخی از اوضاع جهنم، لباس: «... فالّذينَ كَفروا قُطِّعَتْ لهم ثيابٌ من نار...».[۷]

غذا: «إنّ شَجَرَتَ الزَّقّومِ * طَعامُ الأثيم».[۸]

نوشیدنی: «وَالّذينَ كَفروا لهم شَرابٌ من حَميم».[۹]

ریختن آب سوزان بر سر: «يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤسِهِمُ الحَميمُ».[۱۰]

عمودهای آهنین: «وَ لهم مَقامِعُ مِنْ حَديد».[۱۱]

زنجیرهای آهنین: «إذِ الأغلالُ في أعناقِهم و السلاسِلُ يُسْحَبونَ».[۱۲]

۱ـ ابراهیم، ۵۰
۲ـ ص، ۸۵
۳ـ فتح، ۶
۴ـ ق، ۲۴ـ ۲۵
۵ـ هود، ۱۱ـ ۱۳
۶ـ بروج، ۱۰
۷ـ حج، ۱۹
۸ـ دخان، ۴۳ـ ۴۴
۹ـ یونس، ۴
۱۰ـ حج، ۱۹
۱۱ـ حج، ۲۱
۱۲ـ غافر، ۷۱

نکات

۱ـ باز شدن هر دری، قدرت، ابزار و کلید لازم دارد هم‌چنان‌که در جمله بعد «أغلِق» گفته یعنی قفل بزن درهای جهنم را. پس احتیاج به قفل است که همان اعمال ماست. لذا معنای دعا این می‌شود که توفیق بر انجام اعمالی به من بده که موجب فتح ابواب جنان و بستن ابواب جهنم گردد.

۲ـ آنچه از روایات بر می‌آید: در صورت بسته شدن کامل درب جهنم درب بهشت باز خواهد شد، ولی در مورد بهشت این‌گونه نیست. اگر مقداری از درب بهشت بخاطر کمی اعمال بسته شود تمام آن بسته می‌شود، چراکه بهشت جای گنهکاران نیست، مگر آنکه مورد لطف و بخشش الهی واقع شوند.

۳ ـ با تلاوت قرآن وذکر نام و یاد کلام خدا قلب آرامش پیدا می‌کند، چراکه می‌فرماید: «**ألا بذکر الله تَطمئنُّ القلوبُ**»[1].

۴ ـ آرامش برای قلوب راباید خود او که مقلّب القلوب است بدهد.

۵ – از نظر ادبی، نکره در سیاق نفی مفید عموم است. در این فراز از دعا امام عرضه می‌دارد: خداوندا، به هیچ راهی شیطان را بر من مسلط نکن، یعنی تمام راههای نفوذی شیطان بر من بسته باشد.

۶ – اگر انسان به این مرتبه و مقام رسید که شیطان اصلاً بر او راه نداشت، جزء بندگان مخلص است که قرآن می‌فرماید: شیطان بر بندگان مخلص سلطه ندارد(... **فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهم أَجمعين * إلاّ عِبادَكَ منهمُ المُخْلَصينَ**)[2].

دعای روز بیست ویکم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَجعل لي فيهِ إلىٰ مَرْضاتِكَ دَليلاً، وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّيْطانِ فيهِ عَلَيَّ سَبيلاً، وَاَجْعَلِ الْجَنَّةَ لي مَنْزِلاً وَمَقيلاً، يا قاضيَ حَوائِجَ الطّالِبينَ».

۱ـ رعد، ۲۸ ۲ـ ص، ۸۱ ـ ۸۲

ترجمه:

خدایا! در این روز برایم، راهنمائی به سوی رضا و خشنودیت قرار ده، و برای شیطان راهی (برای تسلط) بر من قرار مده، و بهشت را منزل و جایگاهم قرار بده، ای برآورندهٔ حاجتهای درخواست کنندگان.

موضوعات

۱ - راهنمایی به سوی رضای الهی

۲ - ایمنی از شیطان

۳ - استقرار در بهشت

شیطان

«لا تَتَّبِعوا خُطُواتِ الشیطانِ إنّه لکم عَدُوٌّ مُبین».[۱]

شیطان و انسان، دشمن انسان: «إنّ الشیطانَ للإنسان عَدوٌّ مُبین».[۲]

فریبندهٔ انسان: «قال فبعزّتك لأُغوینّهم أجمعین * إلاّ عبادَكَ منهم المُخلَصین».[۳]

نتایج پیروی شیطان، فحشاء و منکر: «فَإنّه یَأمرُ بالفَحشاءِ و المُنْکَرِ».[۴]

کفر: «کَمَثَلِ الشیطانِ إذْ قال للإنسانِ اکْفُرْ فلمّا کَفَر قال إنّي بَریءٌ مِنْكَ».[۵]

شیوه‌های شیطانی

ترساندن از فقر: «الشّیطانُ یَعِدُکُمُ الفقرَ».[۶]

وعده و وعید کاذب: «یَعِدُهم و یُمَنِّیهِم و ما یَعِدُهمُ الشیطانُ إلاّ غُروراً».[۷]

وارونه کردن زشتی‌ها: «و زُیّنَ لهم الشیطانُ ما کانوا یَعملون».[۸]

کاشتن بذر آرزوها: «الشیطانُ سَوّلَ لهم و أملی لهم».[۹]

۱ـ بقره، ۲۰۸
۲ـ یوسف، ۵
۳ـ ص، ۸۱ - ۸۲
۴ـ نور، ۲۱
۵ـ حشر، ۱۶
۶ـ بقره، ۲۶۸
۷ـ نساء، ۱۲۰
۸ـ انعام، ۴۳
۹ـ محمد، ۲۴

ابزار حفاظت در برابر شیطان

اخلاص: «قال فبعزّتك لأُغوينّهم أجمعين * إلاّ عبادَك منهم المخلَصين».[۱]

ایمان، توکل: «إنّه ليس له سلطانٌ على الّذين آمنوا و على ربّهم يَتوكّلون».[۲]

رحمت و فضل الهی: «و لولا فضلُ الله عليكم و رحمتُه لاَتَّبَعْتُمُ الشيطانَ إلاّ قليلاً».[۳]

دعا و نیایش: «أكثِرِ الدُّعاءَ تَسْلَمْ من سَوْرةِ الشيطان».[۴] «امام علی علیه السلام»

خیر خواهی، صبر، راضی بودن به قضای الهی: «قال ابليس: خمسةٌ ليس لى فيهنّ حيلةٌ و سائرُ النّاس في قبضتي ... من رَضيَ لأخيه المؤمنِ ما يَرضاه لِنفسه و من لم يَجزَعْ على المصيبة حتّى تُصيبَه و من رَضي بما قَسَمَ الله له و لم يَهتمَّ لرزقه».[۵] «امام صادق علیه السلام»

صدقه: «عليكم بالصَدَقةِ فبكِّروا بها فإنّه تُسَوِّدُ وجهَ إبليسَ».[۶] «امام باقر علیه السلام»

غفلت از یاد خدا: «و من يَعْشُ عن ذكر الرحمان نُقَيِّضْ له شيطاناً فهو له قَرينٌ».[۷]

دروغ، بدکاری: «هل أُنبِّئُكُم على من تَنَزَّلُ الشياطينُ * تَنَزَّلُ على كُلِّ أفّاكٍ أثيمٍ».[۸]

خودستایی، بزرگ شمردن عمل، کوچک شمردن گناهان: «قال موسىٰ لإبليس: فأخبِرْني بالذنب الّذي إذا أذنبه ابنُ آدمَ اسْتَحْوَذْتَ عليه؟ فقال: إذا أعْجَبَتْهُ نفسُهُ و اسْتَكثَرَ العملَ و صَغُرَ في عينه ذنبُه».[۹] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

هم نشینی: باگناهکاران: «مُجالَسَةُ أهلِ الهوىٰ مَنْساةٌ للإيمان و مَحْضَرَةٌ للشيطان».[۱۰] «امام علی علیه السلام»

غضب، قضاوت، خلوت با زن اجنبی: «قال إبليس: يا نوحُ اذْكُرني في ثلاثة مَواطنَ فإنّي أقربُ ما أكونُ إلى العبد إذا كان في إحداهنَّ، اذْكُرني إذا غَضبتَ و اذْكُرني إذا حَكمتَ بين اثنين

۱ـ ص، ۸۲ و ۸۳
۲ـ نحل، ۹۹
۳ـ نساء، ۸۳
۴ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۹
۵ـ بحارالانوار، ج۶۹، ص۳۷۸
۶ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۱۷۸
۷ـ زخرف، ۳۶
۸ـ شعراء، ۲۲۱ - ۲۲۲
۹ـ مستدرك، ج۱، ص ۱۶
۱۰ـ نهج البلاغه، خ ۸۶

و اذْكُرني إذا كنتَ مع امرأة خالياً ليس معكما أحدٌ». [1] «امام باقر علیه السلام»

نکات

۱ ـ رفتن برای رسیدن به رضایت الهی از هر طریقی ممکن نیست، بلکه خودش باید راهنمایی کند.

۲ ـ شیطان از مسیر و جاده مشخص بر انسان تسلط پیدا می‌کند و برای هر کس از مسیر خودش می‌رود.

۳ ـ هدف اصلی سالک الی الله رضایت الهی و صاحب خانه است، ولی محل پذیرائی چنین شخصی که رضایت الهی را به دست آورده بهشت است.

۴ ـ استجابت دعا: از نظر قرآن کریم در مواردی خاص، دعای انسان مستجاب می‌شود که به دو مورد اشاره می‌شود:

الف) در صورتی که فقط خدا را بخوانیم «اُدْعوني أَسْتَجِبْ لكم». [2]

ب) در صورتی که انسان مضطر شود و امیدش از همه جا قطع شود «أمّن يُجيبُ المضطرَّ إذا دَعاه و يَكشفُ السوء». [3]

دعای روز بیست ودوم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَفْتَحْ لي فيهِ أَبوابَ فَضْلِكَ وَ أَنْزِلْ عَلَيَّ فيهِ بَرَكاتِكَ وَ وَفِّقْني فيهِ لِمُوجِباتِ مَرضاتِكَ، وَ أَسْكِنّي فيهِ بُحْبُوحاتِ جَنّاتِكَ، يا مُجيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرّينَ».

ترجمه:

خدایا! در امروز، درهای فضل وکرمت را به رویم بگشای و برکات خویش را بر من نازل گردان و بر موجبات رضا و خشنودیت توفیقم بده، و در وسط باغ‌های بهشت، جایم بده، ای پذیرندهٔ دعوت گرفتاران و مضطرّین.

۱ـ بحارالانوار، ج۶۳، ص۲۲۲ ۲ـ غافر، ۶۰

۳ـ نمل، ۶۲

موضوعات

۱ - بهره‌مندی از فضل و کرم خدا

۲ - نزول برکات

۳ - توفیق بر رضایت و خشنودی خدا

۴ - سکونت در بهشت

دعا

نقش و اهمیت دعا در اسلام

اسلحهٔ مؤمنین، محور دین، نور آسمان‌ها و زمین: «**الدعاءُ سِلاحُ المؤمن و عَمودُ الدّین و نورُ السمٰواتِ و الأرضین**».[1] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

برترین عبادت: «**أفضلُ العبادةِ الدعاءُ**».[2] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

حربهٔ مهم: «**الدعاءُ أنفذُ من السِنان**».[3] «امام صادق علیه السلام»

آثار و نتایج دعا

برگرداندن قضای الهی: «**لا یَردُّ القضاءَ إلاّ الدعاءُ**».[4] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

تسکین دردها: «**فإنّ فیه شِفاءً من کلِّ داء**».[5] «امام صادق علیه السلام»

مقابله با آفت‌ها: «**ادْفَعوا أبوابَ البَلاء بالدعاء**».[6] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

ایمنی شیاطین: «**...تَسْلَمْ من سَوْرة الشیطان**».[7] «امام علی علیه السلام»

نزول رحمت الهی: «**الدعاءُ مفتاحُ الرحمة**».[8] «امام علی علیه السلام»

شرایط اجابت دعا

معرفت: «**قال قوم للصادق علیه السلام: نَدْعو فلا یُستجابُ لنا؟ قال: لأنّکم تَدْعونَ مَنْ**

۱ـ کافی، ج۲، ص ۴۶۸

۲ـ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۶۶

۳ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۲۹۵

۴ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۲۹۶

۵ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۲۹۵

۶ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۲۸۸

۷ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۹

۸ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص ۳۰۰

لاتَعْرِفونَه». [۱] «امام کاظم علیه السلام»

عمل صالح: «الداعي بلا عملٍ كالرامي بلا وترٍ». [۲] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

کسب حلال، خوراک حلال: «مَن أحبَّ أن يُستجابَ دعاءُه فَلْيُطَيِّبْ مَطعمَه و مَكسَبه». [۳] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

حضور قلب: «إنَّ الله لا يَقبلُ دعاءً عن قلبٍ غافل». [۴] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

ممکن و حلال بودن خواسته: «يا صاحبَ الدعاء لا تَسْأَلْ ما لا يكون و لا يَحِلّ». [۵] «امام علی علیه السلام»

موانع اجابت دعا

گناه: «إنّ العبدَ يَسألُ الله الحاجةَ فيكونُ من شأنه قضاؤها إلىٰ أجل قريب أو إلىٰ وقت بَطيء فَيذنِبُ العبدُ ذنباً فيقول الله تبارك و تعالىٰ للمَلَك لا تَقْضِ حاجتَه و احْرِمْه إيّاها فإنّه تَعرَّض لسُخطي و اسْتَوْجَبَ الحِرمانَ منّي». [۶] «امام باقر علیه السلام»

ظلم: «إنّ الله أوحى إلىٰ عيسىٰ بن مريم: قل للمَلأِ من بني إسرائيل ... اعلموا أنّي غيرُ مستجيبٍ لأحد منكم دعوةً و لأحدٍ من خَلْقي قِبَلَه مَظْلِمَةٌ». [۷] «امام علی علیه السلام»

مغایرت با حکمت الهی: «إنّ الله لا يَنْقُضُ حكمتَه فلذٰلك لا تقعُ الاجابةُ في كلّ دعوةٍ». [۸] «امام علی علیه السلام»

عجله در اجابت: «إنّ العبدَ إذا دعا لم يَزَلِ اللهُ تبارك و تعالىٰ في حاجته ما لم يَسْتَعْجِلْ». [۹] «امام صادق علیه السلام»

آداب دعا

شروع با «بسم الله»: «لا يُرَدُّ دعاء أوّلُه بسم الله الرحمن الرحيم». [۱۰] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

۱ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۶۸
۲ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۲
۳ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۷۳
۴ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص۵۷
۵ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۲۴
۶ـ بحارالانوار، ج۷۳، ص۳۲۹
۷ـ بحارالانوار، ج۷۵، ص۳۱۱
۸ـ غررالحکم
۹ـ کافی، ج۲، ص۴۷۴
۱۰ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۳

ستایش خداوند: «كلُّ دعاء لا يَكونُ قَبْلَه تمجيدٌ فهو أبتر». [۱] «امام صادق علیه السلام»

یاد پیامبر و اهل بیت: «لا يَزالُ الدعاءُ مَحجوباً حتّى يُصلّىٰ على محمد و آل محمد». [۲] «امام صادق علیه السلام»

واسطه قرار دادن: «إذا كانَتْ لك حاجةٌ إلىٰ الله فقل: اللهمّ إنّي أسئلُك بحقّ محمد و عليٍّ فإنّ لهما عندك شأناً من الشأن». [۳] «امام رضا علیه السلام»

همراه با تضرع، پنهانی: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ في نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً». [۴]

دو رکعت نماز: «من تَوَضّأ فأحسنَ الوضوءَ، ثمّ صلّىٰ ركعتين، فأتمّ ركوعهما و سجودهما ثم سلّم و أثنىٰ على الله عز و جل و على رسول الله صلی الله علیه و آله ثمّ سأل حاجته فقد طلب في مظانّه و من طلب الخير في مظانّه لم يَخِبْ». [۵] «امام صادق علیه السلام»

بزرگ نپنداشتن خواسته: «لا تَسْتَكْثِروا شيئاً ممّا تَطْلُبون فما عند الله أكثر». [۶] «امام باقر علیه السلام»

همت بلند: «فيما أوصىٰ أميرالمؤمنين علیه السلام إلى ابنه الحسن علیه السلام: ولتكن مسألتكُ فيما يَعْنيكَ ممّا يَبْقى لك جماله و يُنْفى عنك وبالُه و المال لا يَبْقى لك و لا تَبْقى له». [۷]

دعا برای دیگران: «إذا دعا أحدكم فليعمَّ فإنَّه أوجبُ للدعاء». [۸] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

دعای جمعی: «ما اجتَمَعَ أربعةُ رَهْطٍ على أمر واحد فدَعَوا الله إلاّ تَفَرَّقوا عن إجابةٍ». [۹] «امام صادق علیه السلام»

خوش بینی به اجابت: «إذا دعوتَ فظُنَّ أنّ حاجتكَ بالباب». [۱۰] «امام صادق علیه السلام»

اصرار در دعا: «إنّ الله عز و جل كَرِهَ إلحاحَ النّاسِ بعضَهم على بعض في المسألة و أحبَّ ذلك لنفسه». [۱۱] «امام صادق علیه السلام»

۱ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص ۳۲۱
۲ـ کافی، ج۲، ص ۴۹۱
۳ـ بحارالانوار، ج۹۴، ص۲۲
۴ـ اعراف، ۲۰۵
۵ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۴
۶ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۴۶
۷ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص۲۰۵
۸ـ بحارالانوار، ج۹۳، ص۳۱۳
۹ـ کافی، ج۲، ص۴۸
۱۰ـ کافی، ج۲، ص۴۲۳
۱۱ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص۱۷۳

نام بردن از حاجت: «إنّ الله عز و جل يَعلمُ حاجتكَ و ما تُريدُ و لكن يُحبُّ أن تَبثَّ إليه الحوائج».[۱] «امام صادق علیه السلام»

توفیق الهی

توفیق از زبان امیر المؤمنین علیه السلام

عنایت خداوند: «التوفيقُ عِنايةٌ».[۲] «امام علی علیه السلام»

رحمت الهی: «التوفيقُ رحمةٌ».[۳] «امام علی علیه السلام»

جذبه خداوندی: «التوفيقُ من جَذَباتِ الربّ».[۴] «امام علی علیه السلام»

اولین نعمت: «التوفيقُ قائدُ الصَلاح».[۵] «امام علی علیه السلام»

قلّه رستگاری: «التوفيقُ رأسُ النَجاح».[۶] «امام علی علیه السلام»

برترین نعمت: «لا نعمةَ أجلُّ من التوفيق».[۷] «امام علی علیه السلام»

آثار توفیق الهی

نیکویی در عمل: «من أمدَّه التوفيقُ أحسنَ العملَ».[۸] «امام علی علیه السلام»

بازگشت به سوی خدا: «من لم يُمِدّه التوفيقُ لم يُنْسَبْ إلى الحقّ».[۹] «امام علی علیه السلام»

بهره‌مندی از عبادات: «كيف يَتمتّعُ بالعبادة من لم يُعِنْهُ التوفيقُ».[۱۰] «امام علی علیه السلام»

بهره‌مندی از علم: «لا يَنفعُ علمٌ بغير توفيقٍ».[۱۱] «امام علی علیه السلام»

بهره‌مندی از تلاش ها: «لا يَنفعُ اجتهادٌ بغير توفيقٍ».[۱۲] «امام علی علیه السلام»

بهره‌مندی از تجربیات: «من التوفيقِ حفظُ التجرِبَةِ».[۱۳] «امام علی علیه السلام»

۱ـ کافی، ج۲، ص۴۷۶
۲ـ غررالحکم
۳ـ غررالحکم
۴ـ غررالحکم
۵ـ غررالحکم
۶ـ غررالحکم
۷ـ غررالحکم
۸ـ غررالحکم
۹ـ غررالحکم
۱۰ـ غررالحکم
۱۱ـ غررالحکم
۱۲ـ غررالحکم
۱۳ـ نهج البلاغه، ح ۲۸

موجبات توفیق الهی

طلب هدایت الهی: «أیّها النّاسُ إنّه مَن اسْتَنْصَحَ اللهَ وُفِّقَ وَ مَن اتّخذ قولَه دليلاً هُدِیَ لِلّتي هی أقوم».[1] «امام علی علیه السلام»

خودآگاهی: «من كان له في نفسه يَقَظَةٌ كان عليه من الله حَفَظَةٌ».[2] «امام علی علیه السلام»

دینداری: «كما أنّ الجسمَ و الظلَّ لا يَفترقانِ، كذلك التوفيقُ و الدينُ لا يَفتَرقان».[3] «امام علی علیه السلام»

اطاعت از اوامر الهی: «إذا فَعلَ العبدُ ما أمره الله عزّ و جلّ به من الطاعة كان فعلُه وفقاً لأمر الله عز و جل و سُمّيَ العبدُ به موفَّقاً».[4] «امام صادق علیه السلام»

نکات

۱ ـ کلید باز شدن درب‌های بهشت در به دست آوردن راهی است برای باز شدن درهای فضل الهی.

۲ ـ اگر درهای فضل الهی باز شود برکاتش بر انسان نازل می‌شود، به عبارتی دیگر یکی از نشانه‌های باز شدن درهای فضل الهی نزول برکاتش است.

۳ ـ به دست آوردن رضایت الهی توفیق الهی می‌خواهد.

۴ ـ کسی که رضایت الهی را به دست آورده، همه جای بهشت از آن اوست، می‌تواند در خواست کند در بهترین جا قرارش دهند.

۵ – امتحان قلب به تقوای الهی: از نظر قرآن کریم کسانی که در محضر پیامبر و چه در زمان بعد از حیات – به هنگام زیارت پیامبر – وقتی با پیامبر سخن می‌گویند صدای خود را بلند نمی‌کنند و در دعا سر و صدا راه نمی‌اندازند، قلوب آن‌ها به تقوای الهی امتحان شده است «إنّ الذين يَغُضّونَ أصواتَهم عند رسول الله أُولئك الذين امْتَحَنَ اللهُ قلوبَهم للتقوىٰ[5]» که اصولاً دعا

۱ـ نهج البلاغه، خ ۱۴۷
۲ـ غررالحکم
۳ـ غررالحکم
۴ـ توحید صدوق، ص ۲۴۲
۵ـ حجرات، ۳

خصوصاً به هنگام رفتن به مشاهد مشرفه باید آرام و بی‌سر و صدا باشد.

دعای روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَغْسِلْني فيهِ مِنَ الذُّنوبِ، وَ طَهِّرْني فيهِ مِنَ الْعُيوبِ، وَ اَمْتَحِنْ قَلْبي فيهِ بِتَقْوَىٰ الْقُلوبِ، يا مُقيلَ عَثَراتِ الْمُذْنِبينَ».

ترجمه:

خدایا! امروز مرا از گناهان بشوی، و از عیب‌ها و نقص‌ها پاکم کن و دلم را با تقوای قلب بیازمای، (رتبهٔ تقوای قلبها، عطا کن) ای پوزش پذیر خطاهای گناهکاران.

موضوعات

۱ - پاکی از گناهان و عیوب ۲ - موفقیت در امتحان الهی

امتحان و گرفتاری

عمومیت ابتلاء و امتحان

در قرآن: «أم حَسِبْتُم أنْ تَدْخُلوا الجَنَّةَ و لَمَّا يَأتِكُمْ مَثَلُ الَّذينَ خَلَوا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُم البَأساءُ و الضرّاء».[1]

در روایات: «ما مِنْ قَبضٍ و لا بَسطٍ إلاّ و لله فيه مَشيّةٌ و قضاء ابتلاء».[2] «امام صادق علیه السلام»

اشکال گوناگون ابتلاء و امتحان

ترس، گرسنگی، ضرر مالی، ضرر جانی، آفات زراعت: «وَ لَنَبْلُوَنَّكُم بشيء من الخَوْفِ و الجُوعِ و نَقْصٍ مِن الأموالِ و الأنْفُسِ و الثَمَرات و بَشِّرِ الصابرين».[3]

نیکی‌ها، بدی‌ها: «و بَلَوْناهم بالحسناتِ و السيّئاتِ».[4]

اموال، اولاد: «و اعلموا أنّما أموالُكم و أولادكُم فتنة».[5]

۱ـ بقره، ۲۱۴
۲ـ توحید صدوق، ۳۴۵
۳ـ بقره، ۱۵۵
۴ـ اعراف، ۱۶۸
۵ـ انفال، ۲۸

هدف از ابتلاء و امتحان

تصفیه قلوب: «وَ لِيَبْتَلِيَ اللهُ ما في صدورِكم و لِيُمَحِّصَ ما في قلوبِكم».[۱]

تصفیه نفوس: «ما كانَ اللهُ لِيَذَرَ المؤمنين على ما أنتم عليه حتّى يميزَ الخبيثَ من الطيّب».[۲]

شناخت مجاهدان، شناخت صابران: «و لَنَبْلُوَنَّكُم حتّى نَعْلَمَ المجاهدين منكم و الصابرين و نَبْلُوَ أخبارَكم».[۳]

شناخت نیکوکاران: «الّذي خلق الموتَ و الحياةَ ليبلوَكُم أيّكم أحسن عملاً».[۴]

هشدار: «أَوَ لا يَرَوْنَ أنَّهم يُفتنونَ في كلّ عامٍ مرّةً أو مرّتين ثم لا يتوبون و لا هم يَذَّكَّرون».[۵]

محک ایمان: «سُئل أبو عبد الله عليه السلام أَيُبتلىٰ المؤمنُ بالجذام و البرص و أشباه هذا؟ قال: و هل كُتب البلاءُ إلاّ على المؤمن؟».[۶] «امام صادق عليه السلام»

تقویت ایمان: «إنّما المؤمنُ بمنزلة كفّة الميزان كلّما زيد في إيمانه زيد في بلائه».[۷] «امام صادق عليه السلام»

وظایف مؤمن در هنگام ابتلاء

صبر: «و لنبلونّكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأَموال و الأنفس و الثمرات و بشّر الصابرين».[۸]

توجه به خواست خدا: «لا تَكونُ مؤمناً حتّى تَعُدَّ البلاءَ نعمةً».[۹] «رسول الله صلى الله عليه و آله»

ذکر و یاد خدا: «الذين إذا أصابتهم مصيبة قالوا إنّا لله و إنّا إليه راجعون».[۱۰]

دعا: «قُلْ عند كلّ شدّة: (لا حولَ و لا قوّةَ إلاّ بالله العليّ العظيم) تُكْفَها».[۱۱] «امام علی عليه السلام»

۱ـ آل عمران، ۱۵۴
۲ـ آل عمران، ۱۷۹
۳ـ محمد، ۳۱
۴ـ ملك، ۲
۵ـ توبه، ۱۲۶
۶ـ بحارالانوار، ج۶۷، ص ۲۱۰
۷ـ همان
۸ـ بقره، ۱۵۵
۹ـ بحارالانوار، ج۶۷، ص۲۳۷
۱۰ـ بقره، ۱۵۶
۱۱ـ بحارالانوار، ج۷۷، ص ۲۷۰

نکات

۱ ـ گناه، آلودگی در انسان ایجاد می‌کند که احتیاج به شستشو دارد.

۲ ـ ثمره گناه عیوبی است که در انسان به وجود می‌آید که احتیاج به طهارت دارد.

۳ ـ دانش آموزی که مطمئن بر فهم درس باشد هر لحظه آمادگی دارد که معلم از او امتحان بگیرد و مطمئن است که قبول می‌شود.

۴ - تقوا در قلب اطمینان حاصل می‌کند که می‌تواند انسان از خدا در خواست کند که او را امتحان کند، چون می‌داند موفق خواهد شد.

دعای روز بیست وچهارم ماه مبارک رمضان

«أَللّهُمَّ إنّي أَسْئَلُكَ فيهِ ما يُرْضيكَ، وَ أَعوذُ بِكَ مِمّا يُؤْذيكَ، وَ أَسْئَلُكَ التَّوفيقَ فيهِ لأنْ أُطيعَكَ وَ لا أَعْصِيَكَ، يا جَوادَ السّائِلينَ».

ترجمه:

خدایا! در این روز از تو چیزی را می‌خواهم که خشنودت کند، و به تو پناه می‌برم از آن چه مایهٔ اذیت و خشم توست و از تو، توفیق اطاعت، و ترک معصیت می‌طلبم، ای عطا کنندهٔ سؤال کنندگان.

موضوعات

۱ - رضای خداوند

۲ - پناه بر خدا

۳ - توفیق فرمانبرداری

رضایت الهی

«أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَ اللهِ كَمَنْ باءَ بسخطٍ من اللهِ و مأواهُ جهنّمُ و بئسَ المصير».[1]

موجبات رضایت الهی، زیاد استغفار کردن، فروتنی، زیاد صدقه دادن: «ثلاثٌ يَبْلُغْنَ بالعبد

۱ـ آل عمران، ۱۶۲

رضوانَ الله، كَثْرَةُ الاستغفار، خَفْضُ الجانب و كثرةُ الصدقةِ». [۱] «امام علی علیه السلام»

اطاعت از دستورات الهی: «إنّ الله تبارك و تعالى أخفى رضاه في طاعته فلا تَسْتَصْغِرَنَّ شيئاً من طاعته فربما وافقَ رِضاه و أنت لا تَعلمُ». [۲] «امام علی علیه السلام»

تقوا: «و أوصاكم بالتقوىٰ و جَعلها مُنتهى رِضاه و حاجتَه من خَلقِه». [۳] «امام علی علیه السلام»

عدم تن پروری: «من أسخطَ بدنَه أرضى ربَّه». [۴] «امام علی علیه السلام»

راضی بودن به قضای الهی: «أوحى اللهُ تعالى إلى موسى علیه السلام: إنّ رضايَ في رضاك بقضائي». [۵] «قدسی»

نشانه‌های رضایت الهی

توفیق اطاعت از خدا و دوری از گناه: «يا ربّ أخبِرني عن آية رضاك عن عبدك، فأوحى الله تعالى إليه، إذا رأيْتَني أهَيِّىءُ عبدي لِطاعتي و أصرفه عن معصيتي فذلك آية رضاي». [۶] «قدسی»

شاکر بودن، توفیق ذکر مداوم، محبت خداوند: «فمن عمل برضاى أُلزمه ثلاثَ خصالٍ: أُعَرِّفُه شكراً لا يُخالطُه الجهلُ و ذكراً لا يُخالِطُه النسيانُ و محبّةً لا يُؤثِرُ على محبَّتي محبّةَ المخلوقين». [۷] «قدسی»

عدالت کارگزاران جامعه، تعادل و ارزانی قیمت‌ها: «علامةُ رضا الله عن خلقه رُخْصُ أسعارِهم و عَدْلُ سلطانِهم». [۸] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

توفیق بندگی

«يا أيّها النّاسُ اعْبُدوا ربَّكم». [۹]

بندگی در گرو توفیق: «و ما توفيقي إلاّ بالله عليه توكّلتُ و إليه أُنيب». [۱۰]

۱ـ بحارالانوار، ج۷۸، ص ۸۱
۲ـ بحارالانوار، ج۶۹، ص ۲۷۴
۳ـ نهج البلاغه، خ ۱۸۳
۴ـ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۱۲
۵ـ بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۱۳۴
۶ـ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۶
۷ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۸
۸ـ بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۴۴
۹ـ بقره، ۲۱
۱۰ـ هود، ۸۸

«اللّهمّ ارْزُقْني توفيقَ الطاعة و بُعْدَ المعصية».[۱]

انواع بندگی

بندگی ظاهری: «و من النّاسِ مَنْ يَعْبدُ الله علىٰ حَرْفٍ».[۲]

بندگی بازرگانان، بندگی بردگان، بندگی آزادگان: «إنّ قوماً عَبَدوا اللهَ رغبةً فتلك عبادةُ التُجّار و إنّ قوماً عَبَدوا اللهَ رَهْبَةً فتلك عبادةُ العَبيد و قوماً عَبَدوا اللهَ شُكراً فتلك عبادةُ الأحرار».[۳] «امام علی علیه‌السلام»

راز بندگی

پاسخ به دعوت پیامبران: «إذ جاءَتْهُمُ الرُسلُ مِنْ بينِ أيديهم و مِنْ خَلْفِهم ألاّ تعبدوا إلاّ الله».[۴]

پیروی از فرمان خدا: «و قَضىٰ ربُّك ألاّ تَعْبُدوا إلاّ إيّاه».[۵]

پاسداری از نعمت‌ها: «يا أيّها النّاسُ اعْبُدوا ربّكم الذي خَلقكم و الذين من قبلكم».[۶]

حرکت در صراط مستقیم: «و أنِ اعْبُدوني هذا صراطٌ مستقيمٌ».[۷]

بی‌نیازی از غیر خدا: «أليس اللهُ بُكافٍ عبدَه».[۸]

نتایج بندگی

وحدت انسان‌ها: «تَعالَوْا إلىٰ كلمةٍ سواءٍ بينَنا و بينَكم ألاّ نَعبدَ إلاّ الله».[۹]

درک مقام یقین: «وَاعْبُدْ ربّك حتّى يَأتيَكَ اليقينُ».[۱۰]

دوستی خداوند: «وَاللهُ رؤفٌ بالعباد».[۱۱]

ایمنی از شیطان: «و لأُغوينّهم أجمعين إلاّ عبادَك منهم المخلَصين».[۱۲]

۱ـ مفاتیح الجنان، فرازی از دعای امام زمان عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف
۲ـ حج، ۱۱۰
۳ـ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۹۶
۴ـ فصلت، ۱۴
۵ـ اسراء، ۲۳
۶ـ بقره، ۲۱
۷ـ یس، ۶۱
۸ـ زمر، ۳۶
۹ـ آل عمران، ۶۴
۱۰ـ حجر، ۹۹
۱۱ـ بقره، ۲۰۷
۱۲ـ حجر، ۴۰

بهشت: «تلك الجنّةَ الّتي نورثُ من عبادِنا».[۱]

حکومت زمین: «و لقد کَتبنا في الزبور من بعد الذکر أنّ الأرض یَرِثُها عبادیَ الصالحون».[۲]

تقرب به خداوند: «إذا سألَكَ عبادي عنّي فإنّي قریب».[۳]

نکات

۱ ـ تعیین کننده عملی که موجب رضایت الهی می‌شود، خود خداست نه دیگران. لذا خیلی از وقت‌ها انسان عملی را به دلخواه خود انجام می‌دهد به امید رسیدن رضای الهی، در حالی که آن عمل موجب رضوان خداوند نشده است.

۲ ـ همیشه باید در مقابل خطرها وسیله دفاعی داشت، لذا بهترین پناهگاه در خطرها خود خداوند متعال است.

۳ ـ اطاعت خدا کردن توفیق الهی است.

دعای روز بیست و پنجم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَجْعَلْني فیهِ مُحِبّاً لأَوْلیائِكَ وَ مُعادیاً لأَعْدائِكَ مُسْتَنّاً بِسُنَّةِ خاتَمِ أَنْبیائِكَ یا عاصِمَ قُلوبِ النَّبِیِّینَ».

ترجمه:

خدایا! امروز مرا دوستدار دوستانت و دشمن دشمنانت قرار بده و مرا پیرو راه و روش آخرین پیامبرانت مقرر فرما، ای نگهدارندهٔ دل‌های پیامبران.

موضوعات

۱ - دوستی اولیاء خدا

۲ - دشمنی با دشمنان خدا

۳ - پیروی از روش پیامبران

۱ـ مریم، ۶۳ ۲ـ انبیاء، ۱۰۵

۳ـ بقره، ۱۸۶

محبت پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام

«أحِبّوا اللهَ لِما يَغْذوكم به مِنْ نِعَمِهِ و أحِبّوني لِحُبِّ الله عزّوجلّ و أحِبّوا أهلَ بيتي لِحُبّي». [۱] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

محبت پیامبر و اهلبیت علیهم‌السلام در آیات و روایات

لازمه ایمان: «لا يُؤمِنُ أحدُكم حتّى أكونَ أحبَّ إليه من نفسِه و يَكونَ عترتي أحبَّ إليه من عترتهِ و يكونَ أهلي أحبَّ إليه من أهلهِ و يكونَ ذاتي أحبَّ إليه من ذاته». [۲] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

خیر دنیا و آخرت: «مَنْ رَزَقَه اللهُ حُبَّ الأئمّة مِنْ أهل بيتي فقد أصابَ خيرَ الدنيا و الآخرة». [۳] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

پاس نعمت رسالت: «قل لا أسئلُكُم عليه أجراً إلاّ المودّةَ في القُربىٰ». [۴]

رشته استوار: «في قوله تعالىٰ: (فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالعُروَةِ الوُثْقىٰ [۵]) مَودّتُنا أهلَ البيت». [۶] «امام باقر علیه‌السلام»

آثار محبت اهل بیت علیهم‌السلام

هدایت: «الأئمّةُ مِنْ وُلْدِ الحسين هم العروة الوثقىٰ و هم الوسيلة إلى الله تعالىٰ». [۷] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

نجات از سختی‌ها: «حُبّي و حبُّ أهلِ بيتي نافعٌ في سبعةِ مواطِنَ أهوالُهنّ عظيمةٌ: عند الوَفاةِ و في القبرِ و عند النُشورِ و عند الكتابِ و عند الحسابِ و عند الميزانِ و عند الصراطِ». [۸] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

در سایه اهل بیت علیهم‌السلام: «سأل رجلٌ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله عن الساعة؟ فقال ما أعْدَدْتَ لها؟ قال: ما أعْدَدْتُ لها كبيراً إلاّ أنّي أُحِبّ الله و رسولَه، قال فأنت مع مَن أحببتَ». [۹] «رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله»

۱ـ بحارالانوار، ج۲۷، ص۷۶
۲ـ بحارالانوار، ج۱۷، ص۱۳
۳ـ مشکاة الانوار، ص ۸۱
۴ـ شوریٰ، ۲۳
۵ـ بقره، ۲۵۶، لقمان، ۲۲
۶ـ نورالثقلین، ج ۱، ص۲۶۳
۷ـ نورالثقلین، ج ۱، ص۲۶۳
۸ـ بحارالانوار، ج۷، ص۲۴۸
۹ـ کنز العمال، خ ۲۵۵۵۳

اطاعت، شرط دوستی اهل بیت علیهم‌السلام

قال امام الباقر علیه‌السلام لجابر الجعفی: «یا جابر! أَبْلِغْ شیعتي عنّي السلامَ و أَعْلِمْهم أنّه لاقَرابَةَ بیننا و بینَ الله عزّوجلّ و لا یُتَقَرَّبُ إلیهِ إلاّ بالطاعة. یا جابر! من أطاع الله و أحبَّنا فهو ولیُّنا و مَنْ عَصیٰ اللهَ لم یَنْفَعْه حُبُّنا». [1] «امام باقر علیه‌السلام»

نکات

۱ ـ کسی که از اولیاء الله نیست حد اقل سعی کند یک پله پائین‌تر از دوستداران آن‌ها باشد.

۲ ـ حب و بغض از اساس دین است. «هَلِ الدینُ إلاّ الحُبُّ و البُغْضُ». [2] «امام باقر علیه‌السلام»

۳ ـ تمسک به سنت رسول الله بهترین راه برای رسیدن به هدف واقعی مؤمن است.

دعای روز بیست وششم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَجْعَلْ سَعْیي فیهِ مَشْکوراً، وَ ذَنْبي فیهِ مَغْفوراً، وَ عَمَلي فیهِ مَقْبُولاً وَ عَیْبي فیهِ مَسْتوراً، یا أَسْمَعَ السّامِعینَ».

ترجمه:

«خدایا! کوششم را در این روز، پاداش بده، وگناهم را مورد بخشایش قرار بده، و عمل مرا قبول کن، و عیبم را بپوشان، ای شنواترین شنوایان».

موضوعات

۱ - آمرزش گناهان

۲ - قبولی اعمال

۳ - پوشیدن عیبها

عیب جویی و عیب پوشی

«یا أیّها الذین آمنوا اجْتنبوا کثیراً من الظنِّ إنّ بعض الظنِّ إثمٌ و لا تَجَسَّسوا». [3]

۱ـ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۹

۲ـ بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۶۳

۳ـ حجرات، ۱۲

عیب جو در قرآن

عذاب دردناک: «إنّ الذین یُحِبّونَ أن تَشیعَ الفاحشةُ في الذین آمنوا لهم عذابٌ أَلیم».[۱]

«ویلٌ لکلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ».[۲]

عیب جو در روایات

فریب خورده: «إذا رأیتم العبد مُتَفَقِّداً لِذنوبِ النّاسِ ناسیاً لِذنوبِه فاعلموا أنّه قد مُکِرَ به».[۳] «امام صادق علیه السلام»

بدترین بنده: «یا عَبیدَ السوءِ تَلومونَ النّاسَ علی الظَنِّ و لا تَلومونَ أنفسَکم علی الیقین».[۴] «امام صادق علیه السلام»

مستکبر و مغرور: «لا تَنْظُروا في عیوبِ النّاسِ کالأرباب وَانْظُروا في عُیوبکم».[۵] «حضرت مسیح علیه السلام»

معیوب‌ترین خلق: «تَتَبُّعُ العُیوبِ مِنْ أقْبَحِ العُیوبِ و شَرُّ السیِّئات».[۶] «امام علی علیه السلام»

غافل از خود: «من أبْصَرَ عَیْبَ نفسِه لم یَعِبْ أحداً».[۷] «امام علی علیه السلام»

عیب پوشی در روایات

سعادتمندی: «طوبیٰ لمن شَغَلَ عَیْبُه عن عُیوبِ النّاس».[۸] «امام علی علیه السلام»

عاقلی: «أعْقَلُ النّاسِ مَنْ کان بعَیْبِه بصیراً و عن عیبِ غیره ضَریراً».[۹] «امام علی علیه السلام»

حق حیات: «مَنْ سَتَرَ علی مؤمنٍ فاحشةً فکأنّما أحیا مَوْؤودَةً».[۱۰] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

هر کس بدی مؤمنی را بپوشاند مانند این است که زنده به‌گوری را نجات داده است.

آسودگی در قیامت: «مَنْ عَلِمَ مِنْ أخیه سیِّئةً فسَتَرها سَتَرَ اللهُ علیه یومَ القیامة».[۱۱]

۱ـ نور، ۱۹
۲ـ همزه، ۱
۳ـ کافی، ۸، ص ۲۴۳
۴ـ بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۸۴
۵ـ بحارالانوار، ج ۸۷، ص ۲۸۴
۶ـ غررالحکم
۷ـ غررالحکم
۸ـ نهج البلاغه، خ ۱۷۶
۹ـ غررالحکم
۱۰ـ کنز العمال، خ ۶۳۸۸
۱۱ـ ترغیب وترهیب منذری، ۳، ص ۲۳۹

«رسول الله صلی الله علیه و آله»

عیب پوشی خدا: «من سَتَر علی مؤمن عَورةً یخافُها، سَتَرَ اللهُ علیه سبعینَ عورةً من عَوْراتِه الّتي یَخافُها في الدنیا و الآخرة». [1] «امام صادق علیه السلام»

نکات

۱ ـ توفیق شکر از ناحیه خداوند است.

۲ ـ اینکه اعمال انسان شکر نعمات باشد از باب تفضل است.

۳ ـ مغفرت گناهان و پوشش عیوب از الطاف خداوند در ماه رمضان است.

۴ ـ احتمال پذیرش اعمال در این ماه بیشتر از ایام دیگر است.

دعای روز بیست و هفتم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَرْزُقْني فیهِ فَضْلَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ وَ صَیِّرْ أُمـوري فـیهِ مِـنْ الْـعُسْرِ إلیٰ الْـیُسْرِ، وَاَقْـبَلْ مَعاذیري وَ حُطَّ عَنّي الذَّنْبَ وَ الْوِزْرَ، یا رَؤوفاً بِعِبادِهِ الصّالِحینَ».

ترجمه:

خدایا! در این ماه، فضیلت شب قدر را روزیم کن و کارهایم را از سختی به آسانی برگردان و پوزشهایم را بپذیر و بار وگناهانم را بردار، ای خدائی که نسبت به بندگان صالح مهربانی.

موضوعات

۱ - درک فضیلت لیلة القدر

۲ - رفع مشکلات

۳ - پذیرش عذر و عفو گناهان

لیلة القدر

آثار و فضیلت فوق العاده: «و ما أدریٰكَ ما لیلةُ القدر». [2]

۱ـ بحارالانوار، ج۷۴، ص۳۲۲ ۲ـ قدر، ۱

شب نزول قرآن: «إنّا أنزلناه في ليلة القدر».[۱]

شب فرود آمدن ملائکه و روح الامین: «تَنَزَّلُ الملائكةُ و الروحُ فيها بإذنِ ربِّهم من كلِّ أمر».[۲]

بلندی مرتبه: «ليلةُ القدرِ خيرٌ من ألف شهر».[۳]

رحمت و امنیت: «سلام هي حتّى مطلع الفجر».[۴]

شب خجسته: «إنّا أنزلناه في ليلةٍ مباركةٍ».[۵]

شب تقدیر: «فيها يُفْرَقُ كُلُّ أمرٍ حَكيمٍ».[۶]

با معصومین علیهم‌السلام در شب قدر

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «كان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله إذا دَخَلَ العَشْرَ الأواخِرَ شَدَّ الميزَرَ واجْتَنَبَ النساءَ و أحيى الليلَ و تَفَرَّغَ للعبادة».[۷] «امام صادق علیه‌السلام»

امام باقر علیه‌السلام: «كان أبو جعفر إذا كان ليلة إحدىٰ و عشرين و ليلة ثلاث و عشرين أخذَ في الدعاء حتّى يزولَ الليلُ فإذا زال الليلُ صَلّىٰ».[۸]

حضرت زهرا علیهاالسلام: حضرت فاطمه علیهاالسلام نمی‌گذاشت در این شب احدی از اهلش بخوابد و علاج می‌فرمود خواب آن‌ها را به کمی طعام و استراحت در روز.[۹]

امام صادق علیه‌السلام: حضرت امام صادق علیه‌السلام سخت مریض شده بود چون شب بیست و سوم رمضان شد موالی خود را امر فرمود حرکتش دادند و به مسجد بردند و آن شب را در مسجد بود تا به صبح.[۱۰]

نکات

۱ ـ درک فضیلت لیلةالقدر رزق معنوی است.

۱ـ قدر، ۲
۲ـ قدر، ۳
۳ـ قدر، ۴
۴ـ قدر، ۵
۵ـ دخان، ۱
۶ـ دخان، ۴
۷ـ وسائل، ج ۷، ص ۲۵۷
۸ـ وسائل، ج ۷، ص ۲۶۰
۹ـ مفاتیح الجنان، اعمال شب ۲۱
۱۰ـ همان

۲ ـ گشایش در امور از الطاف خداوند در این ماه است.

۳ ـ پذیرش عذر و عفو و بخشش از مظاهر رأفت الهی است.

دعای روز بیست و هشتم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ وَفِّرْ حَظّي فيهِ مِنَ النَّوافِلِ، وَ أَكْرِمْني فيهِ بِإِحْضارِ الْمَسائِلِ، وَ قَرِّبْ فيهِ وَسيلَتي إِلَيْكَ مَنْ بَيْنَ الْوَسائِلِ، يا مَنْ لا يَشْغَلُهُ إِلْحاحُ الْمُلِحّينَ».

ترجمه:

خدایا! در این روز بهره‌ام را از مستحبات، افزون گردان، و مرا با حاضر کردن خواسته‌ها، گرامی بدار. و از میان وسائل وسیلهٔ رسیدنم را به حضورت، نزدیک گردان، ای که پافشاری اصرار کنندگان، بازش نمی‌دارد و مشغولش نمی‌کند.

موضوعات

۱ - بهره مندی از نوافل و مستحبات

۲ - توفیق انجام تکلیف

نوافل

نوافل در آیات و روایات

دستور الهی: «وَ مِنَ الليلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لك عسىٰ أن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً محموداً».[1]

وسیله‌ای برای تقرب به خداوند: «إنّ من عباديَ المؤمنين ... لَيَتقرَّبُ إليّ بالنافلة حتّى أُحبَّه».[2] «امام باقر علیه السلام»

شرف مؤمن: «شَرَفُ المؤمن صَلاتُه بالليل».[3] «امام صادق علیه السلام»

محوکنندهٔ گناهان: «صَلاةُ المؤمنِ بالليل تَذْهَبُ بما عَمِلَ من الذنب بالنهار».[4] «امام صادق علیه السلام»

۱ـ اسرا، ۷۹

۲ـ کافی، ج۲، ص۳۵۲

۳ـ وسائل، ج۵، ص۲۸۶

۴ـ وسائل، ج۵، ص۲۶۹

سیمای صالحان: «مَنْ صَلّیٰ باللیل حَسُنَ وجهُه بالنهار».[۱] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

زینت آخرت: «إنّ الثمانیةَ رَکَعاتٍ یُصَلِّیها العبدُ آخِرَ اللّیلِ زینةُ الآخرةِ».[۲] «امام صادق علیه السلام»

والاترین ارزش: «الرَکعتانِ في جوفِ اللیلِ أحَبُّ إلیَّ من الدنیا و ما فیها».[۳] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

موجب افزایش روزی: «إنّ صَلاةَ اللیل تُدِرُّ الرزقَ».[۴] «امام صادق علیه السلام»

موجب خشنودی خدا: «إنّ صلاةَ اللیلِ تُرْضي الربَّ».[۵] «امام صادق علیه السلام»

مباهات ملائکه، آمرزش: «إذا قام العبدُ من لذیذِ مَضْجَعِهِ و النُعاسُ في عَیْنَیْه لیُرضِیَ ربَّه بصلاةِ اللیلِ باهَی اللهُ به الملائکةَ و قال اشْهَدوا أنّي قد غَفَرْتُ له».[۶] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

اجر نامحدود: «ما مِنْ عَمَلٍ حَسَنٍ یَعْمَلُهُ العبدُ إلاّ و له ثوابٌ في القرآن إلاّ صلاةَ اللیل فإنّ اللهَ لم یُبَیِّنْ ثوابَها لِعَظیمِ خَطَرِهِ».[۷] «امام صادق علیه السلام»

شیوهٔ صالحان: «علیکم بصلاة اللیل فإنّها دأبُ الصالحین».[۸] «امام صادق علیه السلام»

نکات

۱ ـ بهره‌مندی از نوافل و مستحبات، خود رزق مطلوب است.

۲ ـ از اسباب تکریم الهی، برآورده شدن خواسته‌هاست.

۳ ـ وسائل قرب الهی متنوع است.

دعای روز بیست ونهم ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ غَشِّني فیهِ بِالرَّحْمَةِ وَارْزُقْني فیهِ التّوفیقَ وَالْعِصْمَةَ وَطَهِّر قَلْبي مِنْ غَیاهِبِ التُّهَمَةِ یا رَحیماً بِعِبادِهِ الْمُؤْمِنینَ».

ترجمه:

خدایا! امروز سراپای وجودم را با رحمت، بپوشان و توفیق و حفظ از گناه را روزیم کن و

۱ـ وسائل، ج۵، ص ۲۷۱
۲ـ وسائل، ج۵، ص ۲۷۱
۳ـ وسائل، ج۵، ص۲۷۶
۴ـ وسائل، ج۵، ص۲۷۶
۵ـ وسائل، ج۵، ص۲۷۶
۶ـ وسائل، ج۵، ص۲۷۶
۷ـ وسائل، ج۵، ص۲۷۶
۸ـ وسائل، ج۵، ص۲۷۶

قلبم را از تاریکیهای اتهام، پاک گردان، ای مهربان نسبت به بندگان مؤمنش.

موضوعات

۱ - رحمت الهی

۲ - محفوظ بودن از گناهان

۳ - پاکی دل

تهمت و بهتان

«والّذینَ یُؤْذونَ المؤمنینَ و المؤمناتِ بغیر ما اکْتَسَبوا فقد احْتَمَلوا بُهْتاناً و إثماً مُبیناً».[۱]

برخی از آثار تهمت و بهتان

عذاب شدید: «من بَهَتَ مؤمناً أو مؤمنةً أو قال فیه ما لیس فیه أقامَه اللهُ تعالی یومَ القیامةِ علی تَلٍّ من نار حتّی یَخْرُجَ ممّا قالَهُ فیه».[۲] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

از میان رفتن احترامات: «مَنِ اتَّهَم أخاه في دینه فلا حُرْمَةَ بَینَهما».[۳] «امام صادق علیه السلام»

زوال ایمان: «إذا اتَّهمَ المؤمنُ أخاه انْماثَ الإیمانُ مِنْ قلبه کما یَنْماثُ الملحُ في الماء».[۴] «امام صادق علیه السلام»

سنگینی بهتان

«البُهْتان علی البَریءِ أثقلُ مِنَ الجبالِ الراسیات».[۵] «امام صادق علیه السلام»

پرهیز از مواضع تهمت

«إیّاكَ و مَواطِنَ التُّهمةِ و المجلسَ المظنونَ به السوءُ».[۶] «امام علی علیه السلام»

«مَنْ عَرَضَ نَفْسَه للتُّهمة فلا یَلومَنَّ مَنْ أساءَ به الظنَّ».[۷] «امام علی علیه السلام»

افترا بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله

«وَ مَنْ أظْلَمُ مِمَّن افْتَری علی الله کَذِباً».[۸]

۱ـ احزاب، ۵۸

۲ـ بحارالانوار، ج۷۵، ص۱۹۴

۳ـ کافی، ج۲، ص ۳۶۱

۴ـ همان

۵ـ بحارالانوار، ج۷۵، ص۱۹۴

۶ـ وسائل، ج۱۲، ص۳۷

۷ـ اعلام الدین، ص۲۳۵

۸ـ انعام، ۲۱

«مَنْ قالَ عَلَيَّ ما لم أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدَهُ من النار». [۱] «رسول الله صلی الله علیه و آله»

نکات

۱ ـ شمول رحمت الهی در انسان‌ها متفاوت است.

۲ ـ اتیان واجب و یا ترک حرام به توفیق الهی است.

۳ ـ تهمت مایه غبار درون است.

دعای روز سی‌ام ماه مبارک رمضان

«أَللّٰهُمَّ اَجْعَلْ صِيامي فيهِ بِالشُّكْرِ وَ الْقَبُولِ، عَلىٰ ما تَرْضاهُ وَ يَرْضاهُ الرَّسُولُ، مُحْكَمَةً فُرُوعُهُ بِالأُصُولِ، بِحَقِّ سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَلطّاهِرينَ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ».

ترجمه:

خدایا! روزه‌ام را امروز مقرون به شکر و قبول قرار بده، آن گونه که تو می‌پسندی و پیامبرت راضی است، آن سان که فروعش با اصول، استوار باشد، به حق سرورمان محمد صلی الله علیه و آله و دودمان پاکش. و سپاس و حمد، مخصوص خدای جهانیان است.

موضوعات

۱ - روزهٔ مقبول

۲ - حق پیامبر و اهلبیت علیهم السلام

حق پیامبر و اهلبیت علیهم السلام

حق پیامبر

دوستی با اهل بیت: «قُلْ لا أسئلُكم عليه أجراً إلاّ المَوَدَّةَ في القُربىٰ». [۲]

اطاعت: «أطيعوا اللهَ و أطيعوا الرسولَ و أُولي الأمرِ منكم». [۳]

«لَقَدْ كانَ لكم في رسول اللهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ». [۴]

۱ـ وسائل، ج ۱۲، ص ۲۴۹

۲ـ شوریٰ، ۲۳

۳ـ نساء، ۵۹

۴ـ احزاب، ۲۱

حفظ احترام: «إنّ الذين يَغُضّونَ أصواتَهُمْ عند رسول الله أُولئك الذين اَمْتَحَنَ اللهُ قلوبَهم للتقوىٰ لهم مغفرةٌ و أجرٌ عظيمٌ».[1]

«يا أيّها الذين آمَنوا لا تُقَدِّموا بين يَدَيِ اللهِ و رسولِهِ و اتَّقوا اللهَ إنّ اللهَ سميعٌ عليم».[2]

حقوق ائمه بر مردم

حرف شنوی: «حَقٌّ على الإمام أن يَحكُمَ بما أنزلَ اللهُ و أن يُؤدِّيَ الأمانَةَ فإذا فَعلَ حَقٌّ على النّاس أن يَسْمَعوا له و أن يُطيعوا، و أن يُجيبوا إذا دُعوا». «امام علی علیه‌السلام»

نکات

۱ ـ پذیرش اعمال از ناحیه خداوند نوعی لطف بر بندگان است.

۲ ـ رضایت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از اسباب پذیرش اعمال است.

۳ ـ اتیان اجزاء و شرایط از اسباب پذیرش اعمال است.

۱ـ حجرات، ۳ ۲ـ حجرات، ۱

ویژگی‌های مبلّغ موفق

بمناسبت اولین سالگرد رحلت حجةالاسلام فلسفی

▣ حجةالاسلام والمسلمین محمدباقر شریعتی سبزواری

مقدمه

سخنوری علمی است نافذ و فنی است برای آفرینش اقناع و ترغیب و تسخیر عقل و دل. نقش خطیبان نام‌آور در ایجاد نهضت‌ها و انقلاب‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها برکسی پوشیده نیست. اصولاً هویّت فرهنگی یک جامعه به وجود سخنرانان متعهد و پر توان، بستگی دارد. زیرا سخنوران نامی، تاریخ سازان جوامع بشری می‌باشند.

خطابه شور انگیز «طارق بن زیاد» در کنار دریای مدیترانه چنان روحیه ایمان و سلحشوری را در کانون سینه رزم آوران مسلمان بر انگیخت که صدای غرش امواج دریا را در گوش‌ها بی‌اثر ساخت و پیش از رسیدن فرماندهٔ جبههٔ آفریقایی اسلام «موسی بن نصیر» حمله کرده واسپانیا رافتح نمودند و بدین ترتیب بزرگ‌حماسهٔ پیروزی را در تاریخ جنگ‌ها به نام خود ثبت کردند و «جبل الطارق» که نقطه ایراد سخن طارق بود در جغرافیای جهان به نام او ضبط گردید.

امیر بیان، خداوند فصاحت و بلاغت، علی علیه‌السلام در لحظه حسّاسی که لشکریان معاویه آب را بر روی سپاه او بسته بودند، خطابه رزمی خود را به‌گونه‌ای ایراد کرد که غیرت و شجاعت را در سپاه خسته و افسرده‌اش برانگیخت که در اندک زمانی شریعه «فرات» راباز پس گرفتند، لیکن به مقتضای کرامت شریعه را به روی لشکر معاویه باز گذاشتند.

سخنرانی‌های شور آفرین امام سجاد علیه السلام و زینب کبری علیها السلام عید شامیان را به عزای امام حسین علیه السلام تبدیل نمود به طوری که یزید مست و مخمورِ پیروزی، احساس شکست کرد تاجایی که خشونت را رهاساخت واز در تفقّد و مسالمت وارد شد.

در جهت تخریب نیز سخنوران ویرانی‌های تاریخی و جنگ‌های خونینی به راه انداخته‌اند. جنگ جهانی دوم را که «آلمان نازی» به وجود آورد و جنگ‌های صلیبی به قدرت خطابه‌های آتشین و محرک «هیتلر»ها و «پیر»ها برپاشد.

از سخن‌ها آتشی افروختند از سخن‌ها عالمی را سوختند

مکتب تشیع به یُمن ایام محرّم و صفر و ماه مبارک رمضان و میلاد و شهادت معصومان علیهم السلام، سخنوران نام آور بسیاری را پرورش داده است؛ اما در این عرصه «مرحوم فلسفی» ویژگی‌های ممتاز و برجسته‌ای داشت که او را بی‌بدیل و بی‌رقیب نمود.

ویژگی‌های مرحوم فلسفی

مجموعه‌ای از صفات طبیعی و اکتسابی، مرحوم فلسفی را سخنوری یگانه و بی‌نظیر ساخت که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم

۱ـ آهنگ گرم و حنجره جذاب و آواز گیرا و متین؛

۲ـ اندام متناست و قیافه زیباو با ابهت؛

۳ـ ذوق سرشار؛

۴ـ بیان روان و سلیس؛

به یمن این ویژگی مشکل‌ترین مطالب تخصصی و علمی را در قالب‌های روشن و قابلِ فهمِ عمومی ریخته و تا سر حد امکان تنزل می‌داد؛ مسأله قضا و قدر، جبر و اختیار و موضوع وراثت در «ژن»ها و «کروموزوم»ها را با روشن‌ترین تعبیر بیان می‌کرد و مسایل روان‌شناسی کودک و جوان رابه ساده‌ترین وجه برای مردم تبیین می‌نمود.

۵ـ هوش و فراست فوق العاده

از چشمان نافذ انسان‌ها هوش و حدس قوی نمایان است و فلسفی چشم جذاب و استعداد

عجیبی داشت و با یک نگاه روان‌شناسانه می‌فهمید که مستمعان در چه شرایطی از نظر فهم و معلومات قرار دارند. در یکی از جلسات فرمودند: در هر منطقه‌ای که ده روز بنابود منبر بروم در اولین سخنرانی دو موضوع شگفت انگیز و دو مطلب خنده‌دار می‌گفتم که هر کدام درجه‌ای از تعجب و خنده را می‌طلبید. اگر مستمعان به جای ده درجه تعجب یک درجه شگفت‌زده می‌شدند و به جای قهقهه به تبسم اکتفا می‌کردند و یا به هنگام لبخند قهقهه سرمی‌دادند به دست می‌آوردم که این مستمعین مطالب علمی را نمی‌فهمند، باید ساده و در قالب حدیث و داستان با آنان رو به رو شد. ولی شنوندگانی که به اندازه ظرفیت سخن، تعجب و خنده می‌کردند، می‌فهمیدم انسان‌های با استعداد و خوش قریحه‌ای هستند و باید سرمایه گذاری کرد.

۶ـ هماهنگی با فرهنگ زمان

از ویژگی‌های مرحوم فلسفی هماهنگی همه جانبه با زمان بود، با علوم زمان، ادبیات عصر، اخبار جهان اسلام و دنیای غرب و شرق، همراه و همگام حرکت می کرد و بارها این حدیث معروف را می‌خواند: «العالِمُ بِزَمانِه لا تهجُم علیه اللَّوابِسُ»[1] و اشعار ذیل را هم در منبر و به شکل جالبی قرائت می‌کرد:

به تقلیدِ گویندگانِ کهن — نکردم گنه، گر نگفتم سخن
سخنگوی باشد زبانِ زمان — که حال زمان را کند ترجمان
زمان را کسی ترجمانی کند — که با منطقش همزبانی کند
درخت کهن بایدش بوی مرگ — به پیوند نو نوکند بار و برگ
کهن تا نگشتی، نو آموز باش — به هر روز، دارای آن روز باش

فلسفی سخنوری بود که با کاروان زمان به تمام معنا همگامی و همراهی می‌کرد.

۷ـ مجهز به تمام علومی که سخنور لازم دارد

فقه، اصول، حکمت، منطق، تاریخ، جغرافیا، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، طب، ریاضی، هندسه، تفسیر، تاریخ، ادبیات فارسی و عربی، علوم طبیعی، فن مجادله و مغالطه، از هر خرمنی،

۱ـ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۳۰۷

خوشه‌ای چیده و ذوفنون بود. جامعیّت مرحوم فلسفی را کمتر خطیبی در گذشته و حال داشته است. بی‌جهت نیست که مقام معظم رهبری در نامه‌ای به جناب آقای فلسفی چنین می‌نویسد: «خدمت با سعادت عالم فرزانه و خطیب یگانه جناب حجة الاسلام آقای فلسفی دامت برکاته. بعد از سلام و التحیة والاکرام، حافظهٔ قوی و ذهن روشن و دید نافذ و هوشمندانه و حضور ممتدّ در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و ملاقات و انس با تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های برجسته و ممتاز دینی و روحانی و سیاسی و نیز، تجربه شخصی از رخدادتاریخ معاصر و چشیدن سردوگرم حوادث بزرگ و عمری با برکت و مشحون از عبرت‌ها و حکمت‌ها و نعمت‌های بزرگ خدا، مجموعاً موهبتی کم نظیر است که وظیفه شکرگزاری آن را بر جناب عالی محتّم می‌سازد».[1]

این جملات از مقام معظم رهبری که خود سخنور توانایی می‌باشد، قابل توجه است و از ویژگی‌های متعالی آن خطیبِ فقید پرده برمی‌دارد.

۸ـ تعهد به خدا و مردم

مرحوم فلسفی انسانی متعهد بود و در برابر خدا و مردم احساس مسؤولیت می‌کرد بدینسان که هرگز از فرمان مرجعّیت و حوزه‌ها سر باز نزد؛ همراهی او با آیةالله بروجردی و امام راحل بر همگان محرز بود. وی، تحت تأثیر جلال و جبروت و شهرت و هجوم شنوندگان قرار نمی‌گرفت. او معتقد بود که حق مستمع را نباید ضایع کرد.

بیست ساعت مطالعه برای یک ساعت سخنرانی، از شعارهای ماندگار آن سخنور بی‌همتاست. مرحوم فلسفی بر این باور بود که سخنوران باید منطقی صحبت کنند، حتی در برابر یک پیرزن بی‌سواد هم نباید بدون محاسبه و حکمت حرف زد.

۹ـ حکمت، موعظهٔ نیکو و جدال احسن

مرحوم فلسفی در شیوه تبلیغ و سخنوری، مصداق بارز این آیه قرآن است «**أدعُ إلی سبیلِ ربِّک بالحِکمةِ و المَوعظةِ الحسنةِ و جادِلْهم باللّتی هی أحسن**»

او هرگز از این شیوهٔ مرضیه خارج نشد

---

۱ ـ مقدمه خاطرات و مبارزات ـ حجة الاسلام فلسفی

۱۰ـ جمع بین سخن خوب و سخنرانی نیکو

بسیاری از سخنرانان حرف خوب دارند، ولی خوب حرف نمی‌زنند؛ همچنین عکس آن نیز فراوان است، ولی سخنورِ زمان‌شناسِ ما، هم خوب حرف می‌زد و هم حرف خوب داشت. وی کانون مطالبِ حکیمانه و مواعظِ نیکو و بلیغ و جدال احسن بود. اکثر سخنوران مشهور، پرورش یافتهٔ مکتب سخنوری او هستند، مرحوم فلسفی بی‌گمان تحولی در شیوه منبر و خطابه ایجاد کرد که اگر لقب «خاتم الخطباء» به او اعطا شود گزاف نیست.

۱۱ـ عزت و کرامت

مرحوم فلسفی در برابر هیچ قدرت و جاذبه‌ای حاضر نشد زیر بار تملق و ذلت برود، همواره سیادت و کرامت خود را پاس می‌داشت و اگر برای آزادی علما و مؤمنین و یاتذکرات ضروری با حکومت وقت ارتباط برقرار می‌کرد، از موضع قدرت و نصیحت وارد می‌شد؛ اهل التماس و کرنش نبود، حتی یک کلمه اظهار ارادت به ستمگران در راه خدمت به خلق نیز بر زبان جاری نمی‌ساخت در همه مسایل اعتدال و میانه‌روی و کرامت و عزت نفس را لازم الرعایه می‌دانست

نوآوری‌های مرحوم فلسفی

اصولا ویژگی‌های بارز منبر حجة الاسلام فلسفی نسبت به وعّاظِ گذشته و معاصر خود، ایجاد نوآوری در محتوا و سبک منبر بود. ابعاد این نوآوری عبارت است از:

۱ـ پیراستن منبر از بیان مطالب خرافه‌آمیز و بی‌حاصل و مبارزه با عوام‌زدگی.

۲ـ طرح مسایل اخلاقی و تربیتی با استفاده از احادیثِ مورد اطمینان از معصومین علیهم‌السلام.

۳ـ طرح مسایل اجتماعی و تربیتی مورد ابتلا و انتقاد از انحرافات اجتماعی و اخلاقی جامعه.

۴ـ انتقاد شدید از برنامه‌ها و عملکرد دولتمردان وقت.

۵ـ پرهیز از بیان مطالب تفرقه‌آمیز مذهبی و دعوت همیشگی مردم به وحدت.

۶ـ مخالفت سرسختانه با غربزدگی، بیگانه پرستی و إلحاد.

۷ـ دفاع از کیان روحانیّت و پیروی از خط مرجعیت.

۸ـ شهامت و شجاعت اخلاقی در بیان مطالب انتقادی در عین نزاکت.[۱]

خلاصه، کلام وی در رعایت موازین خطابی همچون فراز و نشیب و جزر و مدّ صوتی، حرکات فیزیکی دست و سر و چشم و ابرو، شورانگیزی، انتقاد بجا، گزینش بهترین و دلپذیرترین جمله‌ها و کلمات بر اساس عقل و منطق و مطابق مقتضای حال و مقام و فرهنگ روز، پرهیز از اطالهٔ کلام و حشو و زواید و یکنواختی، حسن ابتدا و انتها، قدرت ارتجال و بداهه گویی، طنزهای لطیف و هدف مند و ادای کلمات با بهترین لحن و لهجهٔ جذاب و شیرین، همه و همه باعث شد که او سخنوری بی‌نظیر بلکه سر آمد خطیبان جهان به شمار آید.

به فرموده مقام معظم رهبری: «منبرهای آن زمان را دیده بودیم. مرحوم «شیخ مهدی واعظ» این‌ها چند حدیث می‌خواندند و معنا می‌کردند. ایشان گشایندهٔ راه جدیدی در فن منبر و هنر منبر بود و در این فن هیچ کسی مثل آقای فلسفی ندیدیم و نشنیدیم»[۲]

مباحثی چون عدالت اجتماعی، آزادی، اقتصاد اسلامی، توحید و معاد را به نحو شایسته و بایسته‌ای مطرح می‌کرد. آقای فلسفی در رحلت مراجع تقلید غوغایی بر پا می‌ساخت. ایشان در آن سخنرانی تاریخی که «عَلَم» را استیضاح کرد و موج عجیبی به وجود آورد، همزمان برای چهلمین روز رحلت استاد «مرحوم داماد» به قم آمدند، این جانب اشعاری در رحلت جانگداز محقق داماد سروده بود به مناسبت آمدن آقای فلسفی سه بیت شعر اضافه کردم که مورد توجه واقع شد.

فلسفی آمد که با یک نطق جذاب و لطیف — باز گوید آنچه را بر حوزهٔ ناشاد رفت

وه چه ناطق کز دم تیغ شرر بارش همی — تار و پود نقشه‌های دشمن شیّاد رفت

در سخن استاد و در علم و عمل فرزانه‌ای — از وجود باشکوهش عیش استبداد رفت

در پایان متذکر می‌گردد که مرحوم فلسفی دارای کتاب‌های ارزشمندی است که مطالعه آن‌ها برای خطبا، محققان، فرهنگیان و خانواده‌ها مفید می‌باشد.

---

۱ ـ مقدمهٔ «خاطرات و مبارزات» حجة الاسلام فلسفی

۲ ـ ملاقات اعضای خانواده شادروان فلسفی با مقام معظّم رهبری، ص ۱

فصل سوّم

احکام

شماره مسایل مبتلا به

منتخب رساله توضیح المسائل حضرت امام خمینی(قدس سره)

«شامل ۱۰۰۰ مسأله مهم و مورد ابتلای مردم از توضیح المسائل چاپ اول آستان قدس رضوی مشهد

احکام تقلید: مسایل ۱ تا ۱۴.

احکام طهارت: مسایل ۱۵ تا ۱۷، ۲۱، ۲۴ تا ۲۹، ۳۵ تا ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۷ تا ۵۷، ۵۹، ۶۲، تا ۶۷، ۷۲ تا ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۳ تا ۸۹، ۹۱، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۵ تا ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵ تا ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۳ تا ۱۴۵، ۱۴۸ تا ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۹ تا ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳ تا ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰ تا ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۵.

احکام وضو: مسایل ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲ تا ۲۵۶، ۲۶۰ تا ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۷ تا ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰ تا ۳۰۱، ۳۰۳ تا ۳۰۵، ۳۱۶ تا ۳۲۰، ۳۲۳ تا ۳۳۶، ۳۳۸ تا ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴.

احکام غسل: مسایل ۳۴۵ تا ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰ تا ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۶ تا ۳۸۰، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱.

احکام استحاضه: مسایل ۳۹۲ تا ۳۹۷، ۳۹۹ تا ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷ تا ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۳۰.

احکام حیض: مسایل ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۴۰ تا ۴۴۲، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۸ تا ۵۰۱،

۵۰۳، ۵۰۵ تا ۵۰۷.

احکام نفاس: مسایل ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۱، ۵۱۳ تا ۵۱۵، ۵۱۷ تا ۵۲۰.

احکام میت: مسایل ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۳۰، ۵۳۲ تا ۵۳۴، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۶، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۳، ۵۷۰ تا ۵۷۲، ۵۷۸، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۴ تا ۵۹۶، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۵، ۶۲۰، ۶۲۶ تا ۶۲۸، ۶۳۲ تا ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۳.

احکام تیمم: مسایل ۶۴۸، ۶۵۶، ۶۶۴، ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۷۶ تا ۶۸۰، ۶۸۴ تا ۶۸۷، ۶۸۹، ۶۹۲، ۶۹۴، ۷۰۰ تا ۷۰۵، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۲۰، ۷۲۳، ۷۲۴.

احکام نماز: مسایل ۷۲۸، ۷۴۲، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۵۱، ۷۵۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۲، ۷۸۸، ۷۹۸ تا ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۸، ۸۱۵، ۸۲۱، ۸۲۴، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۴، ۸۳۸، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۸، ۸۵۵، ۸۶۶، ۸۶۸، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۸، ۸۸۰، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۹، ۹۰۰، ۹۴۲ تا ۹۴۴، ۹۴۶ تا ۹۴۸، ۹۵۱، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۱، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۷۸، ۹۹۲ تا ۹۹۴، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۵ تا ۱۰۰۷، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۶، ۱۰۲۲، ۱۰۲۵، ۱۰۲۸، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۳، ۱۰۴۰، ۱۰۴۵ تا ۱۰۵۰، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۶، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۵، ۱۰۷۱، ۱۰۷۳، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۸۲، ۱۰۸۴، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۷، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰ تا ۱۱۰۲، ۱۱۰۵، ۱۱۰۸، ۱۱۱۴، ۱۱۱۷ تا ۱۱۱۹، ۱۱۲۶، ۱۱۳۱، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۷ تا ۱۱۴۲، ۱۱۴۴ تا ۱۱۴۹، ۱۱۵۱، ۱۱۵۴ تا ۱۱۵۶، ۱۱۵۹ تا ۱۱۶۰، ۱۱۶۵ تا ۱۱۶۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۴، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۶، ۱۲۳۸، ۱۲۴۲، ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۶، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۳، ۱۲۵۵، ۱۲۶۳ تا ۱۲۶۵، ۱۲۷۱، ۱۲۹۵، ۱۳۰۷، ۱۳۵۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲، ۱۳۷۵، ۱۳۸۳، ۱۳۹۰، ۱۳۹۲، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۲، ۱۴۰۷، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۲۳، ۱۴۲۵، ۱۴۲۷ تا ۱۴۲۹، ۱۴۳۹ تا ۱۴۴۲، ۱۴۵۲ تا ۱۴۵۴، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۸ تا ۱۴۷۵، ۱۴۹۱، ۱۴۹۵ تا ۱۴۹۹، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱۵۱۹، ۱۵۳۳، ۱۵۳۵، ۱۵۳۸.

احکام روزه: مسایل ۱۵۵۰، ۱۵۵۱، ۱۵۵۵، ۱۵۶۳، ۱۵۷۲ تا ۱۵۸۰، ۱۵۸۲ تا ۱۵۸۴، ۱۵۸۸، ۱۵۹۵ تا ۱۵۹۷، ۱۶۰۳، ۱۶۰۸، ۱۶۱۳، ۱۶۱۹، ۱۶۲۱، ۱۶۲۳، ۱۶۲۵ تا ۱۶۳۴، ۱۶۳۶

تـا ۱۶۴۰، ۱۶۴۲، ۱۶۴۵، ۱۶۴۶، ۱۶۴۸، ۱۶۵۲ تـا ۱۶۵۴، ۱۶۵۸ تـا ۱۶۶۱، ۱۶۶۵، ۱۶۶۷، ۱۶۷۱، ۱۶۷۳، ۱۶۸۴، ۱۶۸۵، ۱۶۸۸، ۱۶۸۹، ۱۶۹۱ تا ۱۶۹۳، ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، ۱۷۰۰، ۱۷۰۲ تا ۱۷۰۵، ۱۷۰۹ تا ۱۷۱۴، ۱۷۱۶، ۱۷۲۱ تا ۱۷۲۳، ۱۷۲۵ تا ۱۷۳۱، ۱۷۳۹ تا ۱۷۴۵.

احکام خمس: مسایل ۱۷۵۱ تا ۱۷۵۶، ۱۷۶۳ تا ۱۷۶۶، ۱۷۷۵ تا ۱۷۷۸، ۱۷۸۰، ۱۷۸۱، ۱۷۸۶ تا ۱۷۹۳، ۱۷۹۵، ۱۷۹۷ تـا ۱۷۹۹، ۱۸۰۶، ۱۸۰۸، ۱۸۱۳، ۱۸۱۹، ۱۸۲۱، ۱۸۲۷ تـا ۱۸۲۹، ۱۸۳۴.

احکام زکات: مسایل ۱۸۵۳، ۱۸۵۵، ۱۸۵۶، ۱۸۵۸، ۱۸۶۴، ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۰، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۳، ۱۹۲۵، ۱۹۴۰ تـا ۱۹۴۲، ۱۹۴۵ تـا ۱۹۴۷، ۱۹۵۵، ۱۹۵۷، ۱۹۶۱، ۱۹۶۵، ۱۹۶۶، ۱۹۹۱، ۱۹۹۳، ۱۹۹۵، ۱۹۹۷، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴، ۲۰۱۶، ۲۰۱۷، ۲۰۲۴، ۲۰۲۹ تا ۲۰۳۲.

احکام حج: مسایل ، ۲۰۳۶، ۲۰۳۷، ۲۰۴۸.

احکام خرید و فروش (معاملات) : مسایل ۲۰۵۱ تا ۲۰۵۳، ۲۰۵۵، ۲۰۵۹، ۲۰۶۳، ۲۰۶۹، ۲۰۷۰، ۲۰۷۲ تـا ۲۰۷۴، ۲۰۸۱ تـا ۲۰۸۴، ۲۰۹۰، ۲۰۹۳، ۲۰۹۷، ۲۰۹۸، ۲۱۰۴، ۲۱۰۵، ۲۱۰۷ تـا ۲۱۱۰، ۲۱۱۲، ۲۱۱۳، ۲۱۱۵، ۲۱۱۷، ۲۱۱۸، ۲۱۲۴ تـا ۲۱۲۷، ۲۱۲۹، ۲۱۳۰، ۲۱۳۳ تا ۲۱۳۵، ۲۱۴۰، ۲۱۴۱.

احکام شرکت: مسایل ۲۱۴۲ تا ۲۱۴۵، ۲۱۴۹، ۲۱۵۶.

احکام صلح: مسایل ۲۱۶۰ تا ۲۱۶۲، ۲۱۶۴، ۲۱۶۹، ۲۱۷۰.

احکام اجاره: مسایل ۲۱۷۳، ۲۱۷۷، ۲۱۸۴، ۲۱۸۷، ۲۱۹۵، ۲۱۹۷، ۲۲۰۴ تا ۲۲۰۸.

احکام جعاله: مسایل ۲۲۱۸، ۲۲۲۰، ۲۲۲۴، ۲۲۲۵.

احکام مزارعه: مسایل ۲۲۲۸، ۲۲۲۹، ۲۲۳۳.

احکام مساقات: مسایل ۲۲۳۸، ۲۲۴۰ تا ۲۲۴۴، ۲۲۴۷، ۲۲۵۲، ۲۲۵۳، ۲۲۵۶.

احکام وکالت: مسایل ۲۲۵۷، ۲۲۵۹، ۲۲۶۰.

احکام قرض: مسایل ۲۲۷۳، ۲۲۷۵، ۲۲۷۶، ۲۲۷۸، ۲۲۸۳، ۲۲۸۴، ۲۲۸۶ تا ۲۲۸۸.

احکام حواله دادن: مسایل ۲۲۸۹ تا ۲۲۹۱، ۲۲۹۵، ۲۲۹۷.

احکام رهن: مسایل ۲۳۰۰ تا ۲۳۰۳، ۲۳۰۵.

احکام ضامن شدن: مسایل ۲۳۱۰ تا ۲۳۱۲، ۲۳۱۶، ۲۳۱۷.

احکام کفالت: مسایل ۲۳۲۲ تا ۲۳۲۵.

احکام ودیعه (امانت): مسایل ۲۳۲۷، ۲۳۲۸، ۲۳۳۰، ۲۳۳۴، ۲۳۳۵.

احکام عاریه: مسایل ۲۳۴۴، ۲۳۴۵، ۲۳۴۹، ۲۳۵۷، ۲۳۵۸.

احکام نکاح (ازدواج و زناشویی): مسایل ۲۳۶۳، ۲۳۶۵ تا ۲۳۷۰، ۲۳۷۳، ۲۳۷۶، ۲۳۸۴، ۲۳۸۸، ۲۳۸۹، ۲۳۹۷، ۲۴۱۲ تـا ۲۴۱۸، ۲۴۳۳ تـا ۲۴۳۹، ۲۴۴۱، ۲۴۴۳، ۲۴۴۵، ۲۴۵۱، ۲۴۶۴، ۲۴۷۴، ۲۴۷۵، ۲۴۸۷، ۲۴۸۸، ۲۴۹۶، ۲۴۹۷.

احکام غصب: مسایل ۲۵۴۵، ۲۵۴۶، ۲۵۴۸، ۲۵۶۳.

احکام مالی که انسان آن را پیدا می‌کند: مسایل ۲۵۶۴ تا ۲۵۶۶، ۲۵۶۸ تا ۲۵۷۴، ۲۵۷۷، ۲۵۸۰، ۲۵۸۱.

احکام نذر و عهد: مسایل ۲۶۴۰ تا ۲۶۴۲، ۲۶۴۴ تـا ۲۶۴۸، ۲۶۵۱، ۲۶۵۶، ۲۶۶۲، ۲۶۶۳، ۲۶۶۷ تا ۲۶۶۹.

احکام قسم خوردن: مسایل ۲۶۷۰ تا ۲۶۷۵.

احکام وقف: مسایل ۲۶۷۶، ۲۶۷۷، ۲۶۷۹، ۲۶۸۰، ۲۶۸۲.

احکام وصیت: مسایل ۲۶۹۴، ۲۶۹۶، ۲۶۹۷، ۲۶۹۹ تا ۲۷۰۴، ۲۷۱۳، ۲۷۱۹، ۲۷۲۰ تا ۲۷۲۴.

احکام ارث: مسایل ۲۷۲۸، ۲۷۷۰، ۲۷۷۲، ۲۷۷۹.

جایگاه خمس در قرآن و حدیث

▣ تهیه و تدوین حجةالاسلام عباس فرازی

«و اعلَموا أنَّما غَنِمتُم من شیءٍ فَأنَّ لِلّه خُمُسَهُ و للرسولِ و لِذی القُربیٰ و الیَتامی والمَساکین و ابنِ السبیلِ إن کُنتُم آمنتم بِالله و ما أنزَلنا علی عبدِنا یومَ الفُرقانِ یومَ التَقَی الجَمعَانِ و اللهُ علی کل شیءٍ قَدیر».[1]؛ و ای مؤمنان بدانید که هر چه به شما غنیمت و فایده رسد، خمس آن برای خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان است، اگر به خدا و آنچه بر بندهٔ خدا محمدﷺ در روزی که سپاه (اسلام و کفر در جنگ بدر) روبرو شدند ، خدا نازل فرمود ایمان آورده‌اید و خدا بر هر چیز تواناست.

قال الصادقؑ: «ما کانَ لله فهو لِرَسولِه و ما کان لِرسولِهِ فهو لَنا ثُمَّ قال و اللهِ یسّر اللهُ علی المؤمنین أنّهُ رَزَقَهُم خمسةَ دَراهمَ و جعل لِربِّهم واحداً و أکَلوا أربعةً حلالاً ثُمَّ قال هذا مِن حدیثِنا صَعبٌ مُستَصعَبٌ لا یَعمَلُ به و لا یَصبِرُ علیه إلّا ممتَحنٌ قلبُه للإیمان».[2]؛ امام صادقؑ فرمود: آنچه برای خداست برای رسول اوست و آنچه برای رسول خداﷺ است، برای ما [اهل بیت] می‌باشد، سپس فرمود: به خدا سوگند، خداوند بر مؤمنان آسانی گرفته، زیرا پنج درهم روزی آنان نموده، یکی از آن‌ها را برای پروردگارشان قرار داده و چهار قسم دیگر بر آنان حلال است، سپس گفت این از سخنان بسیار دشوار ما می‌باشد که عمل نمی‌کنند و صبر نمی‌کنند بر آن مگر اشخاصی که قلبشان به برکت ایمان، خالص گردیده است.(م)

۱ـ انفال، ۴۱

۲ـ بحار، ج ۹۶، ص ۱۹۱

خمس یکی از فروعات دین، مظهر تعبد، تشکر از آنچه خداوند به عنوان سرمایه به انسان عنایت کرده است، اعلام همدردی با مستمندان، اعلام مشارکت در تبلیغ دین، مظهر جهاد با مال که در قرآن مقدم بر جهاد با جان ذکر شده است[۱]، می‌باشد.

کسی که به این حکم الهی عمل نمی‌کند:

۱ـ متعدّی به بیت‌المال است چون خمس یکی از حقوق مالی مسلمین است.[۲]

۲ـ در نسل او اثر می‌گذارد.[۳]

۳ـ حق تصرف در اموال خود را ندارد.[۴]

۴ـ برکت از اموالش برداشته می‌شود.[۵]

۵ـ موجب می‌شودکه اموالش در کار خیر مصرف نشود.[۶]

۶ـ عباداتش دچار اشکال می‌شود.[۷]

۷ـ حرف حق در گوشش اثر نمی‌کند.[۸]

۸ـ دین و ایمانش از بین می‌رود.[۹]

۹ـ در صحرای محشر گرفتار خواهد شد.[۱۰]

---

۱ - «الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم...» توبه، ۲۰.

۲ - قال علی علیه‌السلام: «هَلکَ الناسُ فی بُطونهم و فروجهم لِأنّهم لا یُؤدّونَ إلینا حقَّنا». بحار، ج ۹۶، ص ۱۸۶

۳ - قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إیّاکُم و الغُلولَ! الرجلُ یَنکَحُ المرأةَ ... قبلَ أن تُخَمَّسَ».میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۶.

۴ - چون مال حلال و حرام در زندگیش مخلوط می‌شود تصرف در کل اموالش حرام می‌گردد. تا خمس مال را ندهد نمی‌تواند در آن مال تصرف کند اگرچه قصد دادن خمس را داشته باشد. توضیح المسائل امام قدس‌سره، م ۱۷۹.

۵ - قال علی علیه‌السلام: «شرُّ الأموالِ ما لم یُخرَج منه حقُّالله سبحانه». میزان‌الحکمه،ج ۹،ص ۳۰۸

۶ - قال الصادق علیه‌السلام: «إنّ لله بِقاعاً تُسَمّیٰ المُنتقمةَ فإذا أعطَی اللهُ عبداً مالاً لم یُخرِج حقَّالله عز و جل منه سَلّطَ الله علیه بُقعةً من تلک البِقاعِ فأتلف ذلک المالَ فیها ثم مات و ترکها».

۷ - اگر با عین پولی که خمس و زکات آن را نداده ملکی بخرد تصرف او در آن مِلک حرام و نمازش هم باطل است. توضیح المسائل امام قدس‌سره، م ۳۸۳، ۸۳۰، ۸۷۳

۸ - امام حسین علیه‌السلام خطاب به یزیدیان در عاشورا: «لقد مُلِئَتْ بُطونکُم مِن الحرامِ».

۹ - قال الصادق علیه‌السلام: «مَنْ مَنَعَ قیراطاً مِن الزّکاة فَلَیس بِمؤمنٍ و لا مُسْلمٍ». المیزان، ج ۱۵، ص ۷۴.

۱۰ - قال الصادق علیه‌السلام: «إنّ أشدَّ ما یکون الناسُ حالاً یومَ القیامةِ إذا قامَ صاحبُ الخمس فقال: یا ربِّ خُمسی و إنَّ شیعتَنا من ذلک فی حلّ». بحار، ج ۹۶، ص ۱۸۸

۱۰ ـ جایگاهشان در جهنم خواهد بود.[۱]

تبیین مفاهیم مربوط به خمس

خمس: یعنی قانون $\frac{1}{5}$ یا ۲۰٪ در سود کسب، گنج، غنیمت، معدن و... که به ۲ قسم تقسیم می‌شود: ۱ ـ *سهم امام* ۲ ـ *سهم سادات*

حساب سال خمسی: آنچه در فقه آمده این است که اصل خمس، بلافاصله پس از حصول درآمد است، ولی فقهاء می‌گویند از باب تخفیف، تا آخر سال مالی مهلت داده شده است، لذا مکلّف باید برای خودش یک وقتی را (اولویت اولین ماه کسب درآمد) اول سال مالی خویش قرار دهد که اصطلاحاً به آن سال خمسی می‌گویند.

دستگردان: گاهی فرد مکلّف مبلغی را به عنوان خمس بدهکار می‌شود و در آن حال یا بودجهٔ کافی برای پرداخت خمس را ندارد و یا پرداخت به موقع خمس برای او مشقّت دارد. در این صورت معمولاً مراجع یا وکلای آنان پولی را به عنوان خمس از مکلّف قبول می‌کنند و سپس آن را به عنوان قرض‌الحسنه به شخص بر می‌گردانند و اگر مقدار پول با مقدار بدهی خمس مطابقت ندارد، این عمل را تکرار می‌کنند تا اینکه کل خمس شخص در حقیقت پرداخت می‌شود و به فرد مهلت داده می‌شود که عند الاستطاعه پرداخت نماید، در این صورت مکلّف مالش پاک است، ولی به همان مبلغ قرض‌دار می‌شود.

مصالحه: در مواردی پیش می‌آید که مشخص نیست، آیا بر این مال و سرمایه و ... خمس تعلق می‌گیرد یا نه، در حقیقت در موارد مشکوک، مرجع یا وکیل قانونی وی با مکلّف یک نوع مصالحه می‌کنند که این مصالحه یا به $\frac{1}{10}$ است یا کمتر یا بیشتر؛ برحسب مورد مشکوک با لحاظ حال مکلّف.

شأن: آن حالت عرفی و اجتماعی فرد مکلّف است که بیننده، هنگام رؤیت اموال و سرمایهٔ شخص به حیرت وادار نشود و تعجب ننماید، یعنی خرج در حدّ متعارف.

---

۱ ـ قال ابوبصیر: «قلتُ لأبی جعفر علیه السلام أصلحك الله ما أیسرَ ما یدخل به العبدُ النارَ؟ قال من أکل من مالِ الیتیم درهماً و نحن الیتیمُ. بحار، ج ۹۶، ص ۱۸۶

مؤونه: مایحتاج زندگی را مؤونه گویند که اگر از پولی که یک سال از آن نگذشته یا پولی که خمس آن را داده، خریده شده، خمس ندارد. مؤونه شامل مواردی چون زیارت، جوایز، میهمانی‌ها، ماشینِ سواری، منزل مسکونی، لوازم منزل، کتاب و ... می‌شود.

کیفیت حسابرسی سال خمسی

مردم نسبت به حساب سال خمسی سه گروه هستند:

۱ ـ آن‌هائی‌که اصلاً حساب سال ندارند.

۲ ـ آن‌هائی‌که حساب سال مستمر دارند.

۳ ـ آن‌هائی‌که حساب سال منقطع دارند.

گروه اول اموالشان از سه حالت بیرون نیست.

الف) اموالی از پول سال گشته[1] خریده ولو اینکه مؤونه باشد = خمس دارد.

ب) اموالی که برای مصارف زندگی از درآمد روزانه‌اش تهیه کرده، قبل از آنکه سال بر آن پول بگذرد = خمس ندارد.

ج) اموال مشکوک، نمی‌داند که از پول سال گشته خریده یا نه، که این مورد، جای مصالحه است، با لحاظ حال طرف و اختلاف فتاوای مراجع که بعضی قایل به خمس الخمس و بعضی قایل به رُبع الخمس و بعضی قایل به عُشر الخمس هستند.

گروه دوم: معمولاً سرمایهٔ اضافی ندارند لذا بعد از یکبار تخمیس اموال دیگر حساب نمی‌کنند. لذا باید هر سال به حساب خود رسیدگی کنند و مقدار مؤونه اضافی در باقیمانده را مورد محاسبه قرار دهند.

گروه سوّم: اموالشان بر دو قسم است:

۱ ـ بخشی از اموالشان که قبلاً مورد محاسبه قرار گرفته است.

۲ ـ بخشی از اموالشان که مورد محاسبه قرار نگرفته بر سه قسم است مثل گروه اول که گذشت.

۱ـ پول سال گشته، پولی است که یک سال از آن نگذشته باشد.

روش عملی حسابرسی سال خمسی

برای شروع حسابرسی، ابتدا از لوازمی شروع می‌شود که خمس ندارند. آن‌ها را معین کرده و از گردونهٔ حسابرسی خارج می‌کنیم.

تذکر: ***از آنجا که توجه به اصل موضوع کیفیت حسابرسی، مقصد این گفتار می‌باشد، بنا نیست که فتاوای تمام مراجع تقلید را بیان کنیم. بنابراین هر مسأله‌ای که مورد اختلاف می‌باشد با علامت □ مشخص شده تا مبلّغ عزیز هنگام بیان مسأله به اختلاف فتوا توجه داشته باشد.***

اموالی که طبق فتوای امامﷺ خمس ندارند عبارتند از:

□ ۱ ـ مهریهٔ خانم‌ها ولو سرمایه کاسبی قرار گرفته باشد.[1]

□ ۲ ـ هدایای موجود در زندگی مثل جهیزیهٔ همسر، هدایای ازدواج، حقوق بنیاد شهید، جوایز و ... به شرط اینکه بخشنده، خمسش را داده باشد یا بر پولش که خریده خمس نیامده باشد، گرچه تفحص و تحقیق لازم نیست.

تذکر: ***لوازمی که برای جهیزیه دختر در طول چند سال جمع می‌شود خمس ندارد.***

□ ۳ ـ ارث، هر آنچه که به عنوان ارثیه به شخص رسیده است، خمس ندارد؛ مگر اینکه یقین داشته باشد میّت خمس این مال را نداده است. موارد مشکوک هم محکوم به حلّیت است.

□ ۴ ـ اموالی که از درآمد روزانه‌اش برای مایحتاج زندگی خریداری کرده، مثلاً کارمند یا کارگر است و از حقوقش برای منزل لوازم زندگی خریده است و ... .

اکنون پس از تفکیک اموال، دو نوع حساب می‌توان برای این شخص معین کرد:

الف) برای هر شیء حساب جداگانه باز کند. مثلاً گندم، پول، گوسفند، زعفران و ... در این صورت گردش یک سال کامل بر هر موضوع لازم است.

ب) همه چیزهایی که متعلق خمس است را با هم حساب کند و به قیمت بگیرد و مخمس نماید و سال آینده پس از محاسبهٔ دخل و خرج زندگی، مازاد بر آن را حساب نماید. یعنی وجه نقد، طلب‌های قابل وصول، خوراکی‌های موجود در منزل و ... را محاسبه کرده و اگر قرضی

۱ـ رسالهٔ توضیح‌المسائل، م۱۷۵۴

پیرامون این موارد دارد کسر نماید و نتیجه را با سرمایهٔ سال قبل بسنجد. اگر زیاد داشت زیاده را مخمس نماید.

تذکر: ***خوراکی‌های موجود مثل قند و شکر و روغن، نفت و ... را با قیمت بازار آزاد که دولت اسلامی از آن منع نمی‌کند محاسبه نماید، نه با نرخ تعاونی و کوپنی.***

مسایل متفرقه مربوط به اموالی که باید مخمس شوند

اموالی که خمس دارند عبارتند از:

۱ ـ وجه نقدی که از مصارف روزانه زندگی زیاد آمده است.

۲ ـ طلب‌های قابل وصول

تذکر: ***یک سری طلب‌هایی که معلوم نیست وصول شود و یا چکی هست که سر رسیدش سال آینده است، امسال محاسبه نمی‌شود و از درآمد سال آینده محسوب می‌شود و سال آینده اگر مصرف نشده بود حساب می‌شود.***

۳ ـ موجودی حساب‌های پس‌انداز نزد اشخاص حقیقی یا حقوقی (حقیقی مثل اینکه مبلغی را به کسی قرض‌الحسنه داده است و حقوقی مثل بانک‌ها و مؤسسات اعتباری).

۴ ـ سهام شرکت‌ها که به عنوان سرمایه است باید محاسبه شود.

تذکر: ***پولی را که برای خرید سهام شرکت‌ها داده است، اگر پول مخمس بوده است مادامی که سهم شرکت را نفروخته است هر چقدر که اضافه قیمت پیدا کند، خمس به آن تعلق نمی‌گیرد و اگر از درآمد وسط سال خریده، است وقت حساب سال خمس آن را بدهد، مثل صورت اول است. ولی اگر خمسش را ندهد، اوّلاً از سود آن سهم نمی‌تواند استفاده کند. ثانیاً وقت محاسبه باید سهم را به قیمت ارزش فعلی آن محاسبه نماید.***

۵ ـ اموال بلا استفاده یعنی اموالی که خیال کرده به آن احتیاج دارد و خریداری نموده، ولی چند سال گذشته است و استفاده نکرده و الآن هم به آن‌ها احتیاج ندارد، یعنی اصطلاحاً جزء مؤونه زندگیش محسوب نمی‌شوند، گرچه در این موارد شأنیت احتیاج اگر ملاحظه شود کفایت می‌کند.

تذکر: *لوازمی که در خانه به عنوان دکور استفاده می‌شوند، اگر از شأن طرف بیرون نباشند خمس ندارند.*

□ ۶ـ سرمایه کار و درآمد =مبلغی راکه به عنوان سرمایهٔ کار می‌باشد باید محاسبه نماید، مثلاً لوازمی‌که برای فروش در مغازه است.

۷ ـ مستغلات کشاورزی، زمین‌های کشاورزی که درآمد حاصلهٔ از آن‌ها بیشتر از مخارج زندگی کشاورز است و محصولاتش را می‌فروشد مثلاً گندم و زعفران و پسته‌اش را می‌فروشد. این زمین‌ها برای یک مرتبه باید مخمس شوند.

تذکر ۱: *زمینی که خمس به آن تعلق می‌گیرد به سرمایه‌ای که روی آن زمین مصرف کرده هم خمس تعلق می‌گیرد مثلاً پولی که خرج تسطیح زمین، حفر چاه آب، موتور برق و تخم‌های زراعت و یا نهال درخت و پیازِ زعفران و ... کرده است متعلق خمس می‌باشد.*

تذکر ۲: *لوازم کشاورزی مثل تراکتور و ملحقات به آن و سایر ابزار کشاورزی خمس دارد.*

تذکر ۳: *اصل زمین و درخت‌های موجود زمین و لوازم کشاورزی در این مسأله، در صورتی خمس دارند که از درآمد وسط سال خریده باشد اما اگر از پول مخمس خریده باشد خمس ندارد.*

تذکر ۴: *در محاسبهٔ مستغلات کشاورزی قرض‌ها را از قیمت زمین کسر نمی‌نمایند، مگر اینکه قرض مربوط به خرید آن زمین باشد که در این صورت پرداخت خمس زمین تا زمان پرداخت قیمتش به تأخیر می‌افتد.*

تذکر ۵: *موارد فوق در صورتی که خمس داشته باشند اگر روزی که آن‌ها را خریداری می‌کند مخمس نماید دیگر ارتقاء قیمت آن‌ها اگر قصد فروش ندارد خمس ندارد، ولی اگر موارد فوق را خریداری کرد ولیکن پس از مدّتی آن‌هارا مخمس نمود باید به قیمت و اعتبار فعلی آن‌هامخمس نماید.*

□ ۸ـ وسیلهٔ کسب درآمد، مانند ماشینی که خریده و با آن مسافرکشی و یا باربری ... می‌نماید خمس دارد.

تذکر ۱: اگر نیاز اجتماعی و نیاز شغلی فرد اقتضاء می‌کند که ماشینی داشته باشد که هم جزء مؤونه و وسیله راحتی زندگیش باشد و هم با آن درآمد کسب نماید، به صورت مساوی تقسیم می‌شود و نیم قیمت آن ماشین را به عنوان وسیله کسب مخمس می‌نمایند.

تذکر ۲: خانه‌ای را که شخص به اجاره داده است، وسیله کسب محسوب می‌شود؛ خمس دارد ولو یک طبقهٔ ساختمان باشد.

□ ۹ ـ سپرده‌های سازمان‌های دولتی مثل سازمان زمین شهری، حج، ایران خودرو، بانک مسکن و ... که مبلغی پول را یک سال یا بیشتر در اختیار آن‌ها می‌گذارد تا از امتیاز زمین، منزل، حج، ماشین ... برخوردار بشود، خمس دارد.

□ ۱۰ ـ سپردهٔ تعاونی‌های محلی، اداری، روستایی که در عوض امتیاز خرید اجناس، وام و ... به امری دهند و همچنین پولی که به عنوان رهن (اصطلاح عوام) به صاحبخانه می‌دهد که در آن خانه می‌نشیند در زمان عقد اجاره، برای صاحب پول، مورد خمس می‌باشد.

نکات

۱ ـ قرض‌های افراد بر دو نوع است:

الف) قرضی که مربوط به سرمایهٔ امسال است و هم اکنون شخص باید آن‌ها را بپردازد. در این صورت قرض را از سرمایه کم نموده و آن‌گاه سرمایه را محاسبه می‌کنند.

ب) قرضی که مربوط به مؤونهٔ زندگی است، ولی پرداخت آن موکول به سال آینده است که خود دو نوع است:

۱ ـ به صورت یک‌جا محوّل به آینده است که این قرض چون مربوط به درآمد سال آینده است از سرمایهٔ امسال کسر نمی‌شود.

۲ ـ سرمایهٔ ثابت را با $\frac{1}{4}$ پاک می‌کنند، مثلاً اگر شخصی ده هزار تومان در صندوق قرض‌الحسنه موجود دارد و می‌خواهد تمام آن را پاک کند، باید ۲/۴۰۰ تومان خمس بدهد؛ چون اگر ۲۰۰۰ هزار تومان خمس بدهد، سرمایهٔ خالصش ۸۰۰۰ تومان می‌شود و حال اینکه او ده هزار تومان می‌خواهد پاک نگهدارد.

□ ۳ ـ حضرت امامؒ در مسأله مؤونه می‌فرمایند:«اگر مکلّف چیزی را که به عنوان مؤونه زندگی‌اش دارد بفروشد، بلافاصله پس از فروش، باید خمسش را بدهد ولی اگر آن را با چیزی دیگر در یک معامله عوض نماید خمس ندارد. مثلاً اگر شخصی منزل مسکونی، موتور سواری، چرخ خیاطی، فرش و تلویزیون و ... را فروخت، بلافاصله باید خمسش را بدهد ولی نظر سایر مراجع فرق می‌کند.

جایگاه زکات در قرآن و حدیث

▣ تهیه و تدوین حجةالاسلام عباس فرازی

احیای زکات برنامه صالحان است: «الذین إن مَکَّنّاهم فی الأرضِ أقامُوا الصَّلاةَ و اٰتَوُا الزَّکٰاةَ...».[1]

در صدر اسلام پیامبر عظیم‌الشأن اسلامﷺ با ترک کنندگان زکات برخورد قاطعانه می‌نماید و حتی آن‌ها را از مسجد بیرون می‌کند: «...أُخرجوا من مسجِدنا لا تصَلُّوا فیه و أنتم لا تُزَکُّون».[2]

زکات در آیات قرآن

در اینجا به مواردی از آیات اشاره می‌کنیم.

۱ ـ زکات بدهید و در حق محرومان جامعه کوتاهی روا مدارید و از آن‌ها غفلت نکنید.[3]

۲ ـ زکات بدهید، زیرا خیری است که برای قیامت پیش می‌فرستید.[4]

۳ ـ زکات بدهید، زیرا زکات مایهٔ تکفیر سیئات و گناهان است.[5]

۴ـ زکات بدهید، زیراگرچه رحمت الهی بی‌نهایت است اما شرط بهره‌وری از آن تقوی و زکات است.[6]

۱ـ حج، ۴۱
۲ـ بحار الانوار، ج۱۸، ص ۱۳۰
۳ـ بقره، ۸۳
۴ـ بقره، ۱۱۰
۵ـ مائده، ۱۲
۶ـ اعراف، ۱۵۶

۵ ـ زکات بدهید، زیرا روش حضرت اسماعیل پیوسته این بود که اهلش را به نماز و زکات توصیه می‌کرد.[۱]

۶ ـ زکات بدهید، زیرا کسانی صلاحیت و شایستگی آماده‌سازی مساجد را دارند که زکات بدهند.[۲]

۷ ـ زکات بدهید، زیرا مؤمنین کسانی هستند که زکات می‌دهند و عامل به دستور زکات می‌باشند.[۳]

۸ ـ زکات بدهید، زیرا کسانی که زکات نمی‌دهند در زمرهٔ مشرکین هستند.[۴]

۹ ـ زکات بدهید، زیرا گیرندهٔ آن خداوند متعال است.[۵]

۱۰ ـ زکات بدهید تا افتخار پیروی عملی از حضرت علی علیه‌السلام را پیدا کنید.[۶]

نهایتاً، آنچه از قرآن استفاده می‌شود این است که ۳۲ آیه دلالت دارند که زکات امری است واجب.

زکات از دیدگاه روایات اسلامی

۱ ـ زکات بدهید، زیرا شرط قبولی نماز است. قال الباقر علیه‌السلام: «مَن اَقامَ الصلاةَ و لم یُؤتِ الزکاةَ فکأنّه لم یُقِم الصلاةَ».[۷]

۲ ـ زکات بدهید، زیرا رکن اسلام است. قال رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «بُنی الاسلامُ علی خَمسٍ علی الصلاةِ والزکاةِ والصومِ والحجِّ والوِلایةِ ...».[۸]

۳ ـ زکات بدهید، زیرا ادای زکات گناهان را می‌برد. قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «الزکاةُ تُذهِبُ الذنوبَ».[۹]

۴ ـ زکات بدهید، زیرا موجب تقرب به خدای سبحان است.

قال علی علیه‌السلام: «اِنّ الزّکاةَ جُعلتْ مع الصلاة قرباناً لأهلِ الإسلامِ».[۱۰]

۱ـ مریم، ۵۵
۲ـ مؤمنون، ۴
۳ـ توبه، ۱۸
۴ـ فصّلت، ۷
۵ـ توبه، ۱۰۴
۶ـ مائده، ۵۵
۷ـ وسایل، ج ۹، ابواب ما یجب فیه الزکاة ص ۳
۸ـ کافی، ج ۲، ص ۱۸
۹ـ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۳۲
۱۰ـ نهج‌البلاغه، خ ۱۹۰

۵ـ زکات بدهید، زیرا با دادن زکاة به سه امتیاز که رسول الله ﷺ بدان وعده داده است مفتخر می‌گردید.

۱ـ مقام منیع و جایگاهی رفیع به او عطا می‌کنند که تمام حاضرین در قیامت به او غبطه می‌خورند.

۲ـ نسیم بهشت مشام جانش را معطر ساخته و در عالی‌ترین غرفه‌های بهشت جای می‌گیرد.

۳ـ از همه مهم‌تر اینکه به حضور حضرت رسول ﷺ و اهل‌بیت شرفیاب می‌شود.[۱]

۶ـ زکات بدهید، زیرا مانع‌الزکاة در قیامت توسط همان مالش به‌صورت مار نیش زده می‌شود.

قال علی علیه السلام: «مَن کَثُرَ مالُه و لم یُعطِ حقَّه فإنّما مالُه حَیّاتٌ تنهَشُه یومَ القیامة».[۲]

۷ـ زکات بدهید، زیرا زکات هرگز مال را کم نمی‌کند و مال زکات داده شده تلف نمی‌شود. قال الباقر علیه السلام: «ما نَقصت زکاةٌ من مال قطُّ و لاملکٍ فی بَرٍّ او بحرٍ اُدّیَت زکاتُهُ».[۳]

۸ـ زکات بدهید، زیرا خداوند متعال چیزی را مهم‌تر و سخت‌تر از زکات بر این اُمت واجب نکرده است. قال الصادق علیه السلام: «ما فَرضَ اللهُ علی هذهِ الاُمّةِ أشدَّ علیهم من الزکاةِ، فیها تَهلکُ عامَّتُهم».[۴]

۹ـ زکات بدهید، زیرا هرگاه مردم از زکات خودداری کنند، جانداران (چارپایان) هلاک شوند. قال الصادق علیه السلام: «... اذا اُمسکتْ الزکاة هلکتْ الماشیةُ».[۵]

۱۰ـ زکات بدهید، زیرا هر کس زکات مالش را ندهد مسلمان نیست.

قال علی علیه السلام: «... و من لم یُزَکِّ مالَهُ فلیس بمسلمٍ».[۶]

ثمرات پرداخت زکات

برکت = هر چیزی که علی الدوام خیر الهی در آن باشد: «البَرَکَةُ ثُبُوتُ الخیرِ الالهی فی

۱ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۸
۲ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹
۳ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸
۴ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۳
۵ـ بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۷۴
۶ـ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۹

الشيء».[۱]

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا أراد اللهُ بعبدٍ خيراً بَعَثَ إليه مَلَكاً مِن خُزّانِ الْجَنَّةِ فَيَمْسَحُ صدَره و يُسَخّي نفسَه بالزكاة».[۲]

برکات اجتماعی زکات

۱ ـ عاملِ زیادیِ ثروت اغنیا و رفع فقر فقرا: قال الرضا علیه السلام: «وُضعَتِ الزكاةُ قوتاً للفقراءِ و تَوفيراً لِأموالِ الأغنياءِ».

۲ ـ عاملِ زیادیِ رزق می‌شود. قال الباقر علیه السلام: «الزكاةُ تَزيدُ في الرزق».

۳ ـ زکات زندگی را شیرین و سعادتمند می‌کند. قال الصادق علیه السلام: «ولو اَنَّ الناسَ أدّوا حُقوقَهم كانوا عايِشينَ بخيرٍ».[۳]

۴ ـ پرداخت زکات غضب الهی را از بین می‌برد. قال علی علیه السلام: «اللهَ اللهَ في الزكاةِ فإنّها... تُطفِئُ غَضَبَ ربِّكم».[۴]

۵ ـ زکات روزی را بیمه می‌کند. «ما أنفقت من شيءٍ فهو يُخلِفُه».

و خلاصه اینکه زکات فقر را برطرف می‌کند، عمر را طولانی می‌کند، عامل عدالت اجتماعی می‌گردد و سبب درمان بیماری بیماران می‌گردد و ده‌ها خاصیت دیگر.

احکام زکات

زکات بر چه کسانی واجب است؟

کسانی که زکات بر آن‌ها واجب است باید واجد این شرایط باشند: ۱ ـ بلوغ ۲ ـ عقل ۳ ـ آزادی ۴ ـ مالکیت تام؛ بنابراین بر مالی که بخشیده شده یا قرض داده شده است، زکات واجب نیست ۵ ـ امکان تصرف کامل، بنابراین بر مال وقفی و اموال رهنی و مالی که به سرقت رفته و مال گمشده و مالی که به ذمّهٔ دیگری دارد و مالی که از غایبی به ارث برده و هنوز به دست وی یا وکیلش نرسیده است زکات واجب نیست.

۱ـ مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۱۹
۲ـ وسایل، ج ۶، ص ۱۰
۳ـ وسایل، ج ۶، ص ۳
۴ـ بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۰

موارد‌ی‌که زکات در آن‌ها واجب است.
- زکات دامداری = شتر، گاو، گوسفند
- زکات کشاورزی = گندم، خرما، جو، موّیز
- زکات پول نقد = طلا، نقره
- زکات بدن = فطریه

شرایط مخصوص زکات دامداری

برای زکات دام علاوه بر شرایط عمومی زکات، چهار شرط اختصاصی نیز وجود دارد:

۱ ـ رسیدن تعداد دام به حد نصاب ۲ ـ چریدن در بیابان و صحرا ۳ ـ گذشت یکسال بر مالکیت آن‌ها ۴ ـ به کار وا نداشتن حیوان

توضیح:

۱ ـ حد نصاب دام برای هر حیوان فرق می‌کند.

نصاب شتر	مقدار زکات	نصاب گاو	مقدار زکات	نصاب گوسفند	مقدار زکات
۵ نفر	۱ گوسفند	۳۰ گاو	۱ گوساله وارد در ۲ سال	۴۰ گوسفند	۱ گوسفند
۱۰ نفر	۲ گوسفند	۴۰ گاو	۱ گوساله وارد در ۳ سال	۱۲۱ گوسفند	۲ گوسفند
۱۵ نفر	۳ گوسفند	۶۰ گاو	۲ گوساله وارد در ۲ سال	۲۰۱ گوسفند	۳ گوسفند
۲۰ نفر	۴ گوسفند	۷۰ گاو	۱ گوساله وارد در ۲ سال		
۲۵ نفر	۵ گوسفند		و	۳۰۱ گوسفند	۴ گوسفند
۲۶ نفر	۱ شتر ماده داخل ۲ سال		۱ گوساله وارد در ۳ سال		
۳۶ نفر	۱ شتر ماده داخل ۳ سال	۸۰ گاو	۲ گوساله وارد در ۳ سال		
۴۶ نفر	۱ شتر ماده داخل ۴ سال				
۶۱ نفر	۱ شتر ماده داخل ۵ سال				
۷۶ نفر	۲ شتر ماده داخل ۲ سال				
۹۱ نفر	۲ شتر ماده داخل ۴ سال				

زیادتر از ۳۰۱ گوسفند هر ۱۰۰ گوسفند یک گوسفند

مازاد به همین نسبت محاسبه می‌شود

از ۱۲۱ شتر به بالا هر ۵۰ شتر یک شتر ۴ ساله و از هر ۴۰ شتر یک شتر ۳ ساله

۲ ـ **چریدن:** در زکات دام شرط است که خودش تمام سال چریده باشد، بنابراین اگر مقداری از سال به وی علوفه داده شود (مثلاً زمستان‌ها، معمولاً مردم دام‌ها را در محل نگهداری آن‌ها علوفه می‌دهند) زکات ندارد.

۳ ـ **گذشتن یک سال بر مالکیت دام:** لازم است از روزی که گوسفند را خریده است یا از روزی که گوسفند زایمان کرده و مالکیت مالک در حق آن دام تحقق یافته است، یازده ماه بگذرد که با حلول ماه دوازدهم زکات آن دام‌ها به مستحقین انتقال می‌یابد و مالک اجازه ندارد که در مقدار زکات تصرفی کند که موجب از بین رفتن حقِ مستحقین زکات گردد و چنان‌چه در آن چنین تصرفی کند، ضامن خواهد بود.

۴ ـ **نداشتن کار:** شرط است که حیوان در تمام سال بیکار باشد، بنابراین اگر در تمام سال یا در پاره‌ای از سال به کار (باربری، مسافرکشی، شخم و غیره) گرفته شود، به‌طوریکه عرفاً آن‌را حیوان کارکن نامند، هر چند چرنده باشد زکات ندارد.

تذکر: حیوانی که به عنوان زکات داده می‌شود نباید مریض باشد، و نباید پیر باشد، و دیگر اینکه گوسفندی که برای زکات گوسفند و شتر داده می‌شود باید یک سالش تمام و وارد سال دوّم شده باشد و اگر بز باشد باید دست کم وارد سال سوّم شده باشد.

شرایط مخصوص زکات کشاورزی

در زکات کشاورزی علاوه بر شروط عمومی زکات دو شرط مهم وجود دارد.

۱ ـ مالک بودن زراعت یا انتقال زراعت یا محصول با درخت یا تنها در ملک شخص، پیش از تعلق وجوب.

۲ ـ رسیدن به میزان نصاب (مقدار تعیین شدهٔ زکات)

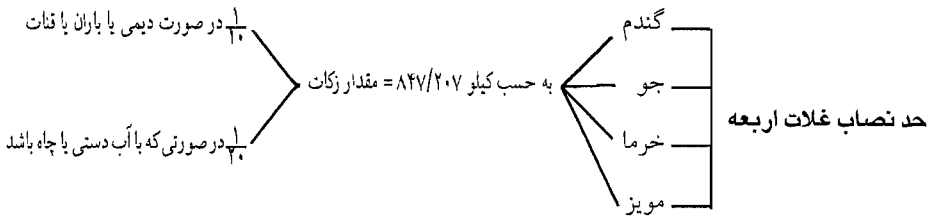

توضیح:

۱ ـ ملاک در وزن، برای حد نصاب، وزن هنگام خشک شدن غلاّت است.

۲ ـ وقت وجوب پرداخت زکات گندم و جو، هنگام خرمن و جداکردن از کاه و وقت انگور و خرما بعد از چیدن و کندن آن است و اگر مالک جداکردن سهم زکات را به تأخیر اندازد و اتفاقاً مال تلف شود، مثلاً دزد ببرد یا سیل و زلزله نابودش کند مالک ضامن مقدار زکات خواهد بود که باید بپردازد.

۳ ـ زکات را می‌توان از خود محصول و یا از قیمت معادل آن پرداخت.

۴ ـ اگر محصولی راکه زکات به آن تعلق گرفته، قبل از زمان وجوب پرداخت زکات بفروشد، مالک اول ضامن زکات خواهد بود.

۵ ـ اگر مالک بعد از تعلق زکات و قبل از پرداخت آن بمیرد، وارثان باید زکات مال را بپردازند.

۶ ـ محصولی که در زمین از راه مزارعه و مساقات صحیح به عمل آمده، اگر سهم هر طرف به حد نصاب برسد باید هر طرف زکات حق خودش را بپردازد، ولی اگر محصولی در زمینی که اجاره داده شده به عمل آمده و به حد نصاب رسیده پرداخت زکات فقط بر مستأجر واجب است هر چند که مبلغ اجاره از همان جنس زکات باشد.

نکتهٔ مهمّ: زکات غلات پس از کسر مخارج جاری کشاورزی صورت می‌گیرد، مثلاً شخص هنگام محاسبه زکات باید ببیند چه مبلغی را از اول شخم زدن تا خرمن مصرف کرده. از قبیل پول تخم (بذر)، پول کارگر، پول تراکتور، پول برق و ... آن‌گاه این مخارج را از قیمت اعتباری غلاّت کم نماید سپس مابقی را با دادن ۱/۱۰ یا ۱/۲۰ مزکّی نماید. البته احوط آن است که ... ابزارهایی که برای کشاورزی (مانند موتور آب، امتیاز برق و ...) می‌خرد و برای موارد دیگر و سال‌های بعد باقی

می‌ماند به حساب گذاشته نشود، مگر مقدار استهلاکی که بر ابزار وارد می‌گردد که احتیاط مستحب است که به حساب گذاشته نشود.

۷ـ اگر محصولی با هر دو نوع آبیاری شد (دیمی و آب چاه) این محصول دارای حکم اکثر است و چنان‌چه نیمی دیمی و نیم دیگر دستی آبیاری شده باشد، نصف آن‌را $\frac{1}{10}$ و نصف دیگری $\frac{1}{20}$ می‌پردازد یا $\frac{1}{15}$ از همه.

شرایط زکات طلا و نقره

برای طلا و نقره در کتاب‌های فقهی شرایطی ذکر شده است که چون در زمان ما به عنوان پول رایج مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، فعلاً طرح این مسأله لازم به نظر نمی‌رسد.

مصارف زکات

طبق آنچه از قرآن و کتب فقهی استفاده می‌شود، زکات در هشت مورد مصرف دارد.

«إنّما الصَدَقاتُ للفقراءِ والمساکینِ والعاملینَ علیها، والمُؤلَّفةِ قلوبُهم، و فی الرقاب، والغارمینَ و فی سبیلِ الله و ابنِ السبیل».[1]

۱ و ۲ = فقرا و مساکین

فقیر کسی است که در اثر نبودن کار دایم یا پیش‌آمدهای زندگی، یا کثرت افراد تحت تکفل، دچار کمبود و کسر بودجه است. مسکین کسی است که به عللی مانند نقص عضو، بیماری و پیری خانه‌نشین یا از کار افتاده است.

محصلی که می‌تواند به کار مناسب با شأنش بپردازد، ولی کسب و کار مانع از اشتغال به تحصیل یا موجب کُندی وی در راه کسب دانش باشد می‌تواند از زکات استفاده کند.

اگر کسی از فقیری طلبکار باشد، می‌تواند بدهی او را بابت زکات حساب کند.

لازم نیست که به شخص فقیر و تنگدست اعلام شود که آنچه به او پرداخت می‌شود زکات است، بلکه مستحب است ظاهراً به عنوان هدیه و زکات داده شود.

۳ ـ عاملان: کسانی هستند که از جانب امام یا نایب امام مأمور گرفتن، نگهداری و محاسبهٔ

۱ـ توبه، ۶۰

زکات‌اند.

۴ ـ ایجاد اُلفت: سهمی از زکات برای ایجاد اُلفت و علاقمند کردن کفار به جهاد و اسلام و همچنین برای دلگرمی مسلمانانی که عقایدشان ضعیف است اعطا می‌شود.

۵ ـ آزاد کردن انسان‌ها از بردگی و یا اسارت اشرار.

۶ ـ بدهکاران: بدهکارانی که در اثر بدهکاری (نه معصیت و اسراف) به قرض و ورشکستگی افتاده‌اند و قادر به پرداخت بدهی‌های خود نیستند، هرچند که فقیر نیستند.

این حکم شامل بدهی‌های مدت‌دار نیز می‌شود.

۷ ـ *در راه خدا* (فی سبیل الله): سهمی از زکات در راه خدا داده می‌شود که عبارت است از هزینه‌های مربوط به مصالح عمومی مسلمانان و اسلام، مانند ساختن مسجد، حسینیه، حمام، مدرسه، خوابگاه دانش‌آموزی، جاده و ... مخارج ستادهای امر به معروف و نهی از منکر، پایگاه‌های بسیج، ورزشگاه‌ها و ... .

۸ ـ راه ماندگان (ابن سبیل): مسافرانی که سفرشان در راه معصیت نباشد و به عللی در غربت دچار بی‌پولی شده‌اند، هرچند در شهرشان فقیر نباشند.

شرایط مستحقان زکات

کسانی‌که می‌توان زکات را به آن‌ها داد، باید دارای شرایطی باشند، از جمله آن‌ها اینکه:

۱ ـ ایمان داشته باشد. بنابراین به شخص کافر و بی‌ایمان زکات داده نمی‌شود، مگر از سهم تألیف قلوب.

۲ ـ مشروب‌خوار نباشد، بلکه به‌طور کلی مرتکب علنی گناهان کبیره نباشد.

۳ ـ سهم فقرا به افرادی که واجب النفقهٔ مکلّف هستند نمی‌رسد، مثل پدر و مادر و فرزند و همسر.

۴ ـ سید نباشد، مگر اینکه زکات دهنده خود سید باشد یا در حال اضطرار قرار گرفته باشد.

تذکر:

مکروه است صاحب مال از فقیر درخواست بازگرداندن مالی را نماید که به عنوان زکات به او پرداخته است و نیز مکروه است مطالبهٔ بخشش.

سی شب سی نماز

▣ حجة الاسلام محمد شهمراد

از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام دربارهٔ فضیلت ماه رمضان و فضیلت نماز در آن روایت شده است که فرمود:

❁ هر که در **شب اول** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک حمد و ۱۵ مرتبه «**قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**» ـ بخواند، خداوند متعال ثواب صدّیقان و شهیدان به او دهد و همهٔ گناهان او را بیامرزد و روز قیامت از کامیابان گرداند.

❁ و هر که در **شب دوّم** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک حمد و ۱۵ مرتبه «**انّا انزلناه**» ـ بخواند، خداوند همهٔ گناهان او رابیامرزد و رزق و روزی‌اش را توسعه دهد و کار آن سالش راکفایت نماید.

❁ و هر که در **شب سوم** ماه رمضان، ده رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار فاتحة الکتاب و ۱۵ مرتبه «**قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**» ـ بخواند، ندا دهنده‌ای از جانب خدای تعالی او را ندا دهد: آگاه باشید! که فلان بن فلان، آزاد شدهٔ خدا از آتش است، و درهای آسمان برایش گشوده گردد. و هر که در این شب برخیزد و شب زنده داری کند، خداوند او را بیامرزد.

❁ و هر که در **شب چهارم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک حمد و ۱۵ مرتبه «**إنّا أنزلناه**» ـ بخواند، خداوند تعالی عملش را در این شب بالا برد، مانند عمل هفت پیغمبر که رسالات الهی را ابلاغ کرده باشند.

❁ و هر که در **شب پنجم** ماه رمضان، دو رکعت نماز که مشتمل بر ۱۰۰ مرتبه «**قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**» است یعنی در هر رکعت ۵۰ مرتبه بخواند و بعد از نماز صد بار صلوات بفرستد، روز قیامت بر در بهشت با من (در ثواب) رقابت و هم‌چشمی کند.

❁ و هر که در **شب ششم** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعت حمد و «**تبارَکَ الذی بیدِهِ الملک**» ـ بخواند، مثل این است که شب قدر را درک کرده باشد.

❁ و هر که در **شب هفتم** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۱۳ مرتبه «**إنّا أنزلناه فی لیلة القدر**» ـ بخواند، خداوند برای او در بهشت جاودان دو قصر از طلا بسازد و تا ماه رمضان دیگر، در امان خدای تعالی باشد.

❁ و هر که در **شب هشتم** ماه رمضان، دو رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۱۰ مرتبه «**قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**» ـ بخواند و هزار تسبیح بگوید، درهای هشتگانه بهشت برای او گشوده گردد و از هر دری که بخواهد وارد شود.

❁ و هر که در **شب نهم** ماه رمضان، میان نماز مغرب و عشا شش رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و بعد از آن ۷ مرتبه آیة الکرسی ـ بخواند و ۵۰ مرتبه صلوات بفرستد، فرشتگان عمل او را مانند عمل صدّیقان و شهیدان و صالحان بالا برند.

❁ و هر که در **شب دهم** ماه رمضان، بیست رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۳۰ مرتبه «**قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**» ـ بخواند، خداوند روزی‌اش را توسعه دهد و از رستگاران باشد.

❁ و هر که در **شب یازدهم** ماه رمضان، دو رکعت ـ در هر رکعت یک‌بار حمد و ۲۰ مرتبه «**إنّا أعطیناک الکوثر**» ـ بخواند، گناهی به او نمی‌رسد، اگر چه شیطان کوشش فراوان کند.

❁ و هر که در **شب دوازدهم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۳۰ مرتبه «**إنّا أنزلناه فی لیلة القدر**» ـ بخواند، خداوند متعال پاداش شاکران به او بخشد و روز قیامت از کامیابان باشد.

❁ و هر که **شب سیزدهم** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار «**فاتحة الکتاب**» و ۲۵ مرتبه «**قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ**» ـ بخواند، روز قیامت از پل صراط مانند برق بگذرد.

❋ و هر که در **شب چهاردهم** ماه رمضان، شش رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۳۰ مرتبه «إذا زُلزِلَت الأرضُ» ـ بخواند، خداوند، سختی مردن و (برخورد) نکیر و منکر را بر او آسان گرداند.

❋ و هر که در **شب نیمه** ماه رمضان، صد رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۱۰ مرتبه «قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» ـ بخواند، و نیز چهار رکعت ـ در دو رکعت اول ۱۰۰ بار «قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» و در دو رکعت دوم ۵۰ بار «قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» ـ خداوند تعالی گناهانش را می‌آمرزد، و هر چند به اندازهٔ کف دریاها و شن‌های متراکم صحراها و ستاره‌های آسمان و برگ‌های درختان باشد، در زمانی زودتر از چشم به هم زدنی و این ثواب‌ها به علاوه زیادتی است که برای او در نزد خداوند محفوظ است.

❋ و هر که در **شب شانزدهم** ماه رمضان، دوازده رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۱۲ مرتبه «ألهیکُمُ التکاثُر» ـ بخواند، از قبرش خارج می‌شود در حالی که سیراب و خوشحال است و ندا می‌کند به شهادت «لا اله الا الله» تا اینکه وارد قیامت شود، پس دستور می‌آید که او را بدون حساب‌رسی به بهشت برند.

❋ و هر که در **شب هفدهم** ماه رمضان، دو رکعت نماز ـ در رکعت اول، بعد از حمد هر سوره‌ای که برای او ممکن است و در رکعت دوم بعد از حمد، ۱۰۰ مرتبه «قُل هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» ـ بخواند و ۱۰۰ بار «لا إله إلا الله» بگوید، خداوند ثواب یک میلیون حجّ و هزار عمره و هزار بار جنگیدن را به او بدهد.

❋ و هر که در **شب هجدهم** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعتی بعد از حمد ۲۵ مرتبه «إنّا أعطیناک الکوثر» ـ بخواند، از دنیا نرود تا اینکه ملک الموت او را بشارت دهد که: خداوند متعال از او راضی است و خشمی از او ندارد.

❋ و هر که در **شب نوزدهم** ماه رمضان، پنجاه رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۵۰ بار «إذا زُلزِلَت الأرضُ» ـ بخواند، روز قیامت خداوند او را ملاقات کند مانند کسی که صد حج و صد عمره را انجام داده باشد و دیگر اعمال او را قبول گرداند.

❋ و هر که در **شب بیستم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز ـ هر سوره‌ای را که خواست ـ

بخواند، خداوند همهٔ گناهان پیشین او را تا این شب بیامرزد.

❋ و هر که در **شب بیست و یکم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز را بخواند ،هفت آسمان برای او گشوده شود و دعایش به اجابت رسد، با اینکه در پیشگاه خدا برای او (ثوابی) بیش از این هم هست.

❋ و هر که در **شب بیست و دوم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز بخواند، درهای هشتگانه بهشت برای او باز شود و از هر کدام که خواهد داخل شود.

❋ و هر که در **شب بیست وسوم** ماه رمضان هشت رکعت نماز ـ و در آن هر سوره‌ای که خواست ـ بخواند، درهای آسمان‌های هفتگانه برای او گشوده شود و دعایش به اجابت رسد.

❋ و هر که در **شب بیست و چهارم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز ـ و در آن هر سوره‌ای را خواست بخواند ـ برای اوست ثواب حج کسی که حجّ و عمره نموده باشد.

❋ و هر که در **شب بیست و پنجم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز ـ در هر رکعتی بعد از حمد ۱۰ بار «**قل هو الله احد**» ـ بخواند، خداوند ثواب عابدان را برای او بنویسد.

❋ و هر که در **شب بیست و ششم** ماه رمضان، هشت رکعت نماز ـ در هر رکعتی بعد از حمد ۱۰۰ مرتبه «**قل هو الله احد**» ـ بخواند، آسمان‌های هفتگانه برای او گشوده شود و دعایش به اجابت برسد. با اینکه در پیشگاه خدا برای او ثوابی بیش از این هم هست.

❋ و هر که در **شب بیست و هفتم** ماه رمضان، چهار رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و یک مرتبه «**تبارک الذی بیده‌الملک**» و اگر سوره تبارک از حفظ نبود، ۲۵ مرتبه «**قُل هو الله احد**» ـ بخواند، خداوند او را و پدر و مادرش را بیامرزد.

❋ و هر که در **شب بیست و هشتم** ماه رمضان، شش رکعت نماز ـ بعد از حمد ۱۰ مرتبه «**آیة الکرسی**» و ۱۰ مرتبه «**انّا اعطیناک الکوثر**» و ۱۰ مرتبه «**قل هو الله احد**» و یک صلوات ـ بخواند، خداوند او را بیامرزد.

❋ و هر که در **شب بیست و نهم** ماه رمضان، دو رکعت نماز ـ در هر رکعتی بعد از حمد ۲۰ مرتبه «**قل هو الله احد**» ـ بخواند، در زمره رحمت شدگان خواهد مُرد و نامه عملش به بالاترین

مرتبه برسد.

❋ و هر که در **شب سی‌ام** ماه رمضان، دوازده رکعت نماز ـ در هر رکعتی یک‌بار حمد و ۲۰ مرتبه «**قل هو الله احد**» و ۱۰۰ مرتبه صلوات ـ بخواند، خداوند او را در پایان، (مشمول) رحمت خود گرداند.[۱]

۱ـ گرفته شده از «الأربعون»، اثر: شهید اوّل، ترجمهٔ محمّد علی کوشا، ص ۹۱ تا ۹۵.

خاتمه

تقویم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۰

مطابق با آذر و دی ۱۳۷۸ و DECEMBER 1999 و JANURAY 2000

▣ تهیه کننده :

بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

تذکر: لازم به تذکر است که مطابقت آغاز ماه مبارک رمضان امسال با ۱۹ آذر و ۱۰ دسامبر، بر اساس تقویم‌های معمول و مرسوم است.

اول ماه مبارک رمضان/۱۹ آذر ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 10

۱ـ نزول کتاب مقدس صحف بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام

۲ـ تفویض ولایتعهدی امام رضا علیه‌السلام از سوی مأمون عباسی و بیعت مردم با آن حضرت (۲۰۱ ق)

* حضرت امام رضا علیه‌السلام در سال ۲۰۱ قمری همین که به مرو رسید، مأمون عباسی نسبت به وی تجلیل و تکریم تمام نمود تا جایی که خواص دوستان و اصحاب خود را جمع کرد و گفت: ای مردم، من در آل عباس و آل علی علیهما‌السلام تأمل نمودم و هیچکس را افضل به امر خلافت از علی بن موسی علیهما‌السلام ندیدم. پس رو به حضرت علیه‌السلام کرد و گفت: می‌خواهم خود را از خلافت خلع و آن را به شما تفویض نمایم. حضرت علیه‌السلام فرمود: اگر خداوند خلافت را برای تو قرارداد جایز نیست آن را به دیگری واگذاری و خود را معزول کنی و اگر از آن تو نیست، اختیار نداری آن را به دیگری تفویض کنی! حضرت با پیش‌بینی‌هایی که آباء و اجداد طاهرینش و خود آن حضرت علیه‌السلام از این امر

داشتند، از قبول آن امتناع کرد. سرانجام، مأمون عباسی با اجبار و تهدید، آن حضرت را وادار به قبول ولایتعهدی کرد.

لازم به یادآوری است: برخی از مورّخان، بیعت مردم با امام رضاعليه‌السلام را در روزهای دوم، چهارم و هفتم این ماه هم آورده‌اند. شاید علت این اختلاف آن باشد که بیعت با آن حضرت چندین روز ادامه داشت.

۳ ـ درگذشت شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله معروف به «ابن سینا» (۴۲۸ ق)

* پدرش عبدالله، از بلخ و مادرش ستاره، از بخارا بودند و خود ابوعلی در صفر سال ۳۷۰ قمری دیده به جهان گشود. وی به عللی به سوی خراسان و گرگان رهسپار شد و در چند شهر توقف‌های کوتاهی نمود. عاقبت در اصفهان و همدان و بیشتر در همدان رحل اقامت افکند. به جهت شهرتش طالبان علم و حکمت از هر سو به طرف او کشیده شدند. شاگردان زیادی تربیت کرد به همین جهت مرکز ثقل فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت. وی حدود ۱۰۰ کتاب و رساله تصنیف‌نمود. عمرشریفش ۵۴ سال وبه روایتی ۵۸ سال ضبط شده‌است. ولی برخی دیگربه قرائنی احتمال ۶۳ سال را دادند.

۴ - تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی

* این شورا در پی وقوع انقلاب فرهنگی در دانشگاههای کشور با حکم حضرت امام خمینی‌قدس‌سره تشکیل شد. و این، نهادی است که ازنظر اختیارات دارای قدرت تصویب قانون در امور فرهنگی بوده و از نظر ترکیب اعضا، رؤسای سه قوه و مسؤولین دستگاههای فرهنگی وآموزشی در آن عضویت دارند.

۵ - انتخابات دوره دوم مجلس خبرگان رهبری در کشور (۱۳۶۱ ش)

۶ - تصویب اعلامیه حقوق بشر در سازمان ملل متحد (۱۹۴۸ م)

دوم ماه مبارک رمضان/۲۰ آذر ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 11

۱ ـ وقوع غزوة الفتح و فتح مکّه به دست پیامبر ۶ و اصحاب و یاران آن حضرت (۸ق)

* برخی از مورخان، آن را دوم و برخی دیگر سیزدهم رمضان دانسته‌اند. ممکن است در دوم رمضان آماده برای جنگ شده و در روز سیزدهم مکه را فتح کرده باشند. منشأ فتح مکه و درگیری مسلمین با کفار قریش، نقض شرایط صلح حدیبیه از سوی کفار قریش بود که فردی از بنی‌بکر (طایفه طرفدار قریش) شعری در هجو پیامبر ﷺ خواند و غلامی از بنی خزاعه (طایفه طرفدار پیامبر ﷺ) این شعر را شنید و او را از این کار منع کرد ولی فایده‌ای نداشت و در نتیجه بین آنان زد و خورد درگرفت. درگیری طرفین به قوم و قبیله آنان کشیده شد. این خبر به پیامبر ﷺ رسید. آن حضرت فرمود: نصرت داده نشوم اگر خزاعه را نصرت نکنم. پس در طلب لشکر برآمد و پیکی به سوی دشمن فرستاد و به آنان پیام داد: هر که ایمان به خدا دارد در اول رمضان خلع سلاح شده و در مدینه حاضر شود. در مدینه نیز هر کسی که توان مبارزه داشت، آماده تجهیز جنگی شد. بالاخره زمان موعود فرا رسید واین شهر مقدس به دست مسلمانان فتح گردید و کار اسلام پا برجا شد و شالودهٔ دین پی‌ریزی گردید.

۲ - درگذشت علی اصغر سروش، ادیب و مترجم توانای ایرانی (۱۳۶۱ ش)

۳ - شهادت آیةالله سید عبدالحسین دستغیب شیرازی ـ دومین شهید محراب ـ (۱۳۶۰ ش)

* حاج سید عبدالحسین دستغیب در سال ۱۲۹۲ شمسی در شیراز متولد گردید. وی پس از تحصیلات مقدمات علوم اسلامی به نجف‌اشرف مهاجرت نمود و در آنجا از محضر اساتیدی چون شیخ کاظم شیرازی و سید میرزا آقا اصطهباناتی استفاده نمود و با دریافت اجازهٔ اجتهاد به شیراز مهاجرت کرد. وی همراه با قیام امام خمینی ﷺ در سال ۱۳۴۱، مبارزات خویش را آغاز نمود و در ۱۵ خرداد بازداشت وبه تهران تبعید گردید و از آن پس چندین بار در مدت حکومت طاغوت بازداشت و تبعید شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی وظایف‌ارزشمندی در نظام جمهوری

اسلامی از جمله نمایندگی مردم شیراز در مجلس خبرگان، و امامت جمعه شیراز و نمایندگی امام خمینی ﷺ در استان فارس را به عهده گرفت. وی سرانجام هنگامی که برای ادای نماز جمعه عازم محل برگزاری آن بود از سوی منافقین ضدانقلاب به شهادت رسید.

۴ - آغاز عملیات «مطلع الفجر» رزمندگان اسلام علیه متجاوزان عراقی (۱۳۶۰ ش)

* رزمندگان اسلام بامداد ۲۰ آذرماه ۱۳۶۰ شمسی در ادامه نبرد پیروزمندانه خویش این عملیات را با رمز «یامهدی ادرکنی» آغازنمودند. این عملیات در محور گیلانغرب و سرپل ذهاب واقع گردید و طی آن، ارتفاعات چرمیان، ریزکش، آبادی‌های کمار و کوه سفیدکه به مدت ۱۴ ماه در اختیار متجاوزین عراقی بود به تصرف لشکریان اسلام درآمد. تلفات دشمن در این عملیات بیش از ۱۰۰۰ تن کشته، ۲۰۰ نفر اسیر و انهدام یک گردان تانک و چهار گردان از نیروهای مخصوص صدام بود.

۵ - آغاز حملهٔ ارتش روسیه به جمهوری مسلمان‌نشین چچن (۱۳۷۳ ش)

* جمهوری خودمختار چچن با ۱/۵ میلیون نفر جمعیت مسلمان در جنوب جمهوری فدرال روسیه قرار دارد. این منطقه در سال ۱۳۱۵ به عنوان جمهوری خودمختار در فدراتیو روسیه شناخته شد. پس از فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌های متحد آن، چچن نیز به‌رهبری جوهردودایف اعلان استقلال نمود. دولت روسیه که تحمل استقلال چچن را نداشت، حمله نظامی سنگینی را بر این کشور کوچک‌وارد آورد ولیکن پس از مدّتی جنگ و خونریزی، به ناچار آن را ترک نمود و استقلال نسبی چچن را به رسمیت شناخت.

سوم ماه مبارک رمضان/۲۱ آذر ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 12

۱ـ وقوع غزوه تبوک به رهبری و فرماندهی پیامبر اسلام حضرت محمد ﷺ (۹ ق)

* این غزوه، در سال نهم هجری میان مسلمانان و رومیان روی داد و بدون اینکه نبردی بین طرفین واقع گردد، به صلح انجامید. در بازگشت از این غزوه، قصّه اصحاب عقبه واقع گردید و منافقانی که قصد جان پیامبر اکرم ﷺ را نموده بودند، رسوا شدند. و این جنگ را تبوک یا فضحه (به خاطر رسوایی منافقان) و یا ذوالعسره (به خاطر سختی رفت و برگشت و فشار شدید

مالی) نامیده‌اند.

۲ ـ مرگ مروان بن حکم دشمن سرسخت اهل بیت علیهم السلام و مؤسس سلسله مروانی بنی‌امیه در شام (۶۵ ق)

۳ ـ درگذشت فقیه بزرگ عالم تشیع شیخ مفید رحمه الله (۴۱۳ ق)

* شیخ مفید از جملهٔ متکلمان، محدثان و فقهای امامیه است که ریاست مذهب امامیه در قرن پنجم هجری به وی منتهی می‌گردد. او در سال ۳۳۸ قمری متولد و در سوم رمضان ۴۱۳ و به قولی ۴۱۱ قمری رحلت کرد و اهل عکبری که از نواحی بصره است می‌باشد. کتب زیاد فقهی و اصولی و حدیثی از او به یادگار مانده و از جمله کسانی است که توقیعات و نامه‌های مختلفی از ناحیه مقدسه صاحب الامر علیه السلام به آن فقیه عظیم الشّأن ارسال شد. وی لقب «شیخ مفید» را در اوایل جوانی به خود گرفت و به ابن معلم (پسر معلم) نیز معروف بود. شیخ مفید از موثق‌ترین و مطمئن‌ترین افراد در مذهب بوده و از اساتید سید مرتضی و سید رضی محسوب می‌گردد.

۴ - درگذشت علامه سید دلدار علی نقوی هندی معروف به غفران مآب (۱۲۳۴ ش)

۵ - درگذشت عالم بزرگ شیعه «آخوند خراسانی» صاحب کفایة‌الاصول (۱۲۹۰ ش)

* آخوند خراسانی در مشهد مقدس دیده به جهان گشود و در همان شهر علوم مقدماتی را فراگرفت. وی از اساتیدی چون ملاهادی‌سبزواری، ملاحسین خویی و میرزا ابوالحسن جلوه فلسفه فراگرفت. مرحوم آخوند خراسانی در سال ۱۲۷۹ قمری راهی نجف شد. از محضراساتیدی چون شیخ مرتضی انصاری و محمد حسن شیرازی کسب فیض نمود. معظم له پس از میرزای شیرازی مرجع تقلید شیعیان‌گردید و در درس خارج وی ۲۲۰۰ نفر که بیش از ۲۰۰ نفر از آن‌ها مجتهد مسلم بودند شرکت می‌کردند. آخوند خراسانی درعین اشتغال به کارهای علمی و تربیت طلاب، در امور سیاسی عصر خویش نیز شرکت فعال داشت و از سران طراز اول جنبش مشروطه‌محسوب می‌شد و همچنین فعالیت سیاسی آخوند خراسانی، دو دولت روس و انگلیس را بسیار نگران کرده بود. به همین جهت از وی‌خواسته شده بود تا فعالیت‌های سیاسی خویش را متوقف کند. در نزد کارشناسان سیاسی، وفات آخوند خراسانی

یک مرگ طبیعی تلقی نمی‌شود زیرا او از ماهها پیش مورد تهدید دول روس و انگلیس قرار گرفته بود.

۶ - درگذشت عالم برجسته «شیخ محمد تقی ادیب نیشابوری» (۱۳۵۵ ش)

* وی در ۱۸ سالگی نزد پدر بزرگوارش درس خواند و مدتی از محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری اول بهره گرفت و در سن ۲۵سالگی صاحب حوزهٔ تدریس شد، وی تا سه روز پیش از مرگش (قریب به ۶۰ سال) تدریس نمود. ایشان به جهت نبود درآمد، حق‌التدریس ناچیزی از طلاب دریافت می‌کرد.

چهارم ماه مبارک رمضان/۲۲ آذر ۱۳۷۸/1999 13 DECEMBER

۱ ـ مرگ زیاد بن ابیه، عامل معاویة بن ابی‌سفیان در بصره (۵۳ ق)

* گرچه وی در زمان حکومت امام علی علیه‌السلام از عاملان و استانداران آن حضرت به شمار می‌آمد ولیکن پس از صلح امام حسن علیه‌السلام، به معاویة بن ابی‌سفیان پیوست و از جانب او، حکومت بصره را به دست آورد. او از این زمان به بعد دشمنی اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان را پیشه خود کرد و بیش از ۱۳/۰۰۰ نفر از شیعیان و محبّان امام علی علیه‌السلام را در عراق به شهادت رساند.

۲ ـ درگذشت ابویعلی حمزة بن عبدالعزیز معروف به «سلاّر» (۴۴۸ ق)

* سلاّر، فقیه جلیل‌القدر و عظیم‌الشّأن و از شاگردان شیخ مفید و سید مرتضی بوده و کتاب «المراسم» در فقه و «التقریب» در اصول از وی می‌باشد. برخی تاریخ وفاتش را ششم ماه مبارک رمضان سال ۴۶۳ و برخی دیگر ماه صفر ۴۴۸ قمری ثبت کرده‌اند. قبر شریفش در یکی از قریه‌های تبریز به نام «خسروشاه» می‌باشد.

۳ ـ درگذشت عالم زاهد آیةالله شیخ حسنعلی تهرانی (۱۳۲۵ ق)

* آیةالله شیخ حسنعلی تهرانی فرزند حاج محمود تاجر تبریزی در تهران دیده به جهان گشود. او از علما و مجتهدان قرن چهاردهم هجری به شمار می‌آید. وی پس از فراگیری مقدمات، عازم نجف اشرف گردید و از محضر بزرگانی چون شیرازی اول بهره جست. نامبرده صاحب کرامات بوده و به توصیه استادش پیش از درس، نهج‌البلاغه می‌گفت و روح شاگردان را با کلام

امام امیرالمؤمنین علیه السلام صفا می‌بخشید. سرانجام در ۴ رمضان سال ۱۳۲۵ قمری وفات یافت و در جوار حضرت امام رضا علیه السلام به خاک سپرده شد.

۴ ـ درگذشت آیةالله العظمی میرزا هاشم آملی (۱۴۱۳ ق)

* وی در سال ۱۳۲۲ قمری در روستای «بردمه لاریجان» از توابع آمل دیده به جهان گشود. پس از آموختن قرآن و گذراندن تحصیلات ابتدایی، استعداد سرشار او به علوم دینی، وی را به آمل و از آنجا به تهران کشاند. پس از مدتی به قم عزیمت نمود و از محضر اساتیدی چون آیةالله حائری، حجت کوه‌کمری و شاه‌آبادی استفاده شایانی برد و پس از اخذ اجازهٔ اجتهاد، به نجف اشرف مشرّف شد و در دروس فقه و اصول میرزای نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیاء عراقی کسب فیض نمود. او در امور سیاسی و مبارزه علیه رژیم ستمشاهی بسیار فعّال بود و نقش خوبی در حمایت از امام راحل قدس سره و انقلاب اسلامی داشت. آثاری چون «بدایع الافکار» وتقریرات دروس آیةالله‌حائری از وی به‌جای مانده‌است. مرقد مطهرش در حرم حضرت معصومه علیها السلام قرار دارد.

پنجم ماه مبارک رمضان/۲۳ آذر ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 14

۱ - تهاجم مزدوران رژیم سفّاک پهلوی به بیمارستان امام رضا ۷ در مشهد مقدس (۱۳۵۷ ش)

* بیمارستان شاهرضای مشهد، پس از محاصرهٔ نظامی، با حملهٔ چماق به دستان مزدور رژیم منحوس پهلوی روبرو شد. در این حمله، تعدادی از پزشکان، بیماران وپرستاران به شهادت رسیده و چند بیمار هم سکته کردند.

۲ - انتشار پیامی از امام خمینی قدس سره در محکومیت کشتار مردم بسیاری از شهرها توسط عمّال رژیم منحوس پهلوی (۱۳۵۷ ش)

* امام خمینی قدس سره در بخشی از این پیام فرمود: جنایاتی که در اصفهان و نجف‌آباد و بعضی از شهرستان‌ها شده است، به قدری با شرافت انسانی منافی است که وجدان‌انسانی را سخت رنج می‌دهد. از قرار اطلاع، مأمورین شاه با مسلسل به داخل منازل مردم محروم و بی‌دفاع حمله

کردند، مساجد را به آتش کشیدند، به زنان محترم اهانت کردند،هرکس را دیدند «جاوید شاه» نمی‌گوید بی‌دریغ کشتند و آزادی به منطق «کارتر» را به خوبی و خیلی سریع اجرا کردند.

۳ - اشغال بلندی‌های جولان در سوریه از سوی رژیم صهیونیستی اسراییل (۱۹۸۱ م)

ششم ماه مبارک رمضان/۲۴ آذر ۱۳۷۸/1999 15 DECEMBER

۱ ـ نزول کتاب مقدس «تورات» بر حضرت موسی بن عمران علیه‌السلام به نقل از نبی اکرم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۲ ـ بیعت مردم با امام رضا علیه‌السلام جهت ولایت عهدی خلافت اسلامی (۲۰۱ ق)

* سید بن طاووس در کتاب «اقبال» بیعت مردم با امام رضا علیه‌السلام را در روز ششم رمضان می‌داند. ولی برخی از مورّخان آن را روز دوم، چهارم ویاهفتم دانسته‌اند. ممکن است علت‌این‌اختلاف ازآن جهت باشدکه بیعت باآن حضرت، چند روزادامه داشته است.

۳ - پاسخ امام خمینی قدس‌سره به نامهٔ تسلیت دانشجویان و مسلمانان خارج از کشور، به مناسبت شهادت فرزند گرامیش آیةالله حاج سید مصطفی خمینی (۱۳۵۶ ش)

* امام خمینی قدس‌سره در بخشی از این پیام فرمود: اکنون که فرصت موقت به دست آمده است باید با هشیاری و دوراندیشی و وحدت کلمه، گروه‌های صددرصد پای‌بند به‌اسلام و علاقه‌مند به مسلمین از آن استفاده کنند و نگذارند فرصت‌جویانی که یک قدم و یک قلم برای اسلام وملّت شریف ایران برنداشته‌اند اکنون، ازاین فرصت استفاده کنند.

۴ - صدور بیانیه۸ماده‌ای امام‌خمینی قدس‌سره به قوه قضائیه و ارگان‌های اجرایی جمهوری اسلامی ایران در رعایت بیشتر حقوق شهروندان (۱۳۶۱ ش)

هفتم ماه مبارک رمضان/۲۵ آذر ۱۳۷۸/1999 16 DECEMBER

۱ ـ وفات حضرت ابوطالب بن عبدالمطلب، پدر ارجمند حضرت علی علیه‌السلام، درمکه معظمه (۱۰ بعثت)

* حضرت ابوطالب علیه‌السلام و همسرش فاطمه بنت اسد علیهاالسلام بیش از چهل سال از نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حمایت نموده و او را در اهداف رسالتش یاری نمودند. مدفن آن حضرت، در قبرستان ابوطالب در

مکه معظمه قرار دارد. امام محمد باقرعليه‌السلام در قبال تهمت بی‌ایمانی به حضرت ابوطالب‌عليه‌السلام از سوی دشمنان اهل بیت‌عليهم‌السلام فرمود: اگرایمان ابوطالب‌عليه‌السلام را در یک کفّه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در کفّه دیگر، ایمان او سنگین‌تر است.

۲ - درگذشت آیةالله محمد حسن میرجهانی (۱۳۷۱ ش)

* حاج سید محمد حسن میرجهانی طباطبایی اصفهانی فرزند میرسیدعلی در ذی‌قعده ۱۳۱۹ قمری در یکی از روستاهای اصفهان دیده به جهان گشود. وی پس ازفراگیری علوم پایه، از اصفهان به نجف اشرف عزیمت نمود و از محضر آیات عظام آقای ضیای عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالله مامقانی بهره جست و به مدارج‌عالی علمی رسید. سپس به مشهد مقدس رفت و به هدایت و ارشاد مردم و تألیف و تصنیف پرداخت. آثار چندی از او به جای مانده است که برخی از آن‌ها عبارتند از: مصباح‌البلاغه، کنوزالحکم و فنون الکلم، روایح النسمات، نوائب الدهور، ولایت کلیه، سبیکة الذهب و دیوان اشعار.

هشتم ماه مبارک رمضان/۲۶ آذر ۱۳۷۸/1999 17 DECEMBER

۱ ـ مرگ «طغرل» ـ بنیان گذار سلسله سلجوقیان ـ در ری (۴۵۵ ق)

* طغرل، سلطان قدرتمند سلجوقیان با براندازی حکومت غزنویان، ایران را در استیلای خویش قرار داد و با هجوم به عراق و تصرف بغداد، حکومت شیعی مذهب «آل بویه» را نابود و به حمایت خلیفه عباسی پرداخت و تمام حرکت‌هایی را که از سوی مخالفان خلافت در سراسر حکومت اسلامی برخاسته بود، دفع نمود.

۲ - ابطال معاهدات تحمیلی روسیه تزاری علیه ایران (۱۲۹۶ ش)

* دولت جدیدالتأسیس بلشویکی روسیه با ارسال نامه‌ای برای دولت ایران، اعلام داشت تمام معاهداتی که دولت روسیه تزاری به ایران تحمیل کرده بود، از درجه اعتبارساقط است. طبق مواد این اعلامیه که به امضای تروتسکی (همکار لنین و از رهبران انقلاب بلشویکی روسیه) رسیده بود، عهدنامه‌ای که روسیه تزاری و دولت استعماری انگلیس‌برای تقسیم ایران بسته بودند، لغو شد و مبنای اعتبار سایر معاهداتی که میان ایران و روسیه وجود داشت، رضایت

طرفین اعلام گردید.

۳ - انتقال پیکر شهید مهندس محمد جواد تندگویان ـ وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران در دولت شهیدرجایی ـ به کشور پس از ۱۱ سال اسارت و شهادت در بند رژیم بعثی عراق (۱۳۷۰ ش)

۴ - پشتیبانی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، از جمله امارات متحده، قطر و عمّان از رژیم منحوس پهلوی در واپسین روزهای عمر این رژیم (۱۳۵۷ ش)

۵ - درگذشت آیةالله شیخ هادی تألّهی در همدان (۱۳۷۵ ش)

* وی در سال ۱۲۸۰ شمسی در همدان دیده به جهان گشوده و سالها از محضر پدرش آیةالله شیخ مرتضی تألّهی به فراگیری علوم دینی پرداخت و مدرسه زنگنه همدان ،پایگاه تحقیق و تدریس او بود. آیةالله تألّهی از محضر عالمان دیگری همچون میرزا علی آقا خلخالی، شیخ محمد بهاری و سید علی عرب کسب فیض نمود. از وی آثار چندی به جای مانده است.

نهم ماه مبارک رمضان/۲۷ آذر ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 18

۱ ـ تولد با سعادت حضرت یحیی بن زکریا علیه‌السلام

۲ ـ ارسال ۱۲ هزار نامه ازسوی مردم کوفه برای امام حسین علیه‌السلام وتقاضای آنان در حرکت کردن آن حضرت علیه‌السلام به سوی عراق جهت مبارزه با حکومت یزید (۶۰ ق)

۳ ـ حملهٔ وهّابیان حجاز به نجف اشرف (۱۲۲۵ ق)

* وهّابیان حجاز علاوه بر حمله به نجف اشرف، به زائران امام حسین علیه‌السلام نیز حمله‌ور شده و آنان را غارت نمودند و تعدادی را به شهادت رساندند. آنان شهرهای بصره و کربلا را محاصره کرده و با قبیلهٔ آل بعیج و آل جشعم به نبرد پرداختند. وهّابیان در این تهاجم خویش، جنایت‌های بزرگی با نام مبارزه با شرک مرتکب گردیدند.

۴ ـ درگذشت عارف نامی حاج شیخ محمد بهاری همدانی در پی یک بیماری در بهار همدان (۱۳۲۵ ق)

۵ ـ درگذشت عالم وارسته آیةالله شیخ علی خویی (۱۳۵۰ ق)

۶ - درگذشت آیةالله شیخ محمد تقی آملی (۱۳۵۰ ش)

* آیةالله شیخ محمد تقی آملی فرزند مولا محمد آملی در سال ۱۳۰۴ قمری در تهران دیده به جهان گشود. آیةالله آملی از محضر عالمانی چون شیخ عبدالنّبی نوری ومیرزا حسن کرمانشاهی تلمذ نمود و مدتی در نجف اشرف به سر برده و از محضر میرزای نایینی، آقا ضیاء عراقی و سید ابوالحسن اصفهانی بهره جست. آنگاه در تهران اقامت‌گزید و به تدریس و تصنیف مشغول گردید.

۷ - شهادت آیةالله دکتر محمد مفتح و دو تن از همراهانش از سوی گروه فرقان (۱۳۵۸ ش) . و روز وحدت حوزه و دانشگاه

* آیةالله دکترمحمدمفتح در سال ۱۳۰۷ شمسی در همدان دیده به جهان گشود. و در همانجا موفّق به تحصیل دوره دبستان و مقدّمات علوم اسلامی شد. سپس به حوزه‌علمیه قم مهاجرت نمود و علوم حوزوی و دانشگاهی را تا سطح عالی طی نمود. در حوزه علمیه قم علاوه بر تدریس علوم حوزوی، به تدریس در دبیرستان نیز همّت گماشت.ولی در ایّام مبارزات روحانیت و مردم انقلابی ایران به رهبری امام خمینی‌ﷺ از آموزش و پرورش قم اخراج و به منطقه دور افتاده‌ای تبعید گردید. در نتیجه مجبور به اقامت درتهران گردید. با اقامت ایشان در تهران، فصلی نوین از مبارزات سیاسی و عقیدتی او آغاز گردید. در صحنه‌های مهم مبارزات از جمله اقامه نماز دشمن‌شکن عید فطر ۱۳۵۷،نقش وی حساس بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت‌های ارزشمندی به ویژه تدریس در دانشگاهها و نزدیکی دو قشر روحانی و دانشجو به عمل آورد. سرانجام در ۲۷آذر ۱۳۵۸ به همراه دو تن از پاسداران جان برکف خود از سوی گروهک فرقان مورد سوء قصد واقع شد و در نتیجه آن به شهادت رسید.

۸ - بازگشایی دانشگاهها و مراکز آموزش عالی کشور (۱۳۶۱ ش)

* پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جهت زدودن فرهنگ طاغوتی و استعماری از چهره دانشگاه‌ها و خنثی کردن حرکت‌های گروهک‌های ضد انقلاب که این مراکز راصحنه پیکار با اسلام و انقلاب اسلامی کرده بودند، دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور مدتی از سوی شورای

انقلاب اسلامی و حمایت‌های همه جانبه مردم و دانشگاهیان حزب‌الله، تعطیل شد. پس از تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی و تثبیت دولت جمهوری اسلامی و سامان بخشی به مراکز آموزشی، این مراکز طی مراسمی در دانشگاه تهران، رسماً بازگشایی شدند.

۹ - درگذشت آیةالله میرزا حسن انصاری محلاتی (۱۳۷۵ ش)

* این فقیه فرزانه، حوزه درسی مؤسس حوزهٔ علمیه قم آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حایری را درک و از محضر وی استفاده کرده بود. هم‌چنین از حوزه درس فقه واصول حضرات آیات سید محمد تقی خوانساری، سید محمد حجّت و بروجردی بهره گرفت و به مدارج عالی فقاهت دست یافت. وی مدتها در درس فلسفه امام خمینی‌ﷺ نیز حاضر شد. این عالم وارسته که حافظ قرآن کریم بود از تمام قیود و تعلقات دنیوی خویش را به دور نگهداشته بود. وی همواره از انقلاب اسلامی و رهبری گرانمایه آن حمایت‌نموده و از آن به عنوان «نعمتی الهی» یاد می‌کرد. سرانجام در ۸۶ سالگی وفات یافت و در حرم حضرت معصومه‌علیهاالسلام مدفون گردید.

۱۰ - اعلام حکومت جمهوری نیجر در آفریقا (۱۹۶۰ م)

* نیجر، در مرکز آفریقای غربی با ۱/۲۶۷/۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت و قریب ۸/۰۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت، از جمله کشورهای فرانسه زبان آفریقا است. نژاد اکثر مردم‌آن، سیاه و پایتخت آن، نیامی است. ۹۰٪ جمعیت آن، مسلمان بوده و بقیه، مسیحی یا پیرو ادیان بومی می‌باشند.

دهم ماه مبارک رمضان/۲۸ آذر ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 19

۱ ـ وفات ام‌المؤمنین حضرت خدیجه‌علیهاالسلام همسر پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه معظمه (۱۰ بعثت)

* حضرت خدیجه‌علیهاالسلام در ۶۵ سالگی پس از رهایی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان از محاصره شعب ابی‌طالب، وفات یافت و در منطقهٔ حجون مکه دفن گردید. وی در سن ۴۰ سالگی با رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله ازدواج نمود و ثمرهٔ ازدواج آن‌ها، دو پسر و چهار دختر به این نام‌ها بود: ۱ ـ قاسم ۲ ـ عبدالله ۳ ـ زینب ۴ ـ رقیه ۵ ـ ام‌کلثوم ۶ ـ فاطمه زهراعلیهاالسلام. آن حضرت نخستین زنی بود که به دین اسلام گروید و تمام اموال خود را در راه ترویج اسلام در اختیار پیامبر اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله گذاشت.

۲ - حمله موشکی رژیم بعثی عراق به شهر قهرمان پرور دزفول (۱۳۶۱ ش)

یازدهم ماه مبارک رمضان/۲۹ آذر ۱۳۷۸/1999 20 DECEMBER

۱ ـ شهادت «عزّالدین قسام» بنیان‌گذار نهضت جهادی در فلسطین (۱۳۱۴ ش)

۲ ـ تحصن استادان دانشگاه تهران به حمایت از امام خمینی‌ﷺ در مبارزه با رژیم سفاک محمدرضا پهلوی (۱۳۵۷ ش)

۳ ـ شهادت مهندس محمد جواد تندگویان(وزیر نفت جمهوری اسلامی ایران در دولت شهید رجایی)دراسارت و شکنجه‌گاه بعث عراق (۱۳۶۹ ش)

دوازدهم ماه مبارک رمضان/۳۰ آذر ۱۳۷۸/1999 21 DECEMBER

۱ - انجام عقد اخوت میان رسول خداﷺ و حضرت علی‌ؑ در مدینه منوره (۱ ق)

* هنگامی که آیهٔ «انماالمؤمنون اخوه» نازل شد، پیامبرﷺ بین آحاد مهاجر و انصار عقد اخوت برقرار کرد و هریک از مهاجران را با یکی‌از انصار برادر ساخت. به همین جهت سرآخر، حضرت علی‌ؑ را به برادری خویش انتخاب نمود. حضرت علی‌ؑ هرگاه بر روی‌منبر می‌نشست می‌فرمود: من بندهٔ خدا و برادر رسول خداﷺ می‌باشم و هر که غیر از من چنین ادعایی کند دروغگو می‌باشد.

۲ ـ درگذشت ابن جوزی در بغداد (۵۹۷ ق)

* ابوالفرج عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بغدادی جوزی، معروف به ابن جوزی متکلم، محدّث، فقیه و واعظ قرن ششم هجری در بغداد است که در ۱۲ ماه مبارک رمضان سال ۵۹۷ قمری در بغداد، بدرود حیات گفت.

۳ - درگذشت عالم و شاعر شیعی میرزا محمد تقی حجت الاسلام (۱۳۱۲ ق)

۴ - درگذشت آیةالله شیخ مهدی خالصی (۱۳۴۳ ق)

۵ - درگذشت حکیم و فیلسوف بزرگ، میرزا ابوالحسن جلوه (۱۲۸۵ ش)

* میرزا ابوالحسن فرزند سید محمد مظهر طباطبایی که نسبش به امام حسن مجتبی‌ؑ منتهی می‌گردد، در ذی‌قعده سال ۱۲۳۸ قمری‌در احمدآباد کجرات متولد گردید. وی از

استادان آیةالله بهبهانی، میرزا محمد علی شاه‌آبادی، علامه طباطبایی، آخوند ملامحمد کاشی،جهانگیر قشقایی و ... می‌باشد. وی از بزرگترین دانشمندان فلسفه و حکمت به شمار می‌آید که ۴۱ سال در مدرسه دارالشفای تهران به تدریس‌فلسفه و حکمت اشتغال داشت. از این عالم بزرگ، دیوان اشعاری نغز و زیبا و حواشی بسیاری بر اسفار ملاصدرا، شفای ابن سینا و ... بر جای‌مانده است. وی در ابن بابویه مدفون است.

۶ ـ تشکیل سازمان آزادی‌بخش فلسطین (۱۳۴۶ ش)

سیزدهم ماه مبارک رمضان/۱ دی ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 22

۱ - هلاکت حجاج بن یوسف ثقفی در اثر یک بیماری جانکاه (۹۵ ق)

* وی از ستم‌کاران تاریخ به شمار می‌آید و طی مدت بیست سال حکومت خویش، تلاش وافری در تحکیم و تثبیت حکومت‌مروانیان به عمل آورد. وی پس از کشتن عبدالله بن زبیر و منجنیق بستن خانه خدا و پایان دادن به حکومت آل زبیر، علاوه بر حجاز،حکومت عراق و شرق عالم اسلام (تا مرزهای هند و مغولستان) را نیز به دست آورد. گفته شده است که غیر از افرادی که در جنگها به دست او کشته‌شدند، حکم قتل حدود صد و بیست هزار نفر را صادر کرد. وی در ۵۳ سالگی در اثر یک بیماری طاقت‌فرسا پس از به شهادت رساندن سعید بن جبیر، به هلاکت رسید. در آن هنگام بیش از ۵۰هزار مردو ۳۰ هزار زن در زندان او به سر می‌بردند که بسیاری از آنان برهنه بودند.

۲ - درگذشت فقیه عارف شیعه، جهانگیر خان قشقایی (۱۳۲۸ ق)

۳ - درگذشت آیةالله سید علی سیستانی (۱۳۴۰ ق)

۴ ـ کشتار وحشیانه قزاقان روسی در تبریز (۱۲۹۰ ش)

* پس از استقرار نظام مشروطه و پایان دوره استبداد صغیر در ایران، روسیه که حامی مستبدان بود درصدد اعاده استبداد در کشور برآمد.به همین جهت یکی از کارگزاران دستگاه محمد علی شاه قاجار، به نام صمدخان را تحریک کرده و با لشکری به تبریز گسیل داشت ولی مردم‌تبریز مقاومت کرده و دشمن را دفع نمودند. پس از این شکست، قزاق‌های روسیه، عملاً

وارد کارزار شده و نبرد سنگینی را آغاز کردند ولی‌پس از مدتی بین طرفین صلح‌نامه امضاء گردید. یک روز پس از امضای صلح‌نامه و خلع سلاح مجاهدان، توپ‌خانه‌های روس، آتش سنگینی را روی شهر تبریز ریخته و شهر را اشغال کردند و پس از آن کشتار بی‌رحمانه‌ای را در پیش گرفتند.

۵ - شهادت مجتبی استکی، نماینده شهر کرد در مجلس شورای اسلامی از سوی عناصر گروهک ضدانقلاب منافقین (۱۳۶۰ ش)

۶ - روز کشاورزی و روز دهداری

چهاردهم ماه مبارک رمضان/۲ دی ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 23

۱ - کشته شدن مختاربن ابی‌عبیده ثقفی به دست مصعب بن زبیر (۶۷ ق)

* مختار بن ابی‌عبیده ثقفی پس از هلاکت معاویة بن ابی‌سفیان، از جمله رهبران انقلابی کوفه بود که از امام حسین علیه‌السلام ونماینده‌اش حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام حمایت نمود و در نتیجه، از سوی عبیدالله بن زیاد عامل یزید در کوفه، دستگیر و زندانی شد و در ایّام قیام امام حسین علیه‌السلام همچنان در زندان عبیدالله بن زیاد بسر برد تا اینکه به وساطت شوهر خواهرش عبدالله بن‌عمر در نزد یزید بن معاویة، از زندان آزادگردید. پس از مرگ یزید، جهت خون‌خواهی امام حسین علیه‌السلام در کوفه قیام نمود و جمع‌کثیری به او پیوسته و تمام قاتلان امام حسین علیه‌السلام و عناصر اصلی مخالفان امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت را دستگیر و به مکافات اعمالشان رسانید. وی پس از ۱۸ ماه حکومت در کوفه و نواحی میانی و شمالی عراق، در ۱۴ رمضان ۶۷ قمری در برابر لشکریان عبدالله بن زبیر به فرماندهی مصعب بن زبیر، متحمل شکست گشته و در این نبرد به قتل رسید.

۲ - درگذشت عالم برجسته شیعی هند سید محمد تقی ممتاز العلماء (۱۲۸۹ ق)

* سید محمد تقی بن حسین بن دلدار علی معروف به «ممتاز العلماء» از بزرگترین علمای امامیه قرن سیزدهم هجری در هنداست. کتابخانهٔ او از بزرگترین و مهمترین کتابخانه‌های اسلامی هند به شمار می‌آید، از ایشان آثار ارزشمندی به جای مانده است که برخی‌از آن‌ها عبارتند از : ارشاد المؤمنین، حدیقة الواعظین و ظهیرالشیعه فی احکام الشریعة. وی در ۷۸

سالگی در شهر لکهنوی هندوفات یافت و در حسینیهٔ خویش مدفون گردید.

پانزدهم ماه مبارک رمضان/۳ دی ۱۳۷۸/1999 24 DECEMBER

۱ - ولادت امام حسن مجتبی علیه السلام در مدینه منوره، (۲ ق)

* برخی از مورخان سال تولد آن حضرت را، سوم قمری دانسته‌اند. امام حسن علیه السلام که نخستین فرزند حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام بود، هفت سال با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سی سال با پدربزرگوارش زندگی کرد و دوران خاصهٔ امامت او ده سال بود. روایت شده است که: هیچکس از جهت منظر، اخلاق، شمایل، رویه و مجدو بزرگواری شبیه‌تر از او به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبود. مهمترین حادثهٔ دوران امامت او، عواقب و پیامدهای ناگوار جنگ‌های صفین، جمل ونهروان بود که پس از تصدّی خلافت، دامن‌گیر آن حضرت شد. امام حسن علیه السلام چند ماه پس از تصدّی خلافت، آمادهٔ جنگ با معاویة شد امّا بر اثر سستی و خیانت تعداد زیادی از فرماندهان، سران قبائل، سربازان و پیروانش، چاره‌ای جز صلح با معاویة ندید و لذاعلیرغم میل باطنی خود به صلح تحمیلی معاویة بن ابی‌سفیان تن داد و حکومت را به وی واگذار نمود.

۲ - حرکت مسلم بن عقیل علیه السلام به نمایندگی از امام حسین علیه السلام ازمکه‌به‌سوی‌کوفه(۶۰ق)

* اعزام حضرت مسلم علیه السلام از سوی امام حسین علیه السلام به جانب کوفه پس از نامه‌های پی‌درپی و دسته جمعی کوفیان به امام‌حسین علیه السلام و دعوت آنان از آن حضرت جهت برپا نمودن حکومت اسلامی و مبارزه با یزید بن معاویة بود. مردم کوفه گرچه در آغاز، استقبال شایانی از مسلم بن عقیل علیه السلام به عمل آوردند ولیکن با تطمیع و تهدید حکومت عبیدالله بن زیاد، سرانجام وی را تنها گذاشته‌و به دست ابن زیاد به شهادت رساندند.

۳ - شهادت محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه به دستور منصور دوانیقی (۱۴۵ ق)

* از میان اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام چند نفر علیه امویان و عباسیان قیام نمودند که معروف‌ترین آن‌ها، قیام محمد و برادرش‌ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن مثنی بن حسن

مجتبی علیه السلام است که به دستور منصور دوانیقی به خاک و خون کشیده شد.

۴ - درگذشت ادیب و شاعر نامور اسلام محمد بن عباس خوارزمی (۳۸۳ ق)

۵ - شهادت فقیه نامور شیعه زین‌الدین بن علی، معروف به «شهید ثانی» (۹۶۵ ق)

* شهید ثانی در سال ۹۱۱ قمری دیده به جهان گشود. او پس از مدتی علاوه بر فقه شیعه، نسبت به فقه سایر مذاهب اسلامی‌نیز تبحر یافت. وی به شهرهای مختلفی در شام، فلسطین، لبنان، مصر و آسیای صغیر سفر کرد و تشنگان علم و معرفت را مستفیض‌نمود. معاندین که تحمّل این عالم فرزانه را نداشتند، طرح شهادتش را ریخته و ناجوانمردانه وی را به شهادت رساندند. از وی آثارفراوان و متنوعی برجای مانده است که «شرح لمعه» ، «غایةالمراد»، «مسالك‌الافهام» و «روض الجنان» از جمله آن‌هاست.

۶ - ولادت عالم بزرگ محقق بحرانی (۱۰۷۰ ق)

* شیخ سلیمان بن عبدالله، معروف به «محقق بحرانی» فقیه محقق، خطیب، شاعر و محدّث جلیل از ثقات علمای امامیه،یگانه عصر خود بود. او در علم حدیث، رجال، تاریخ و سیره دست توانا داشت. محقق بحرانی در نیمه رمضان ۱۰۷۰ قمری متولد ودر ۱۷ رجب ۱۱۲۱ قمری در یکی از قراء ماحوز وفات یافت.

۷ - درگذشت شیخ حبیب‌الله ذوالفنون از بزرگ دانشمندان ریاضی (۱۳۲۶ ش)

۸ - سالروز عملیات حماسه‌آفرین کربلای ۴ (۱۳۶۵ ش)

* عملیات کربلای ۴، چهارشنبه شب ساعت ۲۲/۳۰ با یورش سپاهیان اسلام به مواضع دشمن در جبهه‌های جنوب آغاز شد. این‌عملیات با رمز مقدس یا «محمد رسول الله» آغاز و با نفوذ به جزیره ام الرصاص، ام البابی، قطعه سهیل واقع در اروندرود و چند منطقه دیگرادامه یافت. در این عملیات تعداد زیادی از نفرات دشمن کشته و اسیر و مقادیر بسیاری مهمات و ادوات به غنیمت رزمندگان اسلام درآمد.

۹ - استقلال کشور لیبی (۱۹۵۱ م)

* کشور لیبی با ۱/۷۵۹/۵۴۰ کیلومتر مربع وسعت چهارمین کشور بزرگ آفریقایی است. این

کشور که در میان دو کشور مصر والجزایر در کنار دریای مدیترانه واقع شده است، حدود ۴ میلیون نفر جمعیت دارد و دارای حکومت جمهوری است. مردم آن ترکیبی از نژادهای بربر و عرب بوده و بیش از ۹۷٪ آنان مسلمان هستند و زبان رسمی آنان عربی می‌باشد. کشور لیبی در سال ۱۹۵۱ میلادی به استقلال رسید و در سال ۱۹۵۵ به عضویت سازمان ملل درآمد.

شانزدهم ماه مبارک رمضان/۴ دی ۱۳۷۸/1999 25 DECEMBER

۱ ـ تولد حضرت عیسی مسیح علیه السلام و عید کریسمس (۶۲۳ پیش از هجرت)

۲ - درگذشت محمد بن حسن شریف جعفری، خلیفه و جانشین شیخ مفید (۴۳۳ ق)

۳ - درگذشت دانشمند و مورخ بزرگ اسلامی، تقی‌الدین‌ابوالعباس‌مقریزی در مصر (۸۴۵ ق)

۴ - شهادت عالم مجاهد آیةالله آقانورالله نجفی اصفهانی به دست عوامل رضاخان (۱۳۰۶ ش)

* وی از روحانیون مجاهد، مهاجر، مصلح، متفکر و شهید می‌باشد. پدرش شیخ محمد تقی اصفهانی صاحب هدایة المسترشدین ومادرش دختر آیةالعظمی سید صدرالدین صدر از مراجع بزرگ شیعه می‌باشد. وی در اصفهان دیده به جهان گشود و از محضر پدرش، میرزاحسن شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی بهره‌ها برد. در مبارزه واقعه رژی و انتشار تحریم تنباکو در سطح اصفهان فعالیت داشت. از فعالیت‌های‌دیگر وی فعالیت بر علیه مبلغین مسیحی با تأسیس انجمن صناخانه و انتشار روزنامه الاسلام می‌باشد. وی با ظل‌السلطان فرزند خون‌خوار ناصرالدین شاه که ۳۰ سال حاکم اصفهان بود مبارزه کرد و وی را از اصفهان اخراج کرد. آقا نورالله از ارکان نهضت عدالت‌خانه و مهاجرت کبرای‌قم در سال ۱۳۲۳ قمری بود. انجمن مقدس ملی اصفهان را تأسیس و بعد از اخراج ظل السلطان دست به اصلاحاتی مانند تأسیس بیمارستان ومدرسه زد. سرانجام وی از سوی رضاخان که مبارزات زیادی با او کرده بود، مسموم و شهید شد و در نجف اشرف در مقبره جد مادری خودآیةالله العظمی شیخ جعفر کاشف الغطاء دفن گردید.

۵ ـ درگذشت فقیه مجاهد میرزا محمد حسن شیرازی (۱۳۱۲ ش)

* حاج میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای شیرازی بزرگ در ۱۵ جمادی‌الاولی سال ۱۳۳۰ قمری در شیراز متولد گردید.وی قبل از ۲۰ سالگی صاحب اجازه از سیدمحقق میرسیدحسن بیدآبادی شد. وی از محضر صاحب جواهر و صاحب انوارالفقاهه استفاده کرد و پس از شیخ مرتضی انصاری مرجع عالم اسلام گردید و در حدود ۲۳ سال این سمت را به عهده داشت. این شخصیت عالی‌مقام با فتوای‌تحریم تنباکو موجب لغو قرارداد استعماری رژی شد. تألیف‌های او عبارتند از:کتابی در طهارت، رساله‌ای در رضاع، کتابی در فقه، رساله‌ای در اجتماع امر و نهی، رساله‌ای در مشتق، حاشیه بر نجات‌العباد، خلاصه‌ای از افادات شیخ انصاری. مقبره میرزای‌شیرازی در نجف اشرف قرار دارد.

۶ ـ درگذشت سید صادق طباطبایی از رجال صدر مشروطیت در سن ۸۱ سالگی (۱۳۴۰ ش)

۷ ـ تعیین اعضای ستاد پی‌گیری فرمان ۸ ماده‌ای امام خمینی‌ﷺ (۱۳۶۱ ش)

۸ ـ سالگرد انقلاب فلسطین (انتفاضه)

۹ - تظاهرات عظیم مسلمانان به حمایت از قیام اسلامی مردم فلسطین (۱۳۶۶ ش)

۱۰ ـ درگذشت آیةالله سید محمد فیروزآبادی (۱۳۷۳ ش)

هفدهم ماه مبارک رمضان/۵ دی ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 26

۱ - وقوع معراج پیامبر اکرمﷺ در شب شنبه ۱۷ ماه رمضان (۱۲ بعثت)

* از آیات کریمه و احادیث متواتره ثابت گردیده است که خدای متعال در یک شب، حضرت محمدﷺ را از مکه معظّمه تامسجدالاقصی و از آنجا به آسمانها تا سدرةالمنتهی و عرش اعلی سیر داد و عجایب آفرینش آسمان‌ها،رازهای نهانی و معارف نامتناهی عرشی را به آن حضرت القا فرمود. میان مورّخان اسلامی دربارهٔ تاریخ معراج پیامبرﷺ اتفاقی نیست. برخی ۱۷ رمضان،برخی ۲۱ رمضان، ۶ ماه‌پیش از هجرت و برخی دیگر در ربیع‌الاول دو سال پیش از بعثت گفته‌اند و در مکان عروج نیز اختلاف‌است. برخی خانهٔ ام هانی (خواهر امام علی‌ؑ) و برخی دیگر شعب ابی‌طالب‌ؑ و برخی نیز از مسجدالحرام دانسته‌اند. از برخی‌احادیث استفاده

می‌گردد که معراج پیامبر صلی الله علیه و آله یک بار نبوده است بلکه ۱۲۰ مرتبه خداوند منان آن حضرت را به آسمان‌ها برده و درباب ولایت و امامت ائمه اطهار علیهم السلام و معارف الهی آگاهی‌هایی به آن حضرت داد.

۲ - وقوع غزوه بدر میان سپاهیان اسلام و سپاهیان کفر و شرک (۲ ق)

* بدر، نام چاهی است که در اطراف آن، نبرد میان مسلمانان و مشرکان شعله‌ور شد و پس از پایان نبرد، کشته‌های مشرکین درآن افکنده شدند. در این غزوه که نخستین مقابلهٔ سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، مشرکان و کفار در آن از جنبه‌ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند و نفرات آن‌ها سه برابر سپاه اسلام بود. سردارانی چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام و عبیدة بن الحارث بن عبدالمطلب علیه السلام در این جنگ حضور یافته و ۷ نفر از سران لشکر کفر مانند:ابوجهل، ولید، شیبه و عتبه را به همراه دهها تن دیگر به هلاکت رساندند. مسلمانان، هفتاد نفر از کفار قریش را به اسارت درآورده وپیروزمندانه سر ابوجهل را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و آن حضرت سجدهٔ شکر بجای آورد. روایت شده است که در این جنگ، تعداد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، ۳۱۷ نفر به تعداد اصحاب طالوت بود. ولیکن معروف بین مسلمانان این است که تعداد اصحاب آن‌حضرت، ۳۱۳ نفر بود.

۳ - درگذشت عالم بزرگ اسلام، محمد بن مسلم زهری (۱۲۵ ق)

۴ - شرفیابی حسن بن مثله جمکرانی در عالم رؤیا به محضر امام زمان علیه السلام و مأموریت یافتن او دربنای مسجد صاحب الزمان در روستای «جمکران» در نزدیکی شهر مقدس قم(۳۹۳ ق)

۵ - درگذشت منجّم و ریاضی‌دان مسلمان، قطب‌الدین شیرازی (۷۱۰ ق)

* قطب‌الدین شیرازی یکی از همکاران خواجه نصیرالدین طوسی در رصدخانه مراغه بود. وی در علم هیأت، ریاضیات،منطق و حکمت مقام والایی راکسب کرده و آثار با ارزشی از خود به یادگار گذاشت.

۶ - درگذشت آیةالله محمد فاضل شرابیانی (۱۳۲۲ ق)

* آیةالله شیخ محمد فاضل در سال ۱۲۴۸ یا ۱۲۵۰ قمری در شرابیان آذربایجان دیده به جهان گشود. پس از طی مقدمات،عازم نجف اشرف گردید و از محضر اساتیدی چون میرزای بزرگ و سید محمد حسین کوه کمری مستفیض گشت. وی، مدّتی مرجعیت گروهی از شیعیان را به عهده داشت و در رفع اختلاف میان برادران شیعه و اهل سنّت و حمایت از خلیفهٔ عثمانی در برابر دسیسه‌های نیروهای مهاجم انگلیسی، همّت تمام داشت. سرانجام در سال ۱۳۲۲ قمری بدرود حیات گفت.

۷ ـ درگذشت آیةالله‌العظمی سید صدرالدین صدر (۱۳۳۲ ش)

* آیةالله سید صدرالدین فرزند سید اسماعیل در سال ۱۲۹۹ قمری در کاظمین به دنیا آمد. وی از استادانی چون شیخ حسن کربلایی،آخوند خراسانی و میرزا محمد حسین نایینی استفاده کرد. ایشان با پیشنهاد حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی مؤسس حوزه علمیه قم به این حوزه‌آمد و پس از فوت ایشان با یاری آیةالله خوانساری و آیةالله حجت سرپرستی آن حوزه مقدسه را به عهده گرفت. این عالم بزرگ در روضه‌منوره حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شده است.

۸ - شهادت استاد کامران نجات‌اللهی، استاد دانشکده پلی تکنیک تهران در جریان تحصن استادان دانشگاه‌ها در دانشگاه تهران از سوی مزدوران رژیم سفاک پهلوی (۱۳۵۷ش)

هجدهم ماه مبارک رمضان/۶ دی ۱۳۷۸/27 DECEMBER 1999

۱ - نزول کتاب مقدس «زبور» بر حضرت داود علیه السلام

* در این کتاب مقدس، بشارت ظهور امام زمان علیه السلام وجود داشته است.

۲ - درگذشت آیةالله سید مصطفی کاشانی (۱۳۳۷ ق)

* آیةالله سید مصطفی کاشانی فرزند حاج سید حسین، در کاشان دیده به جهان گشود و در اصفهان و نجف اشرف به مدارج‌عالی علمی و مرجعیت شیعیان دست یافت. از وی آثار ارزشمندی چون تفسیر مختصر قرآن، حاشیه ارشاد علامه، حاشیه شرایع،قاعده لاضرر و... برجای مانده است. سرانجام در شب ۱۹ رمضان ۱۳۳۷ قمری در کاظمین عراق، وفات یافت.

۳ ـ درگذشت آیةالله میرزا احمد کفایی، فرزند «آخوند خراسانی» در مشهد (۱۳۵۰ ش)

* وی در نجف اشرف دیده به جهان گشود و پس از تحصیل مقدمات و سطوح عالیه، از محضر پدر ارجمندش آخوند خراسانی و دیگر بزرگان حوزه‌علمیه نجف بهره‌مند گردید. پس از فوت پدرش به مشهد مقدس عزیمت نمود و در مسجد گوهرشاد به تدریس خارج فقه و اصول اشتغال ورزید. سرانجام دراواخر سال ۱۳۹۱ قمری مطابق با ۶ دی ۱۳۵۰ شمسی بدرود حیات گفت و در آستان مقدس رضوی مدفون گردید. حاشیه بر کفایةالاصول، از آثار وی می‌باشد.

۴ ـ صدور پیام تشکر امام خمینی‌ﷺ از اعتصاب کارکنان و کارگران شرکت نفت در اعتراض به رژیم سفاک پهلوی (۱۳۵۷ ش)

۵ ـ اشغال کشور افغانستان از سوی شوروی سابق (۱۳۵۸ ش)

* اشغال نظامی افغانستان از سوی شوروی سابق که برای درهم کوبیدن مقاومت مجاهدان مسلمان افغانی و تثبیت حکومت دست‌نشانده کابل صورت‌گرفت، با برجای گذاشتن ۱/۲ میلیون کشته و ۵/۵ میلیون آواره در پنجم اردیبهشت سال ۱۳۷۱ با سقوط کابل با شکست کامل مواجه گشت.

نوزدهم ماه مبارک رمضان/۷ دی ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 28

۱ - ضربت خوردن امام علی بن ابی‌طالب‌ﷺ به دست شقی‌ترین فرد روی زمین عبدالرحمن بن ملجم مرادی، در مسجد کوفه در حال اقامه نماز صبح (۴۰ ق)

۲ - درگذشت جغرافی‌دان شهیر اسلامی، شهاب الدین عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی (معروف به یاقوت‌حموی) ـ صاحب معجم البلدان ـ (۶۲۶ ق)

۳ ـ شهادت آیةالله شیخ حسین غفاری در زندان رژیم سفاک پهلوی (۱۳۵۲ ش)

* شیخ حسین غفاری فرزند آقا عباس در سال ۱۳۳۵ قمری در آذرشهر متولد گردید. وی در کنار تحصیل، کار می‌کرد و زندگی فقیرانه‌ای داشت. به‌طوری که ۳ فرزندش را به خاطر فقر از دست داد. ایشان از محضر استادانی چون فیض قمی، سید محمد تقی خوانساری، بروجردی،

حجت و امام خمینی‌ﷺ بهره گرفت. آیةالله غفاری در جریان نهضت مقدس امام خمینی‌ﷺ بارها به زندان افتاد و شکنجه‌ها دید و با این که جمجمه وی را با مته سوراخ کردندنتوانستند اندیشه مراد و رهبرش را از سرش بیرون کنند.

۴ - کشتار وحشیانه مردم انقلابی قزوین از سوی رژیم سفاک پهلوی (۱۳۵۷ ش)

۵ - فرمان امام خمینی‌ﷺ مبنی بر تشکیل نهضت سوادآموزی در کشور و روز سوادآموزی (۱۳۵۸ ش)

بیستم ماه مبارک رمضان/۸ دی ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 29

۱ ـ تصویب نخستین قانون اساسی (نظام‌نامه سیاسی) ایران از سوی مجلس شورای ملی (۱۲۸۵ ش)

بیست‌ویکم ماه مبارک رمضان/۹ دی ۱۳۷۸/1999 DECEMBER 30

۱ - وفات موسی‌بن‌عمران‌ﷺ ویوشع‌بن‌نون‌ﷺ وعروج حضرت‌عیسی‌بن‌مریم‌ﷺ به‌آسمانهادرشب۲۱ رمضان

* شیخ طوسی به نقل از صادقین‌ﷺ ضربت خوردن تمام اوصیای پیامران را در این شب می‌داند.

۲ - شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب‌ﷺ پس از دو روز بیماری شدید بر اثر ضربت شمشیر زهرآلودعبدالرحمن ابن ملجم مرادی بر فرق مبارک آن حضرت (۴۰ ق)

* امام علی بن ابی‌طالب‌ﷺ در ۳۰ عام‌الفیل (۲۳ سال پیش از هجرت) از مادری به نام «فاطمه بنت اسد» در داخل خانه خدا(کعبه) دیده به جهان گشود. پیامبر اکرمﷺ که از هشت سالگی در کفالت و حمایت حضرت ابی‌طالب‌ﷺ و همسرش فاطمه بنت اسد بود، از نخستین روزهای زندگی حضرت علی‌ﷺ با او مأنوس بود و او را چون فرزندی گرامی، در آغوش محبت خویش پروراند.پس از آنکه پیامبر اکرمﷺ با حضرت خدیجه‌ﷺ ازدواج نمود و زندگی جداگانه‌ای تشکیل داد، از عمویش ابوطالب‌ﷺ درخواست نمود تا اجازه دهد، علی را به خانه خویش برده و تحت کفالت و پرورش خویش قرار دهد. حضرت علی‌ﷺ از آن پس،همیشه با

پیامبرﷺ بود، در مکّه، در مدینه، در غزوات، در اداره امور مسلمانان و در مسایل خانوادگی و عاطفی. علی‌علیه‌السلام داماد پیامبر اکرمﷺ گشت و با ازدواج با فاطمه زهراعلیهاالسلام و متولّد شدن سبطین، دیدگان پیامبرﷺ را روشن نمود. سرانجام آن حضرت پس‌از قریب پنج سال خلافت، در سنّ ۶۳ سالگی به دست شقی‌ترین فرد امت یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی در مسجد کوفه‌مضروب و دو روز بعد به شهادت رسید.

۳ - درگذشت سید حامد حسینی صاحب سلاسل الحدید (۱۰۲۸ ق)

۴ - درگذشت محدّث بزرگ عالم تشیع، محمد بن حسن بن علی ـ معروف به شیخ حرّ عاملی ـ (۱۱۰۴ ق)

* وی در هشتم رجب ۱۰۳۳ در روستای «مشغره» از توابع جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود. کتاب گرانسنگ «وسائل‌الشیعه» ثمرهٔ هجده سال تلاش پیگیر او در جمع‌آوری و تنظیم احادیث شیعه می‌باشد. شیخ حرّ عاملی در عصر صفویان به ایران‌مهاجرت نمود و پس از وفات، در صحن مطهر امام رضاعلیه‌السلام در مشهد مقدس مدفون شد.

بیست‌ودوم ماه مبارک رمضان/۱۰ دی ۱۳۷۸/1999 31 DECEMBER

۱ - تصرف مجدّد شهر آمل از سوی «علویان طبرستان» به فرماندهی حسن بن زید علوی ـ معروف به داعی‌کبیر ـ (۲۵۵ ق)

* داعی کبیر نخستین سیّد علوی (از نسل امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام) بود که در شمال ایران حکومت مستقل شیعی علویان راتشکیل داد و دست خلفای عباسی و عاملان منطقه‌ای آن‌ها را از طبرستان (شامل مازندران، گرگان و دوسوی سلسله جبال‌البرزدرقسمت جنوبی مازندران) کوتاه کرد. خلیفه وقت عباسی بااعزام لشکری به فرماندهی دوسردار ترک، داعی کبیر را با شکست واضمحلال مواجه ساخته و بخش‌های عظیمی از طبرستان را اشغال نمود. ولیکن پس از مدتی، داعی کبیر باکمک دیلمیان مجدّداً برطبرستان تسلط یافت وشهر آمل را در ۲۲ رمضان ۲۵۵ قمری دراستیلای خویش قرار داد.

۲ - درگذشت محدّث بزرگ اهل سنت ابوعبدالله محمد بن یزید بن ربعی قزوینی،

معروف به ابن ماجه صاحب سنن ابن ماجه، در قزوین (۲۷۳ ق)

۳ - ترور نافرجام شیخ فضل‌الله نوری به دست کریم دواتگر (۱۲۸۷ ش)

۴ - شهادت ثقةالاسلام تبریزی از سوی متجاوزان روس در تبریز (۱۲۹۰ ش)

* پس از استقرار نظام مشروطه و پایان یافتن دوره استبداد صغیر در ایران، روسیه که حامی مستبدان بود، در صدد اعاده استبداد در کشور برآمد. به همین‌جهت یکی از کارگزاران دستگاه محمد علی شاه قاجار، به نام صمدخان را تحریک کرده و با لشکری به تبریز گسیل داشت. مردم تبریز با رهبری ثقةالاسلام‌تبریزی در صدد دفاع از شهر برآمده و با سنگربندی خیابانها و مقاومت در برابر مهاجمان، موفّق به دفع تهاجم دشمنان و پاکسازی شهر از وجود آنان گردیدند.پس از این شکست، قزاق‌های روسیه، عملاً وارد کارزار شده و نبرد سنگینی را با مردم تبریز آغاز نمودند و پس از مدتی بین طرفین صلح‌نامه امضا گردید. یک روز پس از امضای صلح‌نامه و خلع سلاح مجاهدین، توپخانه‌های روس، آتش باری سنگینی را بر شهر تبریز آغاز کردند و در نتیجه، شهر را به اشغال‌خویش درآوردند. قزاقها، کشتار بی‌رحمانه‌ای در شهر به راه انداختند. از جمله «ثقةالاسلام تبریزی» را که سنگر خویش ترک نگفته و از شهر خارج نشده بود، دستگیر کرده و پس از شکنجه‌های زیادی وی را به دار کشیده و به شهادت رساندند.

۵ - تظاهرات خونین مردم مشهد در اعتراض به رژیم سفاک پهلوی (۱۳۵۷ ش)

۶ - تأسیس «مجمع جهانی اهل بیت علیهم‌السلام» به مرکزیت جمهوری اسلامی ایران به دستور آیةالله العظمی خامنه‌ای (۱۳۶۹ ش)

بیست‌وسوم ماه مبارک رمضان/۱۱ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 1

۱ - نزول قرآن مجید بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به نقل از آن حضرت (۱۳ قبل از هجرت)

۲ - پایان یافتن تدوین و تألیف برخی از کتب مهمّ شیعی در شب ۲۳ رمضان المبارک

* کتاب ارزشمند فقهی «جواهر الکلام» در ۲۳ رمضان ۱۲۵۴ قمری، کتاب گرانسنگ

منظومه ملاّ هادی سبزواری در ۲۳ رمضان ۱۲۶۱ قمری و کتاب مهمّ تفسیر قرآن «المیزان» علامهٔ طباطبایی در ۲۳ رمضان ۱۳۷۲ قمری، از جمله آثار مهم شیعی است که در این‌شب به پایان رسیده است.

۲ - تجاوز سپاه عثمانی به خاک ایران (۱۲۹۳ ش)

۳ - سالگرد انقلاب فلسطین (۱۳۴۴ ش)

۴ - استعفای ارتشبدازهاری از نخست‌وزیری کشور وعدم کارآیی سیاست‌نظامی‌گری او درخاموش‌کردن‌انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ ش)

۵ - تشکیل دولت شاهپور بختیار در واپسین روزهای عمر رژیم سفّاک محمد رضا پهلوی (۱۳۵۷ ش)

۶ - شهادت ذوالفقار علی نقوی(معاون نهضت اجرای فقه جعفری) و ۴ تن از همراهانش از سوی گروهک «سپاه صحابه» در لاهور پاکستان (۱۳۷۵ ش)

۷ - درگذشت استاد عبدالجواد فلاطوری (۱۳۷۵ ش)

* عبدالجواد فلاطوری در سال ۱۳۰۴ شمسی در اصفهان دیده به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در این شهر به پایان رسانید. وی برای‌تحصیل علوم دینی، راهی حوزه علمیه مشهد شد و تا به مرحله اجتهاد پیش رفت. دکتر فلاطوری در سال ۱۳۳۳ به آلمان رفت و در رشته فلسفه و دین‌شناسی‌تطبیقی و روانشناسی تحصیل نمود و در سال ۱۳۴۱ موفق به اخذ درجه دکتری در فلسفه شد. دکتر فلاطوری، مؤسس دانشکده علوم اسلامی هامبورگ آلمان‌بود و در راه بسط و توسعه تفکر اسلامی در اروپا، فعالیت‌های چشمگیری داشته است. از وی آثار زیادی برجای مانده است.

۸ - آغاز سال ۲۰۰۰ میلادی (آغاز قرن بیست و یکم)

* مسیحیان ارمنی در نخستین روز سال نو میلادی پس از شرکت در مراسم مذهبی «باداراک» برای دید و بازدید، تبریک و شادباش گویی به دیدار بزرگان‌خانواده می‌روند و این مراسم تا شب پنجم ژانویه که ارامنه در این شب، جشن میلاد حضرت مسیح علیه‌السلام را برگزار

می‌کنند ادامه می‌یابد. در کلیساهای ارمنی برخلاف کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها که ۲۵ دسامبر را روز میلاد حضرت مسیح علیه السلام می‌دانند شب پنجم و صبح روز ششم ژانویه را به عنوان عید میلاد و تعمیدحضرت عیسی علیه السلام جشن می‌گیرند. در شب عید میلاد حضرت مسیح علیه السلام که بزرگترین عید مسیحیان ارامنه است بار دیگر مراسم مذهبی باداراک در کلیساها برگزار می‌شود که همه مسیحیان در آن شرکت می‌کنند. اکثریت مسیحیان ایران را ارامنه گریگوری تشکیل می‌دهند که دارای استقلال کلیسایی هستند و مطابق‌سنّت و اعتقادات خود عمل می‌کنند.

۹ - اعلام فرمان آزادی بردگان از سوی ابراهام لینکلن رییس جمهور وقت آمریکا (۱۸۶۳ م)

* ابراهام لینکلن در زمستان سال ۱۸۰۹ میلادی در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد. وی از ۱۵ سالگی شروع به تحصیل کرد و در ۲۳ سالگی تحصیل دررشته حقوق را آغاز کرد. وی عاشق مطالعه بود و اخلاق بسیار خوبی داشت. لینکلن در سال ۱۸۳۳ در نیوسالم به ریاست اداره پست انتخاب گردید. کم کم کار لینکلن بالا گرفت و نطق‌های پرحرارتی که بر ضد برده‌فروشی ایراد می‌کرد مقدمات ریاست جمهوری را برای او فراهم کرد. بالاخره صاحب قدرت گردید و به‌ریاست جمهوری امریکا رسید. وی در جنگ داخلی امریکا پیروز شد و منطقه جنوب را مطیع‌منطقه شمال کرد و برده‌فروشی را هم الغاء نمود. ولی به علت داشتن دشمنان زیاد، سرانجام به قتل رسید. این جمله از اوست: «اگر برده‌داری غلط نباشد، هیچ چیز در این جهان غلط نیست».

۱۰ - استقلال کشور سودان (۱۹۵۶ م)

* کشور سودان در شمال شرقی افریقا و با مساحت حدود ۲/۵۰۵/۸۱۳ کیلومتر مربع واقع شده است. حدود ۷۵٪ مردم آن عرب مسلمان (در نواحی‌شمالی) و ۲۲٪ بت پرست (در نواحی جنوب) و تعداد کمی هم مسیحی هستند. زبان رسمی کشور، عربی و پایتخت آن، خارطوم می‌باشد. این کشور در سال ۱۹۵۶ میلادی مستقل شد وبه عضویت سازمان ملل درآمد. واحد پول سودان پوند سودانی و «ام‌درمان» و «پورت سودان» از شهرهای مهم آن به‌شمارمی‌آیند.

۱۱ - استقلال کشور کامرون (۱۹۶۰ م)

* کشور کامرون با ۴۷۵/۴۴۲ کیلومتر مربع وسعت در جنوب غربی آفریقا واقع شده و دارای حکومت جمهوری است. بیشتر مردم آن از نژاد سیاه بوده که ۳۳٪ مسیحی، ۱۵٪ مسلمان و بقیه آنیمیست هستند. زبان رسمی کشور، فرانسه و انگلیسی و پایتخت آن «یائونده» است. این کشور در سال ۱۹۶۰ میلادی مستقل شد و به عضویت سازمان ملل درآمد. واحد پول کامرون فرانک بوده و «دوآلا» و «انکونگسامبا» از شهرهای مهم آن به شمار می‌آیند.

بیست‌وچهارم ماه مبارک رمضان/۱۲ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 2

۱ - آغاز عملیات «لااله الاالله» از سوی رزمندگان سپاه اسلام علیه مزدوران بعثی عراق (۱۳۶۰ش)

بیست‌وپنجم ماه مبارک رمضان/۱۳ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 3

۱ - وقوع جنگ نهروان میان سپاهیان امام علی علیه‌السلام و خوارج (۳۸ ق)

* منافقانی که تحمّل حکومت عدل اسلامی امام علی علیه‌السلام را نداشته و از ابراز و اعلان ناخشنودی خویش نسبت به امام علی علیه‌السلام بیمناک بودند، با آن حضرت در جنگ‌های جمل و صفّین مشارکت نمودند و لیکن پس از خدعه‌های معاویة و عمروبن عاص دربالای نیزه بردن قرآن در گرماگرم جنگ صفّین، فرصت مخالفت پیدا کرده و با دست کشیدن از جنگ، امام علی علیه‌السلام را نیز مجبور به‌ترک جنگ و پذیرفتن حکمّیت نمودند. این گروه که در تاریخ اسلام به نام «مارقین» معرفی شدند، پس از جنگ صفّین، دائماً به دنبال بهانه و فتنه‌جویی بوده تا اینکه در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام ایستاده و با جمع‌آوری ۱۲/۰۰۰ نیروی جنگی آماده نبرد شدند. امام علی علیه‌السلام با پند و اندرز خویش در حدود دو سوم آن‌ها را از جنگ بازداشت، ولیکن لجاجت ۴/۰۰۰ نفر دیگر موجب شعله‌ور شدن نبرد بین‌طرفین گردید که در آن نبرد، تنها ۹ نفر از مارقین جان سالم به در برده و بقیه به خاک مذلّت و هلاکت افتادند.

۲ - تولد ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین طبرستانی رازی (معروف به امام فخر رازی)، متکلّم و فیلسوف‌شهیر قرن ششم هجری در ری (۵۴۴ ق)

۳ - درگذشت آیةالله محمد بن آقا حسین خوانساری ـ معروف به آقا جمال خوانساری

ـ در اصفهان (۱۱۲۱ ق)

* او خواهرزاده محقق سبزواری و از فقهای بزرگ عصر خویش بود. مرجعیت و ریاست علمی و مذهبی مردم به ایشان منتهی گردیده است. آثار و تألیفات او حاکی از صفای ذهن، حسن سلیقه و علوّ مراتب علمی او می‌باشد. حاشیه شرایع، حاشیه شرح اشارات، حاشیه شفا و حاشیه لمعه از جملهٔ تألیفات اوست. مدفن این عالم بزرگ در تخت فولاد اصفهان است.

۴ - برگزاری نخستین گردهمایی جنبش‌های آزادی‌بخش جهان در تهران (۱۳۵۸ ش)

۵ - عملیات ظفرمند «محمد رسول‌الله - ص -» از سوی رزمندگان اسلام علیه مزدوران بعثی عراق (۱۳۶۰ ش)

۶ - تسلیم پیام تاریخی امام خمینی‌ﷺ به گورباچف رییس جمهور وقت شوروی (۱۳۶۷ ش)

* به قدرت رسیدن میخاییل گورباچف در شوروی، موجب تحوّلات عظیمی در جهان کمونیسم گردید. بنیان‌گذار جمهوری‌اسلامی ایران حضرت امام خمینی‌ﷺ که ناظر جریانات مهم سیاسی بین‌المللی بود، از این فرصت به نحو احسن استفاده کرده و بادعوت جهان کمونیسم به اسلام، در صدد برآمد تا خلاء به وجود آمده از فروپاشی ماتریالیسم را با اسلام ناب محمدی ﷺ جایگزین نماید. به همین جهت هیأتی را به سرپرستی حضرت آیةالله جوادی آملی به مسکو اعزام داشته تا پیام کتبی معظم له به گورباچف در دعوت به اسلام را به وی ارائه دهند. امام خمینی‌ﷺ در بخشی از این پیام فرمود: «برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد، چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نیست ... از شما می‌خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحّص کنید و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به‌جهت ارزش‌های والا و جهان شمول اسلام است».

بیست‌وششم ماه مبارک رمضان/۱۳ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 4

۱ - انتصاب شاپور بختیار (عضو با سابقه جبهه ملی) به نخست وزیری کشور از سوی

محمدرضا پهلوی، درواپسین روزهای حیات رژیم شاهنشاهی در ایران (۱۳۵۷ ش)

۲ - روز استقلال میانمار (۱۹۴۸ م)

* کشور میانمار (برمه یا بریمانی سابق) با ۶۷۶/۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت، کشوری است کوهستانی که در جنوب شرقی آسیا قرار دارد و با کشورهای چین و هند و بنگلادش و تایلند هم‌مرز است. جمعیت میانمار حدود ۴۰ میلیون نفر است که ۷۵٪ آن‌ها را بودایی‌ها تشکیل می‌دهند. بیش از ۲ میلیون مسلمان در غرب این کشور زندگی می‌کنند. تاریخ نفوذ اسلام به این کشور به قرن نهم هجری شمسی برمی‌گردد. عمده مسلمانان میانمار در نواحی و ایالت‌های غربی به خصوص استان «آراکان» ساکن هستند و در زبان محلی به «روحینگا»ها معروف هستند. میانمار در قرن ۱۹ به اشغال انگلستان درآمد که انگلستان آن را به هند (دیگر مستعمره‌اش) ملحق نمود. پس از جریانات جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ این کشور به استقلال دست یافت.

بیست‌وهفتم ماه مبارک رمضان/۱۵ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 5

۱ - برخی از علما، شب ۲۷ رمضان را، شب قدر دانسته و شهادت حضرت علی‌ؑ را در این شب می‌دانند.

۲ - قیام زنگیان به رهبری «صاحب الزنج» علیه عباسیان در جنوب عراق (۲۵۵ ق)

* علی بن محمّد (صاحب الزنج) که خود را علوی می‌دانست در ۲۷ رمضان سال ۲۵۵ قمری قیام بزرگی را علیه عباسیان برپا نمود. بردگان و غلامان فراوانی که از جور صاحبان و امرای خویش به تنگ آمده بودند به گِرد او تجمّع نمودند و او را یاری کردند. وی که به بردگان وعده آزادی، رفاه و برخورداری از حقوق مناسب اجتماعی می‌داد، توانست حدود ۵۰۰ هزار تن را آماده قیام کند. سرانجام در سال ۲۵۷ قمری، شهر بصره را به تصرف خویش درآورد و در اندک زمانی، قدرت او توسعه یافت. صاحب الزنج اقدام به‌بنای شهری به نام «مختاره» نمود و حصارها و باروهایی بر آن تعبیه کرد و به تبلیغ نظرات خویش و جنگ با عباسیان پرداخت. خلیفه‌معتمد و برادرش موفق عباسی چندین سال با او در حال نبرد بودند، که توفیقی برای آنان حاصل نشد تا اینکه پس از ۱۴ سال تسلّط صاحب الزنج بر بصره، لشکریانش به حسادت، خودخواهی و تفرقه مبتلا شده و

در جنگ با عباسیان کوتاه آمدند. سرانجام در دوم‌صفر ۲۷۰ قمری با کشته شدن صاحب الزنج در جنگ با ابواحمد موفّق عباسی، قیام زنگیان به نابودی گرایید.

۳ - درگذشت علامه محمد باقر بن محمد تقی مجلسی در اصفهان (۱۱۱۰ ق)

* علامهٔ مجلسی در سال ۱۰۳۷ قمری متولد گردید. وی از شخصیت‌های برجسته شیعه می‌باشد. خدمات دینی او از حیث‌تألیف و آثار (مانند کتاب «بحارالانوار فی اخبار الائمه الاطهار» در ۱۱۰ جلد)، تدریس، احقاق حقوق مظلومین، رفع گرفتاری‌های‌مردم و دفع شر ظلمه در تاریخ چون برگی زرین می‌درخشد. سرانجام در ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ قمری در اصفهان بدرود حیات گفت‌و در کنار بقعه والد بزرگوارش مدفون گردید.

۴ - لغو امتیاز تنباکو به فتوای میرزای شیرازی جهت مبارزه با دسیسه‌های استعماری انگلیس (۱۳۷۰ ق)

* پس از آنکه استعمار انگلیس با ترفندهایی امتیاز توتون و تنباکو را از ناصرالدین شاه قاجار گرفت، خیل دختران فرنگی وزنان بدکاره خارجی به سوی ایران سرازیر شده و در گوشه و کنار شهرهای بزرگ، اقدام به ایجاد مراکز فحشاء و فساد نمودند. به‌دنبال آن‌ها مبلّغین و مبشّرین مسیحی نیز به تدریج وارد کشور شده و کشور اسلامی ایران را همانند هندوستان مورد تاخت و تاز فرهنگی و ضد اخلاقی خویش قرار دادند. علما و مجتهدان دلسوز احساس خطر کرده و با دعوت مردم به اعتراض، عَلَم مخالفت‌برداشتند. روحانیانی چون سید علی اکبر فال اسیری در شیراز، میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در تبریز، میرزا حسن آشتیانی در تهران‌با یاری و همیاری مردم دست به شورش زدند. مرجع تقلید شیعیان آیةالله میرزای شیرازی که در آن هنگام در سامرّای عراق به سر می‌برد، از اعمال حکومت ایران در واگذاری امتیاز توتون و تنباکو به انگلیس و بازگذاشتن دست خارجی‌ها در کشور، بسیار ناراحت ومتأسّف بود. به همین جهت نامه‌هایی برای ناصرالدین شاه قاجار فرستاد ولیکن همه آن‌ها بی‌اثر بود. سرانجام میرزای بزرگ برای‌نجات اسلام و مسلمانان و حفظ مملکت ایران از شرّ دشمنان، فتوای تاریخی خود را در تحریم تنباکو به شرح ذیل صادر نمود:«الیوم، استعمال تنباکو و توتون بأیّ نحو کان در حکم

محاربه با امام زمان علیه السلام است». پس از فتوای میرزای‌شیرازی، مردم مسلمان ایران به دعوت اعتراضی روحانیت، جواب مثبت گفته و به مخالفت با قرارداد، قیام نمودند و در این راه‌شهیدانی تقدیم نمودند. دولت قاجار، چون چاره‌ای ندید تسلیم شد و قرارداد را فسخ نمود.

۵ - امضای عهدنامه «داردانل» میان دولتین عثمانی و انگلستان (۱۱۸۷ ش)

* بر اساس این معاهده، انگلستان متعهد شد تمامی سرزمین‌های دولت عثمانی، از جمله مصر را تخلیه نماید و به اشغال آن‌هاخاتمه دهد. در مقابل دولت عثمانی متعهد گردید حقوق کنسولی انگلستان را در قلمرو عثمانی به رسمیت بشناسد.

۶ - انتصاب «مسیومرنارد» به سمت خزانه‌داری کل ایران‌ازسوی «ناصرالملک» نایب‌السلطنهٔ کشور (۱۲۹۰ ش)

* درپی‌اولتیماتوم روسیه‌به‌دولت‌ایران‌مبنی برعزل «مورگان شوستر» آمریکایی‌ازسمت خزانه‌داری واخراج وی از ایران، ناصرالملک که دراین زمان، نایب‌السلطنهٔ کشوربود، «مسیومرنارد» بلژیکی رابه‌این‌سمت‌برگزید. وی‌پیش ازاین، رییس کل گمرک ایران بود.

۷ - درگذشت آیةالله شریعت سنگلجی (۱۳۲۳ ش)

۸ - شهادت سرتیپ ستّاری، فرماندهٔ نیروی هوایی و تنی چند از فرماندهان لشکری کشور در سانحه سقوط هواپیما (۱۳۷۳ ش)

بیست‌وهشتم ماه مبارک رمضان/۱۶ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 6

۱ - میلاد حضرت عیسی‌بن‌مریم علیه السلام به روایت کلیساهای ارمنی (۶۲۳ سال پیش ازهجرت پیامبراسلام صلی الله علیه و آله)

* حضرت عیسی علیه السلام از مادری پاک و باکره متولد شد که چگونگی زاده‌شدن او خود معجزه‌ای است که دلالت بر پیامبری وی‌دارد. حضرت عیسی علیه السلام از جمله پیامبران اولوالعزمی است که در ۱۳ سوره قرآن، ۴۵ بار نامش ذکر شده است.

۲ - عید تعمید حضرت عیسی علیه السلام مسیح - روز مقدس مسیحیان -

* تعمید یکی از «هفت آیین مقدس» است که کلیساها و مسیحیان آن را برگزار می‌کنند.

تعمید عبارت است از یک نوع‌شستشوی خاص که بر حسب نوشتهٔ قاموس کتاب مقدس (ذیل کلمه تعمید) از وظایف کلیساهاست که باید در مورد پیروان خودانجام دهد، ولی چگونگی این عمل از نظر کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها متفاوت است. پروتستان‌ها، آن را وسیلهٔ توفیق و سبب وقف درراه خدمت به خدا می‌دانند، اما کاتولیک‌ها معتقدند که این شستشو ، گناه موروثی را از انسان پاک می‌کند و شیطان را از وی دورمی‌سازد و اگر طفلی بدون تعمید از دنیا برود روح شیطان در وجود او باقی می‌ماند. در حالی که طبق نوشته «جان الدر» این عقیده باصریح گفتار مسیح علیه السلام مخالف است. زیرا مسیح علیه السلام چنان‌که در انجیل متی باب ۱۹ بند ۱۴ آمده است، فرمود: بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من ایشان را منع نکنید زیرا ملکوت آسمان از مثل این‌ها است.

۳ - حمله جمعی از سربازان انقلابی کشور به پادگان لویزان تهران ، جهت شکستن قدرت پوشالی رژیم سفّاک پهلوی (۱۳۵۷ ش)

۴ - سالروز حماسه خونین شهدای هویزه (۱۳۵۹ ش)

* در این روز تعدادی از دلاورمردان اسلام به فرماندهی شهید «حسین علم‌الهدی» پس از نبردی سخت و پرحماسه در منطقه‌هویزه و وارد آوردن ضربات خردکننده بر دشمن متجاوز بعثی، در محاصره تانک‌ها و نیروهای فراوان بعثی عراق قرار گرفته و همگی به فیض شهادت نایل آمدند. نبرد هویزه از مهمترین عملیات نیروهای سپاه اسلام به قلب متجاوزان بعثی از آغاز جنگ تحمیلی تا آن‌زمان بود.

بیست‌ونهم ماه مبارک رمضان/۱۷ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 7

۱ - وقوع غزوه حنین (۸ ق)

* غزوه حنین در حوالی مکه به وقوع پیوست. پس از آنکه لشکر اسلام به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله مکه را فتح کرد و آن شهر را ازدست مشرکان خارج ساخت، گروهی از قبایل اطراف مکه به منظور مقابله با لشکر اسلام متحد شدند. خبر اجتماع این قبایل به‌رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن بزرگوار برای درهم شکستن مقاومت مشرکان، سپاهی تجهیز کرد و به سوی حنین

حرکت فرمود. در این‌نبرد ابتدا مسلمین شکست خورده و روی به هزیمت نهادند اما با تدبیر و تلاش رسول اکرمﷺ و یاران وفادارش همچون علی‌علیه‌السلام،بار دیگر فراریان برگشتند و طی نبردی سهمگین، دشمنان را شکست دادند. بعد از شکست دشمن، غنایم بسیار زیادی نصیب سپاه‌اسلام شد. پس از این پیروزی، سپاه اسلام برای تعقیب دشمنان به سوی طائف حرکت کرد.

۲ - درگذشت محمد بن حسن شیروانی ـ معروف به ملاّ میرزا ـ (۱۰۹۸ ق)

۳ - درگذشت آیة‌الله سید احمد حسینی زنجانی (۱۳۹۳ ق)

* او در سال ۱۳۰۸ قمری در شهر زنجان به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در همان شهر به پایان رساند و پس از تأسیس حوزه‌علمیه قم به این شهر هجرت کرد و از اساتیدی چون آیة‌الله شیخ عبدالکریم حائری بهره برد و خود از اساتید برجستهٔ حوزه‌های‌علمیه قم و زنجان در سطوح عالیه بود. وی در علوم کلام، ریاضی، ادبیات، تاریخ، بدیع و عروض صاحب نظر بود. و علاوه بر مراتب‌علمی با شرایط و مقتضیات زمان کاملاً آشنا بود. یکی از تألیفات او بنام «خیرالامور» است. وی اولین بار نماز جماعت را در مدرسه‌فیضیه بر پا کرد. پیکر او در جوار حضرت معصومه‌علیهاالسلام مدفون می‌باشد.

۴ - سالروز توطئه استعماری «کشف حجاب» از سوی رژیم سفّاک رضا خان پهلوی (۱۳۱۴ ش)

* در پی توطئه استعمار در مبارزه با فرهنگ غنی اسلام، عاملان استعمار در کشورهای اسلامی همزمان اقدام به اعمال‌مشابهی نمودند. «امان‌الله خان» در افغانستان، «آتاتورک» در ترکیه و «رضاخان پهلوی» در ایران مأموریت یافتند با مظاهر اسلام‌مخالفت و مبارزه کنند. رضاشاه با مطرح کردن تغییر لباس و کلاه اروپایی (شاپو) و متحد الشکل کردن مردان، اقدام به تغییر لباس‌اسلامی و کشف حجاب بانوان نمود. وی این عمل شنیع را از خانواده خویش آغاز کرده و سپس به کل جامعه سرایت داد. نخستین‌گروهی که به این کاروان ضد اسلامی پیوست، خانواده وزیران و دست‌اندرکاران نظام استبدادی و دانشگاهیان بودند.

۵ - درگذشت مشکوک جهان پهلوان غلامرضا تختی (۱۳۴۶ ش)

۶ - درج مقاله جسارت آمیز نسبت به ساحت مقدس امام خمینی‌ﷺ در روزنامه اطلاعات از سوی سازمان جهنّمی ساواک با نام جعلی «رشیدی مطلق» (۱۳۵۶ ش)

* سلیمان خاطر در ۱۴ مهر ۱۳۶۴ شمسی با فریاد «الله اکبر» هفت صهیونیست را در صحرای سینا به هلاکت رساند. رژیم حسنی مبارک این سرباز قهرمان را در دادگاه نمایشی محاکمه و به خاطر زیرپا گذاشتن پیمان ننگین «کمپ دیوید» و به هلاکت رساندن صهیونیست‌ها، به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کرد. در ۱۲ دی ماه همان سال، یک عکاس صهیونیست در جریان تهیه گزارش و فیلم، با دوربین خود، سلیمان خاطر را مورد حمله قرار داد و ضربه مغزی بر او وارد آورد و سرانجام این سرباز سرافراز در ۱۷ دی ماه در زندان رژیم حسنی مبارک به شهادت رسید.

۷ - روز جهانی قدس

* قدس نخستین قبله‌گاه و حرم دوم مسلمانان جهان می‌باشد که سرزمین اصلی میلیونها آواره مسلمان فلسطینی است. سرزمین فلسطین، از جمله بیت‌المقدس از سال ۱۹۴۸ میلادی به اشغال صهیونیستها در آمد و به تدریج ساکنان اصلی، از آنجا رانده شده و به صورت آواره در کشورهای عربی مقیم شدند و به جای آنان، صهیونیستهای خون‌ریز از سراسر جهان جمع شده و در آن، صاحب خانه شدند. ملّت مسلمان ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، بارها حمایت خویش را از ملّت مظلوم فلسطین و آزادسازی قدس شریف اعلان نمود. امام خمینی‌ﷺ بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، با تعیین آخرین جمعه ماه مبارک رمضان به عنوان «روز قدس» توجّه مسلمانان جهان را به پشتیبانی مستمر از مسلمانان فلسطین و آزاد سازی اراضی اشغالی معطوف نمود. به همین جهت همه ساله در ایران اسلامی و بسیاری از کشورهای اسلامی و غیراسلامی، راهپیمایی‌ها و کنفرانس‌هایی برگزار می‌گردد.

سی‌ام ماه مبارک رمضان/۱۸ دی ۱۳۷۸/2000 JANURAY 8

۱ - قتل میرزا تقی خان امیرکبیر - صدر اعظم دولت ناصرالدین‌شاه‌قاجار-درکاشان(۱۲۳۰ش)

* میرزا تقی خان امیرکبیر فرزند میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، در روستای «هزاوه» واقع

در شمال غربی اراک دیده به‌جهان گشود. وی پس از طی مراحل پیشرفت و ترقّی علمی و سیاسی به صدر اعظمی حکومت ناصرالدین شاه قاجار برگزیده شد ودر طول چهار سال صدر اعظمی خویش خدمات شایسته و فراوانی به ملّت و حکومت نمود. اصلاح امور مالی، سر و سامان دادن به‌وضع ارتش، تلاش در رواج خودکفایی ملی، گسترش فعالیت‌های علمی و تأسیس مؤسسات آموزشی (مانند دارالفنون تهران)،مبارزه با عقاید و انحرافات مذهبی، بی‌اعتنایی به خواسته‌ها و تهدیدات قدرت‌های خارجی و قطع ایادی و جاسوسان استعماری ازجملهٔ فعالیت‌ها و تلاش‌های پیگیر او در این ایّام بود. ولیکن با جوّسازی و شایعه پراکنی دولت‌های استعماری و ایادی داخلی آنان علیه امیرکبیر، ناصرالدین شاه وی را از صدارت خلع کرد و به فین کاشان تبعید نمود و پس از مدتی، فرمان قتل وی صادر شده و درحمّام فین کاشان، وی را ناجوانمردانه به قتل رساندند.

۲ - درگذشت مظفرالدین‌شاه قاجار براثریک بیماری وجانشینی فرزندش محمد علی میرزا ـ معروف به محمدعلی شاه ـ (۱۲۸۵ ش)

۳ - درگذشت آیةالله سید محمد طباطبایی یکی از رهبران مذهبی نهضت مشروطیت ایران (۱۲۹۹ ش)

۴ - بی‌اعتنایی مردم انقلابی ایران به تغییر زود هنگام نخست وزیر و هیأت دولت از سوی رژیم سفاک پهلوی،و گسترش تظاهرات، اعتصابات و درگیری خیابانی با نیروهای رژیم در تمامی شهرهای ایران (۱۳۵۷ ش)

۵ - آغاز سلطنت خاندان سعودی در عربستان (۱۹۲۶ م)

فهرست‌ها

فهرست اعلام

«آ»

آخوند ملاعلی، ۲۲۸

آدم، ۸، ۵۱، ۵۵، ۶۳، ۱۳۷، ۲۲۱، ۲۵۹، ۳۳۸

آقا حسین کزازی، ۳۰۳

آقا محمد خان قاجار، ۹۴

«ا»

ابراهیم علیه‌السلام، ۸، ۲۵، ۶۲، ۸۵، ۸۹، ۱۹۲، ۲۴۵، ۲۵۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۷، ۳۳۵

ابراهیم بن مهزم، ۸۵

ابلیس، ۱۳، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۳۳۸

ابن ابی الحدید، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۸۹

ابن اثیر، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۵

ابن اعثم کوفی، ۱۸۳، ۱۸۵

ابن جریر«محمد بن جریر طبری» ۱۸۰، ۱۹۳

ابن خلدون، ۱۸۰

ابن زیاد، ۶۸

ابن سکیت اهوازی (ابویوسف یعقوب بن اسحاق)، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

ابن سینا، ۲۳۷

ابن طاووس، ۲۱۷

ابن عباس، ۶، ۱۴۷، ۱۷۲، ۲۹۶

ابن عمر، ۱۴۸

ابن عمرو (محمدبن عمروبن یزید)، ۱۵۵

ابن مسعود، ۳۰۶، ۳۰۷

ابن ملجم مرادی (قاتل علی)، ۱۲۶، ۱۵۶، ۲۹۱

ابن واضح یعقوبی، ۱۹۲

ابوالاسود دوئلی، ۱۱۰

ابوالحسن علی علیه‌السلام، ۲۸۹

ابوالفرج اصفهانی، ۱۸۲
ابوبکر وراق، ۱۹۹
ابوجعفر علیه‌السلام، ۱۹، ۲۹، ۱۴۴، ۱۵۳
ابوحمزه ثمالی، ۲۰۶، ۳۰۹
ابوذر (اباذر)، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۸۸، ۳۱۸
ابو رافع، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱
ابوریحان بیرونی، ۲۳۷
ابو سعید عقیصا، ۱۸۷
ابوطالب، ۱۶۰
ابوموسی اشعری، ۱۸۴
ابونعیم اصفهانی، ۱۸۰
ابی‌بکره، ۱۷۹
اخوان المسلمین، ۲۶۱
اراکی(آیة الله)، ۱۶
اسامة بن زید، ۱۷۰، ۱۷۴
اسرافیل، ۸
اصحاب ایکه، ۲۸۰
اقبال لاهوری، ۲۴
المعتز، ۱۱۵
المؤید، ۱۱۵
امام جواد، ۱۹، ۱۱۴
امام صادق علیه‌السلام، ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۸۵، ۹۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۰۰، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۹۸، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۴، ۳۸۵
امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷
امام حسین علیه‌السلام، ۶۸، ۱۱۸، ۱۴۰، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۶۲، ۳۷۴
امام خمینی (امام راحل)، ۳۳، ۱۴۳، ۱۶۷، ۱۷۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۶۴، ۳۶۹
امام رضا علیه‌السلام، ۳۹، ۹۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۰۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۲
امام زمان علیه‌السلام، ۱۱۰، ۱۶۷، ۱۶۸.
امام سجاد علیه‌السلام، ۱۵، ۴۴، ۸۶، ۱۰۱،۱۰۳، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۴،۱۵۵، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۳۰۹، ۳۶۲
امام عسکری علیه‌السلام، ۹۵
امام علی علیه‌السلام رک امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امام کاظم علیه‌السلام رک موسی بن جعفر علیه‌السلام ۲۲، ۹۴، ۲۱۱
امام هادی علیه‌السلام، ۱۱۴، ۱۱۵
امپریالیسم، ۲۵۸
امیرالمومنین علیه‌السلام، ۶، ۱۹، ۳۹، ۴۲، ۶۳، ۶۸، ۷۱، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۰۳، ۳۴۲
انتفاضه، ۲۵۹، ۲۶۱
انس بن مالک، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۷۶، ۸۸، ۱۰۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۵۴، ۳۶۴
انوشیروان، ۱۶۸
اومانیسم، ۲۳۵، ۲۶۸
ایرگون، ۲۵۳
ایوب علیه‌السلام، ۸، ۱۴۸
ایوب ابن موسی، ۱۴۷

«ب»

باقر شریف قرشی، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۴
بالفور، ۲۵۱، ۲۵۲
بخاری «محمد بن اسماعیل» ۱۷۰، ۱۷۹
بروجردی، ۳۶۴
بریدة بن وائل، ۶۸
بزرگمهر، ۱۶۸
بشر حافی، ۶۲
بشر همدانی، ۱۸۷
بلعم باعورا، ۶۳، ۶۴
بنزیون دینر، ۲۵۱
بن گورین، ۲۵۱، ۲۵۵
بنی اشجع، ۱۹۴
بنیامین نتانیاهو، ۲۵۹
بنی‌امیه، ۱۵۲، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۷
بنی مخزوم، ۱۷۰
بوالحسن، ۲۰۱
بهشتی (آیت الله)، ۲۳۸
بهلول نباش، ۱۳
بیل کلینتون، ۲۵۹

«پ»

پادشاه انگلیس، ۲۶۷
پمبیوس، ۲۴۷
پولس قدیس، ۱۲۳
پیامبر (رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله)، ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱،

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۶۹،
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۹،
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲،
۲۱۴، ۲۱۵، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵،
۲۸۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۲،
۳۰۶، ۳۰۹، ۳۲۳، ۳۳۲، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۰،
۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۲
«پیر»، ۳۶۲

«ت»

تئودور هرتزل، ۲۵۰، ۲۵۴
تشکیلات خودگردان، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰
تیموریان، ۲۳۷
ثمود، ۲۸۰

«ج»

جابر، ۵، ۶، ۱۵۱، ۳۵۲
جرج جرداق، ۱۶۴
جریح، ۱۴۴، ۱۴۵
جنادة بن ابی امیه، ۱۸۹
جنبش جهاد اسلامی، ۲۶۱
جهادیه(خطبه)، ۲۹۰

«ح»

حافظ، ۱۲۵، ۴۱۰
حاکم نیشابوری، ۲۱۲
حجت(آیت)، ۲۲۸
حجر بن عدی، ۱۸۳، ۱۸۷
حر بن یزید ریاحی، ۶۲
حماس، ۲۶۱
حمزه بن عبدالمطلب، ۳۰۹
حنّه (مادر حضرت مریم علیها السلام)، ۲۹۴
حییم وایزمن، ۲۵۲

«خ»

خاتم النبیین، ۲۸۵، ۳۰۹
خاخام، ۲۴۹
خدیجه، ۱۵۹
خلفای ثلاث، ۱۸۰، ۲۸۹
خلیل رک ابراهیم علیه السلام
خوارج، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۲

«د»

داماد(آیت الله)، ۱۳۹، ۲۲۸، ۳۶۶
داوود علیه السلام، ۱۸، ۱۰۱
داوید تریچ، ۲۵۴
دکتر حداد عادل، ۲۳۹، ۲۴۱
دکتر کارل، ۲۸، ۳۱، ۳۲
دموکراسی، ۲۶۶

«ر»

راغب اصفهانی، ۴، ۱۵، ۲۰، ۲۶

رسول اکرم رک پیامبر صلی الله علیه و آله

«ز»

زبیر، ۶۴، ۱۸۶

زکریا علیه السلام، ۲۹۶، ۲۹۷

زهیر (بن قین)، ۲۱

زیاد بن صعصعه، ۱۸۴

زینب کبری، ۱۱۰، ۲۸۸، ۳۶۲

«س»

ساف، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱

سعد وقاص، ۲۱

سعدی، ۲۷، ۵۴، ۵۸، ۶۷، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۱۹

سعید بن جبیر، ۶

سعید بن قیس، ۱۸۲، ۱۸۴

سفیان بن ابی لیلی، ۱۸۶

سلیمان بن صُرد خزاعی، ۱۸۷

سنایی، ۵۹

سوادة بن قیس، ۱۶۷

سید جمال الدین اسدآبادی، ۱۷۶

سید حِمیَری، ۱۰۹

سید محمد کاظم یزدی، ۲۱۸

سید هاشم معروف الحسنی، ۱۸۰

«ش»

شافعی، ۱۰۵

شامیان، ۱۸۴، ۱۹۲، ۳۶۲

شاه حسین (سلطان سابق اردن)، ۲۵۶

شبث بن ربعی، ۶۸

شریح قاضی، ۶۷

شعبانیه(خطبه)، ۳، ۳۲، ۳۳، ۴۳، ۲۱۷

شعیب علیه السلام، ۲۸۰

شقشقیه(خطبه)، ۱۷۲، ۲۹۰

شمر بن ذی الجوشن، ۶۸

شیخ احمد یاسین، ۲۶۱

شیخ انصاری، ۳۱۷

شیخ بهایی، ۶۲، ۹۱

شیخ صدوق، ۶، ۱۸۸، ۲۳۷

شیخ مفید، ۱۹۲

شیطان، ۲۳، ۴۴، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۱۳۷، ۱۴۴، ۲۰۵، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۹۲، ۴۳۱، ۴۴۷

«ص»

صاحب جواهر، ۲۱۸.

صالح، ۱۱۵

صهیونیزم، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵

صهیونیست، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹

«ط»

طارق بن زیاد، ۳۶۱

طباطبایی، ۲۲، ۲۵، ۳۰، ۱۴۳، ۲۲۸

طیطوس، ۲۴۷

«ع»

عاد، ۲۸۰

عایشه بنت ابی‌بکر، ۱۱۲، ۱۵۰

عباس(بن عبدالمطلب)، ۱۵۹

عبدالله بن حارث بن نوفل، ۱۸۵

عبدالله بن زبیر، ۶۳،۶۴،۱۸۶

عبدی«کوفی»، ۱۰۹، ۳۴۸

عبیدالله حر جحفی، ۲۱

عثمان بن عفان، ۱۷۲، ۱۸۰

عدی بن حاتم، ۱۸۳، ۱۸۷

عشاق صهیون، ۲۵۰

عفیف کندی، ۱۵۹

عقیل بن ابیطالب، ۲۸۸

«عَلَم» اسدالله، ۳۶۶

علی بن حمزه، ۴۴۸

عمار یاسر، ۱۸۱، ۱۸۴

«عمران»، ۲۹۴

عمر بن حجاج، ۶۸

عمر سعد، ۲۱، ۲۸

عمرو بن عبدود، ۲۸۶

عمرو بن یزید، ۱۵۵

عمرو عاص، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۷

عیسی، ۵۷، ۵۸، ۸۵، ۸۶، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۴۱

«ف»

فارابی، ۲۳۷

فاطمه زهرا علیها السلام، ۲۱، ۶۸، ۱۱۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۶، ۲۱۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۱۷، ۳۵۵

فاطمه بنت اسد، ۲۸۵

فتحی شقاقی، ۲۶۱

فرعون، ۵۹، ۸۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۹

فروة بن نوفل اشجعی، ۱۸۷

فضّه، ۲۱۰، ۲۹۱

فضل بن سهل، ۹۴

فضیل عیاض، ۶۲

فلسفی «محمدتقی» ۱۲۴، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶

«ق»

قاجاریه، ۲۳۷

قارون، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۳۰۵
قاصعه«خطبه»، ۶۳
قیس بن أشعث، ۱۸۲
قیس بن سعد، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴
قیصر، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱
«ک»
کسری، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱
کمیل بن زیاد، ۲۸۸
«گ»
گروه فرقان، ۲۲۹
گلدمایر، ۲۵۱، ۲۵۲
«ل»
لوط(ع)، ۲۸۰
«م»
مالک اشتر، ۸۷، ۹۲، ۱۲۰، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۶۹، ۲۸۸
مالک بن ضمره، ۱۸۷
متوکل عباسی، ۱۱۵
مجلسی(علامه)، ۳، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴
مریم بنت عمران علیهاالسلام، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰
مصطفی خمینی«آیت‌الله»، ۲۲۹، ۲۳۸
مطهری، ۲۲۹، ۲۳۸
معاذ بن جبل، ۱۳، ۱۵۰
معاویة بن ابی سفیان، ۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۶
معقل بن قیس، ۱۸۴
مغیره بن شعبه، ۱۷۴، ۱۹۷
مفتح، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۸
مفضل، ۱۳۹
مقداد، ۸۷، ۲۸۸
ملا احمد نراقی، ۳۰۴
ملیک صادق، ۲۴۶
مناخیم بگین، ۲۵۳، ۲۵۵
موسی، ۸، ۳۳، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۴، ۷۳، ۸۱، ۱۴۷، ۱۸۴، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۵۰، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۸
موسی بن نصیر، ۳۶۱
موشه دایان، ۲۵۲
مولوی، مولانا ۱۶، ۲۰، ۳۶، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۴، ۱۲۹، ۲۰۱
میرزای قمی، ۳۰۳
مُیَسَّر، ۳۵، ۳۶
میکائیل، ۸
«ن»
نصوح، ۶۲، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲
نوح(ع)، ۸، ۲۷، ۵۹، ۲۷۹، ۲۸۰

«هـ»

هاگاناه، ۲۵۱، ۲۵۳
هرثمة بن سلیم، ۶۸
هرقل، ۲۴۷
هیرش کالیشر، ۴۴۹
هشام بن عبدالملک، ۱۵۲، ۱۵۳
همام«خطبه»، ۲۹۰
هود(ع)، ۴۴۹
هیتلر، ۳۶۲

«ی»

یاسر عرفات، ۲۵۶، ۲۵۹
یحیی(ع)، ۵۷
یزید بن معاویه، ۱۲۷، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۷، ۳۶۲
یعقوب(ع)، ۲۴۵، ۳۲۶
یوسف(ع)، ۹
یونس شیبانی، ۱۰۰

فهرست مکانها، زمانها و رویدادها

«آ»

آسیا، ۱۹۴

آفریقا، ۱۸۰، ۳۶۱

آمریکا، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹

«ا»

اردن، ۱۶۸، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸

اروپا، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۶۶

اسپانیا، ۳۶۱

اسرائیل، ۶۶، ۱۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۴۱

اسلو، ۲۵۶

اصفهان، ۱۸۰

الخلیل، ۲۶۰

انقلاب، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۳، ۲۰۶، ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۶۴، ۳۰۱، ۳۶۱

انقلاب اسلامی، ۱۷۶، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۶۱

انقلاب فرهنگی، ۲۲۹

انگلستان، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۷

اورادور، ۲۵۳

اهواز، ۱۱۴، ۱۱۵

ایام البیض، ۲۳۹

ایـــران، ۹۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۶، ۳۸۰

جمهوری اسلامی، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۶

ایلیا، ۲۴۷، ۲۴۸

«ب»

بصره، ۱۷، ۱۸۲، ۱۸۳

بیانیه بالفور، ۲۵۱

بیت المقدس، ۴، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۵

«ج»

جبل الطارق، ۳۶۱
جزیرة العرب، ۲۴۷
جماران، ۱۴۳
جنگ احزاب، ۲۸۶
جنگ بدر، ۸، ۳۷۳
جنگ جمل، ۶۴، ۹۲، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۴
جنگ خندق، ۵
جنگ دوم جهانی، ۲۵۳
جنگ شش روزه، ۲۵۵
جنگ صفین، ۶۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۶
جولان (ارتفاعات)، ۲۵۵
«ح»
حکمیّت، ۱۸۴، ۱۹۲، ۱۹۳
حمات، ۲۵۵، ۳۱۵
حمص، ۲۵۵
حوزه علمیه قم، ۲۲۸، ۳۹۹
«د»
دانشکده الهیات، ۲۲۹
دانشگاه تهران، ۲۳۹
دریای عمان، ۳۰۳
دریای مدیترانه، ۳۶۱
دفاع مقدس، ۳۰۱
دمشق، ۱۵۲، ۱۸۲
دیر عبدالرحمان، ۱۸۴
دیر یاسین، ۲۵۲، ۲۵۳
«ذ»
ذی‌المجاز (بازار)
«ر»
ربذه، ۱۸۰
رنسانس، ۲۶۶
رود اردن
رود فرات
رود نیل، ۱۰، ۲۵۳
روز زن، ۱۱۰
روس، ۲۴۱
روسیه، ۲۵۱، ۲۵۲
روم، ۱۹۲
رومانی، ۲۵۱
«س»
ساباط، ۱۸۴
سازمان ملل متحد، ۲۵۴
سوریه، ۲۵۵
«ش»
شام، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۲
شب قدر، ۴، ۱۱۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،

۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۹۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۹۲
شهر انبار، ۱۲۷، ۱۶۲
شیراز، ۱۱۳
شیروان، ۱۶۸، ۳۰۳

«ط»

طبرستان، ۱۸۰

«ع»

عاشورا، ۲۱، ۶۷، ۶۸، ۱۱۲، ۱۸۸، ۱۹۷، ۳۷۴
عثمانی، ۲۴۹، ۲۶۶
عراق، ۱۷۰، ۳۰۳
عربستان، ۱۵۸
عرفه، ۳۲، ۳۴۸
عشق آباد
عید فطر، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷

«غ»

غار حرا، ۱۵۹
غزه، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰

«ف»

فارس، ۱۸۵
فتح مکه، ۹۱
فرانسه، ۲۵۰
فلسطین، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲
فیضیه، ۲۲۹، ۲۳۰

«ق»

قدس، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱

«ک»

کاخ سفید، ۲۵۶
کربلا، ۶۸، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۹
کعبه (بیت الله الحرام)، ۱۵۹، ۲۸۵، ۳۱۶، ۳۱۸
کمپ دیوید، ۲۵۵
کنعان، ۵۸، ۲۵۵
کوفه، ۶۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶

«گ»

گریلند ریور، ۲۵۶

«ل»

لبنان، ۲۲۹، ۲۵۵، ۲۵۹
لهستان، ۲۵۱

«م»

ماه رجب، ۴، ۱۱
ماه رمضان، ۴، ۶، ۱۰، ۱۲، ۳۸، ۵۱، ۱۵۶، ۲۰۵، ۲۱۷، ۳۵۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ماه شعبان، ۳، ۴
ماه مبارک، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵،

۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۹،
۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲،
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۷،
۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲،
۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۲
مجلس شورای اسلامی، ۲۶۳، ۲۶۴
مدائن، ۱۸۴
مدینه، ۴، ۸، ۱۰۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸،
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۸، ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۰۳، ۴۰۱، ۴۱۱،
۴۱۴، ۴۲۲
مسجد الاقصی، ۲۴۸
مَسکِن، ۱۸۴، ۳۸۰
مشهد، ۱۱۳، ۳۶۹
مصر، ۷۴، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۱۶۵، ۱۷۳، ۲۴۲، ۲۵۵،
۳۰۱، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۸۹

«ن»

نخیله، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷

«و»

وای‌ریور، ۲۵۷

«ه»

همدان، ۲۲۸

«ی»

یافا، ۲۵۴
یونان، ۲۶۶، ۲۷۱

فهرست کتب

«أ»

احیاء العلوم، ۵۵، ۱۰۰

اعلامیه حقوق بشر، ۱۶۴، ۱۶۵

الامام علی صوت العدالة الانسانیة، ۱۶۴

انجیل، ۹، ۴۳۱

«ب»

(بحارالانوار) بحار، ۳، ۴، ۵، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۳۳، ۴۰، ۴۷، ۷۸، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۹۲، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۸۴، ۳۸۵، بحار الانوار، ۱۰، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۱، ۶۰، ۱۲۵، ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۰۷، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۶۳، ۳۸۲، ۳۸۳

«ت»

تاریخ طبری، ۱۷۰، ۱۷۶، ۲۴۸

تاریخ هاگاناه، ۲۵۱

تفسیر المیزان، ۳۰، ۲۹۸

تفسیر مجمع البیان، ۱۶۰

تفسیر نمونه، ۱۶۶، ۲۸۳، ۲۹۴، ۲۹۵

تورات، ۹، ۲۵۰، ۲۵۲

«خ»

خصال، ۱۷۴

«د»

دار السلام عراقی، ۳۰۳

دولت یهود، ۲۵۰

«ر»

(رساله حقوق)، ۸۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۳۳

«ز»

زاد المعاد، ۳

زبور، ۹، ۴۱۹

«س»

ساندی تایمز، ۲۵۱

«ص»

صحیح بخاری، ۱۷۰

صحیح مسلم، ۳۳۲

صحیفه سجادیه، ۳۲، ۳۳، ۴۴، ۲۱۶

«ع»

عروة الوثقی، ۲۱۸

علل الشرایع، ۱۸۸

«ق»

قانون اساسی، ۲۶۴، ۲۶۵

۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۹

قیام تاریخ ایرگون، ۲۵۳

«ک»

کافی (الکافی)، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۷۰، ۷۸، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۵۴، ۲۸۴، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۵، ۳۸۳

کنز العمال، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۸۷، ۳۲۴، ۳۵۱، ۳۵۳

«م»

مبسوط، ۱۹۵

مثنوی معنوی، ۳۴، ۳۶، ۵۹، ۶۰، ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۱، ۳۱۲

معراج السعادة، ۳۰۴

مفاتیح الجنان، ۱۱، ۱۵، ۳۴۹، ۳۵۵

مفردات، ۴، ۱۵، ۲۰، ۳۸۵

مکتب اسلام، ۲۲۸

«ن»

نهج البلاغه، ۳۷، ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۶۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۹، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۳، ۳۸۳

فراخوان مقاله

(تحقیقی ـ تبلیغی)

جهت بهینه‌سازی امر مقدس تبلیغ، مشارکت بیشتر در تهیه متون، پربارتر شدن متون آموزشی ـ تبلیغی «ره توشه راهیان نور» مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) از کلیه علماء، اساتید حوزه و دانشگاه، محققین، خطباء، مبلغین، کارشناسان امور فرهنگی و علوم ارتباطات و معارف اسلامی و همه کسانیکه برای تبلیغ اسلام و هدایت مسلمانان دلی می‌سوزانند و بدنبال اعتلای کلمه توحید هستند دعوت می‌کند **مقالات (تحقیقی ـ تبلیغی)** خود را در طول ایام سال جهت بررسی و درج در کتب ره توشه راهیان نور به دبیرخانه مرکز ارسال نمایند.

عناوین کلی مقالات

۱ ـ مباحث اعتقادی و ابعاد تربیتی آن.

۲ ـ مباحث تاریخ اسلام و سیره اهل بیت علیهم‌السلام و ابعاد تربیتی آن.

۳ ـ تبیین عبادات و واجبات دینی با تکیه بر ابعاد تربیتی آن.

۴ ـ کاربردهای تبلیغی قرآن، نهج البلاغه، صحیفه سجادیه و....

۵ ـ آیین تبلیغ (ویژگیهای مبلغ، سخن، مخاطب و روشهای نوین تبلیغ، خاطرات تبلیغی، آسیب‌شناسی تبلیغ،...)

۶ـ سوژه‌های سخن(بحثهای آماده منبر که حاوی ریزعنوان، آیه و روایت متناسب، شعر و حکایت، تمثیل و گریز به مصیبت مناسب باشد).

۷ ـ معرفی انقلاب اسلامی ایران (ریشه‌ها، عوامل پیروزی، بقاء، آسیب‌شناسی، ویژگیهای انقلاب، امام خمینی، و ...)

۸ ـ معرفی نهضت عاشورا(زمینه‌ها، آثار، مراحل، چهره‌ها، فرهنگ عاشورا ...

۹ ـ مباحثی پیرامون جوانان، و نوجوانان (ویژگی‌ها ـ روش خبر ـ نیازها...)

۱۰ ـ مباحث خانواده

۱۱ ـ *مباحث اخلاقی ـ تربیتی*

۱۲ ـ *مباحث سیاسی ـ اجتماعی*

تذکر

۱ ـ مقالات از آنجاکه مورد استفاده مبلغین قرار می‌گیرد از طرفی باید صبغه تحقیقی داشته باشد و از مستندات متقن برخوردار باشد و از طرف دیگر باید از بیان تبلیغی برخوردار باشد و تنوع لازم را داشته باشد.

۲ ـ چنانچه مقالات مخصوص زمان خاص (رمضان، محرم، اوقات فراغت در تابستان) و یا مکان خاص و یا مخاطبین خاص می‌باشد تعیین خصوصیت، لازم خواهد بود.

۳ ـ مقالات در کاغذ A4 حداکثر در ۱۵ صفحه و حتی‌الامکان بصورت تایپ شده ارسال گردد.

۴ ـ از عموم علاقمندانی که نوار یا نوارهایی از سخنرانی خطبای موفق در اختیار دارند درخواست می‌گردد تا با تماس با دبیرخانه مرکز، ما را در ضبط و تهیه آرشیو و کارگاه تبلیغ یاری نمایند.

۵ ـ به جهت اینکه کار تدوین ره توشه راهیان نور ویژه ماه مبارک رمضان و یا محرم الحرام و یا تابستان، از ماهها قبل در دستور کار مرکز قرار می‌گیرد چنانچه مقاله‌ای در دست تدوین دارید فرم ذیل به ضمیمه طرح مقاله را قبل از ارسال مقاله، به مرکز ارسال نمایید.

فرم آمادگی تهیه مقاله را تکمیل و به آدرس دبیرخانه مرکز ارسال نمایید

نام و نام خانوادگی: میزان تحصیلات: حوزوی / دانشگاهی

رشته تحصیلی: شغل: آمادگی ارسال مقاله‌ای تحت

عنوان را به مرکز

آموزش مبلغین(طرح هجرت) دارم. تاریخ نگارش: مقاله قبلاً منتشر شده ☐ / منتشر نشده ☐

ضمناً دارای آثار علمی، کتاب، مقاله تحت عنوان .....

.....

می‌باشم. تلفن تماس:

نشانی مرکز: قم ـ خیابان صفائیه ـ کوچه بیگدلی ـ پ ۱۸۱

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت) تلفن: ۷۴۱۸۷۳ ـ نمابر ۷۴۰۹۵۱

بسمه تعالی

پرسش نامه ارزش‌یابی کتاب ره توشه رمضان ۱۴۲۰ هـ.ق / ۱۳۷۸ هـ.ش

با عرض سلام و تبریک به مناسبت حلول ماه مبارک رمضان، با توجه به نقش ارزیابی در بهبود برنامه‌ها، پرسش نامه حاضر با هدف ارزیابی کتاب ره توشه رمضان ۱۴۲۰ هـ.ق / ۱۳۷۸ هـ.ش تنظیم شده است خواهشمند است از میان عناوین ذیل نظرات خود را در ارتباط با مقالاتی که در منبر استفاده شده است بیان فرمایید.

لازم به ذکر است که تحویل پرسش‌برنامه‌های ارزش‌یابی بها دادن به بهینه سازی متون می‌باشد.

میزان تحصیلات حوزوی / کلاسیک ..... منطقه اعزامی : استان..... شهرستان..... بخش..... روستا.....

۱ـ شرحی مختصر بر چند نکته از موضوعات خطبهٔ شعبانیّه «قسمت اول» ۲ـ نقش روزه در تقویت اراده و کنترل هوای نفس ۳ـ فلسفه دعا ۴ـ رمضان و فرصتها ۵ـ دگرگونی انسان‌ها در قرآن ۶ـ موانع یاد قیامت ۷ـ راه ایجاد محبت اهل‌بیت علیهم‌السلام در نسل نو ۸ـ اعتدال و میانه روی در اسلام ۹ـ نقد پذیری ۱۰ـ اصلاح ذات البین ۱۱ـ حقوق متقابل والدین و فرزندان ۱۲ـ ضرورت قانون‌گرایی دولت مردان از منظر امام علی علیه‌السلام ۱۳ـ زندگانی امام حسن مجتبی علیه‌السلام ۱۴ـ شب قدر و مقدرات ۱۵ـ وداع با ماه خدا ۱۶ـ شهید مفتح مظهر وحدت حوزه و دانشگاه ۱۷ـ حوزه و دانشگاه، پایگاه وحدت ۱۸ـ قدس موطن آرزوهای مسلمین ۱۹ـ پیرامون انتخابات ۲۰ـ پاداش آخرین پیامبر الهی ۲۱ـ علی علیه‌السلام و زیبایی‌ها ۲۲ـ منزلت حضرت مریم علیهاالسلام ۲۳ـ صبر در برابر نعمتها ۲۴ـ بیداری وجدان از عوامل اصلی توبه ۲۵ـ جایگاه پدر و مادر کجاست؟ ۲۶ـ شرحی مختصر بر موضوعات دعاهای ماه مبارک رمضان روز شانزدهم تا سی‌ام ۲۷ـ ویژگی‌های مبلّغ موفق ۲۸ـ شماره مسایل مبتلا به ۲۹ـ جایگاه خمس در قرآن و حدیث ۳۰ـ جایگاه زکات در قرآن و حدیث ۳۱ـ سی شب سی نماز ۳۲ـ تقویم ماه مبارک رمضان ۱۴۲۰

ردیف	عنوان	میزان روانی و شیوآیی مطالب				میزان تنوع‌دراراییه‌مطالب (استفاده‌ازآیات،روایات،شعرو...)				میزان بدیع بودن‌وتازگی‌مطلب				میزان تطابق عنوان مقاله‌بامحتوا				میزان استقبال مردم از موضوع				میزان پیوستگی و روال منطقی در مطالب			
		عالی	خوب	متوسط	ضعیف	عالی	خوب	متوسط	ضعیف	عالی	خوب	متوسط	ضعیف	عالی	خوب	متوسط	ضعیف	عالی	خوب	متوسط	ضعیف	عالی	خوب	متوسط	ضعیف
۱																									
۲																									
۳																									
۴																									
۵																									
۶																									
۷																									
۸																									
۹																									

ـ لطفاً پیشنهادات و انتقادات خود را جهت ارتقا کتاب ره توشه بیان نمایید:

.....

.....

.....

.....

ـ لطفاً در صورت تمایل به ارائه مشروح نظریات خود و سهولت ارتباط، نام و نام خانوادگی، نشانی و شماره تلفن تماس را مرقوم فرمایید.

.....

.....

.....

.....

توجه:

۱ـ به بهترین و دقیق‌ترین ارزیابی‌ها، پیشنهادات و نظرات کارآمد هدایای ارزنده‌ای اعطا خواهد شد.

۲ ـ لطفاً پرسش‌نامه را از کتاب جدا و به مرکز آموزش مبلغین(طرح هجرت) تحویل نمائید.

نشانی: قم ـ خ صفائیه ـ کوچه بیگدلی ـ پلاک ۱۸۱ تلفن ۷۴۱۸۷۳

مرکز آموزش مبلغین(طرح هجرت)

«واحد نیازسنجی و ارزشیابی»